

نیمه پنهان

جلد چهل و هشتم

چاپ هشتم



چرایی و چگونگی
پایان جنگ تحمیلی

کامران غضنفری



دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان

نیمه پنهان

جلد چهل و هشتم

راز قطعنامه

چرایی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی
کامران غضنفری

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

Research@Kayhannews.ir

amir_bastami@ymail.com



تقدیم به همه کسانی که

بر عهد و پیمان خویش با

«روح الله» و «سید علی»

ایستادند و ایستاده‌اند

امید است که ما هم در این پرده برداری بزرگ از حقیقت
سهم کوچکی داشته باشیم

امیر بطامی 1393/2/15

فهرست کتاب

۹	مقدمه
۱۳	پیشگفتار نویسنده
۱۷	قطعه نامه ۵۹۸ و علل تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل
۳۱	پیام امام خمینی (ره) در مورد پذیرش قطعه نامه
۳۳	مواضع و دیدگاه های امام خمینی (ره) درباره جنگ تحمیلی
۴۱	مواضع رئیس جمهور وقت (حضرت آیت الله خامنه ای)
۴۳	علل پذیرش قطعه نامه از نظر آقای هاشمی رفسنجانی
۴۷	پاسخ اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی
۴۷	۱- تازگی نداشتن شرارت های صدام و آمریکا
۴۸	۲- ادعای بی انگیزه شدن رزمندگان
۶۵	۳- ادعای نرفتن مردم به جبهه

سرشناسه	غضنفری، کامران
عنوان و نام پدیدآور	راز قطعه نامه: چرایی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی / کامران غضنفری؛ برای دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان.
مشخصات نشر	تهران: شرکت انتشارات کیهان، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	۳۲۰ ص: مصور -
فروست	نیمه پنهان: ۴۸
شابک	نیمه پنهان ج. ۴۸: ۱۲۵۰۰۰ ریال 978-964-458-293-6
وضعیت فهرست نویسی	فهرست
عنوان دیگر	چرایی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی -
موضوع	سلامان ملل متحد، شورای امنیت -- قطعه نامه ها
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- صلح
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- قطعه نامه ها
شناسه افزوده	مؤسسه کیهان، دفتر پژوهش ها
رده بندی کنگره	DSR ۱۵۹۸ / غ ۲ خر ۱۳۹۲
رده بندی دیویی	۹۵۵/۰۹۴۳
شماره کتابشناسی ملی	۳۱۱۰۶۱۹

ISBN: 978-964-458-293-6

شابک: ۶-۲۹۳-۴۵۸-۹۶۴-۹۷۸

نیمه پنهان ۴۸

نام کتاب:	راز قطعه نامه (چرایی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی)
نویسنده:	کامران غضنفری
طرح روی جلد:	حسین مرصادی
ناشر:	شرکت انتشارات کیهان
چاپ اول تا هفتم:	فروردین تا خرداد ۱۳۹۲ - (۳۳۱۰۰ نسخه)
چاپ هشتم:	بهمن ۱۳۹۲ - (۳۳۰۰ نسخه)
قطع:	رقعی - (۳۲۰ صفحه)
قیمت:	۱۲۵۰۰ تومان



حق چاپ برای شرکت انتشارات کیهان محفوظ است.

تهران - خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان
تلفن پخش ۳۳۱۱۰۲۰۱، تلفن دفتر پژوهش ها ۳۳۱۱۰۷۰۹

پست الکترونیک: entesharat@kayhannews.ir

۲۴۸	نامه‌های مسئولان اقتصادی و سیاسی
۲۵۵	روند تحمیل قطعنامه به امام خمینی (ره)
۲۶۹	موضع امام خمینی (ره) پس از قبول قطعنامه
۲۷۵	نامه نویسنده
۲۸۱	فهرست منابع
۲۹۹	تصاویر
۳۱۳	نمایه

۷۰	۴ - اعلام ناتوانی دولت برای تأمین مالی ادامه جنگ
۷۷	تقابل با راهبرد جنگی امام خمینی (ره)
۱۰۱	عدم پشتیبانی جدی دولت از جنگ
۱۱۴	بهراد نبوی، یکی از بازیگران پنهان صحنه
۱۱۶	همکاری با گروه‌های کمونیستی و مجاهدین خلق
۱۱۸	گرایش‌های آمریکایی بهزاد نبوی
۱۲۱	انگشت اتهام به سوی بهزاد نبوی
۱۳۳	نبوی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
۱۳۷	بهراد نبوی و بیاتیه الجزایر
۱۴۴	کارشکنی در کار پشتیبانی از جبهه‌های جنگ
۱۴۸	هاشمی‌رفسنجانی یکی از حامیان نبوی
۱۵۱	میرحسین موسوی و جنگ تحمیلی
۱۵۴	ارتباط با منافقین
۱۵۶	بی‌اعتنایی به دستورات امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای
۱۶۹	مخالفت موسوی با حمایت جدی از جبهه‌ها
۱۷۱	موسوی و سازمان سپا
۱۷۴	محسن رضایی در یک نگاه
۱۹۵	بازیگر اصلی به دنبال رابطه با آمریکا
۲۰۹	هاشمی و مسئله گروگان‌ها
۲۱۵	حکایت عملیات بدر
۲۲۰	هاشمی و مسئله ادغام ارتش و سپاه
۲۲۴	زمینه سازی برای پذیرش آتش‌بس
۲۳۱	خودباختگی در برابر آمریکا
۲۳۹	تحریک فرماندهان سپاه به اعلام عدم توان ادامه جنگ

مقدمه

جنگ ایران و عراق، حادثه تاریخی، بزرگ و سرنوشت‌سازی بود که به تعبیر حضرت امام(ره) ثمرات ارزشمندی از جمله استحکام ریشه‌های انقلاب اسلامی و صدور آن به جهان را در پی داشت. بر همین اساس هشت سال دفاع مقدس ملت ایران نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ اسلام نیز موضوع مهمی به شمار می‌رود. این جنگ که در نهایت به ذلت رژیم‌های فاسد و استعمارگر و فروافتادن پرده از چهره تزویرشان انجامید، در تاریخ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ با تجاوز رژیم عراق به مرزهای جمهوری اسلامی شروع شد و در روز ۲۹ مردادماه سال ۱۳۶۷ پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران به پایان رسید.

این که چرا جنگ ایران و عراق شروع شد، پاسخ روشنی دارد که در بیانات معمار کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) که در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۵ در جمع فارغ‌التحصیلان دومین دوره دانشکده افسری ایراد فرمودند به خوبی قابل درک است: «... من هیچ خوفی از جنگ ندارم و شما هم ندارید و ملت ما هم ندارد، لکن... باید تذکر بدهم [این است] که نقشه‌های حساب شده در کار است برای شکستن اسلام، مقصد اصیل این است که اینها چون از اسلام سیلی خورده‌اند و با قدرت الله اکبر آنها را از ایران بیرون کرده‌اند و دست چپاولگرها را کوتاه کرده‌اند. لهذا، دشمن اصلی، اسلام است... منتهی یا یک نقشه حساب شده دارند پیروی می‌کنند.»^۱

۱. صحیفه امام، جلد ۱۳، ص ۳۴۵.

به‌رغم این سخنان روشنگر و باور عمیق ملت به این سخنان امام و فداکاری همه‌جانبه در طول دوران دفاع مقدس، بودند. جریانی تلاش می‌کرد تا در پایان جنگ، تردید در خصوص دستاوردهای دفاع هشت ساله ملت ایران کند که عمده‌ترین آن‌ها در ویژه‌نامه‌ای^۱ به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اسلامی منتشر شد، انعکاس یافت.

امام راحل همچون دیده‌بانی هوشیار، با قاطعیت طی پیامی در ۳ اسفندماه ۱۳۶۷ به آن تردیدها چنین پاسخ گفتند:

«... ما انقلابیان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم، ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم، ما در جنگ، پرده از چهره تزویر جهانخواهران کنار زدیم، ما در جنگ، دوستان و دشمنانمان را شناخته‌ایم، ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم، ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم، ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پربار اسلامی‌مان را محکم کردیم، ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم، ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد، جنگ ما کمک به افغانستان را به دنبال داشت، جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت، جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند، جنگ ما بیداری پاکستان و هندوستان را به دنبال داشت، تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آنچنانی برخوردار شد و از همه اینها مهمتر استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت...»^۲

۱. در این ویژه‌نامه که توسط ستاد دهه فجر انقلاب اسلامی منتشر شد، با جمعی از شخصیت‌های برجسته کشور گفت‌وگو شده بود، پس از آن روزنامه اطلاعات با انتشار بخشی از این گفت‌وگوها منتشر کردند. دست‌اندرکاران پشت پرده این حرکت عناصری نظیر محمدجواد مظفر، حاتم قادری، محمد ترکمان و... بودند.

۲. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۲۸۳.

دلیل تجاوز عراق به خاک ایران چنان روشن بود که در طول سالیان بسیار هرگز چرایی جنگ توسط تحلیل‌گران غربی مورد پرسش قرار نگرفت؛ به خوبی آشکار بود که به دنبال از دست رفتن محمدرضا پهلوی یکی از متحدان اصلی آمریکا در خاورمیانه و وقوع انقلاب اسلامی، دلهره صدور انقلاب اسلامی، چنان ابرقدرت‌های شرق و غرب را فرا گرفته بود که دست به تحریک و سپس پشتیبانی عراق برای شروع جنگ زدند و برای سالیان طولانی و با دادن انواع جنگ‌افزارهای پیشرفته این حمایت‌ها را ادامه دادند.

اما پایان جنگ، برخلاف شروع آن، نقد و نظرهای متفاوتی را به همراه داشت. درست در شرایطی که انتظار نمی‌رفت، ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و در این زمان بود که برخی از مغرضان با اصرار بر این جمله امام که از پذیرش قطعنامه به «نوشیدن جام زهر» تعبیر کرده بودند، تلاش نمودند تا امام را فردی جنگ‌طلب معرفی کنند و چهره ایشان و انقلاب را مخدوش کنند، برخی دیگر نیز پذیرش قطعنامه را دلیل ضعف و ناامیدی ایران در مقابل پیروزی‌های به دست آمده عراق در آن زمان دانستند و عده‌ای نیز آن را یک ترفند سیاسی موقت دیدند.

اما واقعیت چه بود؟

اگر بپذیریم که هر جنگی یک آغاز و سرانجام یک پایان دارد، تنها پرسشی که برایمان باقی می‌ماند، نحوه پایان جنگ است. جنگ ایران و عراق مانند همه جنگ‌ها با یک بن‌بست سیاسی در روابط ایران و آمریکا آغاز شده بود و مانند همه جنگ‌ها سرانجام یا باید با روش سیاسی یا با پیروزی نظامی به پایان می‌رسید. قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه ۱۳۶۶ یعنی زمانی که ایران به لحاظ نظامی بر عراق برتری داشت، به تصویب رسید اما بین تصویب تا پذیرش آن یک سال وقفه افتاد، یعنی زمانی که برتری ایران به لحاظ نظامی - به دلیل کارشکنی و عدم حمایت برخی از مسئولان از جبهه‌های نبرد - رو به افول گذاشته بود. آیا به واقع پذیرش قطعنامه از موضع ضعف بود یا دیدگاه و استراتژی امام خمینی (ره) که هشت سال بی‌وقفه رزمندگان را با خطابه‌های عاشورایی، به دفاع و جهاد ترغیب می‌کردند به ناگهان تغییر یافته بود. چه اتفاقی افتاده بود که به فاصله سه ماه پس از خطابه:

«امروز عاشورا است، حسینان آماده باشید، نهراسید، روز مقاومت است، درنگ امروز فردای اسارت‌باری را به دنبال دارد، به جبهه‌ها هجوم ببرید تا ضربات شما توان و امان دشمن را بگیرد...»

به ناگهان امام «جام زهر» را می‌نوشند؟

بخت و شوک ناشی از پذیرش قطعنامه که تا زمانی طولانی رزمندگان اسلام را در جبهه‌ها فرا گرفته بود، به حق بود؛ چرا که پاسخ عمده به این مسئله این گونه داده شد که دیگر توانی برای ادامه جنگ وجود ندارد!

آیا به واقع آن همه عزم و توانی که رزمندگان اسلام در طول هشت سال دفاع مقدس، با وجود تحریم‌ها و با کمترین امکانات، از خود نشان داده بودند، به یکباره فروکش کرده و مدیران سیاسی، اقتصادی و نظامی را به این نتیجه رسانده بود که همانند جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی را باید پذیرفت؟ یا این که دست‌هایی دیگر در کار بود تا...

کتاب حاضر تلاش دارد تا پاسخ این سؤالات را از رهگذر رجوع به مستندات و واقعیت‌های آشکار و پنهان به دست آورد و با گردآوری اظهارنظرها و عملکرد افرادی که در این دوران از حیات سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده‌اند، خواننده را به کشف واقعیت‌ها برساند، اگرچه ممکن است، همانند همه مسائلی که شامل مرور زمان می‌شود، این اظهارات دارای نقاط تاریکی هم باشند اما به‌طور مسلم روشنی این مستندات به قدری هست که گوشه‌های تاریک این تاریخ را روشن نماید.

در پایان لازم به ذکر است که نوشته‌های این کتاب ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه کیهان به چاپ رسید که با استقبال کم‌نظیری از سوی خوانندگان مواجه شد و همین امر نویسنده را بر آن داشت تا به پژوهش‌هایش ادامه دهد و مطالبی جدید را به نوشتار فوق اضافه کند که در پاورقی درج نشده بود.

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

۲۰ اسفند ۱۳۹۱

پیشگفتار نویسنده

هنگامی که صدام حسین در سال ۱۳۵۹ با تشویق و تحریک آمریکا، تجاوز به خاک جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرد، تصور می‌کرد که در ظرف یک هفته به عمر نظام جمهوری اسلامی خاتمه داده، این کشور را متصرف خواهد شد. صدام آن گاه که اولین گلوله توپ را به طرف ایران شلیک کرد، در پاسخ خبرنگارانی که از او دلیل حمله به جمهوری اسلامی را سؤال کرده بودند، گفته بود که پاسخ شما را هفته آینده در تهران خواهم داد! این در شرایطی بود که عراق در جبهه‌ای به طول ۱۳۰۰ کیلومتر که شامل پنج استان خوزستان، ایلام، کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی می‌شد، حملات خود را شروع کرده بود. گرچه نظامیان متجاوز در مدت کوتاهی در حدود بیست هزار کیلومتر مربع از خاک این سرزمین را اشغال کردند؛ اما از آنجا که صدام و اربابان او در محاسبات خود، جایی برای ایمان و اعتقادات مردم این سرزمین و رهبری الهی امام خمینی (ره) باز نکرده بودند؛ ناباورانه با مقاومت سرسختانه مردان و زنان و پیر و جوان این کشور روبرو شدند و علی‌رغم هشت سال شرارت و جنایت و بهره‌مندی از انواع و اقسام حمایت‌ها و پشتیبانی‌های مالی، نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی آمریکا و پیمان ناتو و پیمان ورشو و همه مرتجعین منطقه، نتوانستند به اهداف شیطانی خود نائل گردند.

در سال اول جنگ که بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا قرار داشت، اجازه نمی‌داد تا ارتش، سلاح و مهمات در اختیار سپاه و بسیج قرار دهد و تلاش بسیاری می‌کرد تا آنها را از صحنه مقابله با نظامیان بعثی دور سازد. در نتیجه،

چند عملیاتی که برخی فرماندهان نظامی وابسته به او طراحی کردند، همگی با شکست مواجه شد و خسارات زیادی نیز به نیروهای جمهوری اسلامی وارد شد. اما پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری در خرداد سال ۱۳۶۰، شیوه مقابله با دشمن تغییر کرد و با هماهنگی ارتش و سپاه، یک سلسله عملیات پی در پی طراحی شد که از خرداد ۶۰ تا خرداد ۶۱، اکثر مناطق اشغالی از دشمن بازپس گرفته شد و نظامیان بعضی مجبور شدند به پشت مرزهای خود عقب نشینی کنند. از این مرحله به بعد، عملیات‌های هجومی به داخل خاک دشمن با هدف تنبیه متجاوز و شکست صدام و حزب بعث عراق آغاز شد.

گرچه امام خمینی (ره) از همان آغاز جنگ، به طور مکرر تأکید می کردند که جنگ باید در رأس امور قرار گیرد و مسئله اصلی کشور باید جنگ باشد، ولی برخی از مسئولان و دست‌اندرکاران، توجه لازم را به این امر نشان نمی دادند و به گونه‌ای عمل می کردند که گویا جنگ یکی از مسائل فرعی کشور می باشد. در نتیجه، تاوان بی توجهی‌ها و بی مسئولیتی‌های این افراد را می بایست رزمندگان عرصه‌های نبرد بپردازند. در کشور عراق، حکومت بعضی همه امکانات کشور را در خدمت جنگ قرار داده بود و از همه گونه کمک‌های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی حمایتش نیز استفاده می کرد اما برعکس، برخی مسئولان در ایران معتقد بودند که نباید در کشور حالت جنگی اعلام شود زیرا این مسئله باعث به زحمت افتادن مردم می شود! مردم می بایست چنان به زندگی عادی خود ادامه دهند که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده! علی‌رغم این جدی نگرفتن مسئله جنگ توسط برخی مسئولان، رزمندگان دلاور ایران اسلامی با پیروی از رهنمودهای امام خمینی و با ایثار و از خود گذشتگی، چنان عرصه را بر متجاوزین تنگ کردند که رژیم بعثی عراق در آستانه سقوط قرار گرفته بود. شورای امنیت سازمان ملل که از ابتدای حمله عراق به ایران، حاضر نبود عراق را به عنوان متجاوز و آغازگر جنگ معرفی کند، با صدور قطعنامه‌های مختلفی طی سالیان جنگ، سعی داشت تا جمهوری اسلامی ایران را وادار به پذیرش آتش‌بس - بدون مشخص

شدن آغازگر جنگ - کند. در چنان شرایطی، حالت نه جنگ و نه صلح میان دو کشور برقرار می شد و صدام هر زمان که اراده می کرد، می توانست دوباره حمله را از سر بگیرد. اما وقتی حکومت بعثی در سال ۶۶ در آستانه سقوط قرار گرفت، قطعنامه ۵۹۸ صادر شد که عراق آن را بلافاصله پذیرفت ولی ایران از پذیرش آن خودداری کرد. با این وصف در سال پایانی جنگ، صحنه به تدریج تغییر یافت و اوضاع چنان شد که بالاخره امام خمینی (ره) مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و تن دادن به آتش‌بس تحمیلی گردید. این همان ماجرای بود که امام خمینی از آن به سرکشیدن جام زهر تعبیر کرد.

اما چرا وضع به آنجا رسید؟ چه افراد و جریان‌هایی در این ماجرا دخیل بوده، امام خمینی (ره) را مجبور به سرکشیدن جام زهر کردند؟ در این کتاب تلاش داریم تا پاسخ این سؤالات را بیابیم.

بخش عمده این کتاب که تحقیق پیرامون مطالب آن از سال ۱۳۸۸ شروع شده بود، ابتدا در هفته دفاع مقدس در سال ۱۳۹۱ به صورت پاورقی در روزنامه کیهان انتشار یافت و پس از آن نیز با اضافه شدن مطالب تکمیلی، در قالب یک کتاب به صورت کنونی تدوین گردید. البته در مورد هشت سال دفاع مقدس و مسائل منجر به پایان جنگ، ناگفته‌های زیادی وجود دارد که امیدواریم بعد از انتشار این کتاب، کسانی که در آن سال‌ها مسئولیت‌های مختلفی را برعهده داشته و تاکنون فرصت و یا موقعیت مناسب جهت بیان مطالب خود را نداشته‌اند، از این فرصت استفاده کرده و با ارائه مطالب خود، ما را در پربارتر کردن این کتاب یاری کنند.

در خاتمه لازم می دانم از کمک‌های فکری و راهنمایی‌های برادر بزرگوار مرتضی صفارهرندی و سایر عزیزانی که در تهیه مطالب این کتاب به اینجانب کمک کرده‌اند، تقدیر و تشکر نمایم.

کامران غضنفری

قطعهنامه ۵۹۸ و علل تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل

در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷، جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعهنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل در مورد چگونگی خاتمه جنگ را پذیرفت.^۱ اما به رامنی چرا این قطعهنامه تصویب شد؟ محتوای آن چه بود و آیا با منافع و اهداف جمهوری اسلامی ایران انطباق داشت؟

سردار احمد سوداگر (از فرماندهان دفاع مقدس) در این رابطه می‌نویسد:

«در اواخر سال ۶۵ و اوایل سال ۶۶، چندین عملیات کوچک و بزرگ منجمله کربلای ۴، ۵، ۱۰ و نصر ۴ توسط نیروهای ایرانی طراحی و اجرا گردید. در عملیات کربلای ۵ شدیدترین درگیری‌های طول جنگ در پشت دروازه‌های شهر بصره و تهدید بصره توسط ایران به وقوع پیوست. در این دوران، موازنه قدرت به نفع ایران بود لذا از اسفند ۶۵ یعنی پس از عملیات کربلای ۵، تلاشی جهانی برای تهیه و تنظیم قطعهنامه موسوم به ۵۹۸ آغاز شد و در پایان تیر ماه ۶۶ به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رسید. هم زمان، تلاش آمریکا برای افزایش تحریم اقتصادی و تسلیحاتی ایران نیز شدت گرفت. در این قطعهنامه، تصمیم به خاتمه دادن به منازعه ایران و عراق گرفته شد و آتش‌بس فوری و عقب نشینی به مرزهای بین‌المللی و اعزام تیم نظارت

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، «پایان دفاع، آغاز بازسازی»، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۰، ص ۲۰.

به مرزهای دو کشور مورد تأکید قرار گرفت... اما ایران به دلیل برخی از ملاحظات سیاسی و نظامی، ابتدا از پذیرش آن خودداری کرد و پیش شرطهایی را برای پذیرش آن عنوان کرد.^۱

سردار علایی در این مورد می‌گوید:

«زمانی که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل تصویب شد، ایران در اوج قدرت نظامی و پیروزی‌های متعدد بود. در این زمان مناطق فاو، شلمچه، حاج عمران و بسیاری از جبهه‌های غرب کشور در دست قوای ایران بود و طبیعتاً ایران در چنین شرایطی به دنبال آن بود که رژیم صدام حسین را وادار به تسلیم در برابر خواسته‌های خود نماید و فشار بر صدام را تا جایی ادامه دهد که آن رژیم اعلام کند، معاهده ۱۹۷۵ را که از چند روز قبل از شروع جنگ، آن را بی اعتبار اعلام کرده بود پذیرفته و معتبر اعلام کند. همچنین مجامع بین‌المللی و کشورهای حامی صدام بپذیرند که رژیم عراق متجاوز و آغازگر جنگ بوده و همچنین برای دریافت خسارات جنگ هم چارچوب و روشی تعیین شود. در چنین شرایطی، قطعنامه تصویب شده ۵۹۸ تا حدود زیادی به نفع دولت عراق بود. در بند اول قطعنامه آمده بود که ابتدا آتش‌بس برقرار و قوای نظامی طرفین به مرزهای کشور خود بازگردند. در بندهای بعدی نیز سایر موضوعات از جمله آزادی اسرا و حل و فصل اختلافات [البته بدون ارائه هیچ راهکار مشخصی] پیش‌بینی شده بود. بنابراین طبق شرایط موجود در قطعنامه، همه چیز به نفع عراق تمام می‌شد، بدون این که ایران امتیازی گرفته باشد.»^۲

۱. احمد سوداگر، ۱۰۱ قطعنامه برای ۸ سال دفاع، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، ص ۲۱.

همچنین ر.ک. به: حسین اردستانی، «شلمچه، بستر تحولات جنگ تحمیلی»، فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس، زمستان ۱۳۸۹، ص ۸.

۲. حسین علایی، «ناکارآمدی شورای امنیت موجب طولانی شدن جنگ شد»، هفته‌نامه مثلاً، ۴ مهر ۱۳۸۹، ص ۳۲.

مواد اصلی قطعنامه ۵۹۸ به این شرح می‌باشد:

۱- به عنوان قدم اولیه جهت حل و فصل مناقشه از راه مذاکره، ایران و عراق یک آتش‌بس فوری را رعایت کرده، به تمام عملیات نظامی در زمین، دریا و هوا خاتمه داده و تمام نیروهای خود را بدون درنگ به مرزهای شناخته شده بین‌المللی بازگردانند.

۳- مصرانه می‌خواهد اسرای جنگی آزاد شده و پس از قطع مخاصمات فعال کنونی، براساس کنوانسیون سوم ژنو در ۱۲ اوت ۱۹۴۹، بدون تأخیر به کشور خود بازگردانده شوند.

۵- از تمام کشورهای دیگر می‌خواهد که حداکثر خویشتن داری را مبذول دارند و از هر گونه اقدامی که می‌تواند منجر به تشدید و گسترش بیشتر منازعه گردد، احتراز کنند و بدین ترتیب اجرای قطعنامه را تسهیل نمایند.

۶- از دبیرکل درخواست می‌نماید که با مشورت با ایران و عراق، مسئله تفویض اختیار به هیئت بی طرف برای تحقیق راجع به مسئولیت منازعه را بررسی نموده، در اسرع وقت به شورای امنیت گزارش دهد.

۷- ایجاد خسارات وارده در خلال منازعه و نیاز به تلاش‌های بازسازی با کمک‌های مناسب بین‌المللی پس از خاتمه درگیری تصدیق می‌گردد و در این خصوص از دبیرکل درخواست می‌کند که یک هیئت کارشناسان را برای مطالعه موضوع بازسازی و گزارش به شورای امنیت، تعیین نماید.^۱

علایی در جای دیگر می‌گوید: قطعنامه ۵۹۸ در حالی تصویب شد که شهر فاو عراق در تصرف رزمندگان اسلام بود و با انجام عملیات کربلای ۵، رزمندگان اسلام به سوی دروازه‌های مهم ترین شهر جنوب عراق، یعنی بصره، پیشروی می‌کردند.

حسین علایی، «یک ماه جنگ، برای یک عمر صلح»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۵۲.

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، «دفاع و سیاست»، به اهتمام علیرضا هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۹، ص ۶۶۰-۶۵۹.

همان گونه که ملاحظه می گردد، نه هیچ مطلبی در مورد شروع تجاوز توسط عراق گفته شده، نه رژیم صدام محکوم به پرداخت خسارت به جمهوری اسلامی ایران گردیده، و نه هیچ ساز و کاری برای تبادل اسرا ارائه گردیده است.^۱

آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت مورخ ۳۰ تیر ۱۳۶۶ خود در این باره می نویسد:

«به نخست وزیر و وزیر خارجه گفتم که بگویند اگر حسن نیت داشتند، به جای این که وعده بدهند، کمیته ای را که در آینده آغازگر جنگ را مشخص کند، قبل از صدور قطعنامه مشخص می کردند که راهی برای ختم جنگ باشد و نیز آمریکا هم اکنون با حضور نظامی در خلیج فارس، نقض بند پنجم این قطعنامه را کرده که می گوید دولت های دیگر از کاری که باعث تشنج بیشتر و توسعه دامنه جنگ است، پرهیزند.

این قطعنامه که در آن اشاره ای به کشور آغازگر جنگ نشده است، در چارچوب فصل هفت منشور ملل متحد تنظیم شده و اهمیت ویژه ای دارد. فشارهای دیپلماتیک آمریکا و سپس انگلیس، مؤثرترین عوامل در تصویب قطعنامه ۵۹۸ بوده است.»^۲

سردار احمد سوداگر نیز در مقاله دیگری می نویسد:

«با نگاهی به ۱۰ قطعنامه صادر شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد و بررسی حوادث قبل و بعد از صدور این قطعنامه ها مشخص می شود که در هیچ کدام از این قطعنامه ها تمامی شرایط مدون صدور قطعنامه توسط این شورا لحاظ نشده و تمهیدات لازم برای اجرای کامل آنها اندیشیده نشده بود. از طرفی با توجه به شرایط زمانی صدور این قطعنامه ها، همگی آنان در زمانی صادر می شد که ایران در عرصه نبرد پیشرفت هایی به دست می آورد یا

۱. جعفر شیرعلی نیا، «موج سرخ: روایت جنگ در خلیج فارس»، تهران: فاتحان، ۱۳۹۱، ص ۹۹.

۲. دفاع و سیاست، پشین، ص ۱۸۸-۱۸۷.

موازنه به نفع ایران رقم می خورد. بنابراین صدور این قطعنامه ها در آن زمان ها نه تنها کمکی به ایران و خاتمه جنگ نمی کرد، بلکه در جهت تضعیف طرف مظلوم جنگ و محدود کردن اقدامات دفاعی آن و حمایت و پشتیبانی تلویحی از متجاوز بوده است.»^۱

در آن زمان آمریکا تلاش می کرد که قطعنامه مذکور به گونه ای تنظیم شود که تحریم هایی را برای هر کدام از طرفین جنگ که با آتش بس موافقت نکند، در نظر بگیرد؛ اما با توجه به جمله بندی قطعنامه می توان گفت که هدف اصلی در این میان، ایران بوده است.^۲

آنتونی فرانسیس بویل - استاد رشته حقوق بین الملل در دانشگاه ایلی نوز آمریکا - در این رابطه می گوید:

«به جای این که از سوی شورای امنیت برای تأمین شرایط مشروع و منطبق با حقوق بین الملل، اقدامی صورت گیرد؛ قطعنامه ۵۹۸ از ایران خواست که ابتدا ایران از همه قسمت های خاک عراق عقب نشینی کند. لجاجت دولت ایالات متحده به این امر منجر شد که شرایط قطعنامه ۵۹۸ بر طرفی تحمیل شود که آشکارا آغازگر جنگ نبود و احتمالاً قطعنامه برای مجبور کردن ایران طراحی شده بود تا به عنوان زمینه ای برای اعمال مجازات های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران استفاده شود تا مانع شکست عراق گردد.»^۳

روز بعد از ارسال رسمی متن قطعنامه ۵۹۸ به جمهوری اسلامی ایران، وزارت امور خارجه ایران با صدور بیانیه ای اعلام کرد:

۱. احمد سوداگر، ۱۰۰ قطعنامه تا ۵۹۸، هفته نامه مثلث، ۲۰ تیر ۱۳۸۹، ص ۳۹.

۲. سیداصغر کیوان حسینی، «سیاست خارجی آمریکا در مورد جنگ تحمیلی»، فصلنامه سیاست دفاعی، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۲۳.

۳. آنتونی فرانسیس بویل، «سیاست خارجی آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق»، ترجمه حسین شریقی طراز کوهی، فصلنامه سیاست دفاعی، تابستان و پاییز ۱۳۷۵، ص ۱۲۵.

«شورای امنیت سازمان ملل با عدول از وظایف خود، قطعنامه غیر عادلانه‌ای تصویب کرده که بعضاً مواد آن با یکدیگر در تناقض آشکار است». آن گاه وعده داد که موضع تفصیلی وزارت امور خارجه بعداً اعلام خواهد شد. چند هفته بعد، در ۲۲ مرداد ۱۳۶۶، جمهوری اسلامی ایران موضع رسمی خود را در قبال قطعنامه ۵۹۸ در ۱۸ بند اعلام کرد. در این بیانیه، ایران ضمن اعتراض به این که قطعنامه بدون کسب نظر و مشورت با ایران تدوین شده است، خروج شورا را از حالت بی‌طرفی محکوم کرد و از شورا خواست که عراق به عنوان متجاوز معرفی شود.^۱

دکتر ولایتی (وزیر امور خارجه وقت ایران) طی مصاحبه ای، عدم مشورت با ایران در مورد تصویب قطعنامه ۵۹۸ و عدم اعلام عراق به عنوان متجاوز و آغازگر جنگ را از دلایل نپذیرفتن قطعنامه ذکر کرد و آن را نشان دهنده خط مشی غیر عادلانه و یک طرفه شورای امنیت دانست. وی گفت که تهران اعتقاد دارد، حضور نظامی گسترده آمریکا در خلیج فارس و اسکورت کشتی‌های کویتی، با بند پنجم قطعنامه که از کشورهای جهان خواستار خویشتن‌داری شده بود، تناقض آشکار دارد. ولایتی تصریح کرد که ما دلیلی

۱. اسماعیل منصوری لاریجانی. «آشنایی با دفاع مقدس». قم: خادم الرضا (ع)، ۱۳۸۸. ص ۲۱۱. به نقل از روزنامه کیهان، ۲۲ مرداد ۱۳۶۶.

همچنین رک: به: عباس هدایتی خمینی. «شورای امنیت و جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران». تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰. ص ۱۵۸.

دکتر خرم (رئیس ستاد قطعنامه ۵۹۸ و دبیر وقت استراتژی وزارت امور خارجه) در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد: قطعنامه ۵۹۸، پیش‌نویسی بود که در غیاب ایران، توسط عراق بهیود یافته بود. لذا در اوج قدرت نظامی ایران، تأمین کننده منافع عراق بود... البته باید توجه داشت که به رغم این که ظاهراً بعضی امتیازات در این قطعنامه در راستای خواسته جمهوری اسلامی ایران گنجانده شده بود، اما در عمل، دو کشور به یک میزان در خصوص جنگ، مقدر قلمداد شده بودند.

«آسیب‌شناسی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۱۴.

نمی‌بینیم [تا] قطعنامه‌ای را که برای تحمیل عقاید، ناعادلانه و غیر منصفانه است، بپذیریم. او به‌طور صریح گفت: «قطعنامه شورای امنیت، مورد قبول ما نیست».^۱

دکتر ولایتی همچنین در این باره در کتاب «تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران» می‌نویسد:

«در ۲۲ مرداد ۱۳۶۶ پاسخ مبسوط جمهوری اسلامی ایران به قطعنامه ۵۹۸ منتشر شد. اینجانب پاسخ مذکور را که در ۱۸ بند تنظیم شده بود، برای دبیرکل سازمان ملل متحد ارسال کردم. بند اول حاکی از آن بود که هدف آمریکا از به تصویب رساندن قطعنامه ۵۹۸ انحراف افکار عمومی از مسائل داخلی آمریکاست. بند دوم مشعر به آن است که قطعنامه بدون کسب نظر و مشورت با ایران تدوین شده است... در بند پنجم اشاره شده که دبیرکل سعی داشت خطاهای گذشته شورا را جبران کند که با این موضع گیری، شورا بار دیگر از متجاوز حمایت کرد».^۲

امام خمینی (ره) نیز در پیام ۶ مرداد ۱۳۶۶ خطاب به حجاج بیت‌الله الحرام، یا اشاره ضمنی به قطعنامه مذکور می‌فرمایند:

«هم‌اکنون که به مرز پیروزی مطلق رسیده‌ایم و قدم‌های آخرمان را برمی‌داریم، صدای ناآشنای صلح‌طلبی آن هم از کام ستمگران و جنگ‌افروزان به گوش می‌رسد و در جهان غوغا به راه انداخته و عزا و ماتم صلح‌طلبی برپا نموده است و مدافع آزادی و امنیت انسان‌ها شده و برای خون جوانان و سرمایه‌های مادی و معنوی در کشور ایران و عراق مرثیه سرایی می‌کند. راستی چه شده است استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا، این قدر طرفدار ملت‌ها شده است و جنگ‌افروزان و آتش‌پاران معرکه‌ها و جلادان قرن به

۱. روزنامه رسالت، ۳۱ شهریور ۱۳۶۶.

۲. علی‌اکبر ولایتی. «تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران». تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶. ص ۲۶۰.

شرف انسانیت و همزیستی مسالمت‌آمیز اعتقاد پیدا کرده‌اند و از عطش سیراب ناشدنی و خصلت خونخواری خود که طبیعت فرهنگ سرمایه‌داری و کمونیسم است، متصرف شده‌اند و شمشیرها و خنجرها و قداره‌های فروخته در قلب و جگر ملت‌ها را به غلاف کشیده‌اند؟! آیا این حقیقت است یا فریب؟ آیا این همان جلوه‌های دیگر شیخون‌ها و بی‌انصافی‌هایی نیست که روزی سکوت را مصلحت خویش می‌دید و امروز صلح‌طلبی را؟ آیا به راستی از این طریق جهان‌خواران نمی‌خواهند از ضربه آخر ما جلوگیری کنند و برای حفظ منافع خویش، سیاست جنگ و صلح جهانی را به تصمیمات و فکرهای پوسیده و شیطانی خود گره بزنند و عملاً جان و مال و مملکت و امنیت ملل عالم را به قبضه قدرت خود درآورند که به‌طور قطع و یقین، علت و فلسفه سماجت و اصرار جهان‌خواران در تحمیل صلح بر ملت ایران، نشأت گرفته از همین تفکر است. و از همه اینها که بگذریم، این مسئله که چه کسی خواهان صلح واقعی است و چه کسی جنگ طلب است، خود اول بحث ماست.»^۱

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۶ خود در این باره می‌نویسد:

«دیرکل سازمان ملل، آقای خاویر پروز دکوتیار، در بیستم شهریور ۱۳۶۶ به ایران آمد و مذاکرات مبسوطی با سران و مقامات ذریبط داشت و خوشبختانه از همه مسئولان ایرانی یک حرف شنید: معرفی متجاوز قبل از آتش‌بس.»^۲

وی در جای دیگر در همین مورد می‌نویسد:

«در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۶۶ قطعه‌نامه ۵۹۸ صادر شد. عراق بدون درنگ آن را پذیرفت و ایران پس از بررسی محتوای قطعه‌نامه و بیان اشکالات آن، پس از

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، «صحیفه امام، جلد ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۷-۳۲۶.
۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۸.

مشورت‌های فراوان و استفاده از راهنمایی‌های کارساز امام راحل، تصمیم گرفت که قطعه‌نامه را نه رد کند و نه بپذیرد.»^۱
بنابراین برخلاف ادعای آقای هاشمی، شواهد حاکی از آن است که امام به مخالفت با پذیرش قطعه‌نامه پرداخته‌اند. آقای هاشمی خود در یادداشت سوم مهر ۱۳۶۶ می‌نویسند:

«آقای خامنه‌ای و احمد آقا آمدند و اطلاع دادند که امام دستور داده‌اند در نماز جمعه بگویند که هیچ سازشی در پیش نداریم، جز با تنبیه متجاوز.»^۲
به عبارتی یعنی این که امام خمینی با پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ مخالفت کرده‌اند.
رئیس جمهور وقت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز که در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۶۶ در اجتماع مردم اردبیل طی یک سخنرانی با بیان این که قطعه‌نامه تحت نفوذ آمریکا تهیه شده است، فرمودند:

«ایران، هرگز این قطعه‌نامه را که با فشار و تحت نفوذ آمریکا تهیه و تصویب شده است، قبول نخواهد کرد.»^۳

ایشان همچنین در تاریخ ۳۰ آبان ۱۳۶۶ در جمع روحانیان و ائمه جماعات استان تهران در مدرسه شهید مطهری سخنرانی می‌کردند، در این باره اظهار داشتند:

«مجموعه جنگ و سایر حوادث را استکبار به وجود آورده اما حالا که در موضع ضعف قرار دارد، شعار صلح می‌دهد؛ البته این به ضرر ماست. امام یک سال و یا یک سال و نیم پیش، به من گفتند اگر ما اینجا کوتاه بیاییم، دشمن تا تهران خواهد آمد.»^۴

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. محمود یزدانلقام، «اسکورت نفکشی‌ها»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۰.

۴. حسین اردستانی، «تکاپوی جهانی برای توقف جنگ»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۶۹.

از جملات فوق پیداست که رئیس جمهور نیز با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ موافق بوده‌اند. ایشان در تاریخ ۱۰ آذر ۶۶ در همایش مردمی مانور شهرهای قم و اراک نیز اظهار داشتند:

«آنچه دبیرکل و سازمان ملل و آدم‌های با انصاف از ما شنیدند، همه تصدیق می‌کنند که منطقی‌ترین و منصفانه‌ترین حرف هاست و تمام شدن جنگ، محتاج تنبیه متجاوز است.»^۱

ایشان همچنین در تاریخ ۱۳ آذر ۶۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی گفتند:

«با معرفی متجاوز، شورای امنیت می‌توانست راه را برای حل مسئله جنگ هموار کند؛ لیکن آنها علی‌رغم معرفی ضمنی عراق به‌عنوان شروع کننده جنگ - در مذاکرات خصوصی با ما - همواره از اعلام رسمی آن خودداری کرده‌اند.»^۲

آقای دکتر ولایتی (وزیر امور خارجه ایران) نیز در دیدار با راجیو گاندی (نخست‌وزیر وقت هند) در تاریخ اول آذر ۶۶ در دهلی نو، در پاسخ به پرسش آقای گاندی که می‌پرسد: آیا قطعنامه ۵۹۸ مورد تأیید شماست؟ اظهار می‌دارد:

«خیر. با ما مشورت نشده است». آقای ولایتی همچنین درباره پیشنهادی جمهوری اسلامی ایران برای اعمال برخی اصلاحات ضروری در این قطعنامه و لزوم تعیین متجاوز قبل از اجرای آتش‌بس، نکاتی را بیان کرد.^۳

دکتر ولایتی همچنین در سفر به ژاپن در تاریخ ۴ آذر ۶۶، در دیدار با وزیر امور خارجه ژاپن اظهار داشت:

۱. حسین اردستانی، «تکاپوی جهانی برای توقف جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲. ص ۱۲۷-۱۲۶.
۲. همان. ص ۲۴۸.
۳. همان. ص ۲۴۴.
۴. همان. ص ۸۷.

«قطعنامه ۵۹۸ سه نقطه ضعف دارد: الف - چه کشوری متجاوز بوده است؟ ب - طرح عملی برای صلح پایدار به دست نداده است. ج - ضمانتی برای عدم حمله مجدد عراق پس از صلح وجود ندارد». آقای ولایتی سپس گفت:

«اگر کشورها بخواهند همان‌گونه که جنگ را تحمیل کردند، صلح را نیز بر ما تحمیل کنند، ما از قطعنامه دوم و سوم و چهارم هم نمی‌ترسیم.»^۱ هیئت جمهوری اسلامی ایران در سر راه خود به ژاپن، توقف کوتاهی نیز در امارات داشت که در این فاصله، وزیر خارجه ایران با وزیر خارجه امارات ملاقات کرد. آقای ولایتی درباره قطعنامه گفت:

«ما قطعنامه ۵۹۸ را تپذیرفته‌ایم. لیکن نکات مثبتی داشته و به همین دلیل با دبیرکل [سازمان ملل] حاضر به صحبت شده‌ایم.»^۲ محمدجواد لاریجانی (معاون وزیر خارجه ایران) نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی در مقر سازمان ملل در تاریخ ۱۳ آذر ۶۶، مواضع ایران را در خصوص قطعنامه ۵۹۸ تشریح کرد. وی شرط ایران را برای پذیرش این قطعنامه، تقدم یافتن بند مربوط به شناسایی متجاوز نسبت به سایر بندها، اعلام کرد.^۳

آقای هاشمی اما در مصاحبه‌ای که در سال ۸۲ با روزنامه کیهان به عمل می‌آورد، اشاره می‌کند که حکم جانشینی فرماندهی کل قوا - که از سوی امام خمینی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۶۷ برای ایشان صادر شد - باعث شد که جمهوری اسلامی بتواند شرایط خود را در قطعنامه بگنجاند! ایشان می‌گوید:

«اتفاقاً آن حکم کار بسیار معقولی بود و کمک کرد تا شرایط خود را تا حدی در قطعنامه بگنجانیم.»^۴

۱. حسین اردستانی، «تکاپوی جهانی برای توقف جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲. ص ۱۲۷-۱۲۶.
۲. همان. ص ۱۲۸.
۳. همان. ص ۲۴۴.
۴. همان. ص ۸۷.

ظاهراً آقای رفسنجانی در موقع مصاحبه فراموش کرده که قطعنامه ۵۹۸، در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۶۶ از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد صادر شده، نه در خرداد یا تیر ماه ۱۳۶۷! بنابراین، آقای رفسنجانی چگونه توانسته بعد از ۱۲ خرداد ۶۷، شرایط خود را در قطعنامه ۲۹ تیر ۶۶ بگنجانند؟!

ایشان در خاطرات سال ۱۳۶۷ خود نیز ادعای عجیبی در مورد «انجام اصلاحاتی در پیش‌نویس قطعنامه که دستاورد بزرگی برای ایران بوده» را مطرح کرده و می‌گوید: «صدام می‌دید ایران توانسته در پیش‌نویس قطعنامه ۵۹۸ اصلاحاتی به وجود آورد که نتیجه آن دستاورد بزرگی برای ایران بود و خسارات مادی و معنوی مهمی بر عراق تحمیل می‌کرد!!» که مسئول آغاز جنگ شناخته می‌شد و محکوم به پرداخت غرامت می‌گردید!! و به خاطر جنایات جنگی هم محکوم شناخته می‌شد.^۱

این ادعای آقای هاشمی رفسنجانی چند نکته قابل تأمل را همراه خود دارد. اول این که ادعای ایشان مبنی بر این که «ایران توانسته در پیش‌نویس قطعنامه اصلاحاتی به وجود آورد»، با بیانه وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران مبنی بر این که این قطعنامه بدون مشورت با ایران تهیه شده، تناقض دارد. دوم، این قطعنامه هیچ خسارت مادی و معنوی برای رژیم صدام در بر نداشت. سوم، با تصویب این قطعنامه، به هیچ وجه شورای امنیت، عراق را به‌عنوان مسئول آغاز جنگ اعلام نکرد. و چهارمین مسئله، عراق به هیچ وجه توسط شورای امنیت محکوم به پرداخت خسارت به ایران نشد. خود آقای هاشمی در مصاحبه‌ای در اواخر سال ۱۳۸۱، پیش از حمله آمریکا به عراق، گفته بود:

«مسائل ما با عراق حل نشده است. مسائل کویت هم با عراق حل نشده است. در کویت، آمریکایی‌ها به زور وارد شدند و کارها را در دست گرفتند و یک مقدار نفت می‌فروشتند و برای آنها پول برمی‌دارند. برای ما کسی این

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۰.

کارها را نمی‌کند یعنی در سیستم قطعنامه هم این دیده نشده بود که این گونه عمل کنیم. این را رها کرده بودند و به‌عنوان یک استخوان لای زخم گذاشته بودند که می‌دانستند به جایی نمی‌رسد. عراقی‌ها هنوز فکر می‌کنند که نباید به ما خسارت بدهند.^۱

آقای هاشمی همچنین در مقدمه کتاب «دوازده نامه مبادله شده میان ایران و عراق»، می‌نویسد:

«متأسفانه معلوم شد که سازمان ملل و شورای امنیت نیز تمایلی به اجرای قطعنامه در شرایط خاص آتش‌بس، ندارند.^۲

حال باید دید که دستگاه دیپلماتیک ما در آن مقطع چه می‌کرده و نمایندگی ما در سازمان ملل چه عکس‌العملی در مورد این قطعنامه داشته است. محمدمهدی سلطانی (یکی از دیپلمات‌های با سابقه وزارت خارجه) می‌گوید:

«حرکت باند نیویورکی‌ها از مقطع صدور قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد. تعدادی از اعضای هیئت دیپلماتیک کشور در نیویورک در سال ۱۳۶۶ در حین مذاکرات [اعضای شورای امنیت] مربوط به قطعنامه ۵۹۸ کوشیدند تا با از کار انداختن حسگرها و منابع ورودی وزارت امور خارجه، اجماعی جهانی علیه ایران به وجود آید... از همان ایام که متوجه این موضوع شدم، به صورت بی‌دری برای تهران تلکس می‌فرستادم تا شاید کوچک‌ترین تحریکی در این بین صورت گیرد اما مسئولان وقت به هیچ وجه حاضر به شنیدن مطالب نشدند... در واقع، بخش بین‌الملل وزارت امور خارجه گویا به این امر حساسیتی نداشت. این بخش به صورت مستقیم با سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط بود و افراد اصلی تشکیل دهنده این بخش، بعدها به باند نیویورکی‌ها معروف شدند.^۳

۱. محمود واعظی، «واکاوی رویکردها در حوزه سیاست خارجی»، فصلنامه راهبرد، بهار ۱۳۸۲، ص ۲۵.

۲. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۴۹.

۳. محمد رحمانی، «باند نیویورکی‌ها: گزارشی از لابی آمریکا در وزارت خارجه ایران»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۹۱.

دیپلمات یاد شده می‌افزاید:

«مدیر وقت امور بین‌الملل وزارت خارجه، «محمدجعفر محلاتی» بود که چند سال پیش به آمریکا پناهنده شد و هم‌اکنون جزو مشاوران دستگاه سیاست خارجی آمریکا در امور خاورمیانه و ایران به حساب می‌آید. وی مدتی نیز نماینده ایران در سازمان ملل متحد بود و در مذاکرات حساس قطعنامه ۵۹۸ به‌عنوان نماینده ایران [و در واقع نماینده آمریکا] حضور داشت.»^۱

محلاتی در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی «ان.بی.سی» آمریکا در تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۶۶ اظهار می‌دارد که قطعنامه ۵۹۸ حاوی موادی منطقی است [۱] و می‌تواند خواسته‌های قانونی ایران را پاسخگو باشد.[۱]^۲

او پس از بازگشت به ایران در فرودگاه توسط دستگاه‌های امنیتی بازداشت شد، لیکن مدتی پس از آزادی، به آمریکا رفت... وی در سال ۲۰۰۰ به موسسه خاورمیانه آمریکا رفت و هم‌زمان یک بنیاد فرهنگی به نام «ILEX» را به همراه یک زن آمریکایی تأسیس کرد تا بتواند از بودجه‌هایی که دولت آمریکا برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران اختصاص می‌دهد، استفاده کند. در این بنیاد، یکی دیگر از اعضای باند نیویورکی‌ها به نام «فرهاد عطایی» نیز با او همکاری می‌کند. عطایی قبلاً مدیر کل بخش روابط اقتصادی با آفریقا و آسیا در وزارت امور خارجه بود.^۳

یکی دیگر از اعضای باند نیویورکی‌ها که در مذاکرات مربوط به قطعنامه شرکت داشت، «سیروس ناصری» بود. طبق برخی گزارش‌ها، سیروس ناصری دارای تابعیت کشور سوئیس بوده است. وی در دولت «آقای خاتمی» نیز جزو تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای تحت نظر آقای «حسن روحانی» بوده که مدت کوتاهی پس از روی کار

۱. محمد رحمانی، «باند نیویورکی‌ها: گزارشی از لابی آمریکا در وزارت خارجه ایران». ویژه‌نامه میوه ممنوعه، شصت‌نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۱۷۲.

۲. محمد درویدیان، «روند پایان جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۹.

۳. باند نیویورکی‌ها: گزارشی از لابی آمریکا در وزارت خارجه ایران، پیشین، ص ۹۲.

آمدن دولت نهم، برای جلوگیری از پیش آمدن مشکلات احتمالی برای خویش، به کشور سوئیس رفت.^۱

بعدها مشخص شد سیروس ناصری که نقش برجسته‌ای در تحمیل قراردادهای مشکل ساز در موضوعات هسته‌ای به کشور داشته، شریک نفتی کمپانی‌های نفتی آمریکایی بوده است.^۲

این بدان معناست که متأسفانه دشمن توانسته بوده در حساس‌ترین بخش‌های وزارت امور خارجه نفوذ کند.

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا ایران با قطعنامه‌ای که به‌طور عمده به نفع عراق و به ضرر جمهوری اسلامی ایران تنظیم شده بود، موافقت کرد؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا بنیانه امام خمینی (ره) به مناسبت پذیرش قطعنامه را مرور می‌کنیم:

پیام امام خمینی (ره) در مورد پذیرش قطعنامه

امام خمینی در بخشی از پیام خود که خطاب به حجاج بیت‌الله الحرام صادر کردند، می‌فرماید:

۱. محمد محمود رضاپور، «یک معاهده و هزاران اشتباه دیپلماتیک». ویژه‌نامه میوه ممنوعه، شصت‌نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۱۷۲.

همچنین رکن‌به: محمد رحمانی، «باند نیویورکی‌ها: گزارشی از لابی آمریکا در وزارت خارجه ایران». ص ۹۲. ابوالفضل زهره‌وند، از دیپلمات‌های سابق وزارت امور خارجه، در مورد برخی دیگر از اقدامات ذیلان باند نیویورکی‌ها در دوران آقای خاتمی می‌گوید: باند نیویورکی‌ها خیلی اشتیاق داشتند که آمریکایی‌ها هر چه زودتر وارد افغانستان شوند. اینها در ژنو با آقای ران کراکر که در آن زمان مسئول مذاکره‌کننده آمریکایی‌ها بود مذاکراتی در مورد افغانستان انجام دادند. کراکر در خاطراتش در «این‌ماده می‌نویسد: من وقتی آن‌قدر اشتیاق می‌دادم، تا پاسی از شب، درباره موضوعات مختلف صحبت می‌کردیم. برای من خیلی باعث تعجب بود که تیم ایرانی این همه اشتیاق داشت که شیطان بزرگ در کنار مرزهایشان حضور پیدا کند!

«افشای روابط اصلاح‌طلبان با طالبان افغانستان». ویژه‌نامه میوه ممنوعه، شصت‌نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۸۸.

۲. «روابط پشت پرده». رمز هیور، ۲. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - خرداد ۱۳۸۹، ص ۲۲۴.

اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود این است که من تا چند روز قبل، معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی - نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم.^۱

در ادامه پیام، عباراتی که امام به کار می‌برند، حاکی از این است که ایشان علی‌رغم میل باطنی و تصمیم شخصی خود، مجبور به پذیرش قطعنامه شده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

«خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا؛ و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سرکشیده‌ام و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم... قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او، این جرعه را نوشیدم... شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز، فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشته و اگر آبرویی داشتم، با خدا معامله کرده‌ام...^۲ من باز می‌گویم که قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم...^۳ کسی تصور نکند که ما راه سازش با جهان‌خواران را نمی‌دانیم؛ ولی هیئات که خادمان اسلام

۱. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۹۵.

به ملت خود خیانت کنند... آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست، سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است؛ که اگر بند بند استخوان هایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زنده زنده در شعله‌های آتشیان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستی مان را در جلوی دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان نامه کفر و شرک را امضاء نمی‌کنیم.^۱

ناراضیاتی و شدت ناراحتی امام، از تک تک عبارات فوق بخوبی نمایان است. اما چرا کار به جایی رسید که امام خمینی مجبور به سرکشیدن جام زهر قبول قطعنامه شود؟ و اصولاً چه کسانی این جام زهرآلود را به امام تحمیل کردند؟ برای پاسخ این سؤالات، ابتدا مروری می‌کنیم بر مواضع امام خمینی (ره) در طی جنگ تحمیلی.

مواضع و دیدگاه‌های امام خمینی (ره) درباره جنگ تحمیلی

ایشان از همان ابتدای شروع جنگ، تأکید بر دفع تجاوز دشمن داشته، خواهان در اولویت قرار دادن این مسئله توسط مردم و مسئولان شده و هر ساله مجدداً آن را متذکر می‌شدند. به عنوان نمونه، در پیام ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ می‌فرمایند:

«جنگ دفاعی در رأس امور است.»^۲

برخی از دیگر مواضع امام عبارتند از:

سخنرانی ۲۱ خرداد ۱۳۶۲:

«امروز هم در رأس تمام مسائل مان جنگ است. اگر یک روز غفلت کنیم حمله خواهند کرد بر ما و همه چیز ما را از بین خواهند برد... اگر بعضی از متحرفین و منافقین بین مردم بیفتند و بگویند که جنگ را تمام کنیم، شما هم قبول کنید... بدانید که اسلام در خطر کفر است. اگر چنانچه امروز ما یک

۱. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۹۸.

۲. صحیفه امام، جلد ۱۷، ص ۳۲۲.

راز قطعنامه

کلمه عقب نشینی کنیم، اگر ملت ما یک قدم سستی به خودش راه بدهد و عقب نشینی کند، نوامیش، اموالش، جانهای جوانهایش همه اش به باد خواهد رفت.^۱

۱۰ تیر ۱۳۶۳:

«آنهايي که به ما می گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظالم، یعنی این که دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رأی تمام انبیاست.»^۲

پیام ۲۲ بهمن ۱۳۶۳:

«امروز جنگ اصلی ترین مسئله کشور است. ملت عزیز باید توجه داشته باشد که در کشوری زندگی می کند که بیش از چهار سال است که در جنگ بسر می برد... امروز اسلام در مقابل تمامی کفر است و با کوچکترین درنگ در این امر حیاتی چنان ضربه ای خواهیم خورد که جیرانش به این زودی ها میسر نمی شود.»^۳

پیام ۱۸ اسفند ۱۳۶۳:

«اینان ندیده اند که مادران و پدران شجاع ایران، فرزندان و نورچشمیان خود را از زیر خروارها خاک بیرون می کشند و فریاد «جنگ جنگ تا پیروزی» سر می دهند و از دست اندرکاران مقابله به مثل و از سلحشوران جبهه ها ادامه جنگ را طلب می کنند؟ درود خدا بر این ملت شجاع و مؤمن که جان می دهد و تن به سازش و تسلیم نمی دهد.»^۴

پیام اول فروردین سال ۱۳۶۴:

۱. صحیفه امام، جلد ۱۷، ص ۴۹۷.

۲. صحیفه امام، جلد ۱۸، ص ۵۰۰.

۳. صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۱۴۹.

۴. حجر اردستانی، «دفاع مقدس در بیانات امام خمینی (ره)» کتاب سوم، ص ۱۷۸. تهران: مرز و بوم، ۱۳۹۰، ص ۶۶ به نقل از صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۱۷۸.

جراحی و جنگی پایان جنگ تحمیلی

«تکلیف ما این است که در مقابل ظلم بایستیم و این کسی که تعدی به ما کرده است، تودهنی به او بزنیم و تا این قضیه را دنیا قبول نکند، این جنگ هست و جنگ هم از طرف آنها هست، از طرف ما نیست.»^۱

آقای رفسنجانی نیز در یادداشت روز ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ خود می نویسد:

«اخوی محمد [هاشمی] بعد از دیدار عمومی امام آمد و گفت که امام در اظهاراتشان بر مقاومت و ادامه جنگ تأکید کرده اند.»^۲

آقای هاشمی همچنین در یادداشت چهارم فروردین ۱۳۶۵ می نویسد:

«به زیارت امام رفتیم. ملاقات رسمی بود... امام مفصل صحبت کردند و مخالفان جنگ را مورد ملامت قرار دادند و تشویق به جبهه رفتن کردند.»^۳

امام در پیام ۱۶ مرداد ۱۳۶۵ خطاب به زائران حج ابراهیمی نیز صلح با صدام را از بزرگترین گناهان و واضح ترین خیانت ها به مسلمین دانسته، می فرماید:

«سازش و صلح تحمیلی بدتر از جنگ، چه معنی دارد؟... کیست که نداند صلح با این حزب، به رسمیت شناختن حکومت بعث است که با قتل و جنایت بر یک کشور اسلامی حکومت می کند؟ و کیست که نداند این امر از بزرگترین گناهان است و از واضح ترین خیانت ها به مسلمین است؟»^۴

سالروز میلاد امام رضا (ع) در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۵:

«شما در جبهه ها هیچ نگذارید دشمن آرامش پیدا کند. اگر بگذارید آرامش پیدا کند، می رود و تجهیز بیشتر می کند و شما را به زحمت می اندازد. باید نگذارید که او یک شب از اضطراب بیرون بیاید. الان در اضطراب هستند؛ نگذارید که از اضطراب بیرون بیایند.»^۵

۱. حجر اردستانی، «دفاع مقدس در بیانات امام خمینی (ره)» کتاب دوم، چینی و جراحی جنگ تحمیلی، تهران: مرز و بوم، ۱۳۹۰، ص ۲۴۳. به نقل از صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۱۹۹.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، «امید و دلواپسی» به اهتمام سارا لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷، ص ۵۵.

۳. اکبر هاشمی رفسنجانی، «اوج دفاع»، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸، ص ۳۶.

۴. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۸۸.

۵. همان، ص ۸۰.

امام خمینی در سخنرانی دوم شهریور ۱۳۶۵ به مناسبت عید غدیر نیز اشخاصی که به دنبال تحمیل صلح هستند را حبله گره و خائن نامیده، اظهار می‌دارند:

«قصه امام حسن (ع) و قضیه صلح، آن هم صلح تحمیلی بود. برای این که امام حسن، دوستان خودش، یعنی آن اشخاص خائنی که دور او جمع شده بودند، او را جوری کردند که نتوانست خلافتش بکند، صلح کرد. صلح تحمیلی بود. این صلحی هم که به ما می‌خواهند بگویند، این است... آن صلح تحمیلی که در عصر امام حسن واقع شد و آن حکمیت تحمیلی که در زمان امیرالمومنین واقع شد، هر دوی به دست اشخاص حبله گره درست شد. این ما را هدایت می‌کند به این که نه زیر بار صلح تحمیلی برویم و نه زیر بار حکمیت تحمیلی.»^۱

آقای هاشمی در یادداشت ۹ اردیبهشت ۶۶ خود می‌نویسد:

«صبح خدمت امام رفتم و وضع جنگ را گفتم. امام تأکید کردند که جنگ باید تا سقوط صدام ادامه داشته باشد.»^۲

امام خمینی در تاریخ هشتم خرداد ۱۳۶۶ نیز می‌فرماید:

«اینهایی که می‌گویند باید سازش کرد، اینها می‌فهمند که ما اگر سازش کنیم، له می‌شویم؟ اینها راضی‌اند به این که سازش بشود؟... الان که صدام رو به جهنم دارد می‌رود و انشاءالله خواهد رفت، وقت این است که شما جدیت‌تان زیاده‌تر بشود؛ چه قوای مسلحه از هر صنف که هستند و چه ملت و چه این بسیج. اگر مهلت بهش بدهید - هر روزی که مهلت می‌دهید - او را تقویت می‌کنند و کار مشکلتر می‌شود. باید مهلت بهش نداد، سستی نباید کرد... امروز وقت این نیست که یک دسته‌ای یک طرفی را بگیرند و یک دسته‌ای طرفی دیگر را بگیرند. یک دسته‌ای نصیحت کنند ما را که شما باید

۱. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۸۸.

صلح بکنید. این مال ضعف است. این اشخاص ضعیفی که همیشه در دام آمریکا بوده‌اند - یا امثال اینها - از این مسائل می‌گویند.»^۱
آقای هاشمی رفسنجانی نیز در این رابطه اظهار می‌دارد:
«امام لحظه‌ای اجازه نمی‌داد درباره ختم جنگ بحث کنیم.»^۲

پیام امام به زائران بیت‌الله الحرام در ششم مرداد سال ۱۳۶۶:

«من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست... امروز بدون شک سرنوشت همه امت‌ها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است و جمهوری اسلامی ایران در مرحله‌ای است که پیروزی آن به حساب همه مسلمانان و خدای نخواستگ شکت آن، به ناکامی و شکست و تحقیر همه مؤمنان می‌انجامد و رها کردن یک ملت و یک کشور و یک مکتب بزرگ در نیمه راه پیروزی، خیانت به آرمان بشریت و رسول خداست. لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست و انشاءالله تا رسیدن به این هدف، فاصله چندانی نمانده است.»^۳

۲۱ آبان ۱۳۶۶:

«واضح است و تکراراً گفته شده است که این جنگ تحمیلی در رأس امور واقع است و لازم است به همت همه اقشار کشور هر چه سریع‌تر با عتابات حق تعالی پیروزی به دست‌آید.»^۴

فروردین ماه ۱۳۶۷:

۱. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۲. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۲۸.

۳. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۳۲۵.

۴. همچنین ر.ک. به: سیدعلی بنی‌لوحی، «ایران و آمریکا: امام خمینی (ره) و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۴.

۵. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۳۴۵.

«امروز روز مقاومت است. چنان بر صدام و آمریکا و استکبار غرب سیلی زنید که برق آن چشمان استکبار شرق را کور کند. امروز، روز درنگ نیست. امروز روز صیقل انسانیت انسان‌هاست؛ روز جنگ است؛ روز احقاق حق است و حق را باید گرفت و انتظار آن که جهان‌خواران ما را یاری کنند، بی‌حاصل است.»^۱

پیام ۷ خرداد ۱۳۶۷:

«رزمندگان عزیز و دلاور ما اعم از ارتش و سپاه و بسیج، با تکیه بر ایمان و سلاح و امید به نصرت حق و با حمایت بی‌شائبه مردم، به نبرد و دفاع مقدس خود ادامه دهند و عزم‌ها را جزم کنند و بر دشمن زبون بتازند و با همت خود افتخار نصرت و پیروزی را به ارمغان آورند که سرنوشت جنگ در جبهه‌ها رقم می‌خورد، نه در میدان مذاکره‌ها.»^۲

حجت‌الاسلام دکتر محمد مهدی بهداروند نیز در این مورد اظهار می‌دارد:

«امام خمینی (ره) ادامه جنگ تا پیروزی کامل بر دشمن را خواستار بودند و هیچ‌گاه به دنبال پذیرش صلح [تحمیلی] نبودند. چون ایشان این جنگ را به صحنه درگیری با نظام استکبار و منویات شوم سازمان ملل تبدیل کرده بودند؛ لذا پذیرش قطعنامه را پذیرش خواسته‌های سازمانی می‌دانستند که در جهت اهداف استکباری حرکت می‌کند.»^۳

آقای هاشمی رفسنجانی نیز در یادداشت روز ۲۷ خرداد ۱۳۶۷ خود می‌نویسد:

«عصر آقای خامنه‌ای آمدند و همراه ایشان و احمد آقا برای مذاکره در امر آینده جنگ خدمت امام رفتم. وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع

دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ، یا پذیرش ختم جنگ را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند و برای صدور حکم واجب بودن رفتن به جبهه‌ها برای همه، کاری که سال گذشته نشد و پیشنهاد شده بود، اظهار آمادگی کردند.»^۱

آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه پاسداران) نیز در این رابطه می‌گوید:

«آقای هاشمی اواخر خرداد ماه ۶۷ به کرمانشاه آمدند و گفتند که ما سران قوا خدمت امام رسیدیم و امام نظرات ما را برای پذیرش آتش‌بس نپذیرفت و گفت که باید به جنگ ادامه بدهید. ما گفتیم که پول نداریم؛ امام گفتند از مردم مالیات بگیرید. گفتیم ارزش نداریم، گفتند که خودتان برای آن فکری بکنید. گفتیم مردم به جبهه نمی‌آیند، گفتند که دستور جهاد خواهم داد.»^۲

سردار علایی نیز همین واقعه را این گونه نقل می‌کند:

«آقای هاشمی به فرمانده سپاه گفتند: به امام گفتیم ارتش عراق در حال یازیس‌گیری بعضی مواضعی است که از او گرفته‌ایم و اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، ممکن است حتی ارتش عراق از مرزها عبور کند و بخش‌هایی از کشور را اشغال کند. امام فرمودند طرح‌تان چیست؟ گفتیم جنگ را یا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تمام کنیم. امام فرمودند نه، ما باید جنگ را ادامه دهیم.»^۳

آقای هاشمی در یادداشت روز ۴ تیر ۱۳۶۷ خود نیز چنین می‌نویسد:

«در ساعت هفت صبح، آقای محمد فروزنده (رئیس ستاد کل سپاه) اطلاع داد دشمن در طلائیه خط ارتش را شکسته و از پد خندق و پد شرقی جزیره [مجنون] از کمین عبور کرده و در خط درگیرند و تعدادی از مصدومان

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۷۲.

۲. رضا خجسته رحیمی، «دلگیر شدم»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۶ مرداد ۱۳۸۷، ص ۸۵.

۳. حسین علایی، «نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ تیر ۱۳۹۰.

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۹۴.

۲. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۵۳-۵۲.

۳. محمد مهدی بهداروند، «آب قطعنامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما»، قم: مؤسسه مستهدین وصال، ۱۳۸۹، ص ۳۰.

شیمیایی را به اهواز آورده‌اند. به خاطر ضعف ارتباط با جزیره، اطلاعات کم است. برای اخذ آخرین نظریه به زیارت امام رفته. گفتند مقاومت تا آخرین حد... عصر با آقایان خامنه‌ای، احمد آقا و موسوی اردبیلی به زیارت امام رفتیم. توضیحات لازم را درباره وضع جنگ و عواقب احتمالی ادامه جنگ دادیم. باز هم ایشان تأکید بر تداوم جنگ داشتند.^۱

امام خمینی (ره) حتی دو هفته قبل از پذیرش قطعه‌نامه نیز هرگونه تردید در ادامه جنگ را خیانت به اسلام و رسول‌الله (ص) تعبیر کردند و قاطعانه خواستار ادامه مقاومت بودند. ایشان در پیام ۱۳ تیر ۱۳۶۷ می‌فرمایند:

«باید نگذاریم که تلاش فرزندان انقلابی مان در جبهه‌ها از بین برود. برای برپایی احکام اسلام عزیز دست اتحاد به یکدیگر داده، محکم و استوار تا پیروزی اسلام حرکت کنیم. مسئولان نظام باید تمامی هم خود را در خدمت جنگ صرف کنند. این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسائلی که مربوط به جنگ است به وجود آوریم. باید همه برای جنگی تمام عیار علیه آمریکا و اذتابش به سوی جبهه رو کنیم. امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسائل جنگ، خیانت به رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله و سلم - است. اینجانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد، تقدیم می‌نمایم.»^۲

همان‌گونه که ملاحظه گردید، امام خمینی (ره) تا چند روز پیش از پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ نیز همچنان معتقد به ادامه جنگ برای تنبیه متجاوز و اجتناب از پذیرش صلح تحمیلی بودند و این عقیده در ایشان هیچ‌گاه سست نشد.

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۸۷-۱۸۵.

۲. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۶۹.

همچنین رک: به: حسن نوروزی. «پذیرش قطعه‌نامه و آرمان جهانی انقلاب». روزنامه ایران. ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، ص ۳۳.

مواضع رئیس‌جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای)

در کنار مواضع امام خمینی (ره)، بد نیست به برخی مواضع اعلام شده مقام معظم رهبری (که در آن زمان در پست ریاست جمهوری قرار داشتند) نیز اشاره کنیم. ایشان در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱ در ملاقات با فرستاده ویژه امارات متحده عربی می‌فرمایند: «اگر کسانی بخواهند صلح غیر عادلانه را به ما تحمیل کنند، مورد قبول ما نخواهد بود. زیرا ما صلح تحمیلی را هم مثل جنگ تحمیلی ناگوار و غیر قابل تحمل می‌دانیم. اگر متجاوز مجازات نشود، ریشه تجاوز در منطقه برچیده نخواهد شد.»^۱

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در نماز جمعه مورخ ۲۹ تیر ۱۳۶۳ می‌فرمایند:

«ما در جنگ از صدام نخواهیم گذشت. اگر خیال می‌کنند با گذشت زمان و با فشارهای تبلیغاتی خواهند توانست ما را از جرایم سنگینی که این رژیم مرتکب شده، به غفلت بکشانند، خیال خامی است. ما در مورد جنگ، از مجازات صدام به هیچ وجه صرف‌نظر نخواهیم کرد. این شرطی است که از اول تاکنون گفته‌ایم.»^۲

ایشان همچنین در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۶۵ در مصاحبه با واحد مرکزی خبر اظهار می‌دارند:

«جنگ ما از آغاز به صورت دفاع شروع شد و تا این ساعت هم در حال

دفاع هستیم؛ حتی ورود ما به خاک عراق، در ادامه دفاع مقدس ماست.»^۳

و در ادامه این مصاحبه می‌فرمایند:

۱. محمد درودیان. «علل تداوم جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸.

۲. اکبر هاشمی‌رفسنجانی. «به سوی سرنوشت کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳». تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ص ۱۹۳.

۳. مهدی انصاری و دیگران. «ماجرای مک فارلین». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۴.

«امروز مسئله مهم و عمده ما، مجازات متجاوز است و این با رفتن صدام و با مجازات شدن صدام حل می‌شود. لکن حقوق از دست رفته ملت ما چیزی است که بایستی ما روی آن تکیه کنیم...^۱ در اوایل جنگ، این هیئت‌های میانجی که وارد ایران می‌شدند، به ما می‌گفتند که آتش‌بس را قبول کنید و بعد مذاکره کنید. ما می‌گفتیم الان عراق در خاک ماست؛ حداقل بگویند عقب نشینی، بعد در مورد آتش‌بس بحث کنیم... صدام و رژیم عراق نیز دلش می‌خواست که ما آتش‌بس را قبول کنیم و بعد یک مذاکره طولانی و مفصلی در طول چند سال داشته باشیم و [مثلاً] ۱۰ کیلومتر هم عقب بنشیند و یک امتیاز از ما بگیرند...^۲ در صورت صلح با صدام، او با تبلیغات وسیع، آن را پیروزی جدیدی برای خود تلقی داشته و خودش را آماده می‌کرد تا در یک فرصت دیگر و با یک بهانه مشابه وارد بشود. این شرط عقل نیست که ما امنیت کشورمان، امنیت انقلابمان، سلامت مردمان و سلامت مرزهایمان را رها کنیم و به دست سرنوشت سپاریم. ما به‌عنوان دولت جمهوری اسلامی و به‌عنوان مسئولان کشور، حق چنین کاری را نداریم...^۳

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مصاحبه با خبرنگار مجله آلمانی اشپگل نیز در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۶۵ اظهار می‌دارند:

«اگر ما امروز به یک پایان ناعادلانه جنگ تن در دهیم، انقلاب ما بی‌محتوا و بی‌مفهوم خواهد بود؛ زیرا که انقلاب اساساً برای ایجاد عدل است...^۴ ایشان در خطبه‌های نماز جمعه ۲۳ آبان ۱۳۶۵ نیز در پاسخ به اظهارات ریگان (رئیس جمهور آمریکا) می‌فرمایند:

۱. مهدی انصاری و دیگران: «ماجرای مک فارلین». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰. ص ۱۱۶.
۲. همان. ص ۱۱۶.
۳. همان. ص ۱۱۷.
۴. همان. ص ۱۲۶.

«شما خود با تحریک عراق و کمک به رژیم بعث، این رژیم را به تجاوز به ایران ترغیب کردید. اما حالا که جمهوری اسلامی ایران نشان داده است که حق خود را خواهد گرفت و متجاوز را عقب زده است، شما مایلید ایران را به صلح و آتش‌بس راضی کنید. من در اینجا از طرف امام و شما امت حزب‌الله اعلام می‌کنم که این جنگ جز با پیروزی رزمندگان ما پایان نخواهد یافت...^۱ ایشان همچنین در نماز جمعه پنجم فروردین ۶۷ تأکید می‌کنند:

«ملت، دولت و مسئولان کشور ما تحمیلاتی که از سوی مجامع بین‌المللی می‌خواهند به ملت مظلوم ایران اسلامی شود را به هیچ وجه قبول نخواهند کرد...^۲

مقام معظم رهبری همچنین در خطبه‌های نماز جمعه مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۸ می‌فرمایند:

«همه دنیا باید بدانند که رژیم عراق برخلاف ادعاهای صلح‌طلبی، فقط به دنبال یک آتش‌بس بود تا خودش را بتواند نجات دهد. این حرفی بود که در طول چند سال گذشته بارها در همین جایگاه مقدس نماز جمعه گفتیم. آن وقتی که او می‌گفت: ما صلح می‌خواهیم؛ دنیا به ما می‌گفت: شما چرا قبول نمی‌کنید؟ ما می‌گفتیم: اینها صلح نمی‌خواهند. اینها به دنبال آتش‌بس اند؛ برای این که بتوانند خودشان را نجات بدهند. این موضوع، حالا ثابت شد...^۳

حال با توجه به موارد فوق، این سؤال مطرح می‌شود که پس پذیرش قطعنامه چه دلایلی داشت؟

علل پذیرش قطعنامه از نظر آقای هاشمی‌رفسنجانی

آقای هاشمی‌رفسنجانی که در آن هنگام فرمانده جنگ و جانشین فرماندهی کل قوا بود، درباره دلایل پذیرش قطعنامه چنین می‌گوید:

۱. «چهار ساله دوم؛ گزارش از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای». تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸. ص ۲۸۹.
۲. همان. ص ۷۴۹.
۳. پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری.

«دو سه عامل باعث شد که قطعنامه را بپذیریم. اولاً نیروهای ما انصافاً قدری خسته شده بودند. چند عملیات ناتمام انجام داده و به اهداف نرسیده بودند. حامیان صدام حسین هم او را به امکانات خطرناک مسلح کرده بودند... چند عملیات موفق هم بعضی‌ها داشتند که بر اثر خستگی نیروهای ما و ابزار پیشرفته خودشان اتفاق افتاده بود... آمریکا هم وارد جنگ شد. سکوهایی نفی ما را متهدم کرد... هلی کوپترهای ما را زدند، یکی از ناوچه‌های خوب ما و یک کشتی بزرگ قدیمی را دو نیم کردند. ایرباس مسافری ما را در آن مقطع سرنگون کردند. درست کارهای صدام را انجام می‌دادند. پس در جنگ، با آمریکا مواجه شدیم. سیاست قطع منابع مالی را پیش می‌بردند و ما هم مصمم بودیم جلوی آنها را بگیریم. روز به روز مسئله داغ‌تر می‌شد. تا آن لحظه، امام، ما و رزمندگان آماده پذیرش آتش‌پس نبودیم.»^۱

آقای هاشمی در جای دیگر اظهار می‌دارد:

«شرایط پیش آمده در ماههای اول سال ۶۷، حضور نیروهای داوطلب در جبهه‌ها را کم کرده بود و در مذاکرات ستادی، معمولاً فرماندهان از کمی نیرو ابراز ناراحتی می‌کردند و در مواردی، با اعلان آماده بودن طرح عملیات، بخاطر کمی نیرو اقدام به عملیات نمی‌کردند.»^۲

آقای هاشمی در ملاقات ۲۷ خرداد ۶۷ با امام خمینی نیز به ایشان می‌گوید:

«مردم به جبهه نمی‌آیند!]]»

امام خمینی (ره) نیز با اشاره به گزارش‌های مسئولان سیاسی می‌فرماید:

«مسئولان سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید، شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است.»^۳

آقای هاشمی در جای دیگر دلایل پذیرش قطعنامه را به گونه دیگری روایت می‌کند:

۱. محمد حیدری، «یک سال جنگ: پس از قطعنامه»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۶ مرداد ۱۳۸۷، ص ۹۲.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۵۷۹.

«دولت میرحسین موسوی در آن مقطع اعلام کرد دیگر قادر به تدارک مالی نیست؛ از لحاظ ابزار جنگ هم آقای محسن رضایی نامه‌ای به امام نوشت و تجهیزات متعددی از جمله چند صد هواپیما و تعداد زیادی توپ و تانک خواست... مجموعه این عوامل ما را به این نتیجه رساند که ادامه جنگ بیش از آن درست نیست.»^۱

ایشان در مصاحبه دیگری اظهار می‌دارد:

«پس از فرماندهی من و تغییر و تحولات سیاسی منطقه و اوضاع اقتصادی ایران و وضعیت نفت و بالاتر از همه چراغ سبز قدرت‌های غربی به صدام برای ارتکاب هر نوع جنایت در ایران، کم کم به این نتیجه رسیدیم که ادامه جنگ به صلاح نیست.»^۲

وی در جای دیگر می‌گوید:

«ما و امام (ره) به این نتیجه رسیدیم که دنیا نمی‌گذارد ایران با یک عملیات سرنوشت ساز، تکلیف جنگ را یکسره کند. دیدیم از آن به بعد، برای مردم ایران و عراق بسیارگران تمام می‌شود؛ زیرا جنگ به سمت استفاده از موشک و سلاح‌های شیمیایی رفته بود.»^۳

آقای هاشمی در یادداشت ۲۳ تیر ۶۷ خود نیز می‌نویسد:

«قبلاً نخست‌وزیر و وزیر دارایی در گزارشی به خدمت امام گفته بودند که حتی در سطح هزینه‌های موجود هم، کشور قدرت تأمین هزینه جنگ را ندارد و از خط قرمز اقتصادی هم فراتر رفته‌ایم.»^۴

۱. محمدحسن روزی‌طلب، «پذیرش جام زهر»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، ص ۲.

۲. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۷.

۳. دفتر خاطرات محرمات آیت‌الله، ماهنامه مهرنامه، مرداد ۱۳۹۰، بخش بررسی کتاب، ص ۲۵.

همچنین رکن: به: فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۷.

ظاهر آقای رشتجانی قراموش کرده‌اند که فرماندهان سپاه بارها در طی جنگ به ایشان گفته بودند که «دستیابی به صلح از طریق یک عملیات سرنوشت‌ساز» یک راهبرد غلط بوده که نتیجه نمی‌دهد؛ اما ایشان زیر بار نمی‌رفت و همچنان بر راهبرد اشتباه خویش اصرار می‌ورزید.

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۸.

و بالاخره ایشان در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۵ اظهار می‌دارد:

«وضع اقتصادی ما بد شده بود و دنیا تصمیم گرفته بود بدون رعایت مقررات جنگ، اجازه بدهد صدام هر کاری می‌خواهد انجام دهد... ما نگذاشتیم این شرایط حاد بوجود بیاید و با پذیرش قطعنامه و تحمیل شرایط، ما جنگ را به پایان رساندیم.»^۱

با توجه به موارد فوق، علل پذیرش قطعنامه از دیدگاه آقای هاشمی‌رفسنجانی - که بعضی از آنها توسط برخی افراد دیگر نیز عنوان می‌شود - را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

«خستگی و بی‌انگیزه شدن نیروهای رزمنده، مسلح شدن صدام حسین به امکانات خطرناک، ورود آمریکا به جنگ و حمله به کشتی‌های جنگی و سکوهای نفتی و هواپیمای مسافربری ما، تحریم‌های اقتصادی، عدم استقبال نیروهای مردمی از اعزام به جبهه‌ها، اعلام عدم توان تأمین اقتصادی جنگ از سوی نخست‌وزیر و وزیر دارایی، اعلام فرمانده سپاه مبنی بر نیاز به تعداد زیادی تانک و توپ و تسلیحات دیگر برای ادامه جنگ.»^۲

طبق این دیدگاه، پذیرش قطعنامه یا تقصیر مردم بوده که به جنگ نمی‌رفته‌اند! یا تقصیر رزمنده‌ها بوده که خوب نمی‌جنگیده‌اند! یا به خاطر شرارت‌های صدام حسین و آمریکا بوده، یا به خاطر تسلیم و اعلام ناتوانی از ادامه جنگ توسط نخست‌وزیر و فرمانده سپاه. در ادامه، صحت و سقم مطالب مذکور را بررسی خواهیم کرد.

۱. پذیرش جام زهر، پیشین، ص ۲.

همچنین ر.ک. به: پایان دفاع، آغاز بازسازی، ص ۲۱۸.

۲. زهره آقابابایی و علی احسان نیکجو، «نگرش بر اصول و مبانی مدیریت نظامی جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس»، تهران: نقش بیان، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳ الی ۳۷۷.

همچنین ر.ک. به: رضا مؤمن‌زاده، «ملاحظات و پیامدهای انتشار یک سند تاریخی (نامه تاریخی امام دربارۀ پذیرش قطعنامه ۵۹۸)»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۳۷.

پاسخ اظهارات آقای هاشمی‌رفسنجانی

۱- نازگی نداشتن شرارت‌های صدام و آمریکا

باید توجه داشت که مسائلی همچون بمباران و موشکباران شهرها، استفاده گسترده رژیم صدام از سلاح‌های شیمیایی، حمایت همه‌جانبه آمریکا از صدام و همکاری با عراق در حمله به نیروهای ایرانی، حمله به هواپیمای مسافربری ایران و... مسائلی جدیدی نبودند که صرفاً در تیرماه ۶۷ بروز کرده باشند و امام خمینی (ره) به خاطر آنها مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شده باشد. رژیم صدام از همان سال‌های اولیه جنگ نیز با چراغ سبز غرب و شرق، شهرها و روستاهای ایران را مورد بمباران و موشکباران قرار می‌داد؛ از سلاح‌های شیمیایی به صورت گسترده استفاده می‌کرد؛ آمریکا نیز با حمایت‌های همه‌جانبه اطلاعاتی، سیاسی، مالی، تسلیحاتی و نظامی خود از صدام، به کشتی‌های نظامی و تجاری ایران حمله می‌کرد، سکوهای نفتی ما را منهدم می‌کرد و... بنابراین، چنین مسائلی چیزهایی نبودند که امام خمینی از آنها بی‌خبر بوده و نسبت به آنها موضع‌گیری نکرده باشند. امام خمینی در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۶۵ طی پیامی به مناسبت دهه فجر فرموده بودند:

«مبارک باد بر خانواده‌های عزیز شهدا، مفقودین و اسرا و جانبازان و بر ملت ایران، که با استقامت و پایداری و پایداری خویش، به بنیانی مرصوص مبدل گشته‌اند که نه تهدید ابرقدرت‌ها آنان را به هراس می‌افکند، و نه از محاصره‌ها و کمبودها به فغان می‌آیند؛ و نه از خیانت و وحشی‌گری‌های صدام دیوانه و افسارگسیخته رو به زوال، در زدن شهرها و ویران کردن خانه‌ها و مساجد و بیمارستان‌ها و مدارس، خم به ابرو می‌آورند؛ و چون گذشته به راه خود که همان راه اسلام عزیز و عزت و شرف و انسانیت است، ادامه می‌دهند و زندگی با عزت را در خیمه مقاومت صبر، بر حضور در کاخ‌های ذلت و توکری ابرقدرت‌ها و سازش و صلح تحمیلی، ترجیح می‌دهند.»^۱

۱- صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۱۹۷.

امام خمینی همچنین در پیام به زائران بیت‌الله الحرام در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۶۶ می‌فرماید:

«دنيا در شروع تجاوز، به ما پیشنهاد می‌نمود که برای جلوگیری از تهاجم بیشتر به کشورتان، حاکمیت و خواسته‌های صدام را بپذیرید و به زورگویی صدامیان گردن نهید و امروز هم در راستای همان سیاست‌ها و در زیر بمباران مناطق مسکونی و حمله شیمیایی و حمله به نفتکش‌ها و هواپیمای غیر نظامی و قطارهای مسافربری، به زبان دیگری ما را به پذیرش حکومت زور و تجاوز صدامیان دعوت می‌کند.^۱»

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، امام خمینی در سال‌های قبل همه این موارد را متذکر شده و با علم به همه این موارد، دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه طی پیامی فرموده بودند که «تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسائل جنگ، خیانت به رسول‌الله (ص) است». لذا برخلاف ادعای جناب آقای رفسنجانی، چنین مسائلی به هیچ وجه باعث پذیرش قطعنامه نبودند.

۲- ادعای بی‌انگیزه شدن رزمندگان

امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«اشتباه شان در همین است که خیال می‌کنند زیادی جمعیت و زیادی اسلحه کار را انجام می‌دهد و نمی‌دانند که این چیزی که کار را انجام می‌دهد، بازوی قوی افراد است. افراد کم با بازوی قوی، قلب مطمئن و قلب متوجه به خدای تبارک و تعالی و عشق به شهادت و عشق به لقاءالله، اینهاست که پیروزی می‌آورد. پیروزی را شمشیر نمی‌آورد، پیروزی را خون می‌آورد. پیروزی را افراد و جمعیت‌های زیاد نمی‌آورد، پیروزی را قدرت ایمان می‌آورد.^۲»

۱. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۳۲۸.

۲. قاب قطعنامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما. پیشین، ص ۵۲.

یعنی آنچه که در صحنه نبرد تعیین کننده است؛ قدرت ایمان، انگیزه و اراده افراد است. اما این که چه کسانی باعث بی‌انگیزه شدن برخی رزمندگان و فرماندهان جبهه‌ها شده بودند را سردار حسین همدانی (از فرماندهان ارشد سپاه) چنین پاسخ می‌دهد:

«یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات این بود که فرمانده جنگ [آقای هاشمی] بعد از عملیات کربلای ۵، از پایان جنگ سخن گفت و رزمندگان احساس کردند نیازی به ادامه دادن جنگ نیست. این فکر و تصمیم به جبهه‌ها هم سرایت شده بود که [در نتیجه] جبهه را خیلی تضعیف کرد. خبر این که می‌خواهیم مذاکره کنیم و جنگ را تمام کنیم، به جبهه‌ها رسید و روحیه رزمندگان را به هم ریخت.^۱»

دکتر حسین‌الله کرم (از رزمندگان و فرماندهان دوران دفاع مقدس) نیز در این زمینه می‌گوید:

«یکی از دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸، بازپس‌گیری جزایر مجنون و شرق بصره توسط عراق در فروردین ۱۳۶۷ بود که در پی انتشار افکار ضدجنگ در میان فرماندهان سپاه صورت گرفت.^۲»

آقای هاشمی در حالی بحث آتش‌بس، پایان جنگ و مذاکرات صلح را مطرح می‌کند که می‌داند امام خمینی با این مطلب مخالف بوده و نسبت به آن حساسیت داشته و آن را باعث دلسردی رزمندگان جبهه‌ها می‌دانسته است. وی در مصاحبه با روزنامه کیهان در سال ۸۲ در این مورد می‌گوید:

«امام مایل نبودند که اصلاً بحث آتش‌بس، صلح و پایان جنگ مطرح شود و این را باعث دلسردی نیروها در جبهه می‌دیدند.^۳»

۱. سیدصادق حسینی‌مقدم، «روحیه رزمندگان را در سال پایانی جنگ تضعیف کردند»، نشریه مَنور، ویژه‌نامه روزنامه جوان، مهر ۱۳۹۰، ص ۱۵.

۲. «استراتژی هاشمی و رضایی، جنگ کم شدت بود»، هفته‌نامه مثلث، ۳ مهر ۱۳۹۰، ص ۸۱.

علی‌رغم آن که آقای هاشمی می‌دانسته طرح موضوع مذاکره برای آتش‌بس و ختم جنگ، باعث تضعیف روحیه فرماندهان و رزمندگان جبهه‌ها می‌شده؛ به تلاش‌های خود برای ختم جنگ از راه مذاکرات سیاسی، چنین اعتراف می‌کند:

«پس از پیروزی چشمگیر رزمندگان اسلام در عملیات فاو و شلمچه، یعنی والفجر ۸ و کربلای ۵، تحرکات سیاسی برای ختم جنگ اوج گرفت.^۱ و این در حالی است که امام خمینی همواره با چنین اقدامات سازشکارانه‌ای مخالفت کرده بود. در این راستا، آقای هاشمی در یادداشت ۱۱ مهر ۶۶ خود می‌نویسد: «آقای خامنه‌ای و احمد آقا، بعد از زیارت امام آمدند و اطلاع دادند که امام دستور داده‌اند در نماز جمعه بگویند که سازشی در پیش نداریم، جز با تنبیه متجاوز.»^۲

در واقع، می‌توان این موضع امام را در مقابل قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل دانست.

علی‌رغم این مطلب، آقای هاشمی در یادداشت ۷ آذر ۶۶ خود می‌نویسد: «آقای محمدجواد لاریجانی آمد. گزارش سفر به ژاپن را داد و برای سفر به سازمان ملل و مذاکره با دبیرکل آن سازمان مشورت کرد. گفت آقای ولایتی از این که در این جو جنگی، وزارت خارجه به مذاکرات صلح مشغول باشد، نگران است. از امام پرسیده‌ایم، گفته‌اند بروید، کار سیاسی هماهنگ با کار نظامی باشد.»^۳

جناب هاشمی! «کار سیاسی هماهنگ با کار نظامی باشد» یعنی چه؟ آیا امام در سخنرانی‌ها و پیام‌های خود، هر گونه سازشی با صدام را رد می‌کند اما در پشت پرده به شما می‌گوید که بروید برای مذاکرات صلح زمینه سازی کنید؟! انتظار دارید مردم این ادعای شما را باور کنند؟!۴

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۸۹.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۲۹۱.

۴. همان، ص ۳۷۷.

سردار همدانی در بخش دیگری از صحبت‌های خود می‌گوید: «چرا عراق در آخر جنگ به فاو حمله کرد و راحت آنجا را گرفت؟ اولین عامل تخریب کننده، همین خبر بود که جنگ به پایان راه رسیده است و می‌خواهیم تمام شود. صحبتی که فرمانده جنگ [آقای هاشمی] کرد و گفت می‌خواهیم پای میز مذاکره برویم، تأثیر خود را گذاشت. حتی بعضی از فرماندهان عالی جنگ [با ایشان] درگیری لفظی پیدا کردند.»^۱ وی در ادامه اظهار می‌دارد:

«بنابراین با کالبد شکافی دقیق می‌بینیم که تا دیروز همه این پاتک‌های سنگین، حجم آتش، بمباران شیمیایی و حمله انبوه تانک‌ها، راه به جایی نمی‌برد و بچه‌ها مقاومت می‌کردند ولی بعد از کربلای ۵ و والفجر ۱۰، به راحتی خط‌ها سقوط می‌کند. فاو سقوط می‌کند، شلمچه بعد از روزها و ماه‌ها که در همه پاتک‌ها حفظ شده بود، سقوط کرد... ما قبلاً نیز توپخانه و آتش هوایی، حتی کوله پستی، قمقمه، پوتین و لباس و مهمات به اندازه کافی نداشتیم ولی موفق می‌شدیم. اما اینجا نشدیم. اولین تیر به روحیه مقاومت و دفاع، همین بود و باعث شد که ما در کمتر از ۲۴ ساعت فاو را از دست بدهیم و ظرف چند ساعت نیز شلمچه را از دست بدهیم... اما [پس از حمله مجدد عراق بعد از قبول قطعنامه] وقتی پیام امام [برای دفع تجاوز عراق] رسید، دو ساعت بیشتر نگذشت که ناگاه جبهه‌ها متحول شد و جهنمی برای عراقی‌ها ایجاد شد. تانک‌ها همه به آتش کشیده شدند. قبل از آن هم ما همان آ. پی. جی را داشتیم ولی انگیزه را از بچه‌های ما گرفته بودند... یا پیام امام، در کمتر از ۴۸ ساعت، تمام لشکرهای عراق مجبور به فرار می‌شوند.»^۲

۱. روحیه رزمندگان را در سال پایانی جنگ تضعیف کردند. پیشین، ص ۱۵.
۲. همان.

حاج سیداحمد خمینی، پیام امام (ره) را تلفنی برای فرمانده سپاه این چنین فرات کرد: این نقطه حیاتی [میان] کفر و اسلام است، یعنی نقطه شکست یا پیروزی اسلام یا کفر است و باید متر به متر جنگید و

طبق گزارش روزنامه کیهان مورخ ۵ اردیبهشت ۱۳۶۷، آقای هاشمی - برخلاف سیاست رسمی نظام و امام - در گفت‌وگو با تلویزیون ایتالیا، صحبت از پذیرش صلح می‌کند. وی می‌گوید:

«اگر واقعاً مصلحت را در این تشخیص دهیم که باید مصالحه کرد، ما این سیاست را می‌پذیریم.»^۱

گری سبک (مسئول امور ایران در شورای امنیت ملی آمریکا) نیز در خرداد ۶۷ طی مصاحبه‌ای با مجله نیوزویک اظهار می‌دارد:

«در میان کادر رهبری ایران، افرادی وجود دارند که مایلند راهی پیدا نمایند تا خودشان را از این موقعیت خلاص نمایند.»^۲

طبق تحلیل محسن رضایی در مورد سقوط شلمچه در ۴ خرداد ۱۳۶۷، در حالی که نیروهای خودی از زمان و مکان تهاجم دشمن آگاه بودند، ولی شلمچه تنها در مدت هشت ساعت سقوط کرد. در مقایسه با قزو، از ساعت حمله دشمن اطلاعات به دست آمده بود، نیروها به ظاهر آماده‌تر بودند، غافلگیری هم وجود نداشت و خطوط دفاعی نیز تقویت شده بودند. البته نیروی احتیاط کمی در اختیار بود؛ ولی در هر حال اراده لازم برای مقابله با دشمن و حفظ شلمچه وجود نداشت.^۳

نشریه تایمز مالی چاپ انگلیس، در تاریخ ۸ تیر ماه ۶۷ و پس از بازپس‌گیری جزایر مجنون و هورالهویزه توسط عراق، نوشت:

هیچ چیز از هیچ کس پذیرفته نیست و اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه دوباره در کشور حیات پیدا کند، یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای بشود.

محمدحسین ییکانی: «جنگ شهرها و دفاع موشکی؛ بررسی تحلیلی حوادث سیاسی، نظامی و اجتماعی دوران جنگ شهرها». تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۱، ص ۲۳۹.

۱. محمد درودیان: «پایان جنگ؛ بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی - نظامی جنگ از عملیات والفجر ۱۰ تا اشغال کویت». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۸۲.

۲. محمد درودیان: «پایان جنگ؛ بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی - نظامی جنگ از عملیات والفجر ۱۰ تا اشغال کویت». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۸۷.

«برتری نسبی ایران به خاطر روحیه قوی آنها در ادامه جنگ بود و اکنون با از دست دادن آن، توازن جنگ تغییر کرده است.»^۱

ویلیام ویستر (رئیس وقت سازمان سیا) نیز که در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۶۷ با روزنامه وال امشریت ژورنال مصاحبه می‌کرد، به تغییراتی که در تصمیمات و هیران ایران رخ داده اشاره کرد و اظهار نمود:

«به عقیده من مسئول تغییراتی که اخیراً در تاکتیک ایرانی‌ها دیده می‌شود [عقب‌نشینی‌های پی‌درپی]، آقای هاشمی‌رفسنجانی است.»^۲

دیوید هرست، مفسر مسائل خاورمیانه در روزنامه گاردین، نیز طی مقاله‌ای در تاریخ ۲۷ تیر ۶۷ نوشت:

«شایعه پذیرش آتش‌بس از سوی ایران، هفته پیش در تهران بر سر زبان‌ها بوده است. شایعه از این قرار بوده که سری عقب‌نشینی‌های ایران از قسمت‌هایی از خاک عراق که در دست قوای ایرانی بود، مقدمه اعلام آتش‌بس قطعی است... وی همچنین تأکید کرد که جانشین فرمانده کل قوا [هاشمی‌رفسنجانی] مورد اعتماد «متعصبان» نیست.»^۳

خبر فوق‌گویی آن است که حتی قبل از آن که امام خمینی وادار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شود، بیگانگان می‌دانستند که قرار است چنین اتفاقی بیفتد!

اصولاً باید توجه داشت که آقای هاشمی‌رفسنجانی از سال‌های قبل نیز به دنبال صرفاً پیروزی در یک عملیات محدود و سپس رسیدن به یک آتش‌بس از طریق مذاکرات سیاسی بوده است. در همین زمینه، آقای هاشمی در خاطرات خود مورخ ۱۳ شهریور ۱۳۶۱ می‌نویسد:

«عصر شورای عالی دفاع در دفتر امام تشکیل شد. فرماندهان سپاه و نیروی زمینی برای انجام عملیات وسیع بعدی، مهلت طولانی خواستند. گفتم

۱. جنگ شهرها و دفاع موشکی؛ بررسی تحلیلی حوادث سیاسی، نظامی و اجتماعی دوران جنگ شهرها، ص ۲۱۷.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۸.

اگر قرار است این اندازه معطل شویم، بهتر است سعی کنیم که جنگ تمام شود. کشور تحمل طولانی شدن جنگ را ندارد؛ بحث داغ شد و تصمیماتی اتخاذ گردید. قبل از دو عملیات ناموفق اخیر [عملیات رمضان و عملیات مسلم بن عقیل] فضای کشور برای طرح امکان ختم جنگ مناسب نبود و از سویی رزمندگان هم آماده بحث در این مسئله نبودند ولی فعلاً وضع به گونه‌ای است که در شورای عالی دفاع مورد بحث قرار می‌گیرد.^۱

معنای جملات فوق آن است که جناب آقای هاشمی قبل از دو عملیات ناموفق مذکور نیز می‌خواسته امکان ختم جنگ را مطرح کند اما فضا را مناسب نمی‌دیده!

آقای هاشمی در یادداشت ۹ فروردین ۱۳۶۲ خود، ادعا می‌کند:

«خدمت امام رفتم... درباره جنگ هم صحبت کردیم؛ نظر دادم که بنا بگذاریم بر خاتمه دادن به جنگ به صورت آبرومندانه و از موضع قدرت، ولی امام در این باره نظر روشنی مطرح نکردند و گفتند با خاتمه جنگ موافقت (!) اما باید در شرایط خوبی باشد که در دو ملت اثر بدی نگذارد.»^۲

برخلاف ادعای آقای رفسنجانی - در صحیفه امام اثری از ادعای ایشان وجود ندارد - امام خمینی در بهمن ۶۱ نظر خود را درباره ادامه جنگ صریحاً بیان کرده و جنگ را در رأس امور مملکت خوانده بودند. چندی پس از این اظهارات جناب آقای هاشمی نیز امام خمینی در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۶۲، کسانی که صحبت از خاتمه جنگ می‌کنند را جزو منحرفین و منافقین می‌خوانند، ایشان می‌فرمایند:

«اگر بعضی از منحرفین و منافقین بین مردم بیفتند و بگویند که جنگ را تمام کنید؛ و شما هم قبول کنید... بدانید که اسلام در خطر کفر است.»^۳

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، «پس از بحران؟ کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱»، به اهتمام قاسم هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، «آرامش و چالش: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۲»، به اهتمام مهدی هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱، ص ۱۴.

۳. صحیفه امام، جلد ۱۷، ص ۴۹۷.

مهندس عزت‌الله سحابی در مصاحبه‌ای در مهر ماه ۱۳۷۸ اظهار می‌دارد:

«در سال ۱۳۶۲ رفتم نزد آقای هاشمی و گفتم احساس می‌کنم مردم از جنگ خسته شده‌اند. ایشان گفت: من قبول دارم؛ مردم بیشتر از این کشش ندارند (!) گفتم نتیجه عملی چیست؟ ایشان گفت: به وزارت خارجه گفته‌ام با واسطه، کار دیپلماتیک کنند.»^۱

آقای هاشمی با طرح این موضوع که مردم از جنگ خسته شده‌اند، به صورت غیررسمی برای رسیدن به آتش‌بس و خاتمه جنگ از راه سیاسی، فعالیت می‌کند. البته در مصاحبه با خبرنگاران برخلاف آن موضع می‌گیرد! به عنوان نمونه، وی در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۶۲ می‌گوید:

«به نظر من ملت ما هیچ از جنگ خسته نشده است. آنهایی که از اول فداکاری می‌کردند، همچنان به فداکاری خود مشغولند و خانواده‌هایی که حتی چند شهید در جنگ داده‌اند، جدی‌تر شده‌اند.»

وی چند روز بعد در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۲ نیز در مصاحبه دیگری اظهار می‌دارد:

«تا آنجا که گزارشات رسیده را خواندم، نشان می‌دهد که مردم ایران هنوز از جنگ خسته نشده‌اند.»^۲

آقای هاشمی در یادداشت مورخ ۸ اسفند ۱۳۶۲ خود می‌نویسد:

«بعد از عملیات خیبر» خدمت امام رفتم. گزارشی از وضع جنگ دادم... به ایشان گفتم من از رهگذر این اهداف، به ختم جنگ می‌اندیشم (!) ایشان لیخندی زدند و جوابی ندادند.»^۳

اما امام خمینی پاسخ آقای هاشمی را فردای همان روز یعنی در تاریخ ۹ اسفند ۶۲ در طی سخنانی چنین می‌فرماید:

۱. محمد درویشیان، «پرسش‌های اساسی جنگ»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، «هاشمی رفسنجانی: مصاحبه‌های ۱۳۶۲»، زیر نظر محسن هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۲.

۳. آرامش و چالش، پیشین، ص ۵۱۷.

«صدام آن طور مفلوک شده که دور افتاده به این ور و آن ور و استدعا می‌کند که بیاید ما را صلح بدهید و دروغ هم می‌گوید. نمی‌خواهد صلح بکند؛ می‌خواهد اغفال کند.»^۱

این سخنان امام خمینی حاکی از آن است که آقای هاشمی نتوانسته متوجه دروغ گویی‌های صدام مبنی بر تقاضای صلح شود و باورش آمده که می‌توان با صدام به صلح رسید!

آقای هاشمی در یادداشت ۱۱ اسفند ۶۲ خود می‌نویسد:

«من در ذهن خودم امید بسته بودم که با این عملیات، راه ختم جنگ را باز کنم؛ به این صورت که با در دست داشتن نقاط استراتژیک، در صورت آتش‌بس بتوانیم خواسته‌های خودمان را تأمین کنیم و فکر می‌کردم ارزش همه نقاطی که از خاک ایران در اختیار عراق است، کمتر از ارزش نقاط تصرفی ما در منطقه عملیاتی خیبر است.»^۲

اما جناب هاشمی ظاهراً بنا ندارد توجهی به تذکرات مکرر امام خمینی نماید و همچنان به دنبال پیگیری برنامه خویش است! ایشان در یادداشت ۲۹ اسفند ۶۲ خود می‌نویسد:

«آقای ولایتی آمد و گزارشی از سفر الجزایر و رومانی داد... راجع به سیاستمان در مورد جنگ هم بحث کردیم. من گفتم اگر بتوانیم عملیات خیبر را به تمامی اهدافش برسانیم، با دست پر می‌توانیم به مذاکره برای ختم جنگ و احقاق حق‌وقمان بپردازیم. خوشحال شد که چنین فکری وجود دارد.»^۳

سردار محمد درودیان نیز در این رابطه می‌نویسد:

«بعد از عملیات خیبر که در زمستان ۶۲ انجام گرفت، در سال ۱۳۶۳ یکی از پیشنهادات ارائه شده برای انجام عملیات در منطقه فاو بود. آقای هاشمی

۱. صحیفه امام، جلد ۱۸، ص ۳۶۹.

۲. آرامش و چالش، پیشین، ص ۵۲۲.

۳. همان، ص ۵۴۴.

در برابر فرماندهان ارتش و سپاه اظهار می‌دارد در صورت موفقیت در اجرای این عملیات، تمام زحمت ما این خواهد شد که این طرف آب - در منطقه فاو - باقی بمانیم و فشار سیاسی مان را به دنیا از همین جا وارد خواهیم کرد.»^۱

آقای هاشمی حتی در سال ۶۵ و پیش از انجام عملیات کربلای ۵، اظهار می‌دارد: «وضع جنگ الان به جایی رسیده که هر محاسبه‌ای نشان می‌دهد ما باید هر چه زودتر جنگ را به پایان برسانیم.»^۲

آقای هاشمی در حالی که پس از عملیات کربلای ۵ نیز به فرماندهان سپاه اظهار می‌دارد که دوران جنگ به پایان رسیده و می‌خواهیم به پای میز مذاکره برویم، در مصاحبه‌ای در تاریخ ۲۷ تیر ۶۷ (روز اعلام پذیرش قطعه‌نامه) مدعی می‌شود که: «تا قبل از حادثه سقوط هواپیمای مسافربری ایران توسط آمریکا [۱۲] تیر ۱۳۶۷] بحث در زمینه پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ اصلاً مطرح نبود.»^۳

و در جای دیگر اظهار می‌دارد:

«آمریکایی‌ها سکوه‌های نفتی ما را منهدم کردند... یکی از ناوچه‌های خوب ما و یک کشتی بزرگ قدیمی را دو نیم کردند. ایرباس مسافری ما را در آن مقطع سرتگون کردند... ما هم مصمم بودیم جلوی آنها را بگیریم[!]... تا آن لحظه، امام، ما و رزمندگان آماده پذیرش آتش‌بس نبودیم.»^۴

برای پی بردن به صحت و مقم ادعاهای آقای هاشمی، کافی است به یادداشت مورخ ۳۱ اردیبهشت ۶۷ ایشان نگاهی بیندازیم:

«آقای یوشیو فوجی موتو (سفیر ژاپن) آمد. به عنوان عضو شورای امنیت سازمان ملل، دوباره آخرین نظر ما در خصوص قطعه‌نامه ۵۹۸ پرسید که گفتم

۱. محمد درودیان، «آغاز تا پایان» سیری در جنگ ایران و عراق، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۹۸.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۲۸.

۴. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۱۹۹.

آقای حسن روحانی به رغم تذکر امام در سال ۶۴، از فعالیت‌های خود در مجلس دست برنمی‌دارد؛ تا این که محسن رضایی در خرداد ۱۳۶۵ طی نامه‌ای به امام خمینی، گزارش این اقدامات آقای روحانی را می‌دهد. امام خمینی هم آقای هاشمی را احضار و از ایشان توضیح می‌خواهد. آقای هاشمی در یادداشت مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۶۵ خود، ماجرا را چنین بیان می‌کند:

«امام فرمودند طبق گزارش فرمانده سپاه، در جلسه‌ای جمعی از نمایندگان، صحبت از مشکلات جنگ کرده و ختم جنگ را مطرح نموده‌اند. از من خواستند که به آنها بگویم ما باید تا آخرین فرد با صدام بجنگیم و صحبت از صلح نکنند.»^۱

با توجه به این که حسن روحانی از ابتدای پیروزی انقلاب همواره در کنار آقای هاشمی قرار داشته و با وی دارای ارتباط تنگاتنگی بوده است - به گونه‌ای که می‌توان گفت هاشمی و روحانی یک روحند در دو کالبد مختلف! - لذا می‌توان حدس زد که احتمالاً این اقدامات حسن روحانی نیز با هماهنگی خود آقای هاشمی بوده است. برای شناخت بهتر دیدگاه‌های آقای حسن روحانی (مسئول پدافند هوایی کشور در زمان جنگ)، برخی از یادداشت‌های آقای هاشمی را با هم می‌خوانیم:

۲۵ اردیبهشت ۶۵:

«دکتر [حسن] روحانی و دکتر هادی آمدند. درباره گرم گرفتن با فرانسه و کمک به آزادی گروگان‌های فرانسوی در لبنان توصیه می‌کردند.»^۲

۲۵ اردیبهشت ۶۵:

«عصر از کمیسیون نفت آمدند. وضع ضعیف پدافند پالایشگاه‌ها را گفتند و از دکتر روحانی به خاطر برخورد تند گله داشتند.»^۳

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۸۸.

۲. اوج دفاع، پیشین، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۷.

۵ مهر ۶۴:

«مسئولان ترمینال‌های نفتی جزیره خارک گفتند اگر درست دفاع شود، با وضع موجود می‌توانیم روزانه تا چهار میلیون بشکه نفت صادر کنیم ولی اعتمادی به دفاع [پدافند هوایی] نیست.»^۱

۱۶ اردیبهشت ۶۶:

«آقای ابراهیم سنجقی هم آمد و از مشکلات سپاه با دکتر روحانی گفت. توصیه به سازش کردم.»^۲

۶ تیر ۶۶:

«آقای سنجقی اطلاع داد که دیشب تیرهای غیب، دو کشتی حامل نفت کویت را زده‌اند. آقای روحانی اطلاع داد که یک کشتی بوده و غیر نفتی (۱)، بعداً معلوم شد که خبر سپاه درست است.»^۳

معلوم می‌شود که جناب حسن روحانی، اخبار را از منابع کاملاً موثق دریافت می‌کند! بعد هم همان اخبار موثق را به مسئولان عالی نظام منتقل می‌کند.

۲۱ فروردین ۶۶:

«عصر با دکتر [حسن] روحانی، در محل سپاه [کرمانشاه] قدم زدیم و درباره جنگ و مشکلات ادامه آن و نداشتن راهی برای ختم جنگ بحث کردیم. ایشان تقریباً معتقد است جنگ را باید از موضع قدرت خاتمه بدهیم و منتظر فتح سرنوشت ساز نماییم، ولی چون برخلاف نظر امام است، صراحت ندارد.»^۴

۵ تیر ۶۷:

«با دکتر [حسن] روحانی درباره شرایط جاری و حاکم و راهکارها، در

۱. امید و الوابسی، پیشین، ص ۲۶۴.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۶۱.

طول روز مذاکراتی کردیم. آقای روحانی به ادامه جنگ اعتقادی ندارد و تأکید بر ختم آن دارد.^۱

می بینیم که آقای هاشمی کسی را مسئول پدافند کشور قرار داده بود که اعتقادی به ادامه جنگ نداشته و از چند سال پیش از پایان جنگ، به دنبال دستیابی به صلح از طریق مذاکرات سیاسی بوده است. به خوبی مشخص است که حسن روحانی و هاشمی رفسنجانی، هر دو دارای یک موضع در جنگ بودند؛ موضعی که خودشان نیز می دانستند کاملاً برخلاف نظر امام خمینی (ره) است.

آقای روحانی در جایی اظهار می دارد که بعد از عملیات فاو (در سال ۶۴)، زمان مناسبی برای پایان دادن به جنگ بود!^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۲۷ فروردین ۶۵ می نویسد:

«با دکتر روحانی و محسن رضایی درباره تشکیل ستاد جدید برای آقای رضایی به عنوان جانشین من صحبت شد و متفی گردید. آقای روحانی باز هم با جانشینی ایشان مخالفت کرد.»^۳

شنبه ۳۰ فروردین ۶۵:

«آقای دکتر روحانی تلفن کرد. از ادامه جانشینی آقای رضایی راضی نیست و باریق دوست پرخورد تلخی داشته است.»^۴
سه شنبه ۱۶ اردیبهشت ۶۵:

«بعد از جلسه مجلس، آقای دکتر روحانی آمد و راجع به جنگ و مشکل ارتش و سپاه و مهندسی رزمی بحث شد. آقای روحانی نگران توسعه طلبی [!] سپاه است.»^۵

۱. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۱۹۶.

۲. اوج دفاع. پیشین، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۶۷.

۴. همان، ص ۸۹.

برای این که مسئله توسعه طلبی سپاه بهتر مشخص شود، به این نکات باید توجه کرد: امام خمینی (ره) در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۶۴ طی فرمانی، به سپاه پاسداران دستور می دهد که سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی را راه اندازی کنند. محسن رضایی می گوید:

«وقتی این حکم صادر شد، آقای هاشمی ترسیده بود. او می گفت که این [موضوع] اصلاً [جایی] مطرح نشود؛ این خطرناک است! ایشان دوباره بود که جلوی [اعلام] حکم را در رادیو و تلویزیون بگیرد اما نتوانستند احمد آقا را پیدا کنند و حکم خوانده شد.»^۱
رضایی در ادامه سخنانش می گوید:

«بعد از این که حکم امام صادر شد، کار را شروع کردیم؛ البته با چند تا مشکل مواجه بودیم... اولین مشکلی که با آن مواجه شدیم، این بود که آن کسانی که بودجه و امکانات و اعتبار سیاسی و همه اینها دست شان بود، عقب زدند و کنار کشیدند. [یعنی همکاری نمی کردند].»^۲
حسین علایی (فرمانده وقت نیروی دریایی سپاه) نیز در تاریخ ۲۸ آبان ۶۶ می گوید:

«زمانی که سپاه در صدد توسعه تپ و لشکر برآمد، برخی گفتند با کدام مصوبه قانونی و با اجازه چه مرجعی به این امر مبادرت می ورزید؟»^۳
آقای هاشمی در یادداشت ۹ مرداد ۶۷ خود می نویسد:

«دکتر روحانی آمد و راجع به طرح ادغام نیروهای زمینی ارتش و سپاه مذاکره کردیم؛ وحدت نظر داشتیم. بنا شد بیشتر بحث شود.»^۴

۱. اوج دفاع. پیشین، ص ۱۱۳.

۲. منچین رکت. به: فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. زمستان ۱۳۸۲، ص ۸۸.

۳. بررسی عملیات والفجر ۸، محسن رضایی در گفت و گو با راویان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۶۵.

پیشین، ص ۷۳.

۴. همان، ص ۷۶.

۵. نکابوی جهانی برای توقف جنگ. پیشین، ص ۴۰.

کسانی که از تشکیل نیروهای سه گانه سپاه ناراضی بوده، از آن به «توسعه طلبی سپاه» تعبیر می‌کردند و قصد داشتند به هر ترتیبی هست، آن را محدود کنند؛ با پیش کشیدن بحث «جلوگیری از موازی کاری در نیروهای مسلح و جلوگیری از هدر رفتن منابع و امکانات»، طرح ادغام ارتش و سپاه را مطرح ساختند تا در این پوشش بتوانند کم کم سپاه را از عرصه کشور عملاً حذف کنند.

از سوی دیگر هنگامی که مک فارلین (مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا) به همراه تعدادی دیگر از مسئولان آمریکایی در تاریخ ۴ خرداد ۶۵ به ایران می‌آیند، آقای هاشمی رفسنجانی پیشنهاد می‌کند که حسن روحانی با وی دیدار و مذاکره کند؛ اما امام خمینی با این پیشنهاد مخالفت می‌کند.^۱

این همان آقای روحانی است که بنا بر اظهار «رضا خجسته رحیمی»، در سال ۸۰ آقای هاشمی از سید محمد خاتمی [رئیس جمهور وقت] می‌خواهد تا در دومین دوره ریاست جمهوری، او را به معاونت اولی خود انتخاب کند تا بدین ترتیب زمینه کاندیدا شدن او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ فراهم آید؛ ولی ظاهراً اطرافیان خاتمی اجازه این کار را به او نمی‌دهند.^۲ در عوض، وی در سال ۸۲ با حمایت آقای هاشمی به عنوان دبیر شورای امنیت ملی کشور در دولت خاتمی

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۴۴.

۲. مرتضی صفارهرندی. «رازهای دهه شصت (۶۸-۱۳۵۸)». تهران: کیهان، ۱۳۹۰. ص ۲۸۶.

۳. رضا خجسته رحیمی. «نایب‌الرئیس حسن روحانی در غیاب هاشمی رفسنجانی سودای سربالا دارد». هفته‌نامه شهروند امروز. ۱۴ مرداد ۱۳۸۶. ص ۲۶.

محمدعلی ابیطیحی در جریان دادگاه خود در سال ۸۸ اظهار می‌دارد: [در ماجرای فتنه پس از انتخابات ریاست جمهوری] تحلیل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت [به مدیریت حسن روحانی] این بود که آقای خامنه‌ای فقط با ریختن مردم در خیابان‌ها خواهد ترسید. بخش سیاست خارجی مرکز، همین استراتژی را به خارج منتقل می‌کردند که در ایران باید مقاومت کرد تا رهبری برآمد و تسلیم [فته‌گران و کودتاچیان] شود.

«ولایت فقیه، هدف اصلی فتنه». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی. دی ماه ۱۳۸۹. ص ۱۹.

منصوب می‌شود و هدایت تیم مذاکره کننده هسته‌ای را در مذاکره با دولت‌های اروپایی برعهده می‌گیرد؛ مذاکراتی که پس از ماجرای سعدآباد، پاریس و... منجر به بیش از دو سال تعطیلی بسیاری از فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران شد با این وجود، جناب حسن روحانی آن را مایه افتخار خود می‌داند!

۳- ادعای نرفتن مردم به جبهه

در پاسخ به این ادعای آقای هاشمی رفسنجانی که نیروهای مردمی تمایلی به رفتن جبهه نداشتند، سردار فضل‌ی (فرمانده سابق لشکر سیدالشهداء) در مورد استقبال مردم از جبهه‌ها می‌گوید:

«برای اجرای عملیات کربلای چهار و عبور از رودخانه اروند رود و تصرف جزیره‌ام الرصاص، با کثرت رزمندگانی که در جبهه نمونه آن وجود نداشت، مشکلی نبود... کمبود نیرو نداشتیم»^۱

علیرضا افشار (مسئول اسبق ستاد مرکزی سپاه) نیز در این مورد اظهار می‌دارد:

«آمار بسیجیان ما در طول عملیات‌ها ۱۰۰ هزار نفر بود و در پشت عملیات‌ها کمتر یا بیشتر می‌شد. البته نیروی کادر سپاه و یگان‌های ارتش که علاوه بر کادر عمدتاً از سرباز استفاده می‌کردند را نیز باید به آن اضافه کرد. فکر می‌کنم با نیروهای ستادی عدد ۵۰۰ هزار نفر را تشکیل می‌دادند. تعداد بسیجیان جبهه رفته ما نیز حدود یک میلیون نفر می‌شد... اما در داخل، بعضی‌ها روحیه خود را باخته بودند و فکر می‌کردند دیگر نیروهای بسیجی و رزمندگان در فراخوان‌ها اقبالی نشان نمی‌دهند»^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۱۹ شهریور ۶۶ می‌نویسد:

۱. «نبرد سرنوشت‌ساز» ماهنامه پیام انقلاب دی ۱۳۹۰. ص ۵۴.

۲. «امیر صدیقیان» توسعه کمی سپاه متوقف شده بود. روزنامه ایران ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعه‌نامه ۲۷ تیر ۱۳۸۹. ص ۳۱-۳۰.

«در جلسه شورای عالی پشتیبانی جنگ شرکت کردم. بحث در مورد فراخوان عمومی برای جنگ بود. سپاه درباره امکان آموزش و تدارک و به کارگیری ۱۵۰۰ گردان در طی مدت ۱۵ ماه گزارشی داد؛ پذیرفته شد»^۱

البته آقای هاشمی توضیح نمی‌دهد که چطور در سال ۶۶ امکان بسیج ۱۵۰۰ گردان نیرو مورد تأیید قرار می‌گیرد اما در سال ۶۴ که وضعیت درآمدهای ارزی کشور بسیار بهتر و مناسب‌تر از سال ۶۶ بود، ایشان با عنوان کردن این ادعا که «ما نمی‌توانیم حتی بند پوتین این افراد را نیز تهیه کنیم!» از تأیید آن خودداری کرده بود. چرا؟! دلیل آن را از قول رادیو «بی‌بی‌سی» در خرداد ۶۷ بشنویم:

«از سال گذشته، شورای عالی پشتیبانی از جنگ، نقش رهبری را در تنظیم سیاست‌های جنگی به عهده گرفته و خواستار بسیج داوطلبان برای به راه انداختن گسترده‌ترین و عظیم‌ترین تهاجم علیه عراق گردیده است. اکثریت اعضای این شورا را تندروهایی تشکیل می‌دهند که با آن نوع دیپلماسی که رفسنجانی و جناح وی در سازمان ملل متحد تعقیب می‌کنند، مخالفند»^۲

یعنی که آقای هاشمی اگر در این شورا نیز می‌توانست حرف خود را به کرسی بنشاند، اصلاً اجازه طرح چنین موضوعی را نمی‌داد.

آقای هاشمی در تناقض آشکار با ادعایی که از ایشان در مورد عدم اقبال مردم به جبهه‌ها نقل شد، در یادداشت‌های مختلف خود در سال‌های ۶۶ و ۶۷، اعتراف‌های ناخواسته‌ای در رد ادعای مذکور بیان می‌کند.

وی در یادداشت مورخ ۳۰ آبان ۱۳۶۶ می‌نویسد:

«مانور بزرگ ۳۰۰ هزار نفری سپاهیان حضرت محمد(ص) استان مازندران در استادیوم شهید مفتی ساری برگزار شد... نیروهای شرکت کننده در این مانور، جهت اجرای پیام مهم شورای عالی پشتیبانی جنگ اعلام آمادگی کردند»^۳

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۲۶۶.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۵۸۳.

۳. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۳۵۹.

اما در اصفهان، در تاریخ اول آذر ۶۶، این مانور بزرگ با حضور نزدیک به یک میلیون نفر از قشرهای مختلف مردم و ۴۰۰ هزار رزمنده بسیجی در قالب تیپ‌ها و گردان‌های مختلف از ۱۳۰ پایگاه مقاومت، برگزار گردید.^۱

در تاریخ سوم آذر ۶۶، این مانور در کاشان با حضور ۲۷۶ گردان رزمی شامل بسیجیان دانش آموز، کارگر و اداری برگزار گردید... در گیلان این مانور با حضور ۳۷۸ گردان از نیروهای بسیجی و در استان لرستان نیز با حضور ۱۵۰ هزار نیروی مردمی برگزار شد.^۲

محمد اشرفی اصفهانی (نماینده باختران) در جلسه مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۲ آذر ۶۶ گفت:

«مانور ۲۵۰ هزار نفری بسیجیان که حدود یک دهم آنها به جبهه می‌روند، در باختران و در وضعیت قرمز و در حالی که جنگنده‌های عراقی با حضور در آسمان شهر آماده حمله بودند، شگفت انگیز بود»^۳

رئیس جمهور و رئیس شورای عالی پشتیبانی جنگ (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۶۶، موفقیت مانورهای سپاهیان حضرت محمد(ص) در استان‌های کشور را خارج از تصور مسؤلان دانست.^۴

علیرضا افشار (سخنگوی سپاه پاسداران) نیز در روز ۱۸ آذر ۶۶ اظهار داشت:

«برگزاری مانور اعلام آمادگی نیروهای داوطلب و برنامه نوبت بندی آنها، بزرگ‌ترین موفقیتی است که در زمینه سازماندهی نیروهای احتیاط یگان‌های عملیاتی می‌توانست صورت گیرد و به فرماندهان جنگ اجازه خواهد داد با اطمینان خاطر برنامه‌های عملیاتی خود را دنبال نمایند»^۵

۱. حسین اردستانی، تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۳. همان، ص ۲۳۳.

۴. همان، ص ۲۴۰.

۵. همان، ص ۲۹۲.

خود آقای هاشمی رفسنجانی نیز در تاریخ ۲۴ آذر ۶۶ در مصاحبه با روزنامه کیهان می‌گویند:

«مانورها نشان داد که از نظر نیروی انسانی [وزمنده] غنی هستیم»^۱

با افزایش داوطلبان حضور در جبهه، فرمانده پایگاه مقداد سپاه پاسداران در تهران، در تاریخ ۲۸ آذر ۶۶ اعلام کرد که در سال جاری، آمار اعزام نیروهای داوطلب به جبهه، فقط از غرب تهران، نسبت به نیروهای داوطلب اعزامی در سال گذشته، ۱۲۰ درصد افزایش داشته است.^۲

در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۶۶، آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه فرماندهان جبهه شمال غرب، پس از بیان مشکلات و کمبودها از سوی فرماندهان یگان‌های سپاه، از وجود یک میلیون سرباز سخن می‌گویند:

«مسائل را به گونه‌ای بگویید که بتوان برای حل آنها اقدامی انجام داد. مثلاً سپاه می‌آید یگان درست می‌کند که به مدت یک روز در یک جا باشد [و آن وقت برای آن امکانات می‌خواهد]. یک چنین قدرتی را هیچ کشوری ندارد که این گونه یگان را تأمین کند؛ آمریکا هم نمی‌تواند یک چنین ارتشی را درست کند. الآن یک میلیون سرباز داریم که باید تدارک شوند»^۳

ایشان در یادداشت روز ۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ خود نیز می‌نویسند:

«ساعت ۸/۳۰ صبح برای شرکت در جلسه شورای عالی پشتیبانی جنگ به دفتر آیت‌الله خامنه‌ای رفتم. درباره اعزام نیرو به جبهه‌ها بحث شد. گفتند سطح اعزام خوب است و قرار شد تبلیغات برای تداوم اعزام ادامه یابد»^۴

رئیس جمهور (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) نیز در هفته اول فروردین ۶۷ در مراسم مانور سپاهیان امام حسین (ع) خراسان می‌فرمایند:

۱. حسین اردستانی، تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، ص ۳۴۰

۲. همان ص ۳۷۹

۳. همان ص ۵۰۹

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی پیشین، ص ۹۶

«از ابتدای جنگ تا امروز، هر زمان که مسئولان جنگ به مردم حتی به اشاره‌ای نیاز جبهه‌ها را اعلام کرده‌اند، مردم با کمال شوق و رغبت، بدون اندکی درنگ به جبهه‌ها شتافته و سنگرها را پر کرده‌اند... مردم ما هر چه پیش می‌رویم، نسبت به ادامه دفاع مقدس خود مصمم‌تر می‌شوند»^۱

آقای محسن رفیق‌دوست (وزیر سپاه در دوران جنگ) نیز در مصاحبه‌ای می‌گویند:

«زمانی که قطعنامه را پذیرفتیم، در بهترین شرایط عده و غده بودیم»^۲

ایشان در جای دیگر نیز اظهار می‌دارد:

«ما هیچ وقت در جنگ مشکل عده و نیروی انسانی نداشتیم»^۳

وی در مصاحبه دیگری نیز در پاسخ به این سؤال که آیا استقبال مردم از جبهه‌ها خوب بود؟ می‌گویند:

«بله، مشکل نیروی مردمی هیچ وقت در جنگ نداشتیم»^۴

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۲ مرداد ۶۷ خود می‌نویسد:

«آقای محسن رضایی آمد. وضع نیرو دو روز گذشته و برنامه آینده را گفت. از سرعت جذب نیروهای مردمی راضی است»^۵

محسن رضایی نیز در این باره می‌گویند:

«وقتی امام قطعنامه را پذیرفت، آن قدر مردم به سمت جبهه‌های جنگ هجوم بردند و به سمت جبهه‌ها نیرو فرستادند که ما دیگر قادر نبودیم آنها را تدارک کنیم»^۶

۱. چهار ساله دوم: گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ص ۲۸۶

۲. مصطفی شوقی، «از قذافی و امام موسی صدر تا اختلاس» هفته‌نامه مثلث ۳ مهر ۱۳۹۰ ص ۵۱

۳. علیرضا شاکر، «امام و رهبری هیچ کس را از قطار انقلاب پیاده نکرد» هفته‌نامه مثلث ۸ مرداد ۱۳۹۰ ص ۲۶

۴. امید کرمانی‌ها، «می‌گفتند جنگ ارضا کنیم» هفته‌نامه مثلث ۴ مهر ۱۳۸۹ ص ۲۳

۵. پایان دفاع، آغاز بازسازی پیشین، ص ۳۳۱

اما آقای هاشمی باز هم در تناقض با ادعای سابقش، در یادداشت روز ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ (بعد از پذیرش قطعنامه) می‌نویسد:

«ظهر آقای شمعانی آمد. طرح عملیاتی سپاه را آورد. گفت ۳۰۰ گردان نیرو حاضر است و باز هم آمدن نیرو ادامه دارد»^۱

چند سال بعد، آقای هاشمی در مقدمه کتاب «دوازده نامه مبادله شده میان ایران و عراق» باز هم در تناقض با ادعای رفتن مردم به جبهه‌ها، می‌نویسد:

به محض سرپیچی عراق از برقراری آتش‌بس و پیشروی در خاک ایران، با صدور فرمان بسیج، گروه‌های عظیم مردم روانه جبهه‌ها شدند. هجوم نیروهای مردمی برای شرکت در جبهه‌ها چنان بود که ما در یک ماه آخر جنگ، شاهد بیشترین حضور نیرو و امکانات در طول سال‌های دفاع خود بودیم.^۲

مقام معظم رهبری نیز طی سخنانی در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۷۲ می‌فرمایند:

«بعد از قضیه قبول قطعنامه، که دشمن فرصت طلبی می‌کرد و می‌خواست از موقعیت سوء استفاده کند، شما دیدید ناگهان آن چنان جبهه‌ها پر شد که در طول جنگ کمتر سابقه داشت، یا هیچ سابقه نداشت»^۳

لذا با توجه به موارد فوق، ملاحظه می‌شود که ادعای عدم استقبال مردم از جبهه‌ها نیز صحت نداشته و ساخته ذهن کسانی بوده که قصد داشتند امام را وادار به پذیرش قطعنامه کنند.

۴ - اعلام ناتوانی دولت برای تأمین مالی ادامه جنگ

امام خمینی (ره) در بخشی از نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۶۷ خود خطاب به مسئولان کشور می‌نویسند:

۱. محسن رضایی، جنگ به روایت فرمانده، ص ۲۱۹.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۲۵۴.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۴۹.

۴. سایت اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری، سخنرانی ۲۹ شهریور ۱۳۷۲.

«آقای نخست‌وزیر از قول وزرای اقتصاد و برنامه و بودجه، وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند»^۱

آقای هاشمی نیز در خاطرات خود می‌نویسد:

«در تاریخ ۲۳ تیر به خدمت امام رسیدیم و با خواندن نامه آقای رضایی از ایشان نظر خواستیم... قبلاً نخست‌وزیر و وزیر دارایی در گزارشی به خدمت امام گفته بودند که حتی در سطح هزینه‌های موجود هم، کشور قدرت تأمین هزینه جنگ را ندارد و از خط قرمز اقتصادی هم فراتر رفته‌ایم»^۲

مسعود روغنی زنجانی (وزیر برنامه و بودجه در دولت میرحسین موسوی) نیز در مصاحبه‌ای چنین می‌گوید:

«در جریان پذیرش قطعنامه ۵۹۸، نامه‌ای که من به‌عنوان رئیس سازمان برنامه به امام نوشتم، در پایان جنگ تأثیر گذار بود و امام با این استدلال که دستگاه برنامه ریزی کشور به‌عنوان کارشناس اعلام می‌کند که منابع مورد نیاز برای ادامه جنگ به حداقل ممکن رسیده است، جنگ را متوقف کردند»^۳

مقام معظم رهبری نیز طی سخنانی در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۷۵ در این مورد می‌فرمایند:

«قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسئولان آن روز امور اقتصادی کشور مقابل روی او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی‌کشد و نمی‌تواند جنگ را با این همه هزینه ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت. پذیرش قطعنامه به خاطر ترس نبود؛ به خاطر هجوم دشمن نبود؛ به خاطر تهدید آمریکا نبود... اگر همه دنیا در امر جنگ دخالت می‌کردند، امام رضوان‌الله علیه، کسی نبود که رو برگرداند. آن [پذیرش قطعنامه] یک مسئله داخلی بود؛ مسئله دیگری بود»^۴

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۵۷۹.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. امام موافق برخورد با سازمان برنامه نبود، فصلنامه حضور، ویژه سی امین سالگرد انقلاب، زمستان ۱۳۸۷، ص ۶۶.

۴. سایت اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری، سخنرانی ۱۴ خرداد ۱۳۷۵.

اما آقای محسن رضایی در یک مصاحبه، به اعتراف جالبی از میرحسین موسوی اشاره می‌کند:

«آقای روغنی زنجانی گفته بودند پول کافی [برای ادامه جنگ] نداریم و این به‌عنوان نظر دولت تلقی شد. بعدها آقای موسوی به من گفت که این نظر دولت نبوده است.»^۱

اگر نامه آقای روغنی زنجانی نظر دولت نبوده است، پس چرا میرحسین موسوی همان موقع این گزارش خلاف واقع را تکذیب نکرد؟

دکتر محمدجواد ابروانی (وزیر اقتصاد دولت موسوی) نیز در مصاحبه‌ای با روزنامه ایران می‌گوید:

«درآمد نفتی ایران در سال ۶۳ حدود ۲۲ میلیارد دلار بود که در سال ۶۴ این رقم به عدد حدود ۱۵ میلیارد دلار تنزل یافت. درآمد نفت که از نیمه دوم سال ۶۴ در مراسمی سقوط قرار گرفته بود، در سال ۶۵ به چیزی حدود ۵/۷ میلیارد دلار بالغ شد. عددی که هرگز بعد از آن در تاریخ اقتصادی ایران تکرار نشد.»^۲

وی در ادامه می‌افزاید:

[علی‌رغم این مطلب] «نظر بنده این بود که حوزه اقتصاد هیچ‌گاه مانع از ادامه جنگ نشده است. ما از نظر اقتصادی توان اداره جنگ را داشتیم و بخش اقتصادی هیچ‌گاه موجب آسیب دفاع از کشور نشد... ما از بعد اقتصادی می‌توانستیم جنگ را ادامه دهیم. البته با این اوصاف که اعلام وضعیت فوق العاده می‌کردیم و انتظارات را محدود می‌ساختیم.»^۳

۱. سعید آجرلو و محمد هیراد حاتم‌فر: «نباید به سیاسیون اعتماد می‌کردیم»، هفته‌نامه مثلث ۵ مهر ۱۳۸۸، ص ۵۱۰.

۲. «سال ۶۷ از نظر اقتصادی توان اداره جنگ را داشتیم»، روزنامه ایران ویژه‌نامه بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران دی ۱۳۸۹، ص ۲۵.

۳. همان ص ۲۷.

بهزاد نبوی (وزیر صنایع سنگین در دولت مهندس موسوی) نیز در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۷ اظهار می‌دارد:

«در مورد دلایل پایان جنگ... هیچ‌گاه اشاره نشد که کشور از نظر اقتصادی توان تهیه [نیازهای جبهه‌ها] را ندارد!... به هیچ عنوان دلیل پایان جنگ اقتصادی نبوده است.»^۱

وی در بخش دیگری از سخنانش می‌گوید:

«سه سال ابتدای دولت آقای موسوی یعنی سال‌های ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ بهترین شکوفایی اقتصادی را کشور تجربه کرده بود. در سال ۶۴ نیز رشد نرخ تورم به ۶/۶ درصد رسیده بود که در هیچ دوره‌ای از انقلاب، چنین رشد تورم کمی را تجربه نکردیم. این در حالی بود که جنگ هم در کشور ادامه داشت.»^۲

اما جالب است بدانیم که از سال ۵۹ تا ۶۷، میانگین سالانه سهم امور دفاعی در کل هزینه‌های دولت ایران، برابر ۱۲ درصد بوده است.^۳ یعنی علی‌رغم آن که امام خمینی بارها اعلام داشته بودند که جنگ باید در رأس مسائل کشور باشد، ۸۸ درصد بودجه کل کشور در مسیری غیر از جنگ، صرف می‌شده است.

آقای محسن رضایی نیز در این رابطه در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«ما در چارچوب امکاناتی که به ما می‌دادند، برنامه ریزی می‌کردیم. گرچه امکانات کشور بسیار وسیع‌تر از چیزی بود که ما دریافت می‌کردیم. در کل دوران هشت سال جنگ، ما ۲۲ میلیارد دلار ارز خرج جنگ کردیم... در حالی که فقط در سال ۱۳۶۲، بالای بیست و چند میلیارد دلار فروش نفت داشتیم.»^۴

۱. بهزاد نبوی: «امام یا ما بود»، فصلنامه حضور ویژه سی امین سالگرد انقلاب زمستان ۱۳۸۷، ص ۲۱.

۲. همان ص ۲۱.

۳. فرهاد درویشی سه تالی: «جنگ ایران و عراق: پرسش‌ها و پاسخ‌ها»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۵۹۶.

۴. مصطفی شوقی: «سجده می‌زدیم بعد از رحلت امام، منافقین به کشور حمله کنند»، هفته‌نامه مثلث ۸ خرداد ۱۳۹۰، ص ۹.

میرحسین موسوی (نخست‌وزیر دوران جنگ) نیز در سال ۱۳۷۷ در یک سخنرانی در مورد وضعیت اقتصادی کشور در زمان جنگ می‌گوید:

«یکی از دلایل پایداری کشور [در دوران جنگ تحمیلی] این بود که در اقتصاد ملی ما در آن دوره و در تولید ناخالص ملی - یعنی ثروتی که هر ساله تولید می‌کردیم - نقش کشاورزی و روستاییان برتری نسبی داشت... در تولید ناخالص ملی ما، عواید کشاورزی و ثروتی که در روستاها تولید می‌شد، بسیار قابل توجه و تعیین کننده بود. این یکی از عوامل پایداری ما در این جنگ بود که اگر آن را نداشتیم حتماً اقتصاد ما فرو می‌پاشید و نمی‌توانستیم مقاومت کنیم و فشارها را تاب بیاوریم.»^۱

موسوی طی سخنرانی دیگری در تاریخ ۵ مهر ۱۳۷۶ اظهار می‌دارد:

«سال‌های ۶۶ - ۶۵ بود و طبیعی بود که وضعیت اقتصادی کشور خوب نباشد. در آن هنگام درآمدهای ارزی حدود ۶/۵ یا ۷ میلیارد دلار و هزینه‌های مستقیم جنگی حدود ۳/۵ میلیارد دلار بود. مشکلات زیادی داشتیم و گزارش‌هایی هم که در این زمینه می‌رسید، نگران کننده بود. دائم این سؤال مطرح می‌شد که آیا این شرایط اقتصادی بحرانی، امکان ادامه مقاومت را می‌دهد یا نه؟ تا آنجا که این مسئله از طرف رهبر گرانقدر انقلاب، حضرت امام خمینی سلام‌الله علیه به دولت وقت محول شد تا درباره آن بررسی صورت بگیرد. در آن شرایط تعدادی از وزرا که گمان می‌کنم ده نفر بودند، مسئول آن شدند تا در یک فضا و شرایط بسیار خاص - چون موضوع سری بود - بنشینند و بدترین شرایط ممکن را که احتمال دارد برای کشور پیش بیاید، از نظر معیشت و اقتصاد مردم مورد بررسی قرار بدهند و تمام نقاط شکننده‌ای را که اگر به آنها برسیم، نمی‌توانیم مقاومت کنیم، بررسی کنند... کاری که در آن زمان شد، این بود که تمام نقاط بحرانی و حساس‌ترین نقاط

۱. میرحسین موسوی، «شش گفتار درباره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ»، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۴.

اقتصادی و معیشت کشور و وضعیت کشور برای مقاومت را بررسی کردند... در آن زمان بحث بسته شدن تنگه هرمز هم مطرح بود و پرسشی در این زمینه وجود داشت که اگر تنگه هرمز در جریان جنگ نفتکش‌ها بسته شد و اگر مرز جلغا را هم شوروی‌ها بستند و اگر ترکیه هم مرزهای خود را بست، آیا می‌توانیم تاب مقاومت داشته باشیم؟ نتیجه بررسی‌هایی که در این زمینه به عمل آمد، این بود: بله، شرایط سختی حاکم خواهد شد ولی با روحیه‌ای که در ملت، مدیران و نیروهای ما وجود دارد، می‌توانیم مقاومت کنیم. حتی بحث شد که اگر هیچ مقدار نفت هم برای صادرات نداشته باشیم، از طریق حوزه‌هایی که در خلیج فارس و دریای عمان است، می‌توانیم به هر نحوی که شده حداقل روزی ۲۰۰ هزار بشکه نفت از کشور خارج کنیم؛ و بحث شده بود که این مقدار نفت در کدام قسمت از هزینه‌های ارزی کشور می‌تواند کارساز باشد. از این سند ۹ نسخه تنظیم شد که در سه وضعیت سرخ و زرد و سبز طراحی شده بود و «سرخ» بدترین وضعیت بود. البته فازهای بعدی هم در این برنامه دیده شده بود. آن چیزی که از این بررسی‌ها به دست آمد، این بود که این کشور، و این ملت می‌تواند خودش را اداره بکند و اگر لازم است که مقاومت کند، می‌تواند مقاومت خود را ادامه بدهد.»^۲

با عنایت به موارد فوق و با توجه به این که کمترین درآمد ارزی کشور در طی جنگ مربوط به سال ۶۵ می‌شود (حدود ۶ میلیارد دلار)، چنانچه این رقم را تقسیم بر متوسط قیمت نفت در آن سال کنیم، نتیجه می‌شود که ایران در سال ۶۵ به‌طور متوسط روزانه بیش از یک میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه نفت صادر می‌کرده؛^۳ یعنی در

۱. میرحسین موسوی، «شش گفتار درباره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ»، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۸۱-۸۲.

۲. حسین کاظم پور اردبیلی (نماینده سابق ایران در اوپک) در مصاحبه‌ای می‌گوید: در دوران جنگ، تولید نفت ایران ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار بشکه در روز بود. از این مقدار، حدود ۷۰۰ هزار بشکه مصرف داخلی داشتیم و حدود یک میلیون و ۷۰۰ هزار بشکه در روز، صادرات داشتیم. رضا زلندی، «نفت روی آب»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۵ خرداد ۱۳۸۷، ص ۸۸.

بدترین حالت زمان جنگ، ما قادر بوده‌ایم که روزانه در حدود ۱/۵ میلیون بشکه نفت صادر کنیم و حال آن که طبق اعتراف آقای میرحسین موسوی، کشور قادر بوده حتی با روزی ۲۰۰ هزار بشکه صادرات و در شرایط بسته شدن مرز جلفا و مرز ترکیه - که هیچ‌گاه این اتفاق نیفتاد - نیز به مقاومت خود ادامه دهد.

نشریه داخلی دفتر سیاسی سپاه پاسداران، در آذر ماه ۱۳۶۶ در بررسی خود ذکر کرده بود که عملکرد بودجه جمهوری اسلامی ایران در هشت ماهه اول سال جاری، نسبت به هشت ماهه اول سال گذشته (۱۳۶۵)، نشان می‌دهد که درآمدها از محل درآمدهای عمومی ۲۸ درصد و از محل صادرات نفت خام ۱۳۱ درصد افزایش داشته است.^۱

باید توجه داشت که قیمت نفت اوپک که در سال ۶۵ تا حد ۹ دلار در هر بشکه نیز سقوط کرده بود، طبق گزارش وزیر انرژی آمریکا در آذر ماه ۶۶، به ۱۸ دلار در ماه‌های اخیر افزایش یافته بود.^۲

رادیو بی‌بی‌سی در تاریخ ۴ دی ۱۳۶۶ در گزارشی با عنوان «ایران در سال ۹۸۷» می‌گوید:

«افزایش درآمد دولت از صدور نفت و بازپس گرفتن مقادیری از مطالبات خارجی ایران، وضع ذخایر ارز و طلای ایران را بهبود بخشید و تا یک ماه پیش، ارزش ذخایر ارزی دولت حدود ۶ میلیارد دلار تخمین زده شد.»^۳

میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) نیز در تاریخ ۶ دی ۱۳۶۶، در هنگام ارائه لایحه بودجه سال ۱۳۶۷ به مجلس، اظهار می‌دارد:

در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۶۵ نشریه «میدل ایست اکونومیس» نیز گزارش داد که ایران روزانه یک میلیون و ۶۰۰ هزار بشکه نفت از پایانه خارک صادر می‌کند

اوج دفاع پیشین، ص ۱۷۵

۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگه پیشین، ص ۲۹۵

۲. همان ص ۱۱۶

۳. همان ص ۴۴۳

«حجم صادرات غیر نفتی کشور مطابق آمارهای مربوط به ۸ ماهه اول سال جاری، گویای ۳۲ درصد رشد در ارزش این بخش از صادرات کشور می‌باشد. این رشد در آبان ماه امسال نسبت به آبان ماه ۱۳۶۵، برابر با ۳۷/۶۳ درصد است.»^۱

آقای کاظم پور اردبیلی (معاون وزیر نفت ایران) نیز در دی ماه ۱۳۶۶ طی سفر به ژاپن، «قائم مقام وزارت صنعت و تجارت بین‌المللی ژاپن می‌گوید:

«ما به روابط ویژه شما با آمریکا واقف هستیم و معتقدیم ملاحظات غیر تجاری موجب ایجاد محدودیت در خرید نفت از ایران شده است. اگر منظور، اعمال فشار بر ما برای تغییر خواست‌های عادلانه در مورد جنگ تحمیلی است، مطمئناً کارساز نیست. ما در ۹ سال گذشته، درآمد ارزی [سالانه] ۲۴ میلیارد دلاری داشته‌ایم. در سال ۱۹۸۶ هم با درآمد کمتری توانستیم سر کنیم.»^۲

همچنین به گفته میرحسین موسوی طی یک مصاحبه در پایان جلسه هیئت دولت در تاریخ ۹ دی ۱۳۶۶، دولت در سال ۱۳۶۶ موفق شده درآمدها و اعتبارات پیش‌بینی شده برای این سال را کسب کند و با وجود فشارهای خارجی و جنگ نفتکش‌ها، وضعیت درآمد دولت نسبت به سال ۱۳۶۵ بهتر بوده است.^۳

و اینها همه، یعنی حقیقت نداشتن آن چیزی که آقای موسوی و آقای هاشمی در تیر ماه سال ۶۷ در مورد عدم توان دولت در پشتیبانی از ادامه جنگ، به امام خمینی گزارش داده بودند.

تقابل با راهبرد جنگی امام خمینی (ره)

محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) طی سخنانی اظهار می‌دارد:

۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ پیشین، ص ۶۵

۲. همان ص ۵۹۲

۳. همان ص ۴۹۲

«پس از فتح خرمشهر، در کشور برای پایان دادن به جنگ، دو استراتژی شامل استراتژی امام و دیگری استراتژی رسمی دولت وجود داشت. استراتژی امام، «نبرد برای سقوط صدام و حزب بعث» بود. اما در کنار سیاست امام، سیاست دیگری پیدا شد که «نبرد برای کسب صلح» را دنبال می‌کرد. هدف امام، سقوط بغداد بود و این هدف با استراتژی نظامی قابل تحقق بود ولی این باور در برخی مسئولان نبود و می‌گفتند: اگر بغداد را هم بگیریم، فایده‌ای ندارد و بمب اتمی بر سر ما می‌زنند»^۱

آقای رضایی در سوم مرداد ۱۳۶۵ نیز طی سخنانی می‌گوید:

«تفکرات استراتژیک مسئولان درباره جنگ مبنی بر کسب یک پیروزی و خاتمه جنگ، متعاقب ناکامی در عملیات رمضان [در سال ۶۱] تدریجاً شکل گرفت. در چارچوب این تفکر، تصور می‌شد با یک پیروزی قاطع [محدود] می‌توان جنگ را تمام کرد، لذا نیازی به بسیج کشور در خدمت جنگ نیست. این گونه تفکرات منطبق و همسو با اندیشه استراتژیک امام در مورد جنگ نبود»^۲ وی در جای دیگر می‌گوید:

«پس از عملیات رمضان، بین نظامیان و سیاسیون اختلاف نظر پدید آمد. نظامیان معتقد بودند که با یک عملیات، صدام و حامیان او تسلیم خواسته‌ها و حقوق ایران نخواهند شد؛ ولی آقای هاشمی می‌گفت با یک عملیات می‌توان از راه دیپلماتیک جنگ را خاتمه داد»^۳

وی این مدل مورد نظر آقای هاشمی را تحت عنوان «جنگ جنگ تا یک پیروزی» می‌نامد.^۴

۱. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۳۱.

۲. آغاز تا پایان سیری در جنگ ایران و عراق. پیشین، ص ۱۴۰.

۳. محسن رضایی میرقائد. «جنگ به روایت فرمانده». به اهتمام پژمان پورجباری. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۰. ص ۱۴۱.

همچنین رکنه به: محمدمهدی قاسم‌پور. «مباحث درباره پایان جنگ عراق و ایران». تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸. ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۳۹.

آقای هاشمی با اعتراف به این مطلب، قبل از عملیات بدر (در سال ۶۳) می‌گوید: «ما بعد از فتح خرمشهر، یک سیاستی را اتخاذ کردیم که یک جایی را از دشمن بگیریم که در صورت ادامه جنگ، برای دشمن اهمیت داشته باشد و نتواند تحمل کند. در این صورت، اگر جنگ هم متوقف بشود، می‌توانیم امتیازاتی از دشمن بگیریم»^۱

محسن رضایی طی سخنان دیگری در دانشکده دافوس سپاه در خرداد ۱۳۷۹ نیز اظهار می‌دارد:

«استراتژی رسمی کشور بر پایه «جنگ برای تحمیل صلح» قرار داشت؛ ولی استراتژی امام «سقوط صدام و حزب بعث» بود و اگر ما براساس استراتژی امام حرکت می‌کردیم، جنگ به جای ۸ سال، در کمتر از ۵ سال و با یک فتح بزرگ‌تر و با سقوط صدام تمام می‌شد. ولی انتخاب استراتژی محافظه کارانه «ادامه نبرد برای تحمیل صلح»، به نتیجه نرسید»^۲

نیروهای نظامی به‌ویژه سپاه، معتقدند که فقدان استراتژی نظامی و تأکید بر اجرای یک عملیات برای پایان دادن به جنگ، عامل ناکامی بود. برای اثبات این موضوع چنین استدلال می‌شود که ما باید پس از فتح خرمشهر همانند قبل از آن، که برای آزادسازی مناطق اشغالی، مجموعه‌ای از عملیات را طراحی و اجرا کردیم و معضل مناطق اشغالی حل شد، برای پایان دادن به جنگ نیز به پیروزی قاطع نیاز داشتیم و این مهم با استراتژی نظامی و طراحی و اجرای مجموعه عملیات ممکن بود.

سردار غلامعلی رشید (جانشین ستاد کل نیروهای مسلح) درباره این موضوع می‌گوید:

«پس از عملیات بدر [در سال ۶۳] به این نتیجه رسیدیم که با این روش نمی‌شود در جنگ به پیروزی رسید. طرحی را تهیه کردیم تا با ۱۵۰۰ گردان

۱. محمد درویدیان. آغاز تا پایان، ص ۱۲۱.

۲. محمد درویدیان. «نقش و تأثیر تحولات جنگ پس از فتح خرمشهر بر بلوغ و تکامل نیروی دفاعی ایران». فصلنامه سیاست دفاعی. تابستان ۱۳۷۹. ص ۱۵.

برای حمله به سه هدف در سراسر جبهه طی یک سال و نیم به دشمن حمله کنیم. هدف بصره با ۵۰۰ گردان، هدف کرکوک با ۴۰۰ گردان و بغداد با ۶۰۰ گردان. انجام هر عملیات ۴ الی ۶ ماه پیش‌بینی می‌شد؛ ولی آقای هاشمی گفت ما بتد پوتین این نیروها را هم نمی‌توانیم تأمین کنیم.^۱

وی در جای دیگری می‌گوید:

«نظامیان و خصوصاً فرماندهان سپاه معتقد بودند که آن قدر ظرفیت در درون ملت ایران و دولت حاکم وجود دارد که ما قادریم شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» را تحقق بخشیم. در طرحی که برآورد کرده بودیم، بصره را ۶ ماهه می‌گرفتیم و در ۶ ماه دوم می‌توانستیم کرکوک را فتح کرده و ۶ ماهه سوم اگر مقامات تصمیم بگیرند، به سمت بغداد حرکت کنیم ولی توان ما باید سه یا چهار برابر شود و این توان در درون جمهوری اسلامی امکان پذیر است. مقامات مملکتی ما معتقد بودند که ما هزینه‌ای بیش از این نمی‌توانیم صرف جنگ کنیم. آنها بارها به ما جواب می‌دادند که شما با وضع موجود باید بجنگید و ما هم می‌گفتیم وضع موجود برای به پیروزی رسیدن در یک عملیات سرنوشت ساز کافی نیست.»^۲

محسن رضایی نیز طی مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد:

«سپاه از سال ۶۲ به بعد، مسئله امکانات را مطرح می‌کرد؛ اما دوستان سیاسی [آقای هاشمی و دولت موسوی] به ما پاتک زدند که مسائل تصمیم‌گیری را پیچیده کرد. پاتک آنها این بود که می‌گفتند سپاه می‌تواند بجنگد اما به دنبال گرفتن امکانات از کشور است! لذا وقتی ما صحبت از امکانات می‌کردیم، می‌گفتند شما می‌خواهید سپاه را گسترش بدهید و یک چنین فضایی ایجاد کرده بودند... دوستان [سیاسی] اعتقادی به بسیج امکاناتی که به سقوط صدام منجر شود نداشتند. یک بار هم آقای هاشمی صریحاً گفت

۱. رونند پایان جنگ، پیشین، ص ۷۷

۲. احمد سوداگر، «فراز و فرودهای قطعنامه ۵۹۸: روزنامه ایران ۲۷ تیر ۱۳۸۹»

که شما می‌روید و بغداد را می‌گیرید ولی اگر آمریکا بمب اتم بزند شما چه کار خواهید کرد؟ اگر چه این سؤال مهمی بود ولی طرح آن برای توجیه عدم تصویب تقاضای فرماندهان سپاه در بسیج کشور در جنگ بود. پس معلوم می‌شود که دوستان به شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» و «سقوط صدام» اعتقادی نداشتند؛ بلکه دولتمردان ما بر این عقیده بودند که این جنگ را نمی‌توانیم تا سقوط صدام ادامه دهیم و باید آن را صرفاً با یک عملیات موفق تمام کنیم.^۱

وی در جای دیگر می‌گوید:

«این که فرماندهان مرتب مسئله کمبود امکانات را مطرح می‌کنند، نشان می‌دهد که برای جنگیدن، امکانات می‌خواستیم اما آقایان می‌گفتند روز اول که شما خرمشهر را گرفتید، این مقدار امکانات نداشتید اما اکنون می‌گویید برای گرفتن بصره، امکانات چند برابر آزادی خرمشهر را می‌خواهیم. این مسئله نکته مهمی را بیان می‌کند و آن این که برخی مسئولان اعتقادی به بسیج امکاناتی که به سقوط صدام منجر شود، نداشتند.»^۲

رضایی در جای دیگری نیز می‌گوید:

«بعد از آزادی خرمشهر، این امکان برای ما وجود داشت که بتوانیم صدام را ساقط کنیم.»^۳

«هر چند آرزوی ما سقوط صدام بود، اما هیچ‌گاه دولت و مسئولان برای سقوط صدام، برنامه ریزی نکرده بودند.»^۴

وی در راستای این ادعای خود می‌گوید:

۱. «استراتژی‌های سیاسی در جنگ»، مولف نبوغ، رمز عبور ۲، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران خرداد

۲۳۸۹، ص ۱۶۹

۲. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۲۰۷

۳. همان، ص ۱۶۹

۴. همان، ص ۲۱۴

«جنگ، بعد از آزادی خرمشهر ادامه پیدا کرد، اما نه جنگی که مثل قبل از خرمشهر باشد. جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه یافت اما نه با هدف و برنامه ریزی برای سقوط صدام و گرفتن عراق و آن اهدافی که در شعارها می‌دادیم و هیچ‌گاه کشور برای تحقق آن برنامه ریزی نکرد و لذا مسئولان برای آن امکانات لازم را به صحنه جنگ نیاوردند و این ادعا با اعداد و ارقام قابل دفاع است.»^۱

رضایی در جای دیگر اظهار می‌دارد:

«استراتژی سیاسی همان استراتژی آقای هاشمی بود که پس از آزادی خرمشهر در دستور کار دولت و مسئولان بوده و تا پایان جنگ به آن عمل می‌شد. اتفاقاً، آنچه به آن عمل نشد، استراتژی پیشنهادی فرماندهان سپاه بود که پس از عملیات رمضان به مسئولان ارائه شد.»^۲

نمونه‌ای از مخالفت‌های آقای هاشمی با انجام عملیات بزرگ را می‌توان در یادداشت مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۶۲ ایشان ملاحظه کرد:

«شب با حضور فرماندهان سپاه و نیروی زمینی [ارتش] و نخست‌وزیر و رئیس جمهوری درباره برنامه آینده جنگ مشاوره داشتیم. برای عملیات بزرگ آینده شش ماه وقت می‌خواستند که صحیح به نظر نرسید! از آنها خواستیم درباره عملیات کوچک برنامه ریزی کنند.»^۳

محسن رضایی نیز در این باره طی مصاحبه‌ای در سال ۸۵ می‌گوید:

«بعد از عملیات رمضان، [آقای هاشمی] همیشه پیشنهادات فرماندهان را اگر چه برای یک عملیات می‌پذیرفتند، ولی برای پایان دادن به جنگ رد می‌کردند... نمی‌دانم برداشت آقای هاشمی چه بوده است اما این بحث

معروفی بین فرماندهان و آقای هاشمی بود. فرماندهان به‌ویژه پس از عملیات خیبر [در اسفند ۱۳۶۲] می‌گفتند استراتژی سیاسی نتیجه‌ای ندارد و اجازه بدهید برنامه‌ای برای استراتژی نظامی تهیه و جنگ را تمام کنیم. اما هیچ‌گاه مسئولان سیاسی و آقای هاشمی این را نپذیرفتند.»^۴

محسن رضایی در سخنان دیگری می‌گوید:

«توانایی‌های رزمندگان ما بیش از آن چیزی بود که در صحنه مشهود بود و قبل از این که دشمن مانع باشد، خودمان مانع خودمان بودیم... من دو سه بار جاهای مختلف گفتم که اگر ما با استراتژی امام حرکت کرده بودیم، جنگ به جای این که ۸ سال طول بکشد، کمتر از ۵ سال تمام می‌شد اما با فتحی بسیار بزرگ‌تر که به سقوط صدام منجر می‌شد. اتفاقاً همین استراتژی محافظه کارانه ادامه «نبرد برای تحمیل صلح»، باعث شد که ما نتوانیم جنگ را زودتر تمام کنیم و جنگ طولانی شد.»^۵

رضایی در ۵ مرداد ۱۳۶۵ در مصاحبه با راویان جنگ می‌گوید:

«از آنجایی که تفکرات رهبری می‌بایست از مجرا و از مسیر تصمیم و اراده مسئولان و برنامه ریزان کشور و سیاست‌گذاران کشور عبور می‌کرد و به صورت برنامه اجرایی در می‌آمد و این برنامه‌های اجرایی مجوزهایی می‌شد برای مردم و دولت و ارسال امکانات به جنگ، نتیجه‌اش این می‌شد که از این مجرا تفکرات استراتژیک امام عبور نمی‌کرد... یک مرکزی که این تفکرات را به صورت برنامه و کار عملی درآورد، وجود نداشت.»^۶

وی در جای دیگری می‌گوید:

«تفاوتی که بین سیاسیون و نظامیان بود، در پایان دادن به جنگ نبود، چرا که هر دو گروه هدف مشترک داشتند. متها سیاسیون می‌گفتند شما یک

۱. «پذیرش جام زهر»، پیشین، ص ۲.

۲. «دوند پایان جنگ»، پیشین، ص ۳۲.

۳. بررسی عملیات والفجر ۸: محسن رضایی در گفت‌وگو با راویان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۶۵.

پیشین، ص ۲۳.

۱. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۲۰۶.

۲. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۴.

۳. آرامش و چالش، پیشین، ص ۵۳.

عملیات بکنید تا جنگ تمام شود؛ ولی نظامیان معتقد بودند این جنگ جز با سقوط صدام و با رفتن به عمق وسیع عراق تمام نمی‌شود. براساس شناختی که از صدام داشتیم، می‌دانستیم که دست بردار نیست و از طرفی عراق تنها نیست؛ بلکه کشورهای دیگر و بلوک‌های شرق و غرب از او حمایت می‌کردند. حرف ما این بود که باید کل امکانات کشور را در اختیار جنگ بگذارید تا با عملیات‌های وسیع‌تر و بزرگ‌تر، جنگ به پایان برسد.^۱

آقای هاشمی نیز درباره استراتژی خود در جنگ می‌گوید:

«من یک نظر داشتم که [یک] جایی را بگیریم و جنگ را تمام کنیم.»
در این راستا، آقای هاشمی در یادداشت اول اسفند ۱۳۶۲ خود [پیش از آغاز عملیات خیبر] می‌نویسد:

«اوائل شب به قرارگاه نجف رسیدیم. این قرارگاه مقر فرماندهی سپاه برای شمال جبهه است که باید از هور و طلائیه وارد عمل شود. بعد از نماز مغرب با حضور فرماندهان سپاه و ارتش، آمادگی‌ها و پیشرفت کارها و کمبودها و نقشه‌های عملیات را رسیدگی کردیم... برای اولین بار بحث مهمی را با آنها در میان گذاشتیم که عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت؛ بعضی پسندیدند و بعضی نپسندیدند. گفتیم نظر من و بعضی از مسئولان رده بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از پذیرش آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حق مان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود [!].»
اگر این هدف تأمین شود، قابل طرح با امام است. اما آنها که مخالف بودند، گفتند شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» یا «جنگ جنگ تا رفع فتنه از جهان»، تبدیل به شعار «جنگ جنگ تا یک پیروزی» شده و گفتند اظهار این نظر ممکن است باعث دل‌سردی رزمندگانی شود که برای رسیدن به کربلا و قدس می‌جنگند.^۲

۱ جنگ به روایت فرمانده پیشین، ص ۵۰۳

۲ آرامش و چالش پیشین، ص ۵۰۲

آقای هاشمی در حالی که نتوانسته فرماندهان قرارگاه نجف را با خود هم عقیده کند، روز بعد به قرارگاه کربلا می‌رود تا بلکه بتواند دیدگاه خود را به آنان بقبولاند با هم یادداشت دوم اسفند ۱۳۶۲ ایشان را می‌خوانیم:

«بعد از مغرب به قرارگاه کربلا رسیدیم. برای فرماندهان صحبت کردم و باز مسئله عملیات سرنوشت سازی که می‌تواند جنگ را تمام کند، مطرح کردم. آن گونه که انتظار داشتم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم می‌شود که مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان، ادامه جنگ است و همه چیز هم همین را نشان می‌دهد و شاید به همین جهت، امام موافق طرح ختم جنگ نیستند.»^۱

آقای هاشمی در یادداشت ۷ فروردین ۱۳۶۳ خود، خواسته‌های قلبی خود را به امام نسبت می‌دهد وی می‌نویسد:

«به زیارت امام رفتم... من، ایشان و احمد آقا، [از وضع جنگ] اظهار نگرانی کردیم. روی هم رفته، نتیجه این بود که اگر یک عملیات بزرگ موفق انجام شود، بعد از آن، ما باید پیشقدم برای اتمام جنگ شویم [!] و از آن طریق، برای اسقاط حزب بعث عراق، اقدام کنیم.»^۲

جناب هاشمی رفسنجانی در حالی سعی می‌کند که نظریه «اتمام جنگ» - با وجود حزب بعث در قدرت - را با موافقت امام خمینی وانمود سازد که امام همواره با آن مخالف بوده و مطرح کنندگان این نظریه را افرادی می‌داند که صدام و حزب بعث را نشناخته‌اند امام خمینی در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۶۳ در جمع مسئولان نظام اظهار می‌دارند:

«ما به همه کشورهای منطقه نصیحت می‌کنیم که از این جانور دست بردارید؛ این آدم شدنی نیست. این صدام محال است که آدم بشود... ما هیچ

۱ آرامش و چالش پیشین، ص ۵۰۴

۲ رونده پایان جنگ پیشین، ص ۲۵

همچنین رکنه به حسین جودی «گزیده جنگ قبل از تسخیر انتخاب شده بود» ویرانه میوه متوجه خمینه هفته‌نامه ۹ دی نهم مهر ۱۳۹۰ ص ۳۴

روزی به عراق حمله نکردیم؛ الآن هم ما در حال دفاع هستیم. یک روز اگر مهلت بدهیم، ایران را به هم می‌زند.^۱

آقای هاشمی در عین حال توضیح نمی‌دهند که بعد از خاتمه جنگ و صلح با صدام! چگونه می‌خواهند حزب بعث تحت ریاست صدام را ساقط کنند؟ بد نیست آقای هاشمی توضیح دهند که بعد از تحمیل قطعنامه ۵۹۸ به امام خمینی، چه اقدامی در راستای ساقط کردن صدام و حزب بعث عراق انجام داده‌اند؟^۲

آقای هاشمی باز هم در اظهاراتی متناقض یا اظهارات پیشین خود مبنی بر پایان جنگ و سپس اقدام برای سقوط صدام و حزب بعث، در یادداشت ۱۷ خرداد ۱۳۶۶ خود می‌نویسد:

«عصر با وزیر خارجه لیبی ملاقات داشتم. پیغام آقایان معمر قذافی و عبدالسلام جلود را آورده و تأکید بر استحکام روابط داشت و نصیحت می‌کرد که جنگ را تمام کنیم. گفتیم بدون تأمین حقوق ایران، جنگ تمام نمی‌شود و نظر آنها که می‌گویند با تمام شدن جنگ، صدام ساقط می‌شود، درست نیست [۱]؛ بلکه او را با تبلیغات، قهرمان عرب می‌کنند.»^۳

جالب است که آقای هاشمی باز هم در اظهاراتی متناوب با اظهارات ۷ فروردین ۶۳، طی مصاحبه‌ای در سال ۸۲ اعتراف می‌کند که هدف وی ساقط کردن صدام نبوده است. وی می‌گوید:

«طرح‌هایی داشتیم که هدف آن گرفتن مکان‌هایی برای فشار بر صدام و گرفتن حق خودمان بود. در آن مقطع، هدف ما تصرف کل عراق یا ساقط کردن صدام نبود؛ هدف ما این بود که جایی را بگیریم و آن را وسیله احقاق حق قرار دهیم.»^۴

۱. صحیفه امام، جلد ۱۸، ص ۵۰۲.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۳۷.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۱.

ایشان در جای دیگری به تقابل تفکر امام با تفکر خویش، چنین اعتراف می‌کند:

«امام مایل نبود درباره [ختم] جنگ کسی با ایشان حرفی بزند. ذهنیت عمومی امام این بود که عراق آزاد شود. امام می‌گفتند: بروید تا ریشه فتنه در آنجا کنده شود.»^۱

امام خمینی (ره) طی سخنانی به مناسبت میلاد پیامبر اعظم (ص) در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۶۳ در مورد مبانی عقیدتی و قرآنی شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» می‌فرمایند:

«ما می‌گوییم که جنگ تا پیروزی؛ مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است؛ یا پیروزی بر، فرض کنید بالاتر از آنها، آنچه قرآن می‌گوید، این نیست. او می‌گوید: جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند، در نظر داشته باشند که باید تا آنجایی که قدرت دارند، ادامه به نبردشان بدهند تا این که فتنه از عالم برداشته شود.»^۲

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود می‌فرمایند:

«اینهایی که گمان می‌کنند اسلام نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی»، اگر مقصودشان این است که در قرآن این عبارت نیست، درست می‌گویند و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست، اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: قاتلوهم حتی لا تكون فتنه؛ همه بشر را دعوت می‌کند به مقابله برای رفع فتنه؛ یعنی «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم»... اگر امروز ما جنگ می‌کنیم و جوان‌های ما می‌گویند جنگ تا پیروزی، این طور نیست که اینها امری برخلاف قرآن می‌گویند. این یک ذره‌ای است، یک رشحه‌ای است از آن که قرآن می‌گوید. آنی که قرآن می‌گوید، بیشتر از این حرف‌هاست... ما چون امروز با صدام یا با کسانی که مؤید صدام هستند جنگ داریم، در این محیط ناقص، می‌گوییم که «جنگ جنگ تا پیروزی». خدای تبارک و تعالی چون نظرش به اول و آخر است، می‌گوید که «جنگ تا رفع فتنه؛ غایت، رفع فتنه

۱. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۲۵.

۲. حجر اردستانی، «صدام و حزب بعث؛ ماهیت و کنش (با تأکید بر سخنان امام خمینی)»، فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس، بهار ۱۳۹۰، ص ۵۰. به نقل از صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۱۱۳.

است... بنابراین غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی»؛ قرآن گفته است و بالاتر از این را گفته. اسلام هم گفته است و بالاتر از این را گفته است.^۱

آقای شمخانی (فرمانده نیروی زمینی سپاه در جنگ) آنچه را امام بیان می کرد و تفکرات آقای هاشمی و باورهای سپاه را چنین توضیح می دهد:

«امام می گفت «جنگ جنگ تا رفع فتنه». سپاه معتقد بود: «جنگ جنگ تا پیروزی»؛ و آقای هاشمی می گفت: جنگ جنگ تا یک پیروزی.»^۲

هاشمی در یادداشت ۲۰ خرداد ۶۳ خود، به مخالفت خویش با تدارک امکانات برای یک عملیات وسیع، چنین اشاره می کند:

«شب با آقایان صیادشیرازی و محسن رضایی و آیت الله خامنه ای برای بررسی طرح جدید عملیات آینده، جلسه داشتیم. نظریه قرارگاه خاتم الانبیا را در مورد نحوه عملیات گفتند. نیروی زیاد غیر قابل تحصیلی را مطالبه می کردند که رد شد.»^۳

وی در یادداشت ۳۰ تیر ۶۳ خود نیز چنین می نویسد:

«جلسه ای با فرماندهان و مسئولان چهار قرارگاه داشتیم... بعد از آنها، من صحبت کردم و ضمن تشکر از تذکرات آنها، در مورد عدم امکان تحصیل همه امکانات مورد نظر آنها صحبت کردم.»^۴

و در یادداشت ۹ مرداد ۶۳ می نویسد:

«آقای رفیق دوست آمد... از موضع سپاه در رابطه با عملیات و جنگ انتقاد کردم.»^۵

بدین ترتیب در بهار و تابستان ۱۳۶۳ با وجود بحث و بررسی هایی که انجام گرفت، شرایط لازم برای عملیات فراهم نشد در این جلسات برای نخستین بار

۱. صحیفه امام جلد ۲۹ ص ۱۶

۲. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۳۵

۳. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۱۴۷

۴. همان ص ۲۹۶

۵. همان ص ۲۱۵

فرماندهی عالی جنگ [آقای هاشمی] در برابر توضیحاتی که فرماندهان و طراحان عملیات در مورد مشکلات و نیازمندی های پشتیبانی برای اجرای عملیات بیان کردند، به مسائلی اشاره کرد که تا اندازه ای سؤال برانگیز بود در واقع با توجه به مجموع مسائلی که بیان شد، برای نخستین بار مشکلات ادامه جنگ و تردیدهای موجود در این زمینه به نحو تعجب آوری اظهار شد.^۱

سردار محمد درودیان در این باره می گوید:

«پس از عملیات بدر [در سال ۶۳]، با درک جدید از وضعیت سیاسی - نظامی جنگ، سپاه طرح جدیدی را برای اجرای عملیات در کل منطقه جنوب ارائه کرد که مسئولان نپذیرفتند و نتیجه آن بحث ها تنها اجرای یک عملیات در منطقه فاو بود.»^۲

پس از پیشنهاداتی که فرماندهان ارتش و سپاه در مورد مشکلات اجرای عملیات در فاو و نیازمندی های لازم برای تأمین پیروزی ارائه کردند، آقای هاشمی اظهار داشت:

«عملیات ناموفق به صلاح ما نیست. این به عنوان یک اصل است. انجام عملیات با تمام امکانات لازم، تا آنجایی که من می دانم مقدور نخواهد بود. [لذا] عملیاتی را پیشنهاد کنید تا بتوانیم بپذیریم.»^۳

وی در بخش دیگری از سخنانش اظهار می دارد:

«فرماندهان راه ما را مشخص کنند... اگر کسی نظرش این است که نمی شود بجنگیم، حالا باید تصمیم گرفت (!) زمان برای ما بسیار مهم است چون دنیا پیروزی مطلق ما را نمی پذیرد، لذا به مرور بر ما فشار می آورد.»^۴

آقای هاشمی که حاضر نبود دست از میاست خود بردارد، همچنان به مسیر مورد نظر خویش ادامه می داد در این راستا، وی در یادداشت مورخ ۱۴ فروردین ۱۳۶۴ خود می نویسد:

۱. آغاز تا پایان سیری در جنگ ایران و عراق، پیشین، ص ۸۸

۲. همان ص ۸۹

۳. همان ص ۲۱۵

۴. همان ص ۲۰۰

«شب مهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم. درباره جنگ بحث شد. قرار شد که سیاست ما در جنگ این باشد که نقطه مهمی را از عراق تصرف کنیم و سپس خواستار صلح [!] شویم تا وسیله‌ای برای بازپس گرفتن حقوق و احتمالاً سقوط صدام باشد.»^۱

این نیز یکی دیگر از اظهارات متناقض با دیگر سخنان جناب آقای هاشمی می‌باشد؛ زیرا که ایشان بعدها اعتراف می‌کند که به دنبال سقوط صدام نبوده است. وی می‌گوید:

«هدف ما تصرف کل عراق یا ساقط کردن صدام نبود؛ هدف ما این بود که جایی را بگیریم و آن را وسیله احقاق حق قرار دهیم.»^۲

واقعیت همین است که امام خمینی در فکر ساقط کردن صدام و حزب بعث عراق بود اما جناب رفسنجانی به دنبال اعلام آتش‌بس و نشستن پشت میز مذاکره صلح با صدام حسین! امام خمینی طی سخنانی به مناسبت روز میث پیامبر اکرم (ص) پاسخ این گونه تفکرات را چنین می‌دهند:

«شما می‌گویید که ما با یک کسی که خرد کرده مسلمین را و به اسلام هیچ اعتقاد ندارد و هر روز که زورش برسد، اسلام را زیر پا می‌مالد و منهدم می‌کند، ما با او بنشینیم و دست دوستی بدهیم و بعد هم بگوییم که «سَلَامُكُمْ» الله! این چه منطقی است؟ منطق اسلام این است؟ شما اسلام شناس‌ها این را منطق اسلام می‌دانید؟! خداوند اصلاحتان کند.»^۳

آقای هاشمی نیز که گویا خویش را یکی از مخاطبین سخنان امام فرض کرده، در یادداشت مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۶۴ خود می‌نویسد:

۱. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۵۳.

۲. سردار کرمی‌راد نیز طی مصاحبه‌ای در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۹۱، در این رابطه می‌گوید: آقای هاشمی رفسنجانی بارها در جلسات فرماندهان لشکرها و قرارگاه‌ها اعلام می‌کردند که شما یک عملیات انجام بدهید تا ما جنگ را به لحاظ سیاسی تمام کنیم.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۱.

۴. صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۳۴۱.

«تکیه صحبت‌های امام بر کوبیدن مخالفان و اخلالگران در جنگ بود. تصور می‌شود که ایشان بیش از حد لازم به این موضوع پرداختند که احتمالاً مورد سوء استفاده دشمنان واقع می‌شود [!] و جریان مخالف جنگ را بزرگ می‌کند.»^۱

سردار غلامعلی رشید در اردیبهشت ۱۳۶۴ در قرارگاه خاتم الانبیا (ص) اظهار می‌دارد:

«مسئولان جنگ می‌گویند «جنگ جنگ تا یک پیروزی» و ۳ سال است که ما بر این خط عمل کرده‌ایم. ما در این خط به بن بست رسیده‌ایم. اگر باز هم این گونه حرکت کنیم، باز هم نتیجه همان است.»^۲

وی در جای دیگری نیز می‌گوید:

«جنگ ما نشان داد که این استراتژی موفق نیست.»^۳

آقای هاشمی نمونه دیگری از مخالفت‌های خویش با طرح‌های فرماندهان سپاه را در یادداشت ۸ خرداد ۱۳۶۴ خویش، چنین بیان می‌کند:

«در دفتر آقای خامنه‌ای با فرماندهان سپاه برای بررسی برنامه آنها درباره آینده جنگ، جلسه داشتیم. بعد از عملیات بدر، مأمورشان کردیم که برنامه خود را بیاورند. به نظر می‌رسد که آنها ضعیف برخورد کرده، طرح‌های بلند مدتی که چند سال دیگر نتیجه می‌دهد و مستلزم صرف نیروهای عظیم انسانی و مالی است، آورده بودند. با تلخی طرح شان را رد کردیم و من به آنها گفتم که باید با امکانات موجود جنگید.»^۴

لازم به توضیح است که این «رد کردن طرح فرماندهان سپاه» از جانب خود آقای رفسنجانی بوده است، نه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. مقام معظم رهبری در دیداری که

۱. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۶۹.

۲. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۱۸۷.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۰۶.

۴. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۱۱۲.

پس از قبول قطعنامه با فرماندهان سپاه داشتند، تأکید کرده بودند که در یک برهه کوتاه، فقط به مدت حدود شش ماه در سال ۱۳۶۲ (تا قبل از عملیات خیبر) مسئولیت جنگ را داشته‌اند و پس از آن دیگر هیچ مسئولیتی در رابطه با جنگ نداشته‌اند لذا عبارت «با تلخی طرح شان را رد کردیم»، مربوط به خود آقای هاشمی می‌باشد.

بنا بر اظهار آقای محسن رضایی، مسئولان [سیاسی] چنین تصور می‌کردند که با عبور از فاو، در حقیقت می‌توانیم جنگ را تمام کنیم و دنیا دیگر مسئله‌اش حل می‌شود این نگرش سبب شده بود تا کلیه تلاش‌ها و اقدامات ایران در حد فاصل عملیات رمضان تا عملیات فاو در چارچوب «کسب یک پیروزی» سازماندهی و انجام شود سپاه برخلاف این نگرش، بر این باور بود که عملیات فاو تنها برای گرفتن زمان از دشمن است و باید با عملیات‌های پی‌درپی دشمن را مستأصل کرده و از پای درآورد به همین دلیل، سپاه پیشنهادهایی را برای ادامه جنگ درازمدت ارائه کرد که مورد تصویب قرار نگرفت.^۱

آقای هاشمی پس از عملیات فاو نیز همچنان دیدگاه پذیرش آتش‌بس را مطرح می‌کند ایشان در یادداشت مورخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۴ خود می‌نویسند:

«شب با سران دیگر قوا، مهمان آقای خامنه‌ای بودیم. درباره آینده جنگ صحبت کردیم. بحث در این بود که حالا که نقطه مهمی از عراق مثل فاو در دست ما است و ارتباط عراق با دریا قطع شده، بهتر این است که آتش‌بس را بپذیریم و با این اهرم برای گرفتن حقوق مان و سقوط صدام از طریق محاکمه [!]^۲ اقدام کنیم... به جایی نرسیدیم. قرار شد هفته بعد با حضور آیت‌الله منتظری و در خدمت امام بحث شود.»^۳

۱. آغاز تا پایان سیری در جنگ ایران و عراق پیشین، ص ۵۰.

در این راستا، آقای هاشمی در یادداشت ۱۳ مرداد ۱۳۶۳ خود می‌نویسد: احمد آقا آمد گفت فرمانده سپاه به امام نامه نوشته و وضع جبهه‌ها و عملیات را توضیح داده است و از فشاری که برای انجام عملیات وارد می‌آید، گلّه کرده و گفته به ما اگر مهلت بدهید، دو ساله جنگ را با پیروزی تمام می‌کنیم.

به سوی سرنوشت پیشین، ص ۲۲۲.

۲. امید و دلواپسی پیشین، ص ۴۳۳.

آقای هاشمی باز هم در جای دیگر در این مورد می‌نویسد:

«پس از پیروزی در فاو، براساس سیاست گرفتن یک نقطه استراتژیک در عراق و اهرم کردن آن برای دریافت حقوق مان از عراق، بحث جدیدی در مورد آینده جنگ مطرح شد و سران قوا با حضور آیت‌الله منتظری در خدمت امام، چهار فرض را در مورد جنگ مطرح کردند:

۱- پذیرش آتش‌بس با توجه به خواست شورای امنیت به شرط محاکمه صدام و حزب بعث عراق

۲- ادامه جنگ تا کامل شدن هدف عبور از اروند و رسیدن به بندرام قصر

۳- ادامه جنگ تا سقوط صدام و حزب بعث عراق

۴- راکد کردن جنگ و تلاش از مجاری سیاسی برای اهداف دفاع.

امام اجازه دادند که در مورد این فرض‌ها به بحث و مشورت بپردازیم و پس از مذاکرات، توجه‌ها بیشتر به راهکارهای دوم و سوم رسید.»^۱

اما محسن رضایی این ماجرا را به گونه دیگری نقل می‌کند که با نقل آقای هاشمی بسیار متفاوت است وی می‌گوید:

وقتی که مسئولان بعد از [عملیات] فاو رفتند خدمت امام، امام فرمود:

«یعنی شما می‌گویید که ما برویم با صدام بنشینیم جلسه بگذاریم؟ یعنی می‌گویید صدام بماند؟ این امکان ندارد. آقای هاشمی سه یا چهار بار حتی آیت‌الله منتظری را بردند و همه با هم رفتند خدمت امام، گفتند آقا بیاید در یک جلسه می‌خواهیم یا هم بحث کنیم. تا اینجا آمدند صحبت کنند از این که نفت چه طور است و اقتصاد چه طور است؛ امام بلند شد رقت و اصلاً محل نگذاشت؛ جلسه را ترک کرده و رفتند.»^۲

۱. امید و دلواپسی پیشین، ص ۵۰.

۲. بررسی عملیات والفجر ۸ پیشین، ص ۲۰۸.

به نظر می‌رسد آنچه آقای رضایی در مورد جلسات فوق نقل کرده - با توجه به منش و راهبرد امام در طی جنگ تحمیلی - بیشتر با واقعیت منطبق است، تا آنچه را که آقای هاشمی نقل کرده است.

محسن رضایی در جای دیگر در مورد سیاست آقای هاشمی می‌گوید:

«در ذهن مسئولان این بود که ما با عبور از فاو، در حقیقت می‌توانیم جنگ را تمام کنیم و دنیا دیگر مسئله‌اش تمام می‌شود و حل می‌شود. اما عملاً مشخص شد که استراتژی آن عزیزان درست نبوده و آن طور که آنها می‌خواستند، نشد.»^۱

سردار رشید نیز در این مورد اظهار می‌دارد:

«طبق این استراتژی، اگر ما منطقه مهمی را بگیریم، دشمن به ما امتیاز می‌دهد و می‌توان جنگ را تمام کرد. خب، ما فاو را گرفتیم؛ چرا دشمن به ما امتیاز نداد و چرا جنگ به پایان نرسید؟»^۲

محسن رضایی نیز در مصاحبه دیگری می‌گوید:

«بر اساس استراتژی سیاسی، آقای هاشمی می‌گفت، بروید فاو را بگیرید تا جنگ را تمام کنیم. در کربلای ۵ هم گفتند بروید شلمچه را بگیرید و به بصره نزدیک شوید، ما جنگ را تمام می‌کنیم؛ یعنی ما همیشه برای پایان دادن به جنگ عملیات می‌کردیم و جنگ عملاً در پنج سال آخر، روزمره شده بود. علت روزمرگی آن این بود که عملیات‌ها در خدمت سیاست قرار گرفته بود. یعنی پس از آزادی خرمشهر، «سیاست» بود که عملیات‌ها را طراحی می‌کرد.»^۳

سردار قاسم سلیمانی (فرمانده سابق لشکر ۴۱ ثارالله) نیز در تاریخ دهم دی ماه ۱۳۶۶ در جلسه مسئولان قراگاه کربلا می‌گوید:

۱. بررسی عملیات والفجر ۸، پیشین، ص ۲۵.

۲. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۰۶.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۵.

«ما برای جنگ فاقد برنامه هستیم. بعد از کربلای ۵ من واقعاً نمی‌دانستم هدف چیست و در آینده می‌خواهیم چه کار کنیم. ما یک برنامه مشخص برای ۶ ماهه آینده نداریم. مثل آدم‌های سرگردان، هر روز یک جا هستیم.»^۱

آقای رضایی در توضیح تداوم این نگرش به کلیت جنگ و راه حل برای اتمام آن، معتقد بود در حوزه دیپلماسی هم دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشت. وی می‌گوید: «دو دیپلماسی، شامل دیپلماسی انقلابی و دیپلماسی رسمی کشور، فعال بود. در دیپلماسی رسمی کشور که وزارت امور خارجه، دولت و مجلس پیگیری می‌کردند، عموماً دنبال این بودند که جنگ زودتر تمام بشود و با همه کشورها هم صحبت می‌کردند. اما سیاست دیگر، سیاست نیروهای انقلاب و امام بود که می‌گفتند جز با زور نمی‌توانیم حقوق مان را بگیریم و این زمانی انجام می‌شود که آنها بفهمند ما قدرت داریم و در موضع دست بالایی قرار داریم.»^۲

بدین ترتیب تقابل دیدگاه نظامیون و سیاسیون که از سال ۱۳۶۲ آغاز شده بود، در سال ۱۳۶۵ به اوج خود می‌رسد.^۳

یکی از جلوه‌های این تقابل را در یادداشت مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۵ آقای هاشمی می‌توان دید. ایشان می‌نویسد:

«بعد از جلسه مجلس، آقای دکتر [حسن] روحانی آمد و راجع به جنگ و مشکل ارتش و سپاه و مهندسی رزمی بحث شد. آقای روحانی نگران توسعه ظلی سپاه است.»^۴

۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۵۰۷.

۲. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۳۳.

۳. محمدصادق کوشکی، «اتلاف ناخواسته نظامیون و سیاسیون»، هفته‌نامه مثلث، ۳ مهر ۱۳۹۰، ص ۸۵.

۴. اوج دفاع، پیشین، ص ۸۹.

حسن علایی (فرمانده وقت نیروی دریایی سپاه) در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۶۶ طی سخنانی بر ضرورت افزایش شمار نیروها در جبهه و لزوم توسعه سازمان رزم سپاه تأکید کرد و این دو را از شرایط پیروزی در جنگ دانست. وی گفت: سازماندهی کشور، نظامی و جنگی نیست... زمانی که سپاه درصدد توسعه تیب و لشکر برآمد، برخی گفتند با کدام مصوبه قانونی و با اجازه چه مرجعی به این امر مبادرت می‌ورزید؟ تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۵۰.

در واقع آقای هاشمی دیدگاه خود و آقای حسن روحانی مبنی بر نگرانی از قدرتمند شدن سپاه و در نتیجه احتمال سقوط صدام توسط رزمندگان اسلام را با عبارت نگرانی از «توسعه طلبی سپاه» بیان می‌کند.

آقای محسن رضایی در نقد استراتژی آقای هاشمی یعنی «تبرید برای تحمیل صلح»، با بررسی میزان اختصاص امکانات برای جنگ می‌گوید:

«ما در تمام طول جنگ حدود ۲۰ میلیارد دلار هزینه جنگ کرده‌ایم؛ چه برای ارتش و چه برای سپاه. ۲۰ میلیارد دلار هزینه به نسبت ۱۸۰ میلیارد دلار درآمد نفت، چقدر هزینه جنگ را شامل می‌شود؟^۱

با توجه به آمار فوق، ملاحظه می‌گردد که میانگین سالانه سهم امور دفاعی در کل هزینه‌های کشور در طی سال‌های جنگ، حدود ۱۲ درصد بوده است.^۲

و معنای این مطلب آن است که از نظر برخی از مسئولان و تصمیم‌گیرندگان کشور، جنگ صرفاً یک مسئله فرعی و درجه چندان محسوب می‌شده است.

محسن رضایی باز هم در نقد سیاست جنگی آقای هاشمی می‌گوید:

«پس از فتح خرمشهر، سیاستون به دنبال کسب یک پیروزی مهم بودند تا به صورت دیپلماتیک جنگ را به پایان برسانند... عراق و آمریکا و کشورهای عربی و غربی نیز دست ایران را خوانده بودند. لذا در مواجهه با سیاستمداران ما، می‌دانستند که قضیه چیست. هر چند امام می‌گفت ما جنگ را تا رفع فتنه ادامه می‌دهیم، اما آنها می‌دانستند که این حرف امام و رزمنده هاست که در حد یک شعار است. آنچه که آنها در عمل می‌دیدند، جنگ جنگ تا یک عملیات، بود.»^۳

در تأیید مطلب فوق، آقای هاشمی طی مصاحبه‌ای در سال ۸۲، دیدگاه خود را در طی دوران جنگ، که هیچ سختی با دیدگاه امام خمینی (ره) و سیاست رسمی نظام نداشت؛ چنین بیان می‌کنند:

۱. نقش و تأثیر تحولات جنگ پس از فتح خرمشهر بر بلوغ و تکامل نیروی دفاعی ایران پیشین، ص ۵۵.

۲. جنگ ایران و عراق؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیشین، ص ۵۹۶.

۳. یک سال جنگ؛ پس از قطعنامه پیشین، ص ۵۲.

«در شعارها می‌گفتیم جنگ جنگ تا پیروزی، یا تا کربلا، یا تا فلسطین، و یا تا سقوط صدام؛ اما در برنامه‌های نظامی می‌دانستیم که یک عملیات مهم هم می‌تواند صدام را به پذیرش خواسته‌های ما وادار کند!!» که در واقع سقوط سیاسی او را به دنبال داشته باشد.^۱

اما وی در ادامه به‌طور تلویحی اعتراف می‌کند که اصولاً از ابتدا هیچ اعتقادی به سقوط صدام و حزب بعث عراق نداشته و صرفاً در پی آن بوده تا نگاه سیاسی دولت عراق به ایران را تغییر دهد!! وی می‌گوید:

«اصلاً دفاع ما برای تغییر نگاه سیاسی عراق نسبت به ایران بود!!» عملیات

نظامی هم اهرمی برای فشار در مذاکرات سیاسی محسوب می‌شد.^۲

آقای هاشمی در مصاحبه دیگری اعتراف جالبی می‌کند:

«من که مسئول جنگ بودم، بعد از عملیات خیبر، سیاسی داشتم که هیچ وقت مورد تصویب رهبر انقلاب قرار نگرفت؛ اما رد هم نشده.»^۳

جناب هاشمی هیچ توضیحی نمی‌دهد که در یک مسئله بسیار مهم و حیاتی مانند جنگ، چرا سیاستی را که به قول خودش «هیچ وقت مورد تصویب رهبر انقلاب قرار نگرفت» را به مدت ۶ سال دنبال کرد؟ یعنی ایشان با علم به این که امام خمینی (ره) به هیچ وجه با سیاست وی موافق نیست، همچنان آن را پیگیری می‌کرد!

محسن رضایی در مورد تأثیر سیاست آقای هاشمی و مسئولان دولتی در طولانی شدن جنگ می‌گوید:

«مسئولان سیاسی معتقد بودند که به نفع کشور و انقلاب است که با یک عملیات، جنگ تمام شود و اگر قرار است که جنگ با یک عملیات تمام شود، پس چرا تمام کشور را بسیج کنیم، بلکه کمی امکانات از این طرف و آن طرف جمع می‌کنیم و به سپاه می‌دهیم تا آن یک عملیات را انجام دهد و

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۰.

۲. همانجا، ص ۹۰.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۰۸.

جنگ با حداقل هزینه تمام شود. بنابراین منطق و هدفی در ذهن دولتمردان بود که موجب می‌شد منابع، بودجه و نیرو فقط در حد معینی وارد جنگ شود که آن هم به منظور دلسوزی برای کشور بود!! اما واقعیت نشان داد که آن نوع دلسوزی، جنگ را ۶ سال به طول کشانید.^۱

بررسی و توجه به نقش و جایگاه امام خمینی در بحث دوگانگی استراتژی، موضوع مهمی است. از نظر محسن رضایی، امام از دوگانگی موجود در استراتژی اطلاع داشتند و لذا در مدیریت جنگ، سقف و هدف نهایی را سقوط بغداد و کف و حداقل را تثبیت مرزها، تعیین متجاوز، دریافت غرامت و بازگشت اسرا تعیین کردند و امام هرگز از کف عدول نکردند.^۲

دکتر حسین الله کرم نیز در مورد تقابل استراتژی آقای هاشمی با استراتژی امام خمینی می‌گوید:

«استراتژی آقای هاشمی موسوم به «جنگ جنگ تا یک پیروزی» در چالش با استراتژی امام به نام «جنگ جنگ تا رفع فتنه» قرار گرفت: چنان که قطعنامه ۵۹۸ در استراتژی نظامی آقای هاشمی یک پیروزی تلقی شد، اما در استراتژی نظامی امام راحل به «جام زهر» تعبیر گردید.»^۳

آقای هاشمی سیاست عدم موافقت با بسیج همه جانبه امکانات کشور در جنگ را همچنان تا پایان جنگ ادامه می‌دهد. ایشان در یادداشت ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۷ خود می‌نویسد:

«جلسه‌ای با فرماندهان متفرق داشتم که از عدم حضور امکانات کشور در جنگ انتقاد داشتند. گفتم اگر طرح قابل قبولی بدهید، امکانات بسیج می‌شود.»^۴

۱. استراتژی‌های سیاسی در جنگ، موفق نبود. پیشین، ص ۱۶۹.

۲. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۳۳.

۳. علی نبلی، سعید شمس، «حسین الله کرم: نظام نیازی به آقای هاشمی ندارد». ماهنامه نسیم بیداری، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۶۵.

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۱۴.

معنای این سخن آن است که از نظر آقای هاشمی رفسنجانی، از سال ۶۲ تا تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۶۷، هنوز هیچ طرح قابل قبولی از طرف فرماندهان نظامی ارائه نشده تا جناب هاشمی برای بسیج امکانات کشور متقاعد شود!
۲۰ خرداد ۱۳۶۷:

«درپاره بسیج امکانات کشور برای جنگ که تنها راه منطقی، در صورت تصمیم ادامه جنگ است، فکر کردم!! و دو راه به نظرم رسید: حکم صریح امام و یا گذراندن مصوبه جامع از مجلس برای تأمین نیروی انسانی و امکانات مالی و ابزاری.»^۱

۲۶ خرداد ۱۳۶۷:

«درپاره راهکارهای ممکن برای آینده جنگ فکر کردم!! و سپس با دکتر روحانی در میان گذاشتم: یا بسیج عمومی برای جنگ، یا پذیرش صلح. راه دیگری به نظرمان نمی‌رسد... ساعت شش آقایان خامنه‌ای و نخست‌وزیر و احمد آقا به منزل آمدند. وضع جبهه‌ها را گفتم و پیشنهاد کردم یا امکانات کشور را برای یکسره کردن جنگ بسیج کنیم، یا جنگ را تمام کنیم. قرار شد من و آقای رئیس جمهور این مطلب را خدمت امام مطرح کنیم؛ با توضیح این که دادن امکانات مورد نیاز به جنگ، کشور را در ریاضتی شدید قرار می‌دهد که عواقب بدی خواهد داشت.»^۲

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، یک ماه مانده به پایان جنگ، فرمانده جنگ (آقای هاشمی) هنوز دارد فکر می‌کند که آیا باید امکانات کشور را برای جنگ بسیج کرد یا نه!! و در انتها نیز نتیجه می‌گیرد که بسیج امکانات کشور برای جنگ، عواقب بدی خواهد داشت!!

ایشان سپس در صدد برمی‌آید که این نظر خود را به امام خمینی نیز تحمیل کند. حسین علایی در این رابطه می‌گوید:

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۶۲.

۲. همان، ص ۱۷۱.

«آقای هاشمی رفسنجانی در روز سه‌شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۶۷ به کرمانشاه سفر کرد و در محل قرارگاه رمضان مستقر شد... ایشان همان شب گفتند: «قبل از این سفر به اتفاق رئیس جمهور و احمد آقا در روز جمعه ۲۷ خرداد خدمت امام رفتیم. وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ یا پذیرش ختم جنگ را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند... به امام گفتیم برای ادامه جنگ، فرماندهان از ما امکانات و وسایلی می‌خواهند که ما در شرایط فعلی کشور بودجه لازم را برای تهیه آنها نداریم. امام گفتند بروید از مردم مالیات بگیرید. به ایشان گفتیم این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است» [۱] امام گفتند خوب، استقراض کنید. پس از این مسئله به امام گفتیم نیروهای مردمی به جبهه نمی‌آیند [۲] امام گفتند من برای حل این مشکل به مردم حکم جهاد می‌دهم. گفتیم در کشور ارز نداریم تا بعضی نیازهای جنگ را از خارج خریداری کنیم [۳] امام گفتند برای آن راهی پیدا کنید. بروید نفت پیش فروش کنید.»

آقای هاشمی هر بهانه‌ای که می‌آورد، امام برای آن پاسخی دارد. اما آقای هاشمی از قبل تصمیم خود را گرفته و بنا ندارد که امکانات کشور را در راستای پشتیبانی همه جانبه از جبهه بسیج کند. بالاخره جناب آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۶۷ طی مصاحبه‌ای، به مخالفت با راهبرد امام خمینی در جنگ مبنی بر این که «جنگ در رأس امور کشور باید باشد»، چنین اعتراف می‌کند:

«تا به حال در زمینه جنگ، سیاست این بوده است که گذران زندگی در حالت عادی ادامه یابد و در عین حال جنگ هم با حملات نفوذی کم دامنه قدم به قدم برای عقب راندن دشمن در حرکت باشد.»

۱. نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ تیر ۱۳۹۰.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۹۴.

آقای هاشمی همین مطلب را در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۶۶ نیز در مصاحبه با روزنامه تهران تایمز، چنین بیان کرده بود:

«اگر بخواهیم سریعاً تکلیف جنگ را یکسره کنیم، باید کل امکانات کشور را بسیج کنیم و یک تهاجم طولانی و گسترده را سازمان دهیم. این از یک جهت ممکن است مثبت باشد و احتمال تمام شدن جنگ را سریع‌تر می‌کند، ولی باید توجه داشت که عراق به تنهایی علیه ما نمی‌جنگد و ریشه جنگ در جای دیگری است و در عراق نیست. تضمینی نیست که اگر عراق را شکست دادیم، جنگ تمام شود... ما همین وضع فعلی را که داریم، ادامه می‌دهیم؛ یعنی این که یک مقدار از نیروهایمان را صرف عادی کردن زندگی مردم کنیم که تولید و کار کنند و پشتوانه جنگ باشند و بتوانند جنگ را تحمل کنند و پشت جبهه قوی باشد؛ در جبهه هم پیشروی‌هایی در سال می‌کنیم و چند ضربه‌ای هم می‌زنیم.»

این اعتراف یعنی همان بی‌اعتقادی به راهبرد سقوط صدام و حزب بعث عراق؛ یعنی همان سیاست جنگ جنگ تا یک پیروزی؛ یعنی همان مخالفت با طرح‌های فرماندهان نظامی برای شکست قطعی دشمن؛ یعنی همان سیاست جنگ را یک مسئله فرعی کشور تلقی کردن؛ و در یک کلام، یعنی همان بی‌اعتنایی به فرامین و دستورات امام خمینی (ره).

عدم پشتیبانی جدی دولت از جنگ

دولت میرحسین موسوی در طی ۸ سال جنگ تحمیلی، تا توانست در راه پشتیبانی جدی از جبهه‌های جنگ، کارشکنی کرد. حمید نقاشیان (از محافظان امام خمینی) در مصاحبه‌ای در سال ۸۸ اظهار می‌دارد:

۱. محمود بزدا، امام، اسکورت نفکشر ما. پیشین، ص ۴۸۶-۴۸۵.

«آقای میرحسین موسوی و دوستانشان شدیداً با جنگ مخالف بودند. در اصل، موزیانه با دیدگاه حضرت امام در تداوم دفاع مقدس مخالف بودند. در ابتدا اظهار نظر نمی‌کردند، ولی بعداً بیش از ده جلسه از جلسات شورای عالی سپاه به این بحث گذشت که بررسی شود چرا دولت از سپاه حمایت نمی‌کند؟ حمایت که نمی‌کرد هیچ، حتی کارشکنی هم می‌کرد.»^۱

محسن رضایی نیز در این رابطه چنین می‌گوید:

«ما با سیاستون اختلاف نظر داشتیم. ما می‌خواستیم دولت وارد جنگ بشود ولی دولت نمی‌خواست یا نمی‌توانست وارد جنگ بشود. تحلیل آنها این بود که اگر ما بخواهیم همه امکاناتمان را در اختیار جبهه بگذاریم، مشکلات اقتصادی مردم را آزار می‌دهد... اما حرف ما با مسئولان سیاسی این بود که اگر جنگ اصل است، دولت باید بیشتر از این امکانات را صرف جنگ کند.»^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۴ بهمن ۱۳۶۱ خود اشاره می‌کند که امام خمینی در سخنان امروز خود، به دولت به خاطر نرسیدن به نیازهای جبهه، تاختند.^۳

عملیات خیبر در زمستان ۱۳۶۲ با همه فداکاری‌های رزمندگان اسلام، به اهداف خود نمی‌رسد. محسن رضایی یکی از دلایل اصلی ناکامی عملیات خیبر را کمبود شدید در تأمین امکانات اعلام می‌کند. وی می‌گوید:

«از ۲ هزار قایق مورد نیاز، تنها حدود ۵۰۰ فروند قایق تأمین شد و از ۷۰ فروند بالگرد مورد نیاز نیز تنها ۲۴ فروند در شرق هور به کارگیری شد.»^۴

سردار غلامعلی رشید نیز طی مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد:

۱. امیرحسین نائی متفرد، «روزشمار هشت ماه نبرد مقدس»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۴۳۱.

۲. مجلس می‌زدیم بعد از رحلت امام، منافقین به کشور حمله کنند. پیشین، ص ۹.

۳. پس از بحران کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱. پیشین، ص ۳۶۹.

۴. جنگ به روایت فرمانده. پیشین، ص ۱۴۲.

«ما پس از عملیات خیبر، به آقای هاشمی و حتی مقام معظم رهبری به‌عنوان رئیس جمهور گفتیم که با این هزینه‌ای که نظام جمهوری اسلامی و دولت آقای مهندس موسوی به پای جنگ هزینه می‌کند، قادر به پایان جنگ و یا همان هدفی که خود آقای هاشمی به صراحت تأکید می‌کرد یعنی «انجام یک عملیات سرنوشت ساز و گرفتن امتیاز برای پایان جنگ» نیستیم»^۱

سردار حسین همدانی (از فرماندهان ارشد سپاه) نیز پشتیبانی دولت را این گونه بیان می‌کند:

«آیت‌الله موسوی اردبیلی (رئیس وقت قوه قضاییه) درست زمانی که فرماندهان سپاه و ارتش درخواست کردند که دولت کمک‌های بیشتری به جنگ داشته باشد، رسماً اعلام کردند که ما فقط ۲۰ درصد از امکانات دولت و نظام را وارد جنگ کردیم و این نشان می‌دهد که تناسب بین دو جبهه نیست. آن طرف [عراق] امکانات سرازیر جبهه‌ها شده بود، ولی این طرف به رغم هشدارها توجهی نشد... تمام شهرداری‌های عراق در جبهه مسئولیت داشتند. تمام فعالیت‌های عمرانی در غیر جبهه تعطیل شده بود و همه دستگاه‌ها در جبهه مسئولیت داشتند. اما وقتی به اعتراف رئیس یکی از سه قوه فقط ۲۰ درصد از امکانات را در اختیار جبهه گذاشتیم، مشخص است که موازنه از بین رفته و [اوضاع] به نفع آنها تمام خواهد شد.»^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۳۱ فروردین ۱۳۶۳ خود می‌نویسد:

«اول شب، آقایان محسن رضایی و رحیم صفوی آمدند و دو سه ساعت، وضع جبهه‌ها را بررسی کردیم. بدون کمک اساسی، امکان پیشرفت را خیلی کم می‌دانند.»^۳

۱. روزنامه ایران، ۲۷ فروردین ۱۳۸۷.

۲. روحیه رزمندگان و در سال پایانی جنگ تضعیف کردند. پیشین، ص ۱۵.

۳. به سوی سرنوشت. پیشین، ص ۷۲.

محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) می گوید:

«در سال ۶۴ با بررسی هایی که انجام گرفت، این نتیجه حاصل شد که برای ادامه جنگ، بدون ورود کلیه سازمان ها و امکانات کشور به جنگ، امکان پشتیبانی از جنگ وجود ندارد... سپاه برای فائق آمدن بر معضلات ناشی از جنگ و فشارهای وارده، دو اقدام را در کنار طرح ریزی عملیات های گسترده و محدود، به موازات هم انجام داد. نخست تشریح مسائل جنگ با ارسال نامه به امام خمینی بود. در یکی از این نامه ها آمده است: این جنگ نابرابر به کجا کشیده می شود؟ ما پیشنهادات را خدمت آقایان بیان کردیم و اینها باز هم معتقد به یک تغییر و دگرگونی اساسی در مملکت نیستند و می خواهند جنگ را با همین وضعیت پیش ببرند.»^۱

یکی از مشکلات اساسی نیروهای نظامی به خصوص سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس، کمبود بودجه و امکانات بود که در اختیار دولت قرار داشت و علی رغم تأکید رئیس جمهور، نسبت به تأمین نیازهای جنگ کم توجهی نشان می دادند... این کم توجهی دولت در جهت تقویت بنیه دفاعی کشور، یکی از دلایل تضعیف قدرت آفندی نیروهای رزمنده سپاه و ارتش و به تبع آن، طولانی شدن جنگ شده بود. اگر دولت وقت همه توان خود را وارد جنگ می کرد، به طور حتم کار جنگ زودتر تمام می شد.^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۸ اردیبهشت ۶۳ خود می نویسد:

«آقای محسن رفیق دوست آمد و از کمبود بودجه جنگ گفت.»^۳

محسن رضایی نیز در سال ۶۵ می گوید:

«یکی از مشکلات اساسی سپاه، در مورد نحوه برخورد [دولت] و بودجه دادن به سپاه است. یک عده زیادی در دولت و مسئولان - مخصوصاً قبل از

حکم امام در سال ۶۴ - در ذهن آنها این بوده و هست که سپاه الآن بنا به ضرورت وارد جنگ شده و فعلاً به هر طریق است، این را تحمل می کنیم تا جنگ که تمام شد، بعداً به سپاه می گوئیم بروید پس کارش! اینها در ذهن شان این بود که بعد از مسئله جنگ، بگویند سپاه ضرورتی ندارد و چون این در ذهن شان بود، لذا هیچ وقت یک بودجه درست و حسابی برای سپاه تصویب و تنظیم نمی کردند... ما با این کمبودها مواجه بودیم و به انحاء مختلف و با تحمل سختی های بسیاری کار می کردیم؛ به طوری که در ماه رمضان قبل از عملیات والفجر ۸، بودجه و تهیه خوراک آنقدر کم بود که بچه ها خیار گندیده خورده بودند و مسموم شده بودند و با سختی های زیادی ماه رمضان سال گذشته را طی کرده بودند. همین طور در خود عملیات هم با این که عملیات تصویب شده بود، ولی همچنان تا آخر، در دادن این امکانات و دادن این بودجه، تردید در مسئولان دولت وجود داشت.»^۱

رضایی همچنین در سال ۶۵ در یک مصاحبه مطبوعاتی می گوید:

«ما تاکنون تنها از ۲ درصد از نیروهای مردمی و ۱۲ درصد از امکانات اقتصادی در جنگ استفاده کرده ایم و لازم است که براساس اطلاعیه قرارگاه خاتم الانبیاء جنگ کاملاً مردمی شود و از کلیه امکانات دولت و مردم برای پیشبرد جنگ استفاده کنیم.»^۲

عدم حمایت جدی دولت از جنگ آنچنان واضح می شود که آقای هاشمی نیز در یادداشت ۶ مهر ۱۳۶۵ خود از قول آقای شمعانی نقل می کند که برخی از فرماندهان جبهه، عدم پشتیبانی [دولت] از یگان های عمل کننده را تعمدی می دانند.^۳

آقای هاشمی در یادداشت ۲۳ اردیبهشت ۶۶ نیز می نویسد:

۱. بررسی عملیات والفجر ۸، پیشین، ص ۱۰۴.
۲. محمد درویدیان، «قوا تا شلمجه»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۱.
۳. اوج دفاع، پیشین، ص ۲۸۳.

۱. آغاز تا پایان: سیری در جنگ ایران و عراق، پیشین، ص ۱۴۲-۱۴۱.

۲. جنگ شهرها و دفاع موشکی، ص ۲۲۲-۲۲۱.

۳. به سوی سرتوشت، پیشین، ص ۸۴.

«آقای محمدجواد ایروانی، وزیر اقتصاد و دارایی آمد. از مشکلات احتمالی ارزی در سال جاری گفت و خبر داد که به همین دلیل از سهمیه ارزی دفاع هم کاسته اند.»^۱

۱۴ تیر ۶۶:

«کمیته تخصیص ارز و نخست وزیر و دکتر [حسن] روحانی و گروه مشاور فرمانده جنگ آمدند. درباره ارز دفاع صحبت شد؛ به نتیجه نرسیدیم. دولت می خواهد از ارز دفاع بکاهد.»^۲

۱۲ بهمن ۶۶:

«آقای محسن رفیق دوست آمد. از عدم تخصیص ارز برای صنایع سپاه شاکی است.»^۳

سؤال مهمی که به ذهن می رسد، این است که دولت میرحسین موسوی آیا سرخود چنین برخوردهایی می کرد؟ عدم تخصیص بودجه کافی برای جبهه ها، فقط به واسطه کارشکنی نخست وزیر و برخی از اعضای هیئت دولت بوده یا این که کسان دیگری نیز در این ماجرا دست داشته اند؟

آقای هاشمی در یادداشت ۲۷ آبان ۶۴ می نویسد:

«شب آقای شمخانی آمد. گزارش خوشبینانه ای از عملیات آینده داد و برای رفع مشکل اختلاف با بسیج، کمک خواست و برای مهندسی جبهه ها، هزار دستگاه کمپرسی خواست. به نخست وزیر گفتم کمک کنند. به وزیر برنامه و بودجه (آقای روغنی زنجانی) گفتم عقب افتادگی فوق العاده جنگی رزمندگان را تأمین نماید.»^۴

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۷۱.

۳. همان، ص ۴۷۱.

۴. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۳۲۴.

۱۸ اسفند ۶۴:

«محسن رفیق دوست آمد و برای تأمین پول جنگ کمک خواست. یک میلیارد تومان از دولت گرفتم.»^۱

۸ مهر ۶۵:

«تلفنی از نخست وزیر خواستم که ۴ میلیارد تومان به نیروی زمینی ارتش برای جبران فوق العاده عملیات عقب افتاده و سازمان صنایع نظامی بپردازد.»^۲

۲۱ دی ۱۳۶۵ [پس از موفقیت های مقدماتی عملیات کربلای ۵]:

«نزدیک ظهر آقای رضایی اطلاع داد که پاتک دشمن دفع شده و در محور جنوب که به سوی جزیره بوارین پیش می رویم، موفقیت های خوبی داشته ایم. از تأخیر دو روزه عملیات ارتش، اظهار شکوه کرد. به نخست وزیر در جلسه هیئت دولت تلفنی گفتم که اعتبار سپاه را بدهند و خبر موفقیت های دیشب را دادم.»^۳

۱۱ فروردین ۶۶:

«آقایان محسن رفیق دوست (وزیر سپاه پاسداران) و محسن رضایی آمدند و قول گرفتند که از اختیاراتم در جهت تأمین نیازهای سپاه استفاده کنم. گفتم برنامه جنگی شان را بدهند، براساس آن قرار می گذاریم.»^۴

محسن رضایی در نیمه دوم فروردین ۱۳۶۷ درباره تقسیم کمک های مردمی - که عمدتاً توسط فرمانده جنگ یعنی آقای هاشمی صورت می گرفت - نیز می گوید:

«پس این ۷۰ میلیارد تومان کجا رفته است؟ این مقدار به ارتش کمک شده در حالی که از سال ۶۵ تا به حال، کمک مردمی به سپاه فقط دو میلیارد تومان بوده است.»^۵

۱. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۴۴۱.

۲. روح دفاع، پیشین، ص ۲۸۵.

۳. همان، ص ۴۲۰.

۴. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۴۷.

راز قطعه‌نامه

با توجه به موارد فوق، پس معلوم می‌شود که پرداخت یا عدم پرداخت بودجه جنگ از طرف میرحسین موسوی، و همچنین چگونگی تقسیم کمک‌های مردمی، با هماهنگی خود جناب آقای هاشمی‌رفسنجانی انجام می‌شده است!

حال باید دید چه کسان دیگری در تعیین این بودجه - نزی و ناکافی برای جبهه‌ها، نقش داشته‌اند؟ آقای هاشمی در یادداشت ۲۶ بهمن ۶۶ خود، به نقش مشورتی حسن روحانی چنین اشاره می‌کند:

«درباره جنگ و بودجه دفاعی یا دکتر [حسن] روحانی مذاکره کردم»^۱

یعنی حسن روحانی که با ادامه جنگ موافق نبوده، از چند سال پیش در پی خاتمه دادن به جنگ، صلح با صدام حسین، و نگران از توسعه طلبی! سپاه بوده؛ راجع به تعیین بودجه جنگ مشورت می‌دهد!! و مشخص است که نتیجه نظرات میرحسین موسوی، هاشمی‌رفسنجانی و حسن روحانی، می‌شود بودجه غیر جنگی سالیانه کمتر از ۳ میلیارد دلار برای یک جنگ گسترده!

جالب است که میرحسین موسوی، به انحای مختلف از سر و ته همین بودجه ناقص نیز می‌زده! آقای هاشمی در یادداشت ۲۳ اردیبهشت ۶۵ می‌نویسد:

«نخست‌وزیر تلفنی اجازه صرف ۱۰۰ میلیون دلار از سهم جنگ را برای

تأمین ارز کارگاه‌های کوچک برای حفظ اشتغال خواست»^۲

و در یادداشت ۲۰ خرداد ۶۵ می‌نویسد:

«آقای نخست‌وزیر تلفنی خواست که موافقت کنم ۱۰ میلیون دلار از محل جنگ، صرف خرید دستگاه‌های مخابراتی برای تأمین مخابرات در صورت از کار افتادن مرکز مخابراتی اسدآباد شود»^۳

۱. محمد نداف، «بررسی اجمالی شرایط حاکم بر جنگ و چگونگی بازپس‌گیری فاو توسط عراق».

فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۱۱.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۴۸۳.

۳. اوج دفاع، پیشین، ص ۹۵.

جرای و چگونگی پایان جنگ تحمیلی

یعنی تلاش نخست‌وزیر آن بوده که همان بودجه مصوب نیز تا حد امکان به دست نیروهای مسلح نرسد.

محمین رضایی نیز در یک سخنرانی اشاره می‌کند که از ۱۸۰ میلیارد دلار درآمد نفتی در طی ۸ سال جنگ، فقط حدود ۲۰ میلیارد دلار آن صرف جنگ شده است که این نشان از عدم پشتیبانی جدی دولت و فرعی تلفی کردن امر جنگ می‌باشد. وی در جای دیگر اظهار می‌دارد:

«در جنگ می‌دیدم که مدیریت و اقتصاد کشور، پشتیبان جنگ نیست؛ که اگر بود، ما سال پنجم، جنگ را با پیروزی قاطع تمام می‌کردیم»^۴

رضایی در جای دیگر می‌گوید:

«ایران فقط در سال ۱۳۶۲، حدود ۲۵ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است؛ در حالی که هر یک سال از جنگ، فقط کمتر از سه میلیارد دلار از کل هزینه‌های ارزی کشور را مصرف می‌کرده است»^۵

آقای هاشمی نیز در یادداشت مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۶۵ خود اعتراف می‌کند که بودجه‌های مصوب سالانه، بودجه غیر جنگی بوده است. ایشان می‌نویسد:

«از ساعت نه و نیم اعضای کمیسیون‌های دفاع و برنامه و بودجه آمدند. درباره بودجه کل کشور بحث شد. یک نظر این بود که بودجه را جنگی کنیم و از اعتبارات عمرانی بزنیم. بالاخره قرار شد بودجه جنگ را به اندازه مصرف سال گذشته بدهیم»^۶

۱. اوج دفاع، پیشین، ص ۱۲۵.

۲. غریبه صلواتی، «سیاستمداران جوان»، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶، ص ۲۱۱.

۳. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۲۰۶.

۴. دکتر عبدالله قهرلو نیز در مقاله‌ای می‌نویسد: در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳، بازار جهانی نفت در وضعیت مساعدی بود، درآمد صادراتی ایران در سال ۱۳۶۲، بیش از ۲۵ میلیارد دلار بود.

عبدالله قهرلو، «اقتصاد و جنگ»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، پاییز ۱۳۸۸، ص ۶.

۵. در سال ۱۳۶۲، ایران در حدود ۲/۳ میلیون بشکه نفت در روز به قیمت بشکه‌ای ۲۹ دلار صادر کرد. ناصر پورآخوندی، «جنگ و روند اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، پاییز ۱۳۸۸، ص ۶۰.

۶. اوج دفاع، پیشین، ص ۴۷۰.

هاشمی در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۶۱ نیز در مصاحبه با ماهنامه «پاسدار اسلام» گفته بود:

«بودجه جنگی ما در سطح بودجه زمان صلح برخی از کشورها است؛ یعنی در برنامه ریزی کل بودجه، بیش از ۱۰ الی ۱۵ درصد برای جنگ اختصاص نیافته است و این بسیار مهم است... عراق در حال صلح بیش از ۱۸ تا ۲۰ درصد بودجه اش به امور نظامی اختصاص داشته است و در حال جنگ، حدود ۸۰ درصد از بودجه اش را صرف جنگ می کند. بنابراین ما در حال جنگ، بودجه ای برای جنگ اختصاص داده ایم که اگر در حالت صلح نیز همین بودجه تعیین می شد، قابل قبول بود.»^۱

معنای جملات فوق آن است که آقایان، اعتقادی به تصویب بودجه جنگی نداشتند! می توان حدس زد که جناب آقای هاشمی با داشتن پست ریاست مجلس شورای اسلامی و فرماندهی جنگ، در این میان نقش اصلی و تعیین کننده را داشته است.

آقای هاشمی در یادداشت ۲۱ شهریور ۶۶ می نویسد:

«از نیروی دریایی سپاه آمدند و گزارش نیازها و امکانات خرید را دادند.

گفتند که ارز داده نمی شود. گفتیم ارز نداریم! ولی قول کمک دادم.»^۲

آقای هاشمی در حالی ادعا می کند ارز نداریم که رئیس بانک مرکزی در تاریخ ۲۹ شهریور ۶۶ (یعنی ۸ روز پس از پاسخ جناب هاشمی به شمشانی) در مصاحبه ای در مورد ذخایر ارزی کشور می گوید:

«ذخایر ارزی کشور هم اکنون رو به افزایش است و در سال جاری وضعیت فروش نفت نیز نسبت به سال قبل، از یک بهبود نسبی برخوردار بوده است و ذخایر ارزی کشور امیدوار کننده می باشد و جمهوری اسلامی ایران به کلیه تعهدات بانکی خود به نحو احسن عمل کرده است.»^۳

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، «هاشمی رفسنجانی: مصاحبه های ۱۳۶۱، جلد دوم»، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰، ص ۷۵-۷۴.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۲۶۸.

۳. عمان، ص ۲۷۹.

رادیو بی بی سی نیز در تاریخ ۴ دی ۶۶ طی گزارشی اعلام کرده بود که تا یک ماه پیش (یعنی تا آذر ماه ۶۶) ارزش ذخایر ارزی دولت ایران حدود ۶ میلیارد دلار تخمین زده شده است.^۱

باید از آقای هاشمی پرسید که آیا این ۶ میلیارد دلار فقط طی ماه های مهر تا آذر ۶۶ به دست آمده که ایشان در تاریخ ۲۱ شهریور ادعا می کند ارز نداریم؟! یا سیاست برخی آقایان آن بوده تا جایی که می توانند، نیروهای مسلح را تحت مضیقه قرار دهند تا زن به آتش بس بدهند؟!^۲

سردار محمد کرمی راد - فرمانده سابق لشکر امیرالمومنین (ع) - نیز در مورد عدم پشتیبانی جدی دولت از جنگ می گوید:

«بسیاری از مردم نمی دانستند که دولت توان خود را وارد جنگ نمی کند.»^۳

محسن رفیق دوست (وزیر وقت سپاه) نیز در مصاحبه ای چنین می گوید:

«اگر این شعاری که امام می فرمود جنگ جنگ تا پیروزی، مورد قبول همه بود، قضیه فرق می کرد. یک روز در استانداری تهران جلسه ای گذاشتند؛ از من نیز دعوت کردند. دیدم ۲۵ نماینده مجلس و برخی وزرای کابینه آنجا بودند. من در جلسه مذکور گفتم شعار جنگ جنگ تا پیروزی، فقط برای یک نفر اصل است و آن فرد امام است. به برخی بزرگان برخورد. مرا احضار کردند و من گفتم همه کار خود را دارند و جنگ را در کنار آن می بینند. جنگ برای دولت اصل نیست.»^۴

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۲ آبان ۶۶ می نویسد:

«آیت الله خامنه ای تلقین کردند و از عدم اجرای مصوبات شورای عالی پشتیبانی جنگ توسط نخست وزیر، گله داشتند.»^۵

۱. نکابوری جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۴۴.

۲. مریم آریایی، «پیوند با امام، پذیرش قطعه نامه را برای مردم ممکن می کرده. روزنامه ایران، ویژه نامه سلورز پذیرش قطعه نامه ۲۷، ۵۹۸، ۱۳۸۹، ص ۳۹.

۳. می گفتند جنگ را رها کنید، پیشین، ص ۲۱.

۴. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۳۲۴.

۲۶ آذر ۶۶:

«ساعت سه مجدداً فرماندهان لشکرها آمدند و نیازهای خودشان را گفتند. آنها مدعی هستند امکانات کشور آن طور که باید و شاید صرف جنگ نمی‌شود.»^۱

۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۷:

«فرماندهان سپاه هم آمدند. درباره خطوط دفاعی از قرارگاه و واحدهای در خط گزارش گرفتیم... گله شدیدی از کم بها دادن نظام به جنگ و ضعف امکانات دارند.»^۲

در ماه‌های آخر جنگ که عراق فشار زیادی برای بازپس‌گیری مواضع از دست داده خود وارد می‌کرد؛ علاوه بر تضعیف روحیه رزمندگان و فرماندهان جبهه‌ها به واسطه اظهارات آقای رفسنجانی، عدم پشتیبانی لازم از رزمندگان نیز دلیل مضاعفی بود برای شکست آنان در مقابل هجوم دشمن.^۳

۲۸ فروردین ۶۷:

«از جبهه خبر دادند که عراق در منطقه فاو حمله وسیعی را آغاز کرده و در دو سه نقطه خط ما را شکسته است و نیاز به توپخانه و پشتیبانی هوایی داریم.»^۴

اما این درخواست‌های پشتیبانی نیز چون بسیاری از دیگر درخواست‌های سپاه، گوش شنوایی پیدا نمی‌کند. سردار محمد درودیان نیز در این باره می‌گوید:

«پس از تهاجم نیروهای عراقی در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ به فاو، فرماندهان مستقر در فاو درخواست هلی کوپتر، هواپیما و سیستم پدافندی هاگ را دادند؛ اما همانند سایر نیازمندی‌های سپاه، این درخواست‌ها نیز تأمین نشد.»^۵

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۴۰۵.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۸۵.

۴. محمد درودیان، پایان جنگ، ص ۷۰.

به نظر می‌رسد برخی افراد با محدود کردن امکانات دفاعی جبهه‌ها، بدان نمی‌آمد که رزمندگان ما گام به گام از مواضع متصرفی شان عقب نشینی کنند؛ تا زمینه برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ آماده شود.

محسن رفیق‌دوست در مصاحبه‌ای در سال ۸۹ نیز اظهار می‌دارد:

«درست قبل از پذیرش قطعنامه، ما احساس می‌کردیم که مملکت امکانات وسیع ندارد ولی این مهم نبود؛ مهم این بود که این امکانات آن طور که نظامی‌ها می‌خواستند در خدمت جنگ قرار نمی‌گرفت. یعنی اکثر اوقات در دولت با پیشنهادهایی که برای جنگ می‌شد، مخالفت می‌کردند و دائم می‌گفتند: شما که می‌دانید نمی‌توانید بغداد را بگیرید چرا ول نمی‌کنید؟ چرا جنگ را تمام نمی‌کنید؟ اما این حرف‌ها در درون دولت زده می‌شد و بیرون که صحبت می‌کردند، همه شعار جنگ می‌دادند.»^۱

مهدی حاج‌محمدی (فرمانده سپاه ناحیه مازندران) در تاریخ ۲۵ آذر ۶۶ می‌گوید:

«با کمال تأسف، مسئولان [اجرایی] استان مازندران آن چنان با فرهنگ جبهه و جنگ بیگانه‌اند که با گذشت ۸ سال، حتی یک ریال هم به جنگ کمک نکردند.»^۲

در تاریخ ۱۴ دی ۶۶، شمشیری (فرمانده سپاه آذربایجان شرقی) در جبهه شمال غرب، به قرارگاه نیروی زمینی سپاه رفته و به شمخانی (فرمانده نیروی زمینی سپاه) می‌گوید:

«با دنیایی که نمی‌شود خط را نگه داشت! ما وسایل موتوری نداریم؛ برای این کار حداقل به ۲۰ دستگاه خودرو نیاز داریم.»

شمخانی در پاسخ وی می‌گوید:

«الآن در تمام مجموعه نیروی زمینی، ۲۰ دستگاه خودرو وجود ندارد.»^۳

۱. خبرگزاری فارس، ۲۸ تیر ۱۳۸۹.

۲. تکابوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۳۵۳.

۳. همان، ص ۳۵۳.

در تاریخ ۱۶ دی ۶۶، جان محمد (مسئول پشتیبانی جبهه غرب) ضمن گزارشی به شمشانی، به بخشی از کمیودها اشاره کرد و گفت:

«ما اعلام کردیم در ماه به ۱۰۰ تا ۱۳۰ هزار عدد پتو نیاز داریم. به ما گفتند برای ما امکان تأمین آن وجود ندارد. قول تأمین ۷۰ هزار عدد در ماه را دادند. اما با گذشت ۲۰ روز، فقط ۷ هزار پتو به ما داده‌اند.»^۱

کار به آنجا رسیده بود که محسن رضایی در دی ماه ۶۶ در جلسه‌ای با حضور فرماندهان یگان‌های قرارگاه نوح اظهار می‌دارد:

«ما فاقد حداقل امکانات جنگ هستیم. ما را محاصره کرده‌اند... در داخل کشور، امام تنهاست و همراهی نمی‌شود. امکانات برای جنگ بسیج نمی‌شود. ما مظلوم‌تر از صدر اسلام هستیم.»^۲

فضایی (مسئول آموزش سپاه) نیز در تاریخ ۲۷ فروردین ۶۷ می‌گوید:

«۸۰۰ میلیون تومان از شورای عالی دفاع قرار بوده به سپاه بدهند که این مقدار ابتدا به ۵۰۰ میلیون و سپس به ۷۰ میلیون تومان تقلیل پیدا کرد.»^۳

یعنی نیروهای مسلح و به‌ویژه سپاه پاسداران، مجبور بودند هم فشارهای ناشی از تحریم‌های بین‌المللی مبنی بر عدم همکاری دولت‌ها با جمهوری اسلامی ایران را تحمل کنند و هم فشارهای ناشی از کارشکنی‌های برخی آقایان را!

بهزاد نبوی، یکی از بازیگران پنهان صحنه

یکی از کسانی که در دوران جنگ تحمیلی نقش عمده‌ای در ممانعت دولت از حمایت همه جانبه از جبهه‌ها بازی می‌کرد، مهندس بهزاد نبوی (وزیر صنایع سنگین و در اصل مغز منفصل میرحسین موسوی) بود. برای شناخت چگونگی اقدامات وی، ابتدا به بررسی سوابق وی می‌پردازیم:

۱. نکابوی جهانی برای توقف جنگ. پیشین، ص ۵۳۴.

۲. همان، ص ۵۴۴.

۳. همان، ص ۵۱۹.

۴. بررسی اجمالی شرایط حاکم بر جنگ و چگونگی بازپس‌گیری فاو توسط عراق. پیشین، ص ۱۱۱.

«بهزاد نبوی به روایت خودش، فرزند پدر و مادری لاییک و غیر مقید به احکام شرع می‌باشد.»^۱

وی در مصاحبه با هفته‌نامه شاهد می‌گوید:

«پدرم یک آدم غرب زده و روشنفکر مآب بود. پدر من به خاطر گرایشات روشنفکری نوع غربی، نماز نمی‌خواند و مادر من هم با من در زمینه مسائل اعتقادی کار نمی‌کرد. محیط تحصیلی من نیز شمال شهری بود که فرهنگ اسلامی در آن نفوذی نداشت.»^۲

بهزاد نبوی در مصاحبه با روزنامه همشهری نیز می‌گوید:

«پدرم در چند میز گرد به اصطلاح علمی روزنامه رستاخیز - ارگان حزب رستاخیز شاه - شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب، پدرم را پاکسازی کردند. پاکسازی برایش خیلی گران آمد و تصمیم به مهاجرت به فرانسه گرفت و جزو ۶ نفری شد که به قول بنی‌صدر، در اثر برخورد غلط جمهوری اسلامی [!]^۳ قرار گرفته‌اند.»^۴

سیدرضا زواره‌ای (نماینده سابق مجلس شورای اسلامی) نقل می‌کند که آیت‌الله خلیلی در حوالی سال ۶۲ در کمیسیون بودجه مجلس گفت که پدر بهزاد چند صد میلیون تومان برای ضد انقلاب، سرمایه جمع کرده است.^۵

هفته‌نامه حریم در همین رابطه می‌نویسد:

«پدر و عموی بهزاد نبوی در تشکیلات فراماسونری باشگاه لاینز در سبزوار عضو بوده‌اند. همچنین پدر و مادر وی با حزب رستاخیز در زمان شاه مرتبط بوده و با بنیاد فرح نیز ارتباط داشته‌اند.»^۶

۱. حمید رسایی و کریم حجازی. «ناقوس انحطاط». قم: پرتو ولایت، ۱۳۸۱. ص ۲۲۲.

۲. سیدمحسن صالح. «چریک‌های پشیمان». جلد ۱۶ از مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان» تهران: کیهان، ۱۳۸۲. ص ۱۳۱.

۳. ناقوس انحطاط. پیشین، ص ۲۴۶.

۴. رضا گلپور چمرکوهی. «شنود اشباح». تهران: کلیدر، ۱۳۸۱. ص ۷۰۸.

بهزاد نبوی پیشتر در مصاحبه با نشریه «شاهد» ارگان بنیاد شهید گفته بود:

«مادر من خیلی دوندگی کرده بود و در اثر فعالیت‌های او، محکومیت من که در دادگاه اول حبس ابد بود، در دادگاه دوم به ۱۰ سال زندان کاهش می‌یابد.»^۱

البته آقای نبوی نمی‌گوید که مادرش برای درخواست عفو وی به چه کسی متوسل شده است، اما ظاهراً واسطه عفو و تخفیف مجازات بهزاد نبوی، فرح پهلوی بوده است.^۲

وی در جای دیگر می‌گوید:

«در بین فامیل مادری من، یک تیپ‌هایی هم بودند که با انجمن اسلامی کار می‌کردند. از جمله دکتر [ابراهیم] یزدی که شوهر دختر دایی من است و ما به ایشان که سنش از ما بزرگتر بود، علاقه داشتیم.»^۳

همکاری با گروه‌های کمونیستی و مجاهدین خلق

بهزاد نبوی در مورد سابقه فعالیت‌هایش می‌گوید:

«من در جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ فعالیت را شروع کردم و تا سال ۴۳ ادامه دادم... از آن به بعد با یک عده از بچه‌هایی که در پلی تکنیک در جبهه ملی با هم فعالیت می‌کردیم، ارتباطات سیاسی داشتیم... در بین این همکاران، کسانی بودند چون مصطفی شاعیان و چند نفر دیگر که از نظر فکری ماتریالیست [در حقیقت کمونیست] بودند و چند نفر دیگر از برادرها که مسلمان بودند... من با این عده در چارچوب فعالیت‌های جبهه‌ای ارتباط سیاسی داشتم تا این که در سال ۴۹ تصمیم گرفتم این کار را به یک کار

۱. هفته‌نامه حریم، ۱۷ اسفند ۱۳۸۰.

۲. شنود اشباح، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۷۷۹.

۴. همان، ص ۲۲۵.

گروهی و مسلحانه تبدیل کنم... گروه شروع به فعالیت کرد تا در اواخر سال ۴۹ که توانست با مجاهدین خلق و بعدها با چریک‌های فدایی ارتباط برقرار کند.»^۱

این گروه در سال ۵۰ طرحی برای انفجار ذوب آهن اصفهان داشت که طرح لو رفت و بهزاد نبوی بازداشت و شاعیان مخفی شد.^۲

بهزاد نبوی واقعاً مصطفی شاعیان را به عنوان یک شخصیت برجسته قبول داشت. شاعیان که افکار مائوتسیتی داشت، با شوروی مخالفت می‌کرد و کمونیست‌های طرفدار شوروی او را مرتد می‌نامیدند. شاعیان همچنین دارای افکاری به شدت ضد اسلام بود. وی در کتاب «شوروی و نهضت جنگل» کینه خود نسبت به روحانیت را چنین آشکار می‌کند:

«اگر بخواهند این مملکت اصلاح شود، باید روحانیت را از بیخ و بن بکنند.»^۳

در واقع بهزاد نبوی با پیروی از چنین شخصی، گروهی به نام جبهه دمکراتیک خلق را تشکیل داد.^۴

حلقه مصطفی شاعیان معتقد بودند که طبقه کارگر باید در نزاع بورژوازی و فئودالیسم یا در واقع آمریکا و انگلیس، جانب بورژوازی آمریکا را بگیرد که نسبت به فئودال‌ها و انگلیس، مرفی‌تر هستند. این تحلیل باعث شد که بیژن جزنی (از سران چریک‌های فدایی خلق) به آنها لقب «مارکسیست آمریکایی» بدهد.^۵

علی محمد بشارتی (عضو اولین شورای فرماندهی سپاه) نیز در مورد سابقه نبوی می‌گوید:

۱. ناقوس الحطاط، پیشین، ص ۴۴۶.

۲. محمد قوجانی، «چریک تنها: گزارش نزاع شاعیان و فدائیان»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۷ مرداد ۱۳۸۶، ص ۶۸.

۳. چریک‌های پشیمان، پیشین، ص ۱۳۸.

۴. ناقوس الحطاط، پیشین، ص ۴۴۷.

۵. چریک تنها: گزارش نزاع شاعیان و فدائیان، پیشین، ص ۶۷.

«آقای بهزاد نبوی، خاتواده‌اش غیر مذهبی‌اند و وی به اتهام مبارزه‌های مارکسیستی به زندان آمده بود و بعدها در زندان نمازخوان شد.»^۱
بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای اعتراف می‌کند که در دوران زندان، مرجع تقلید وی، سران منافقین بوده‌اند:

«در زندان تا سال ۵۴ و حتی اوایل ۵۵، رابطه فعالی با مجاهدین خلق داشتم. یک مدتی رابط من با سازمان، موسی خیابانی بود و مدتی هم پرویز یعقوبی... من در آن زمان باصطلاح بیشتر یک مبارز مسلمان بودم نه یک مسلمان مبارز، یعنی مبارزه را اصل می‌کردم. به رهبران سازمان از نظر ایدئولوژیک خیلی اعتقاد داشته و در موارد مختلف بعضاً حتی بجای مراجعه به رساله، به آنها مراجعه می‌کردم و بسیاری از مشکلات ایدئولوژیک را تلاش می‌کردم از طریق سازمان حل کنم که البته در بسیاری موارد، این مشکلات حل نمی‌شد که من آن را عیب خود می‌دانستم و فکر می‌کردم ناشی از ضعف خودم است. البته وقتی من افکار مجاهدین خلق را مطالعه می‌کردم، می‌فهمیدم که اینها حرف‌هایی می‌زنند که مارکسیستی است. چرا که مطالعات مارکس هم داشتم و با شعاعیان در زمینه‌های سیاسی - اجتماعی و مارکسیستی خیلی بحث و گفت و گو داشتم. ولی تصور می‌کردم که آنها به اسلام مسلط هستند و آنچه می‌گویند، منطبق بر اصول اسلامیت و حتی عین مفاهیم اسلامی است.»^۲

گرایش‌های آمریکایی بهزاد نبوی

بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در مورد رژیم محمدرضا پهلوی می‌گوید:

«شعاعیان در تحلیل تهایی‌اش از ایران، نظام سیاسی را نظامی فئودالی و وابسته به انگلستان می‌دانست و ما هم همین تحلیل را قبول داشتیم. حتی

۱. «دستور ترور شهید آیت‌الله‌المرعشی‌نجا به منافقان داده شد. هفته‌نامه پنجره، ۲۲ مرداد ۱۳۹۰، ص ۶۷.

۲. چریک‌های پشیمان، پیشین، ص ۱۴۱.

سازمان مجاهدین انقلاب اولیه هم این تحلیل را قبول داشت که کودتای ۲۸ مرداد، کودتای انگلیسی بود که با چراغ سبز و کمک مالی آمریکا انجام شد.^۱ وی در جای دیگر برای کم رنگ جلوه دادن نقش آمریکا در ایران زمان شاه، می‌گوید:

«من خودم معتقدم که تا ۲۲ بهمن ۵۷، انگلستان حاکم بر ایران بود.»^۲
نبوی در ادامه تلاش‌هایش برای پاک کردن رد پای آمریکا در جنایات و غارتگری‌های زمان شاه، چنین می‌گوید:

«به اعتقاد من، پیش از پیروزی انقلاب، موضع آمریکا در جهت مخالفت با رژیم شاهنشاهی موجود در ایران بود[!] دلایل این نظر هم خیلی مفصل است. همین قدر به‌طور اجمال باید بگویم که من معتقدم آمریکا از رژیم شاه خشنود نبود و مایل به ایجاد تغییری در ایران بود.»^۳

وی در ادامه سخنانش برای میرا کردن ژنرال هایزر از توطئه کودتای خونینی که قرار بود طی آن دهها هزار تن زن و مرد و کوچک و بزرگ این سرزمین توسط امرای دست‌نشانده آمریکا با هدایت ژنرال هایزر به خاک و خون کشانده شوند، اظهار می‌دارد:

«بر خلاف خیلی‌ها، من معتقد نیستم که هایزر برای انجام کودتا به ایران آمده بود؛ بلکه معتقدم وی به ایران آمده بود تا جلوی کودتا را بگیرد و نگذارد کار به کودتا بکشد.»^۴

۱. «حسین طهاریان، از میان‌نام‌ها، سرتی: خاطرات بهزاد نبوی از مصطفی‌شعاعیان، هفته‌نامه شهروند امروز، ۷ مرداد ۱۳۸۶، ص ۷۰.

۲. امیررضا ستوده و حمید کاویانی، «بحران ۴۴۴ روزه در تهران»، تهران: ذکر، ۱۳۷۹، ص ۴۰.

۳. امیررضا ستوده و حمید کاویانی، «بحران ۴۴۴ روزه در تهران»، تهران: ذکر، ۱۳۷۹، ص ۵۸.

۴. همان، ص ۵۹.

این همان موضعی است که دکتر ابراهیم یزدی (شوهر دختر دانی بهزاد نبوی و رئیس گروهک آمریکایی نهفت آزادی) برای تیره دولت آمریکا از جنایاتش آن را بیان کرده بود.
رک: به ابراهیم یزدی، «دکترین امنیت ملی»، تهران: سرایی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۸.

بهزاد نبوی در حالی سعی می‌کند چهره کریم آمریکا را از سابقه جنایتکارانه اش پاک کند که خود ژنرال هایزر، کارتر (رئیس جمهور وقت آمریکا)، برژینسکی (مشاور امنیت ملی رئیس جمهور وقت آمریکا)، سولیان (سفیر پیشین آمریکا در ایران) و سایر مقامات آمریکایی، در کتاب‌های خود به طراحی این توطئه و اقدام برای اجرای آن اعتراف کرده‌اند.^۱

بهزاد نبوی در آبان ۱۳۸۰ نیز در جمع اعضای جبهه دوم خرداد قزوین، در تشریح مواضع جبهه دوم خرداد نسبت به آمریکا، خواهان برقراری رابطه با دولت آمریکا می‌شود. وی می‌گوید:

«عادی سازی روابط با همه دولت‌های دنیا غیر از رژیم غاصب صهیونیستی، خواست جبهه دوم خرداد است. امروز عادی سازی روابط با همه دولت‌های دنیا، غیر از اشغالگران فلسطین، در جهت منافع کشور و نظام جمهوری اسلامی است.»^۲

وی البته در سال ۷۴ نیز این تمایل قلبی خود را این گونه بروز داده بود که:

«ما در مقابل تهاجم آمریکا به کشور، با هم موضع متحد داریم. منتهی ممکن است یک عده از ما معتقد باشیم برای این که جلوی این تهاجم را بگیریم، باید برویم با آمریکا به یک شکلی بسازیم [!] تا حمله نکند. ممکن است بعضی‌ها در عین حال که آمریکایی هم نیستند و مثل من و شما دلشان برای انقلاب و اسلام و نظام می‌سوزد [!]، فکر کنند تنها راه چاره برای مقابله با آمریکا این است که با آنها کنار بیاییم.»^۳

نبوی همچنین در مواقع گوناگون طی سخنان خود بارها از شعارهای ضد آمریکایی مردم مسلمان ایران با عنوان «شعارهای پوچ و بی‌محتوا یاد می‌کند.»^۴

۱. کامران غضنفری، «اموریت ناتمام هایزر»، فصلنامه مطالعات تاریخی، بهار ۱۳۹۱، ص ۲۰ الی ۵۲.

۲. روزنامه نوروز، ۱۴ آبان ۱۳۸۰.

۳. «چهره به چهره» ده گفت‌وگوی صریح تشریح صبح با صاحب‌نظران، تهران: کتاب صبح، ۱۳۷۵، ص ۱۳۳.

۴. حسین سلیمی، «کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان»، تهران: گام نو، ۱۳۸۴، ص ۳۱۰ و ۳۱۳.

وی در فروردین ۱۳۸۱ نیز می‌گوید: «والله من اعتقادی به «مرگ بر آمریکا» ندارم.»^۱ نبوی کار را به جایی می‌رساند که در راهپیمایی نمایندگان مجلس در حمایت از مبارزان فلسطین در فروردین ۸۱ به گونه‌ای که اعجاب همگان را برانگیخت، سعی نمود به هر نحو ممکن از سردادن شعار مرگ بر آمریکا توسط نمایندگان جلوگیری کند. یکی از اعضای فراکسیون مشارکت، روز بعد در این باره گفت:

«به خاطر دیروز آن قدر ناراحتیم که امروز به مجلس نرفتم. ایشان [بهزاد نبوی] علناً از شعار مرگ بر آمریکا ابراز ناراحتی می‌کرد و افرادی را می‌فرستاد داخل جمعیت تا جلوی این شعار را بگیرند.»^۲

نتیجه این گرنش کردن‌ها در برابر آمریکا و مخالفت کردن‌ها با سیاست‌های رسمی نظام، آن می‌شود که رضا پهلوی (سرکرده سلطنت طلبان) که پس از انقلاب همواره مورد حمایت سازمان سیا بوده، در مرداد ۱۳۸۱ در شبکه تلویزیونی پارس، این چنین از بهزاد نبوی تعریف می‌کند:

«بهزاد نبوی و میردامادی در خط مقدم جبهه مبارزه با جمهوری اسلامی ایران قرار دارند.»^۳

انگشت اتهام به سوی بهزاد نبوی

در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۶۰ در اثر انفجار بمب جاسازی شده در یک کیف دستی، محمدعلی رجایی (رئیس جمهور وقت) و محمدجواد باهنر (نخست‌وزیر) به همراه تعدادی دیگر از افراد حاضر در جلسه شورای امنیت کشور، به شهادت رسیدند.

۱. جریک‌های پشیمان، پیشین، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۸۹.

۳. محسن نعمانی و محمد مهدی شکری، «عروسک‌های غربی: جریان‌شناسی حمایت و پشتیبانی آمریکا و غرب از جریان اصلاح طلبی در ایران (۱۳۸۹-۱۳۷۶)»، قم: وثوق، ۱۳۹۰، ص ۷۸.

مسعود کشمیری که دبیر شورای امنیت کشور بود، پس از گذاشتن کیف در زیر میز جلسه، از اتاق خارج شد و گریخت.

گویا قرار بوده که بهزاد نبوی نیز در این جلسه حضور داشته باشد اما وی به جلسه مذکور نمی‌رود.^۱

بعدها مشخص می‌شود که عامل این جنایت یعنی کشمیری، قبل از انقلاب مدیر عامل یک شرکت انگلیسی بوده و رفت و آمدهای مشکوکی به جزایر خلیج فارس داشته است... برادر زن وی نیز در سال ۵۸ از طرف منافقین، کاندیدای مجلس از شهر اسلام آباد غرب بوده است. کشمیری در ابتدای انقلاب از طرف حلیمی (رئیس دفتر مهندس بازرگان) به اداره دوم ارتش معرفی می‌شود و در آنجا مشغول به کار می‌شود. وی سپس از اداره دوم به نیروی هوایی می‌رود...^۲

آیت‌الله مهدوی کنی در خاطرات خود نقل می‌کند که کشمیری توسط بهزاد نبوی و آقای [خسرو] قنبری به‌عنوان منشی و دبیر جلسه [شورای امنیت کشور] معرفی شده بود.^۳

سیدرضا زواره‌ای (نماینده سابق مجلس شورای اسلامی) در بخشی از خاطرات خود از حساسیت ساواک نسبت به ارتباط کشمیری با عوامل «سازمان سیا» سخن به میان آورده و می‌گوید:

«کشمیری در قبل از انقلاب رفت و آمدهای زیادی با کشورهای حاشیه خلیج فارس داشته که ساواک را نسبت به عضویت او در سازمان سیا مشکوک کرده بود.»^۴

۱. محمدرضا مهدوی کنی. «خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی». تدوین غلامرضا خواجه سروی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵. ص ۳۱۳.
۲. شهود اشباح. پیشین، ص ۶۰۸-۶۰۹.
۳. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی. پیشین، ص ۳۱۷.
۴. لاله فرزین قر، خاطرات مرحوم سیدرضا زواره‌ای، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۴.

چند سال بعد مجله آمریکایی «اسپات لایت» در سال ۱۳۷۲ طی مقاله‌ای اعتراف کرد که انفجار حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری با هماهنگی سازمان سیا انجام شده است.^۱

حدود یک هفته پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری، نورالدین کیانوری و محمدعلی عمویی (سران حزب توده) نزد آقای هاشمی‌رفسنجانی رفته و از ارتباط انفجار نخست‌وزیری با بهزاد نبوی و عوامل سازمان سیا خبر می‌دهند. این خبر با توجه به ارتباط حزب توده با سرویس اطلاعاتی کا. گک. ب (سازمان جاسوسی شوروی) انگشت اتهام را متوجه بهزاد نبوی می‌گیرد. البته آقای هاشمی‌رفسنجانی بعدها در این باره در یادداشت روز ۱۶ شهریور ۱۳۶۰ می‌نویسد:

«کیانوری و عمویی، از دبیران حزب توده، به‌عنوان یک ملاقات فوری و ضروری آمدند و کارشان سعایت علیه بهزاد نبوی است. حزب توده تصمیم گرفته ایشان را پدنام کند و یک گزارش جعلی (به ظن قوی) آورده بودند.»^۲
آقای هاشمی در یادداشت ۲۲ شهریور خود نیز می‌نویسد:

«آقای مهندس بهزاد نبوی این روزها مورد هجوم شایعه پردازان و تفرقه اندازها شده و حتی متهم به دست داشتن در انفجار نخست‌وزیری می‌شود و حزب توده در این شایعه پردازی‌ها دست دارد.»^۳

البته باید از جناب آقای هاشمی پرسید که شما به چه دلیل چنین خبر مهمی را جعلی خواندید؟

مگر کیانوری دو بار اخبار دریافتی از سرویس اطلاعاتی شوروی درباره آماده شدن عراق برای حمله به ایران را به دفتر بنی صدر اطلاع نداده بود؟^۴

۱. روزنامه کیهان، ۲۷ خرداد ۱۳۷۲.
۲. اکبر هاشمی‌رفسنجانی. «عبور از بحران». به اهتمام یاسر هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸. ص ۲۷۱.
۳. عبور از بحران. پیشین، ص ۲۸۱.
۴. عبور از بحران. پیشین، ص ۲۸۱.

مگر نورالدین کیانوری خبر دریافتی از روس‌ها مبنی بر ملاقات شاپور بختیار با صدام حسین را به اطلاع مقامات جمهوری اسلامی نرسانده بود؟^۱

درست است که حزب توده یک حزب وابسته به بیگانه و با سوابق ننگین بوده است و ما نیز این را قبول داریم، اما این دلیل نمی‌شود که به اخبار سرویس اطلاعاتی روسیه که توسط عوامل خود متقل می‌کردند، بی‌اعتنایی کنیم و آن‌ها را جعلی بدانیم. سرویس اطلاعاتی روسیه با داشتن عناصر نفوذی مانند «کیم فیلی»، «هانس قلعه»، «الدريج ايمز»، «رابرت هانسون» و... که در رده‌های بالای سرویس‌های M.I.6، F.B.I، C.I.A و... حضور داشته‌اند، اطلاعات سری بسیار مهمی را به دست می‌آورد، لذا پذیرش این مطلب که ارتباط بهزاد نبوی با سازمان سیا را نیز روس‌ها از طریق عوامل خود در سازمان سیا مطلع شده باشند، امری دور از ذهن نمی‌نماید.

آقای هاشمی چند روز پس از انفجار نخست‌وزیری در خطبه‌های نماز جمعه ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ خود می‌گوید:

«برای جریان‌های سیاسی، داشتن یک عامل نفوذی در جایی مثل دفتر نخست‌وزیری یا دفتر دادستانی یا دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، خیلی ارزش دارد. برای این که آنها می‌توانند تصمیماتی که در دادستانی انقلاب گرفته می‌شد و تصمیماتی که در دفاتر محرمانه نخست‌وزیر گرفته می‌شد و تصمیماتی که در سطح بالای حزب جمهوری اسلامی که به قول آنها حزب حاکم است و طراح سیاست کشور است، گرفته می‌شد و می‌توانستند از جزئیات آن باخبر باشند و... چنین سرمایه‌ای به خاطر انفجار یک بمب و کشتن یکی دو نفر که به سرعت جایش پر می‌شود، افرادی را که در نخست‌وزیری داشتند و این سرمایه‌ای که چند سال رویش خرج شده - که به اندازه یک تیم جاسوسی آمریکا و یک گردان جاسوسی شوروی می‌تواند

۱. پرسش‌های اساسی جنگ، پیشین، ص ۱۱۶.

۲. محمد درودیان، «اجتناب‌ناپذیری جنگ»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۶.

خدمت کند - از دست می‌دهند. مجموعه سازمان سیا در ایران به اندازه این کسی که در دفتر آقای رجایی بمب گذاشته، نمی‌توانستند گزارش بدهند و این نشان ضعف می‌باشد که غیر از این چیز دیگری ندارند و به همین وسیله می‌خواهند به بچه‌هایشان روحیه بدهند... ما امیدواریم که بیدار شده باشیم و مؤسسات، اطراف خودشان را مواظب باشند و [افراد را] با کوچکترین شبهه بیرون کنند و لااقل کنار بگذارند»^۱.

همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، ایشان به مؤسسات گوناگون توصیه می‌کند که «افراد را با کوچکترین شبهه کنار بگذارند»، اما خود ایشان در مورد فردی که خبر ارتباطش با سازمان سیا داده شده، نه تنها چنین اقدامی نمی‌کند، بلکه در یک خطای آشکار اطلاعاتی و حفاظتی، متن خبر دریافت شده از سرویس اطلاعاتی شوروی را به دست خود بهزاد نبوی می‌دهد!

بهزاد نبوی در جلسه ۲۹ مرداد ۱۳۶۸ مجلس می‌گوید:

«بعد از شهادت رجایی و باهنر[در یکی از جلسات که در همین مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، آقای هاشمی موقعی که داشتیم می‌رفتیم به جلسه، یک نامه‌ای را به من داد. امضای آن را نگاه کردم، دیدم نوشته حزب توده ایران»^۲.

آقای هاشمی‌رفسنجانی توجه نمی‌کند که در صورت صحت خبر مذکور، با این اقدام خود، در واقع سازمان سیا را هشیار می‌کند تا درصدد جبران این ضربه اطلاعاتی برآید. در واقع این کار، یکی از بزرگ‌ترین خطاهای اطلاعاتی آقای هاشمی می‌باشد که در نتیجه آن، ضربات جبران‌ناپذیری بر کشور وارد شده است.

از سوی دیگر، شاید یکی از تعجب‌برانگیزترین نکات پرونده انفجار نخست‌وزیری، ارجاع آن به دادگستری به جای دادسرای انقلاب است. از آنجا که این پرونده کاملاً

۱. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. «در مکتب جمعه؛ مجموعه خطبه‌های نماز جمعه تهران. جلد سوم». تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۴۰۷-۴۰۶.

۲. شود اشباح، پیشین، ص ۷۰۳.

امنیتی و ضدانقلابی بود، باید در دادرسی انقلاب موشکافانه بررسی می‌شد. اما گویا بهزاد نبوی در جلسه‌ای توانست برخی مسئولان قضایی را متقاعد کند که پرونده به دادگستری برود و در آنجا و به کمک گروهی که بهزاد نبوی تشکیل داده بود، بررسی شود.^۱ یعنی پرونده‌ای که متهم اصلی آن خود بهزاد نبوی بوده است، زیر نظر خود وی مورد رسیدگی قرار گرفت!

سیدرضا زواره‌ای در خاطرات خود در این باره می‌گوید:

«اما از همان شب اول انفجار، برای همه ما جای سؤال بود. چون اعلام شد که دادگستری باید به قضیه رسیدگی کند. در حالی که همانطور که من در حزب مطرح کردم، یک جوان پانزده شانزده ساله فریب خورده که روزنامه منافقین را می‌فروشد، برای محاکمه باید به دادرسی انقلاب برود. اما وقتی نخست‌وزیری مملکت را منفجر می‌کند، دادگستری باید رسیدگی کند؟ جریان چیست؟»^۲

آقای هاشمی‌رفسنجانی نیز در یادداشت‌های خود ذکر می‌کند که با تصویب شورای ریاست جمهوری، مسئولیت نظارت بر تحقیق در مورد فاجعه انفجار نخست‌وزیری که بهزاد نبوی پیگیری می‌کرد!^۳ برعهده آیت‌الله ربانی املشی، دادستان کل کشور قرار گرفت!^۴

آقای زواره‌ای در مرداد ۱۳۶۱ طی سؤالی از وزیر دادگستری می‌گوید:

«با توجه به استادی که از خانه کشمیری بدست آمده، سازمان سیا و آن عواملی که کشمیری را تا اینجا رساندند، باید افرادی به مراتب قوی‌تر از

۱. محمدرضا امینی، «سراب سیاست»، قم: اشراق حکمت، ۱۳۹۰، ص ۱۲۳.

بهزاد نبوی و برخی از دوستانش که در ابتدا داستان دروغین شهادت مسعود کشمیری را ساخته بودند، پس از برملا شدن این داستان و پیرنگ شدن احتمال فرار وی از کشور نیز از ارائه عکس وی به فرودگاه‌ها و نقاط مرزی خودداری کرده بودند.

رازهای دهه شصت (۶۸-۱۳۵۸)، پیشین، ص ۱۹۶.

۲. خاطرات زواره‌ای، ص ۱۹۲.

۳. عبور از بحران، پیشین، ص ۲۶۵.

کشمیری را به صورت نفوذی در دستگاه‌ها داشته باشند تا کشمیری را قربانی این کار کنند. برای این که کشمیری می‌توانسته تمام استاد شورای امنیت کشور را مرتباً در اختیار بیگانگان قرار دهد.^۱

ایشان در مصاحبه دیگری در سال ۱۳۸۰ با روزنامه خراسان، اظهار می‌دارد:

«به بزرگان حزب [جمهوری اسلامی] گفتیم که کشمیری عضو [عامل] سازمان سیا است و برای کشتن مرحوم رجایی و باهنر، سازمان سیا مهره‌ای همچون او را به راحتی خرج نمی‌کند. پس باید مهره‌ای به مراتب قوی‌تر از کشمیری در دولت داشته باشد؛ به دنبال آن یکی باشید. همان جا بعضی ناراحت شدند.»^۲

در مورد سابقه ارتباط نبوی با امریکایی‌ها، باید توجه داشت وی مدتی در یک شرکت آمریکایی به نام «بریج» کار می‌کرده. این شرکت در واقع یک شرکت پوششی جاسوسی بوده که روی پست‌های الکترونیک و شنودهای الکترونیکی از شرق به غرب ایران، علیه روسیه کار می‌کرده است. یکی از ریشه‌های بحث سیا و بهزاد نبوی، در ارتباط با بریج می‌باشد.^۳

البته این احتمال نیز وجود دارد که ارتباط بهزاد نبوی با سازمان سیا، از طریق شوهر دختر دایی‌اش یعنی جناب دکتر ابراهیم یزدی - که نبوی به وی ارادت بسیار دارد - انجام پذیرفته باشد. باید توجه داشت که دکتر ابراهیم یزدی پس از آن که در سال ۱۳۳۹ به آمریکا می‌رود، مدتی بعد، از طریق یکی از ستانورهای آمریکایی به نام «هریسون ویلیامز» در سال ۱۳۴۱ به تابعیت کشور آمریکا در می‌آید و پاسپورت آمریکایی دریافت می‌کند...^۴ در طی آن سال‌ها، بسیاری از اوقات یزدی در آمریکا، در تماس با مخالفان شاه و ایجاد ارتباط میان آنها و مقامات اطلاعاتی غرب صرف

۱. شهود اشباح، پیشین، ص ۵۹۴.

۲. روزنامه خراسان، ۲۳، مرداد ۱۳۸۰.

۳. شهود اشباح، پیشین، ص ۸۰.

۴. امیر نجابت، «چهره‌هایی در تاریخ ایران»، جلد دوم، میثیگان: سازمان فرهنگی شرق، ۱۳۶۱، ص ۱۰۱.

می‌شد... وی با یکی از عناصر سازمان سیا به نام «ریچارد کانم» رابطه بسیار صمیمانه‌ای داشته است.^۱

ابراهیم یزدی در دوران اقامت خویش در آمریکا در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، همچنین مدتی با جورج بوش پدر (از رؤسای سابق سازمان سیا) نیز ارتباط نزدیک داشته است.

این عامل آمریکا، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، در بهمن سال ۱۳۶۳ در کنگره هفتم نهضت آزادی، خواهان براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی می‌شود و می‌گوید:

«نهضت آزادی ایران معتقد است که باید حاکمیت فعلی را از طریق قانونی و منطقی [!] و پارلمانی سرنگون کرد... ادامه بحران فعلی مملکت، شرط لازم براندازی رژیم حاکم می‌باشد اما شرط کافی نیست.^۲ وی در اردیبهشت ۱۳۶۶ نیز در بیست و ششمین سالگرد تشکیل نهضت آزادی اظهار می‌دارد:

«باید امیدوار باشیم و بدانیم که این رژیم از بین می‌رود.^۳ چند سال بعد، ابراهیم یزدی طی اظهاراتی که در ۲۷ آبان ۱۳۷۳ در نشریه ضد انقلابی نیمروز چاپ شد، می‌گوید:

«اکثریت ایرانی‌ها خواستار سرنگونی رژیم ملکاها هستند.^۴ وی همچنین پس از بازگشت از سفر سه ماهه خود به آمریکا در خرداد ۱۳۸۷ نیز به صراحت استراتژی براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را مطرح کرد.^۵

۱. امیر تجات، «چهره‌هایی در تاریخ ایران، جلد دوم، میشیگان: سازمان فرهنگی شرق، ۱۳۶۱، ص ۱۰۲.
۲. اسدالله بادامچیان، بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران، تهران: اندیشه ناب، ۱۳۸۵، ص ۹۱.
۳. روزنامه رسالت، ۱۶ آبان ۱۳۷۷.
۴. محمد عبداللهی، «دست‌های نامرئی: واکاوی راهبردها و راهبران براندازی ترم در ایران»، تهران: ساحل اندیشه تهران، ۱۳۹۰، ص ۶۴.

محمد محسن سازگارا نیز که ابتدا به‌عنوان یار نزدیک ابراهیم یزدی، وظیفه مسلط ساختن دولت موقت بر نهادهای انقلاب را داشت؛ توانست در جایگاه معاون سیاسی - اجتماعی بهزاد نبوی، در دولت شهید رجایی قرار بگیرد.^۱ آقای حسن عسگری راد در یک گفتگوی رادیویی در تاریخ ۶ شهریور ۹۰ اظهار می‌دارد:

«[بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی] محسن سازگارا به من گفت: «این بار نبوت شهادت رجایی است.» این نشان می‌داد که او ارتباطاتی داشته که از این موضوع خبر داشته است.^۲

سازگارا در دورانی که بهزاد نبوی در کابینه میرحسین موسوی وزیر صنایع سنگین بود نیز معاون نبوی بود و نقش رابط میان گروهک آمریکایی نهضت آزادی و جناح موسوم به چپ را برعهده داشت. وی بعد از آشوب‌هایی که در خرداد سال ۱۳۸۲ در کوی دانشگاه رخ داد و مطالب منتشر شده برخی از سایت‌ها به نقل از وی، به اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت اما با حمایت برخی از نمایندگان مجلس ششم از زندان آزاد شد. پس از آزادی از زندان، به بهانه معالجه از کشور خارج گردید و نخست به انگلستان و سپس به آمریکا رفت و در آنجا پناهنده شد. سازگارا سپس به‌عنوان مدیر مرکز تحقیقات ایران معاصر در واشنگتن منصوب شد که به‌طور مستقیم تحت نظر سازمان سیا اداره می‌شود.^۳

وی از آن پس تحت حمایت سازمان سیا، مشغول فعالیت علیه جمهوری اسلامی ایران است. در این راستا، سازگارا در فروردین ۱۳۹۱ از یهودیان آمریکایی صاحب نفوذ در این کشور خواست که با اقدامات خود و کمک به دولت اوپاما، برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را از کار بپندارند. وی همچنین از سران آمریکا و

۱. قدرت‌الله بهرامی، «نهضت آزادی ایران، قم: زمزم هدایت، ۱۳۹۰، ص ۹۸.

۲. رازهای دهه شصت (۶۸-۱۳۵۸)، پیشین، ص ۲۰۱.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. مهسان انفجار، رمز عبور ۲، پیشین، ص ۱۳۶.

رژیم صهیونیستی درخواست کرد تا با کمک به ضد انقلاب، به تغییر حکومت ایران کمک کنند.^۱

آقای هاشمی در یادداشت ۸ شهریور ۱۳۶۳ خود به اعترافات یکی از افراد دستگیر شده در ارتباط با انفجار دفتر نخست‌وزیری و نگرانی بهزاد نبوی از پیگیری ماجرا توسط دادستانی انقلاب اسلامی تهران، چنین اشاره می‌کند:

«اول شب، آقای بهزاد نبوی آمد. از این که دادستان انقلاب تهران [شهید لاجوردی] دوستانش را به خاطر تعقیب پرونده انفجار نخست‌وزیری بازداشت کرده است، سخت ناراحت و پریشان بود... آقای علی تهرانی [کارمند نخست‌وزیری] که از اول تاکنون بازداشت بوده است، مطالبی گفته که شک و تردید به وجود آمده است.»^۲

اما جناب آقای رفسنجانی نه تنها به این شک و تردیدهای امنیتی هیچ توجهی نمی‌کند، بلکه در دی ماه ۶۳ در یک موضع‌گیری کاملاً قابل تأمل، وزیر اطلاعات را نیز از پیگیری پرونده انفجار نخست‌وزیری نهی می‌کند!^۳

سرانجام میدرخا زواره‌ای طی مصاحبه‌ای در آذر ۱۳۷۹ در مورد نظر امام خمینی در مورد بهزاد نبوی، می‌گوید:

«من یک بار در تاریخ ۵ مهر ۱۳۶۱ خدمت امام بودم. در مورد مقایسه مشروطه با اوضاع بعد از انقلاب، یک تحلیل کلی خدمت امام عرض کردم. به وجود خطوط نفوذی و نگرانی از مسائل اقتصادی و سد راه تولید شدن توسط گرداننده‌های چپ نمای دولت و ضرورت پیگیری آن... خدا شاهد است تحلیل کلی بود. هیچ اسم خاص یا اشاره به اسم خاصی هم نداشتم. پایان جلسه خواستم دست امام را ببوسم، امام دستم را جوئی که صورتم به ایشان یفتد، بالا بردند و فرمودند: آقای زواره ای، چرا مرحوم رجایی، بهزاد

۱. ماهنامه کیهان فرهنگی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، ص ۶۷.

۲. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۴۴۳.

نبوی را در این سطوح حساس‌ترین کارهای مملکت بالا آورد؟ چرا سرنوشت‌آمیز امور مملکتی در دست او قرار می‌گرفت؟... حتی فرمودند: من در مورد بهزاد نبوی به جاهایی هم رسیده‌ام؛ اما دلایل شرعی خیانت ندارم.^۱ آقای هاشمی در ۱۱ مهر ۶۶ به لو رفتن عملیاتی که قرار بوده علیه آمریکایی‌ها انجام شود، چنین اشاره می‌کند:

«روی تلکس‌ها مطالبی آمده که نشان می‌دهد دشمنان از برنامه حمله ما به نحوی مطلع‌اند. شب اطلاع دادند که ناوهای آمریکایی و عربستان در مسیر نیروها صف آرایی کرده‌اند. بخش قابل توجهی از قایق‌هایمان، موتورهایشان در مسیر از کار افتاده... دستور دادم که به طرف مبدأ حرکت برگردند.»^۲ ۱۲ مهر ۶۶:

«شب از آقای محسن رضایی خبر گرفتیم. گفت تقریباً همه نیروها برگشته‌اند. آنها مشغول جمع‌بندی عملیات ناموفق و ناکام هستند. باید تلاش کنیم تا بفهمیم از کجا لو رفتند... شب جلسه سران قوا در دفتر نخست‌وزیر بود. بررسی نحوه اطلاع دشمن از عملیات، بیشتر وقت جلسه را گرفت و درباره علاج این وضع و برنامه‌های آینده مذاکره کردیم. تصمیم بر آن شد که به بغداد موشک بزنیم. آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر، تردید داشت و آقای رئیس‌جمهور و دیگران قاطع بودند.»^۳

با وجود کسی هم چون بهزاد نبوی در میان اعضای کابینه میرحسین موسوی، آقای هاشمی به دنبال آن است که بفهمد عملیات طراحی شده علیه آمریکایی‌ها از کجا لو رفته است!^۴

در سال ۱۳۶۸ قرار می‌شود که آقای هاشمی سفری به شوروی انجام دهد؛ در این سفر به دلیل نامشخصی قرار می‌شود که بهزاد نبوی (وزیر صنایع سنگین) به جای

۱. شهود اشباح، پیشین، ص ۷۰۹.

۲. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۲۹۹.

۳. همان، ص ۳۰۰.

محمدجواد ابروانی (وزیر امور اقتصاد و دارایی) حضور داشته باشد! آقای هاشمی در یادداشت ۲۲ اردیبهشت ۶۸ خود در این مورد می نویسد:

«احمد آقا تلفنی از مسئله مطرح شده در دولت در خصوص جایگزینی آقای بهزاد نبوی به جای آقای محمدجواد ابروانی در مدیریت مذاکره با روسها پرسید»^۱

اما آقای هاشمی نمی گوید که پاسخ ایشان چه بوده! معمولاً در جاهایی که ایشان احساس می کند ممکن است مطلبی به ضرر خودش تمام بشود، از بیان آن خودداری می کند!

ادامه این ماجرا مطلب جالبی را آشکار می سازد. بهزاد نبوی در سفر آقای هاشمی به شوروی، همراه ایشان بوده است. بهزاد نبوی در این سفر از امضای تفاهم نامه تسلیحاتی با روسها خودداری می کند. آقای هاشمی در یادداشت اول تیر ۶۸ می نویسد:

«امضای سند تسلیحات، به عهده آقای بهزاد نبوی و آقای کاتاشف بود که به خاطر اختلاف نظرشان آماده نبود. با تأکید من و گورباچف رفتند آماده کردند و در فرودگاه امضاء نمودند»^۲

۱۸ تیر ۶۸:

«سرتیپ محمدحسین جلالی (وزیر دفاع) آمد. او به سرپرستی آقای بهزاد نبوی، در سفری که بنا است برای مذاکره در مسائل تسلیحاتی به شوروی برود، اعتراض داشت. گفتیم اختلاف سپاه و ارتش، باعث این تصمیم است! اگر خودتان توافق کنید، کار را به عهده وزیر نظامی می گذاریم»^۳

اول مرداد ۶۸:

۱. بازسازی و سازندگی. پیشین، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۹۰.

۳. همان، ص ۲۱۵.

«ظهر آقای بهزاد نبوی (وزیر صنایع سنگین) آمد. عازم سفر به شوروی برای مذاکره جهت خرید سلاح است. نوع سلاح و تعداد آن را بررسی کردیم»^۱

۹ مرداد ۶۸:

«ظهر بهزاد نبوی آمد. گزارش سفر به شوروی و توافقها را داد. در مورد کیفیت پرداختها توافق نشده و قیمت سلاحها را گران می داند»^۲

به این ترتیب بهزاد نبوی انتقام خود را از روسها می گیرد. از آنجا که روسها در سال ۶۰ ارتباط بهزاد نبوی با سازمان سیا را فاش کرده بودند؛ وی نیز در سال ۶۸ ضربه خود را به روسها وارد می کند. همان گونه که در یادداشت اول تیر ۶۸ آقای هاشمی دیدیم، بهزاد نبوی ابتدا برای امضای سند تفاهم تسلیحاتی با روسها به تفاهم نمی رسد اما با تأکید گورباچف و هاشمی مجبور می شود که در فرودگاه، آن سند را امضاء کند. اما در سفر بعدی که در مرداد ماه ۶۸ برای خرید سلاح از شوروی می روند، بهزاد نبوی به بهانه گران بودن قیمت سلاحها، از خرید سلاح از شوروی خودداری می کند. آقای هاشمی نیز متوجه نیست که وی با خط دهنی آمریکاییها، از خرید سلاح از شوروی خودداری کرده و در واقع می خواهد سیستم تسلیحاتی ایران همچنان وابسته به آمریکا و غرب باقی بماند. و این مورد نیز یکی دیگر از خدمات بهزاد نبوی به آمریکاییها محسوب می گردد.

نبوی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تشکیلاتی بود که از ائتلاف هفت گروه در ابتدای سال ۱۳۵۸ به وجود آمد. در بهار ۵۸ بنا به درخواست اعضای سازمان از امام خمینی، ایشان آیت الله مطهری و آیت الله راستی کاشانی را به عنوان نماینده خود و جهت رفع اختلافات معرفی نمودند. شهادت آیت الله مطهری در سال ۵۸ و شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹، باعث اختلاف در میان اعضای سازمان شد و آنان به سه گروه تقسیم شدند. گروه اول موافق نظرات نماینده امام بودند مانند «محمدباقر

۱. بازسازی و سازندگی. پیشین، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۴۶.

ذوالقدر و «حسین غدایی»؛ گروه دوم مخالف نماینده امام بودند و دستورالعمل‌های حزبی را بر احکام فقهی ارجح می‌دانستند مانند «بهزاد نبوی»، «محسن آرمین»، «سعید حجاریان»، «محمد سلامتی»، «مصطفی تاج‌زاده» و «هاشم آخاجری»؛ گروه سوم نیز منتفع بودند مانند «مرتضی الویری» و... بالاخره امام در پاییز سال ۶۵ دستور انحلال سازمان را صادر کردند.^۱

محسن رضایی در شهریور ۱۳۶۰ از عضویت در سازمان استعفاء می‌دهد. وی در ذکر دلایل استعفای خود به مسائلی چون: «تعصب سازمانی پیدا کردن بعضی اعضا»، «نفوذ مایه‌های نهضت آزادی و تفکرات روشنفکری در بعضی برادران»، «ترجیح مصالح سازمانی بر مصالح حکومتی» و «ایجاد اختلاف در خط امام» اشاره کرده بود. وی همچنین در انتقاد از سازمان نوشته بود که سازمان مجاهدین انقلاب، اعضای خود را مجبور می‌کند تا در هر ارگانی که فعالیت می‌کنند، گزارش کار خود را به سازمان نیز بدهند اگر چه مسائل سری باشد.^۲

«نفوذ مایه‌های نهضت آزادی و تفکرات روشنفکری»، «ایجاد اختلاف در خط امام» و «جمع‌آوری اطلاعات سری ارگان‌های مختلف نظام» به خوبی چگونگی عملکرد و گرایش‌های بهزاد نبوی در سازمان مجاهدین انقلاب را نشان می‌دهد. در واقع بهزاد نبوی که از گردانندگان اصلی این جمع بود، از سازمان مجاهدین انقلاب به‌عنوان مرکزی برای جمع‌آوری اخبار و اطلاعات محرمانه نظام و سپس انتقال آنها به بیگانگان، استفاده می‌کرده است.

بهزاد نبوی و سایر دوستانش در مهر سال ۷۰ بار دیگر سازمان مجاهدین انقلاب را راه اندازی کردند. یعنی در واقع همان کسانی که محسن رضایی در استعفا نامه‌اش از عملکرد آنان گلایه کرده بود. رضایی در بخشی از نامه‌اش گفته بود:

۱. شود اشباح. پیشین، ص ۷۲۱.

۲. رضا حجت رحیمی. «محسن رضایی؛ ورود و خروج بر حاشیه». هفته‌نامه شهروند امروز، ۶ مرداد ۱۳۸۷، ص ۸۷.

«بعضی از برادران که مایه‌های نهضت آزادی و تفکر روشنفکری دارند، بهای لازم را به روحانیت، به منظور پیدا کردن پایگاه سیاسی - اجتماعی نمی‌دهند و در آینده اثرات این مسئله روشن خواهد شد. زیرا که رهبری انقلاب باید به دست روحانیت و مرجعیت باشد و حال آن که افرادی قصد قبضه کردن این پایگاه را دارند»^۱

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ می‌نویسد:

«عصر، گروهی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند. خبر از اختلاف شدید در درون سازمان و احتمال انحلال یا اتشعاب می‌دادند. عده‌ای از جمله آقای بهزاد نبوی متهمند که ولایت فقیه را قبول ندارند و در اقتصاد، مواضع تند غیر فقهانی دارند»^۲

می‌بینیم که در همان سال ۶۰ نیز بهزاد نبوی به داشتن مواضع ضدیت با ولایت فقیه معروف بوده است ولی متأسفانه این مطلب نیز باعث هشاری آقای رفسنجانی نمی‌شود. سردار حسن حمیدزاده (معاون حقوقی ستاد کل نیروهای مسلح) نیز طی مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

«از همان روزهای اول سال ۱۳۵۸ که بیانیه‌های سازمان مجاهدین انقلاب، به مناسبت‌های مختلف باید صادر می‌شد، من عدم اعتقاد گروه «امت واحد» به مسئولیت بهزاد نبوی و عدم التزام آنها به ولایت فقیه را به خوبی متوجه شدم»^۳

در این راستا، چند سال بعد بهزاد نبوی به مخالفت با حکم امام خمینی در مورد ارتداد سلمان رشیدی در سال ۶۷ می‌پردازد. نبوی در جلسه هیئت دولت، ضمن مشاجره با آقای شمعانی می‌گوید:

«مگر ما مسلمان تنوری هستیم که هر خمیری را که امام صاف کند، توی

تنور بزنیم»^۴

۱. ناقوس الخطا، پیشین، ص ۲۴۴.

۲. مجوز از نهران. پیشین، ص ۴۹۷.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی «جبهه پایداری انقلاب اسلامی»، ۱۰ اسفند ۱۳۹۰.

۴. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۳۰۰.

به اعتراف افراد نزدیک به سازمان مجاهدین انقلاب، تقریباً تمامی مواضع اعتقادی، سیاسی و اقدامات عملیاتی سازمان مجاهدین دوم، متأثر از دیدگاه‌های بهزاد نبوی است و اوست که خط اصلی سازمان را ارائه می‌کند.^۱

برای بررسی تأثیرات نهضت آزادی بر سازمان مجاهدین انقلاب نیز باید به رابطه نزدیک بهزاد نبوی با ابراهیم یزدی توجه داشت. مجتبی سلطانی (پژوهشگر تاریخ معاصر) در این رابطه اظهار می‌دارد:

«نبوی چه قبل و چه بعد از انقلاب، متأثر از یزدی بود. من معتقدم که یکی دست پنهان در گروه بهزاد نبوی، در همان اوایل انقلاب و در شکل مجاهدین انقلاب، خود دکتر یزدی بوده که البته حالا حمایت‌ها و ارتباطاتشان کاملاً آشکار شده است. یزدی [در زمان حاکمیت اصلاح طلبان] در کنگره مجاهدین انقلاب شرکت می‌کند؛ ولی آن موقع کسی اینها را نمی‌دانست. این رابطه به شدت پنهان نگاه داشته شده بود.»^۲

برای درک اهمیت این ارتباط باید توجه داشت که نهضت آزادی همان تشکیلاتی است که سازمان میا با داشتن عناصری مانند «حسن نزیه»، «عباس امیر انتظام»، «ابراهیم یزدی»، «بهرام بهرامیان» و... تا عمق لایه‌های مختلف آن نفوذ کرده بود.

«علیرضا علوی تبار» نیز در مورد شدت علاقه بهزاد نبوی به نهضت آزادی، در مصاحبه‌ای اشاره می‌کند:

«شبی که روزنامه میزان [ارگان نهضت آزادی] به دستور آقای لاجوردی بسته شده بود [اردیبهشت ۱۳۶۰]، بهزاد نبوی تا نیمه شب با تمام مراکز تماس گرفت و تلاش کرد تا روزنامه میزان را از تعطیلی نجات دهد.»^۳

۱. ناقوس الخطا، پیشین، ص ۲۴۵.

۲. مجتبی سلطانی، «اتفاق قدیم و جدید، میراث‌خوار نهضت آزادی»، مجله جوان، یادمان یست-ویکمین سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی (ره)، نیمه خرداد ۱۳۸۰، ص ۷۷.

۳. علیرضا علوی تبار، «بیخشم ولی قراموش نکیم»، مجموعه سخنرانی‌های ایراد شده در جامعه زنان انقلاب اسلامی، تهران: سرای، ۱۳۸۰، ص ۳۲۹.

بهزاد نبوی در اسفندماه ۱۳۷۵ و در آستانه مقدمات انتخابات ریاست جمهوری هفتم نیز اظهار می‌دارد:

«اگر امروز نهضت آزادی بخواهد برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد معرفی کند، نه تنها من مخالف نیستم، بلکه آن را بسیار مفید می‌دانم. اگر شورای نگهبان صلاحیت کاندیدای نهضت آزادی را رد کند، سخت در اشتباه است یعنی عملاً بدون این که خودشان متوجه شوند، به ضرر نظام کار کرده‌اند.»^۱

برای این که تأثیر گرایش‌های آمریکایی در این سازمان را بهتر متوجه شویم، کافی است بدانیم که در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۸۸، دو عضو شورای مرکزی سازمان به کشورهای خارج پناهنده شدند. محمدعلی توفیقی (عضو شورای مرکزی) با خانواده خود به سوئد، و مهتری (عضو روابط عمومی سازمان) به آمریکا پناهنده شدند.^۲

بهزاد نبوی و بیانیه الجزایر

در پاییز سال ۱۳۵۹ با میانجی‌گری دولت الجزایر برای حل مسئله گروگان‌های سفارت آمریکا، هیئت‌های دو کشور ایران و آمریکا در الجزایر به مذاکره پرداختند. سرپرستی هیئت ایرانی با بهزاد نبوی بود. سرانجام پس از حدود دو ماه مذاکره، موافقت‌نامه‌ای میان دو کشور به امضاء رسید که به بیانیه الجزایر معروف شد. به اعتقاد کارشناسان، مفاد این توافق‌نامه عمده‌تأ به نفع دولت آمریکا و به ضرر جمهوری اسلامی ایران بود. در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۸۱ (۲۹ بهمن ۱۳۵۹) وزارت امور خارجه آمریکا اعلام داشت که:

«ایران نفعی از این توافق‌ها نمی‌برد. ایران سرانجام ناچار شد با شرایط حل و فصل موافقت کند؛ صرفاً برای این که وضعیت موجود را حفظ کند.»

۱. جریک‌های پشیمان، پیشین، ص ۳۱۱.

۲. همچنین رکن، به: روزنامه رسالت، ۱۶ اسفند ۱۳۷۵.

۳. دوازدهمین هفت ماه نبرد مقدس، پیشین، ص ۴۷۵.

والتر استوسل (معاون سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا) نیز در چهارم مارس ۱۹۸۱ در کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا می‌گوید:

«ایران از بسیاری از خواسته‌های خود از جمله تسلیم کردن شاه و بازگرداندن اموالش چشم پوشی کرد... یک نگرانی این بود که ایران احکام دیوان دآوری را محترم نشمارد و خسارات لازم را نپردازد. برای تضمین این مطلب و طبق شرایط موافقت نامه، به منظور جبران خسارت، استفاده از اموال ایران در هر کشوری مجاز است. ایران در این زمینه از حق مصونیت حاکمیت خود در اجرای احکام دیوان دآوری صرف نظر کرده است. از آنجا که ایران فروشنده نفت است، اموال ایران در بسیاری از کشورها موجود است و به آسانی می‌توان از محل آن برای جبران خسارات پراساس احکام دیوان دآوری اقدام کرد. در حالی که قبل از قضیه گروگان‌گیری، دسترسی به اموال ایران برای جبران خسارات مدعیان آمریکایی از طرق حقوقی امکان پذیر نبود. اما اکنون اکثر کسانی که علیه ایران شکایت دارند، شرایط این ترتیبات را درک می‌کنند و از آن راضی هستند»^۱

در پی توافق ناشیانه و غیر کارشناسانه فوق، ۱۴۰۰ دعوی که دولت جمهوری اسلامی ایران علیه اتباع آمریکا به ثبت رسانده بود، طبق تصمیم دیوان عمومی مبنی بر فقدان صلاحیت در خصوص چنین دعاوی، پس گرفته شد. اما اتباع آمریکایی دعاوی خود را علیه دولت جمهوری اسلامی ایران، در همین دیوان به پیش بردند و آرای بسیاری هم به نفع آنان صادر شد.^۲

یکی از عواقب و آثار بیانه الجزایر که گریبان گیر ملت ایران شد و از موارد بسیار ذلت آوری بود که بر ایران تحمیل گردید، گذشته از طرح دعاوی شرکت‌ها و

۱. حسین علیخانی، «تحریم ایران؛ شکست یک سیاست»، ترجمه محمد متقی‌نژاد، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱ الی ۱۲۶.

۲. غلامرضا نظری‌بلند، «دیوان دآوری دعاوی ایران - ایالات متحده»، مجله سیاست خارجی، اسفند ۱۳۶۹، ص ۵۹۶.

مؤسسات آمریکایی علیه دولت ایران، دعاوی اکثراً پوچ ایرانیان دوتابعیتی یا مهاجر به آمریکا بود که در این دادگاه مطرح شد. این نهایت شکست برای ایران بود که ضد انقلابیونی که اموال ملت را به یغما برده بودند، از طریق این دادگاه، از ایران و انقلاب ایران باج بگیرند.^۱

بهباد نبوی برای توجیه این اقدام خود می‌گوید:

«یکی دیگر از انتقادات وارده به بیانه، پرداخت صدها میلیون دلار به ایرانیان فراری به عنوان داشتن تابعیت مضاعف بابت دعاوی آنها بوده است. در این مورد باید اذعان کرد که به دلیل مشکلات کارشناسی در هنگام مذاکرات، تصور نمی‌رفت که آمریکا امکان سوء برداشت از تعریف کلمه «تبعه» داشته باشد.»^۲

از سوی دیگر، در نتیجه امضای بیانه الجزایر، آمریکا اعتراف نکرد که جرمی مرتکب شده و از ایران هم پوزش نخواست... از ۱۲ میلیارد دلار دارایی‌های مسدود شده تنها کمتر از ۳ میلیارد دلار به ایران پس داده شد و در هیچ موردی ثروت شاه به ایران عودت داده نشد.^۳

در نتیجه امضای این توافق نامه خفت بار، «وارن کریستوفر» (معاون وزیر خارجه آمریکا) در مقابل کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا گفت که ایالات متحده بدون آن که به باج خواهی ایران تن در دهد یا به‌طور رسمی معذرت خواهی کند یا ثروت شاه را فوری مسترد دارد، موفق به آزادی گروگان‌ها شد.^۴

یکی دیگر از موارد آشکار خیانت بهزاد نبوی به ملت مسلمان ایران، تسویه وام‌های کلانی بود که ایران با بهره کم و به صورت طولانی مدت از بانک‌های آمریکایی گرفته بود. ایران تا آن هنگام فقط ملزم بود که اقساط وام‌ها را در سر موعد

۱. تجربه سفارت آمریکا و درس‌های آن، دوهفته‌نامه ایران فردا، ۲۶ آبان ۱۳۷۸، ص ۴.

۲. بهزاد نبوی، «پاسخ‌هایی به نقد بیانه عمومی الجزایر»، مجله سیاست خارجی، پاییز ۱۳۷۰، ص ۶۹۴.

۳. تحریم ایران؛ شکست یک سیاست، پیشین، ص ۱۱۹.

۴. دیوان دآوری دعاوی ایران - ایالات متحده، پیشین، ص ۶۰۸.

مقرر آنها پرداخت کند اما هم زمان با امضای بیانیه، حدود ۸ میلیارد دلار از وجوه ایران نزد بانک‌های آمریکایی آزاد و به حساب امانی نزد BANK OF ENGLAND واریز شد. از این مبلغ حدود ۳/۶ میلیارد دلار برای تسویه بدهی ایران ناشی از وام‌های سندیکایی در اختیار بانک «فدرال رزرو» آمریکا در نیویورک قرار گرفت اما همواره این سؤال مطرح بوده که با توجه به این که بخش عمده‌ای از وام‌های سندیکایی با بهره نازل به ایران داده شده بود و از سوی بانک‌های سندیکایی درخواستی برای «حال شدن» بدهی‌ها صورت نگرفته بود و ایران تأخیری نیز در پرداخت اقساط سررسید شده نداشته است، چرا به صورت ناگهانی تصمیم به «حال کردن» این دیون صورت گرفت؟ مسئله‌ای که اسباب شگفتی هیئت آمریکایی را نیز فراهم کرد. وارن کریستوفر (سرپرست هیئت آمریکایی مذاکره کننده) بعدها در کتاب «تجربه یک بحران» می‌نویسد:

«شگفت آور این است که بازپرداخت دیون بانکی به صورت یکجا، نه خواسته بانک‌های آمریکایی بود و نه دولت آمریکا. تا تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۸۱ هم دولت آمریکا و هم بانک‌ها، تصورشان این بود که ایرانی‌ها حداکثر با به روز رساندن دیون و سپردن تأمین‌های اضافی جهت تضمین پرداخت‌های آنی موافقت خواهند کرد و لاغیر. این خود ایرانی‌ها [بهزاد نبوی] بودند که در یک تغییر موضع ناگهانی و تنها ۵ روز قبل از آزادی گروگان‌ها، اعلام کردند که ترجیح می‌دهند اکثر دیون بانکی را یکجا پرداخت کنند.»^۱

خود بهزاد نبوی طی مصاحبه‌ای در آبان ۱۳۶۱ می‌گوید:

«ما از کل ۱۰ میلیارد دلار که از آمریکا طلب داریم، حدود ۴ میلیارد دلار را دریافت کرده‌ایم و ۳/۵ میلیارد بدهی‌های خودمان را به بانک‌های آمریکا پرداخت کرده‌ایم. بدهی‌هایی که فسطی باید می‌پرداختیم، تبدیل به «حال»

۱. علیرضا شاکر. «اداری‌های مسدود شده ایران در آمریکا: پرونده‌های همچنان مفتوح و بلا تکلیف». هفته‌نامه مثلث. ۲۳ آبان ۱۳۸۹. ص ۴۹.

کردیم و در جا پرداخت کردیم... نزدیک به ۳ میلیارد دلار هم در حساب الجزایر در انگلستان یا هلند است.»^۲
کاکلم جلالی (عضو هیئت تحقیق و تفحص مجلس هفتم از روند داوری ایران و آمریکا) در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«در همان زمان انتقاداتی وجود داشت که چرا این وام سندیکایی را از طریق فدرال رزرو آمریکا پرداخت کردیم؛ چرا که هنوز موعد بسیاری از اقساط نشده بود و سررسید آن فرا نرسیده بود و نباید آن را از پیش پرداخت می‌کردیم. البته دولت شهید رجایی در مجلس پاسخ دادند برای این که رشته‌های وابستگی را پاره کنیم! [یکجا بدهی‌ها را پرداخت کردیم].»^۳
اما اگر شرایط آن روز کشور را در نظر بگیریم که با توجه به هزینه‌های جنگ و نیازهای دفاعی، ما چه میزان به ذخایر ارزی نیاز مبرم داشتیم، متوجه می‌شویم که در پشت چنین پاسخی هیچ گونه استدلال منطقی وجود ندارد. در واقع این کار را باید یکی از بزرگ‌ترین خدمات آقای بهزاد نبوی به آمریکایی‌ها به شمار آوریم.
در بررسی وضعیت اموال ایران در آمریکا به‌ویژه اموال نظامی بلامنازع متعلق به ایران در انبارهای آمریکا، این سؤال مطرح بود که آیا در مذاکرات مربوط به تنظیم بیانیه، درخواستی مبنی بر استرداد این اموال به‌طور خاص مطرح شده است یا نه؟ وارن کریستوفر می‌گوید:

«خوشبختانه این موضوع هرگز در جریان مذاکرات با من مطرح نشد. آقای [بهزاد] نبوی در شهادتنامه خود نزد دیوان مطالبی در این باره اظهار نکرده به جز کلیت ارسال اموال ایران موضوع بند ۹ بیانیه کلی که آن کلیت شامل اموال نظامی هم می‌شود.»^۴

۱. روزنامه کیهان. ۱۳ آبان ۱۳۶۱.

۲. سهیلا طایی. «دعای قراردادها: نظامی همچنان جریان دارد». هفته‌نامه مثلث. ۲۳ آبان ۱۳۸۹. ص ۵۳.

۳. دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا: پرونده‌های همچنان مفتوح و بلا تکلیف. پیشین، ص ۴۹.

دیوان داوری در حکم خود اعلام داشته که نکته حائز اهمیت از نظر دیوان آن است که در بحبوحه جنگ ایران و عراق، یعنی هنگامی که ایران علاقه خاص به دریافت ارقام دفاعی خود داشت... در هیچ یک از یادداشت‌های متبادله، ذکرى از اموال نظامی به عمل نیامده است، در حالی که دارایی‌های مالی احصاء شده است. مجلس شورای اسلامی در گزارش تحقیق و تفحص درباره این موضوع می‌نویسد:

«در شرایطی که گروه مذاکره کننده آمریکایی با جدیت هر چه بیشتر کوشش کرده‌اند مطالبات بانک‌های آمریکایی و حتی غیر آمریکایی از سوی ایران بازپرداخت شود و حتی برای بازپرداخت وام‌هایی که بانک‌های آمریکایی به بخش خصوصی در ایران پرداخت کرده بودند، یک حساب امانی باز کنند و بخش قابل توجهی از سپرده‌های ارزی ایران را در آن حساب امانی - به مبلغ یک میلیارد و ۴۱۸ میلیون دلار - واریز کنند، چرا و چگونه طبق تصمیم دیوان داوری، طرف مذاکره کننده ایرانی [بهباد نبوی] در گفت و گوهای دو ماهه با طرف آمریکایی در زمینه اموال نظامی ایران که نزد شرکت‌های آمریکایی و آتبارهای عمومی این کشور بوده، برای استرداد آنها هیچ درخواستی را مطرح نکرد و در موافقت نامه‌های مزبور نیز هیچ اثری از آنها به چشم نمی‌خورد؟»

همین امر موجب آن شد که در دوران جنگ تحمیلی، دولت ایران از دست یافتن به این ساز و برگ‌های نظامی که بهای آن را پرداخت کرده و ملک بلامنازع ایران بوده است، محروم شود و زیان‌های جبران ناپذیری در جبهه‌های جنگ به نیروهای مسلح ایران وارد شود.^۱

در واقع آنچه که بهبازاد نبوی به عنوان نماینده ایران، پای اوراق موافقت نامه الجزایر را امضاء کرد، مطالبی بود که از نظر حقوقی به‌طور عمده به نفع دولت و مؤسسات و شرکت‌های آمریکایی و به ضرر جمهوری اسلامی ایران تنظیم شده بود.

۱. دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا؛ پرونده‌ای همچنان مفتوح و بلا تکلیف، پیشین، ص ۵۰-۴۹.

بهباد نبوی، برخی حقوقدانان‌های مسلمان را که در هیئت ایرانی حضور داشتند و با مفاد این موافقت نامه مخالف بودند، از هیئت ایرانی برکنار کرد و به جای آنان از افرادی که تجربه آنچنانی در این مسائل نداشتند، استفاده کرد تا بیانه تنظیم شده به نفع آمریکایی‌ها را تأیید کنند.

آیت‌الله مهدوی کنی نیز در این زمینه می‌گویند:

«من در آن موقع که بیانه الجزایر نوشته می‌شد، در دولت بودم. بیانه با عجله و بدون مطالعه دقیق و بدون توجه به دقایق و ظرایف حقوق بین‌الملل تنظیم گردید.»^۲

مهندس هاشم صباغیان نیز در این مورد در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«آقای بهبازاد نبوی بعدها گفت که ما اول قرارداد الجزایر را امضاء کردیم، بعد فهمیدیم چه اشتباهی کردیم.»^۳

حمید نقاشیان (از محافظین امام خمینی) در این باره می‌گوید:

«من با این که از ابتدا به تیم بهبازاد نبوی مشکوک بودم و دانشجویان [پیرو خط امام] هم مطالبی برایم گفته بودند، شبهه تعلل [در حل مسئله گروگان گیری] از همان ابتدا در ذهنم شکل گرفته بود؛ اما دوستان گفتند چیزی نگوییم و خودم هم نسبت به آلوده بودن آنها به قطعیت نرسیده بودم و طبعاً در آن مقطع نسبت به موضوع سکوت کردم.»^۴

جلال‌الدین فارسی نیز در مورد خیانت بهبازاد نبوی می‌گوید:

«متأسفانه بهبازاد نبوی در جریان مذاکرات الجزایر، به واسطه کارهای خیانت‌آمیز خود ضربه بدی به کشور وارد کرد. البته این پرونده در مجلس

۱. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، پیشین، ص ۲۲۰.

۲. همچنین رک: به: معین غفاریان، نخست‌وزیر در سایه هفت‌نامه ملث، ۲۶ مهر ۱۳۸۸، ص ۲۳.

۳. سولماز ایکندر، «باید با آمریکا قطع ارتباط می‌کردیم»، ویژه‌نامه روزنامه شرق، ۱۴ آبان ۱۳۹۰، ص ۷.

۴. «سورپرایز اکبر: پرونده‌ای انگلیسی بوده»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۳۰.

دوم بررسی شد و در آنجا متوجه شدیم که آمریکایی‌ها حاضر به پذیرفتن تمامی شروط ما بودند، اما آن خائن [بهزاد نبوی] گفته بود که ما در همه چیز حاضر به مذاکره هستیم. البته ما می‌خواستیم نتیجه این تحقیق و تفحص را مشتر کنیم اما آقای هاشمی رفسنجانی اجازه این کار را نداد.^۱

در واقع، بیانیه الجزایر توسط دو نفر از نمایندگان دولت آمریکا به امضاء رسید که یکی از آنان تابعیت آمریکایی داشت و نفر دیگر [بهزاد نبوی] تابعیت ایرانی! اگر در جاسوسی بهزاد نبوی برای سازمان سیا هیچ دلیل و مدرک و قرینه‌ای نیز وجود نداشت، همین امضای بیانیه خائنان الجزایر، برای اثبات جاسوسی و خیانت وی به ملت مسلمان ایران کافی بود. خیانتی که به قیمت میلیاردها دلار زیان مادی و به قیمت خون هزاران نفر از جوانان این مملکت در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل تمام شد.

کارشکنی در کار پشتیبانی از جبهه‌های جنگ

یکی از عناصر مهم و تأثیرگذار بر میرحسین موسوی و هیئت دولت، در جهت عدم پشتیبانی جدی از جبهه‌های جنگ، شخص بهزاد نبوی بود. میرحسین موسوی پس از نخست‌وزیر شدن، به تدریج تمام مخالفان خود را از بدنه دولت حذف کرد و بهزاد نبوی را به‌عنوان مشاور ارشد و مسئول اداره شرکت‌ها و صنایع دولتی - و بعداً وزیر صنایع سنگین - منصوب کرد.^۲

سردار محمد کرمی راد (فرمانده سابق لشکر ۱۱ امیرالمومنین) در مورد مخالفت‌های نبوی با رزمندگان سپاه و بسیج می‌گوید:

«موضع امام کاملاً انقلابی بود؛ اما بعضی عوامل در دولت بودند مثل بهزاد نبوی وزیر صنایع وقت، که میانه خوئی با سپاه و بسیج نداشتند و

۱. محمد رحمانی، «نقش خط سوم در تسخیر»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، شصیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم ۴۴.

۱۳۹۰، ص ۱۹.

۲. «راستی گفته که از تو باید شناخته شد»، روزنامه وطن امروز، ۱۹ خرداد ۱۳۸۸.

امکانات و کمک‌هایی که به جبهه‌ها اعزام می‌شد را در اختیار سپاه قرار نمی‌دادند. مثلاً یک بار چهل کامیون از کارخانجات و صنایع برای برادران عزیز ارتشی فرستاده بودند که به درخواست ما، سه کامیون آن را به ما دادند. اما معاون آقای نبوی با ترس و لرز می‌گفت خواهشاً آقای نبوی مطلع نشود، چون ایشان اعتقاد دارند که باید شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» محو شود.^۱

آقای یشارتی (عضو اولین شورای فرماندهی سپاه) نیز در مورد نبوی می‌گوید: «وی که در یک خانواده غیر مذهبی رشد کرده بوده و به اتهام مبارزات مارکسیستی به زندان آمده بود، تازه [در اواسط دهه ۵۰] در زندان نماز خوان شد! [اما با کمال تعجب پس از پیروزی انقلاب] یک دفعه شد همه کاره مملکت و مغز متفصل میرحسین موسوی.»^۲

محسن رفیق‌دوست (وزیر وقت سپاه) نیز در مصاحبه‌ای در سال ۸۹، در مورد بهزاد نبوی و همفکرانش در دولت چنین می‌گوید:

«خیلی‌هایشان به جنگ اعتقاد نداشتند. قبل از عملیات کربلای ۵، نیروی عظیمی را تدارک دیده بودیم. امکانات بسیار وسیعی هم از نظر توپ و تانک و... می‌خواستند که ارز زیادی برای خرید لازم داشت که امکان تأمین آن برای ما وجود نداشت. تصمیم گرفتیم اینها را در داخل کشور بسازیم؛ که بعد هم ساختیم. آدم در هیئت دولت و گفتم با یک هفتم آن ارزی که برای خرید این اقلام از خارج لازم است، ما آماده‌ایم با کمک دستگاه‌های صنعتی کشور در زمان کوتاهی این مهمات را بسازیم. وزیر صنایع سنگین [بهزاد نبوی] یک برگه برداشت و نوشت خدا با لااقل در هیئت دولت، شعور را جایگزین شعار بغرما. این برگه را آورد دست من داد. گفتم زیرش را امضاء کن، نکرد. من خودم نوشتم «بهزاد نبوی» و تاریخ هم زیرش زدم. بعد از جنگ، وقتی آقای

۱. بیوند یا امام، پذیرش قطعه نامه را برای مردم ممکن می‌کرد، پیشین، ص ۳۹.

۲. دستور ترور شهید آیت‌الله‌ی صدر به منافقان داد، پیشین، ص ۶۷.

ترکان وزیر شد. آمد پیش من و گفت حاج محسن، من آن موقع فکر می کردم نو شعار می دادی اما حالا که خودم وزیر شده ام می بینم کاری که کردی، با شرکت مردم و از خود گذشتگی یک ملت انجام شد.^۱ وی در ادامه می گوید:

«این طرز تفکر در دولت بود. اصلاً جنگ را بیهوده می دانستند و با ما هم عقیده نبودند... می گفتند بغداد را که نمی توانید بگیرید، خب ادامه جنگ را رها کنید.»^۲

رفیق دوست در بخش دیگری از مصاحبه می گوید:

«در زمان جنگ، برخی از وزرا - که امروز در جناح اصلاح طلب حضور دارند - دائم به من می گفتند کی جنگ را تمام می کنید و فایده این جنگ چیست؟»^۳

وی در مصاحبه دیگری در سال ۹۰ می گوید:

«یک عده از ابتدا در دولت بودند که هر وقت من از جبهه برمی گشتم و گزارش می دادم، می گفتند جنگ را چه زمانی تمام می کنید؟ یعنی اصلاً به فکر نتیجه تمام کردن جنگ نبودند، بلکه تنها به فکر پایان جنگ بودند.»^۴ رفیق دوست در جای دیگری به صراحت می گوید:

«یکی از افرادی که همیشه در هیئت دولت با ادامه جنگ مخالف بودند، آقای بهزاد نبوی بود.»^۵

رفیق دوست در مورد برخی دیگر از کارشکنی های بهزاد نبوی در کار جبهه ها می گوید:

۱. می گفتند جنگ را رها کنید. پیشین، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. از قذافی و امام موسی صدر تا اختلاس، پیشین، ص ۵۱.

۵. خبرگزاری مهر، ۱۰ مهر ۱۳۹۱.

«برخی مقامات دولت موسوی مانند بهزاد نبوی، حتی برای احداث توالت صحرائی در جبهه ها، هزینه ده برابر مطالبه می کردند. این توالت ها را دانه ای ۷۵ هزار تومان به ما قیمت دادند: در صورتی که ما خودمان آنها را دانه ای هفت هزار تومان درست کردیم.»^۱

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۶ فروردین ۱۳۶۳ خود می نویسد:

«آقای محسن رفیق دوست (وزیر سپاه پاسداران) گفت که وزارت صنایع سنگین [بهزاد نبوی] برای ساختن پل جزیره مجنون، پول خیلی زیادی گرفته است.»^۲

رفیق دوست در جای دیگر نیز می گوید:

«وقتی توپوتا وارد کشور کردیم و تجهیزات جنگی روی آن سوار کردیم، دیدیم اتاق ماشین و اندازه آن کوچک است و تصمیم گرفتیم ماشین بزرگتری برای سپاه درست کنیم. بعد از مطالعات قرار شد ماشین کامیون بنز ۹۱۱ وارد مجموعه ترابری سپاه بشود. ابتدا رفتم سراغ وزارت صنایع، چون خاور هم زیر نظر این وزارتخانه بود. وقتی در خصوص تأمین کامیون صحبت کردیم، فهمیدیم چند سال طول می کشد تا وزارت صنایع کامیون های ما را تأمین کند. ما رفتم آلمان و با شرکت اش میت صحبت کردیم و ۵ هزار کامیون را به ازای هر دستگاه ۴۹ هزار مارک خریداری کردیم و مطمئن بودیم وقتی به ایران برمی گردیم، مشکلی نیست. اما آقای بهزاد نبوی که وزیر بودند، گفتند: شما نباید به آلمان می رفتید و باید کامیون ها را از ما به قیمت ۶۷ هزار مارک خریداری کنید چون ما سودمان از همین طریق است! من سریع نامه ای به میرحسین موسوی، نخست وزیر نوشتم و شرح دادم که باید به سرعت

۱. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۳۰۳.

همچنین رکد: به محمد مهدی اسلامی، «هاشمی توپ جنگ را به زمین دولت موسوی انداخت».

روزنامه روزنامه ایران به مناسبت سالروز پذیرش قطعه نامه ۵۹۸، تیر ماه ۱۳۸۹، ص ۱۷.

۲. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۳۸.

کامیون‌ها در اختیار ما قرار بگیرد و ۱۸ هزار مارک فرق قیمت است یعنی ما باید ۹۰ میلیون مارک بیشتر بدهیم! در حالی که اگر از طریق وزارت سپاه وارد کنیم، به نفع ما و جنگ است... اما میرحسین موسوی پاسخ داد که باید از طریق وزارت صنایع وارد شود! برداشت من این بود که مهندس موسوی خیلی تحت تأثیر بهزاد نبوی است.^۱

علیرضا اکبری (قائم مقام سازمان نظامی اجرای قطعه نامه ۵۹۸) نیز در سخنانی در مورد القابات منفی بهزاد نبوی اظهار می‌دارد:

«آقای بهزاد نبوی هم بحث شان این بود که کشور توان ادامه جنگ را ندارد.»^۲
حبيب‌الله عسگر اولادی (وزیر بازرگانی دولت موسوی که مجبور به استعفاء شد) نیز درباره اقدامات کارشکنانه بهزاد نبوی می‌گوید: در شرایط جنگ در ماه رمضان، کشتی‌های حامل مواد غذایی در بندرهای جنوبی ایران منتظر کامیون‌های وزارت صنایع سنگین بودند و وزیر وزارتخانه (بهزاد نبوی) هم برای حل این مشکل همکاری نمی‌کرد.^۳

هاشمی رفسنجانی یکی از حامیان نبوی

آقای هاشمی در یادداشت اول دی ۱۳۶۳ خود، به‌طور تلویحی اعتراف می‌کند که وزیر اطلاعات را از پیگیری پرونده بهزاد نبوی در ماجرای بمب‌گذاری نخست‌وزیری، نهی کرده است. وی می‌گوید:

«آقای ری شهری آمد. گزارشی از ضربه‌ای که اخیراً به سازمان فدائیان خلق، شاخه اکثریت وارد شده، داد. راجع به آقای بهزاد نبوی هم در خصوص

۱. پایگاه خبری فراور، ۱۰ مهر ۱۳۹۱.

۲. هادی خسروشاهین، «سیاستمداران نتوانستند امام را قانع کنند»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۶ مرداد ۱۳۸۷، ص ۹۵.

۳. فرید مدرسی، «فرزند پیر مؤلفه: گزارشی از زندگی حبيب‌الله عسگر اولادی مسلمان»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۲۸ مرداد ۱۳۸۶، ص ۴۴.

پرونده بمب‌گذاری نخست‌وزیری، مشورت کرد، گفتم وارد جریان‌های سیاسی نشود.^۱

هاشمی یک بار دیگر نیز به کمک بهزاد نبوی می‌شناید و در خرداد ۶۸، در ماجرای استیضاح وی در مجلس در رابطه با پرونده سایه، مانع از رسوایی او و حذف وی از صحنه قوه مجریه می‌شود.^۲

لذا از آنجا که آقای هاشمی حداقل در چهار مقطع به یاری بهزاد نبوی شتافته و جلوی پیگیری‌های جدی پرونده‌های نبوی را گرفته - یک بار با ممانعت از انتشار خبر ارتباط وی با آمریکایی‌ها و آگاه کردن خود وی از این ماجرا؛ بار دیگر با ممانعت از انتشار نتیجه گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره بیانیه الجزایر؛ بار سوم با نهی کردن وزیر اطلاعات از پیگیری پرونده وی در انفجار نخست‌وزیری؛ و بار چهارم با ممانعت از حذف وی در ماجرای استیضاح مجلس - بهزاد نبوی نیز در برخی برهه‌های حساس به کمک ایشان آمده است. یکی از این موارد، انتخابات ریاست جمهوری نهم در سال ۱۳۸۴ بود که نبوی در این باره می‌گوید:

«هاشمی آخرین خاکریز ما بود. تحلیل این بود که اگر معین رد صلاحیت شود و یا رأی نیاورد، ما می‌بایست یک خاکریز دیگر نیز داشته باشیم... من با دوستان کارگزار [حزب کارگزاران سازندگی] دیدار داشتم و همیشه تشویق می‌کردیم که آقای هاشمی در انتخابات شرکت کنند.»^۳

بهزاد نبوی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ که رقابت میان آقای هاشمی و احمدی نژاد بود، می‌گوید:

«از همه مردم می‌خواهیم پای صندوق‌های رأی بروند و به هاشمی رأی بدهند.»^۴

۱. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۴۴۳.

۲. سازسازی و سازندگی، پیشین، ص ۲۲۷-۲۲۶.

۳. جمعی از نویسندگان معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، گذر از فتنه ۸۸، قم: اعتدال، ۱۳۸۹، ص ۴۹.

۴. زیاده پاستانی، «سوم تیر: واکنش ۱ به نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری»، تهران: اساتید قلم تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴.

جالب است که در سال ۸۴، بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌هایی که در پی حذف ولایت فقیه از عرصه سیاسی کشور و تبدیل کردن نظام جمهوری اسلامی به یکی جمهوری سکولار بوده و برخی از آنان نیز با دولت‌های خارجی ارتباط داشتند، از جناب هاشمی‌رفسنجانی حمایت می‌کردند!

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ نیز که آقای هاشمی همه امکانات خود را برای حمایت از میرحسین موسوی بسیج کرده بود - گرچه خود ایشان این موضوع را انکار می‌کنند! - بهزاد نبوی به همراه همه وابستگان آمریکا در داخل و خارج از کشور و با حمایت‌های پیدا و پنهان سازمان سیا و سازمان جاسوسی انگلیس و همه گروه‌های ضد انقلاب و برانداز، در پوشش حمایت از موسوی، طرحی را برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران و ساقط کردن رهبری معظم انقلاب، به اجرا گذاشتند که البته در این توطئه خائنانه خود ناکام ماندند.^۱

بنا بر اظهار سردار جعفری (فرمانده کل سپاه پاسداران)، بهزاد نبوی پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، در محفل خصوصی اصحاب توطئه گفته بود: «ما باید سعی کنیم احمدی نژاد را کاندیدای رهبری معرفی کنیم که اگر شکست خورد، رهبری شکست خورده باشد. ما یک بار این کار را در [انتخابات ریاست جمهوری] خرداد ۱۳۷۶ انجام دادیم که ضربه سنگینی بود و به سختی از جا بلند شدند. اکنون باید ضربه نهایی را به رهبری بزنیم.»^۲ اما این توطئه آشکار و خائنانه این مزدور آمریکا نیز باعث قطع ارتباط وی با آقای هاشمی‌رفسنجانی نشد! بنا بر اظهار محمد هاشمی (برادر آقای هاشمی) بهزاد نبوی در فروردین سال ۸۹ به جزیره کیش به دیدار آقای هاشمی‌رفسنجانی می‌رود و با ایشان ملاقات می‌کند! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۱. بازیگوشی سیاسی با کودتای پرنده‌گان گردن چرخان، هفته‌نامه ۹ دی، ۳۰ مهر ۱۳۹۰، ص ۹.
۲. اظهارات صریح سردار، روزنامه تهران امروز، ۱۲ شهریور ۱۳۸۸.
۳. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، تاریخ وقایع انتخابات ۸۸، جلد سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۹۰، ص ۴۹۱.

میرحسین موسوی و جنگ تحمیلی

ابتدا نگاهی به پیشینه میرحسین موسوی می‌اندازیم:

پس از دستگیری حسن آلاپوش (از اعضای سازمان مجاهدین خلق که در ترور برخی از مستشاران آمریکایی در زمان شاه، دست داشت) پای میرحسین موسوی نیز به دلیل سابقه آشنایی با وی به بازداشتگاه کشانده می‌شود. اسناد بازجویی‌های موسوی نشان می‌دهد که وی با لو دادن اطلاعات خود از آلاپوش، توانسته بود پس از ده روز، از بازداشت رهایی یابد. اسناد دیگری نیز حاکی است که ساواک [پس از اثبات وفاداری موسوی به رژیم] مجوز عضویت وی در هیئت علمی دانشگاه ملی (شهید بهشتی) را صادر می‌کند.^۱

ظاهراً تنها فعالیت به ظاهر سیاسی موسوی این بوده که از سال ۵۴ تا ۵۷ به همراه چند نفر از اعضای نهضت آزادی و حبیب‌الله پیمان (با افکار شبه مارکستی)، چند نشریه تحلیلی منتشر کرده‌اند.^۲

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تا قبل از فاجعه ۷ تیر، مهندس موسوی سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی را به عهده داشت. وی پس از شروع کارش در سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی، تشکیلی را به وجود آورد و رهبری کرد که اعضای آن عبارت بودند از: «جواد اژه‌ای»، «ابوالقاسم سرحدی‌زاده» و «مسیح مهاجری». این حلقه چهار نفره که همسو با یکدیگر امور روزنامه را در اختیار داشتند، کلیه کارها را با آقای هاشمی‌رفسنجانی هماهنگ می‌کردند.^۳

موسوی مقالات بسیاری به طرفداری از دکتر مصدق در روزنامه به چاپ می‌رساند و این یکی از نقاط اختلاف شهید «حسن آیت» با وی بود. زمانی که نام

۱. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۸۰.
 ۲. غلامعلی صفاریان و فرامرز معتمدزفولی، سقوط دولت بازرگان، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۲، ص ۸۱.
 ۳. همچنین رک: به: حسن یوسفی اشکوری، «در تکیه‌پوی آزادی، قسمت دوم»، تهران: قلم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷.
۳. منوچهر محمدی، «انقلاب اسلامی در بوته آزمون، جنگ نرم بیست ساله و هفته ۸۸، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۹۱، ص ۳۵۰.

مهندس موسوی به عنوان وزیر پیشنهادی امور خارجه در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی مطرح می‌شود، آیت مخالفت جدی می‌کند و اعلام می‌کند که این مخالفت خود را در مجلس نیز اعلام خواهد کرد. وی می‌گوید که موسوی در خط دکتر پیمان است و خط پیمان لاجرم به خط آمریکا می‌انجامد.^۱

جلال‌الدین فارسی نیز نقل می‌کند:

«بعد از آن که میرحسین موسوی در روزنامه جمهوری اسلامی مقاله‌ای در تمجید از دکتر پیمان می‌نویسد، در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عده‌ای تصمیم می‌گیرند که میرحسین را از حزب اخراج کنند»^۲

فارسی در بخش دیگری از سخنانش می‌افزاید:

«کسانی که میرحسین را می‌شناختند، این اقدامات برای آنها عجیب نبود. وی با قرآن آشنا نبود. رهبر وی حبیب‌الله پیمان بود. من پیمان را از حدود سال ۳۵ می‌شناختم؛ تمایلات شبه مارکسیستی وی کاملاً روشن بود»^۳

محسن آیت (فرزند شهید آیت) در مورد مخالفت پدرش با وزارت خارجه میرحسین موسوی می‌گوید:

«در روز شهادت (۱۴ مرداد ۶۰) بود که رأی اعتماد به کابینه شهید باهنر مطرح بود، [پدرش] نگران سپردن سمت‌های حساس به اشخاصی با سوابق نامطلوب بوده است. پس از رأی اعتماد مجلس به وزارت خارجه میرحسین موسوی هم ایشان می‌گفت اگر انفجار هفت تیر روی نداده بود، در مجلس این قدر تنها نمی‌ماندم و افراد بیشتری با من در مخالفت با وزارت او همراهی می‌کردند»^۴

۱. «هفته دشتان حسن آیت»، رمز عبور ۱، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، نوروز ۱۳۸۹، ص ۴۳.
۲. «موسوی حیات سیاسی‌اش را مذبذون آیت‌الله خامنه‌ای است»، ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی، دی ماه ۱۳۸۹، ص ۳۷.
۳. همان.
۴. محسن آیت، «ایهام‌ها در ترور شهید آیت»، رمز عبور ۱، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، نوروز ۱۳۸۹، ص ۴۵.

همسر میرحسین موسوی یعنی زهره کاظمی (معروف به زهرا رهنورد) نیز همانند خود او پیش از پیروزی انقلاب از شاگردان دکتر پیمان و مرتبط با برخی از اعضای نهضت آزادی بوده است.^۱

دکتر مکاری در یادداشت‌های خود در سال ۱۳۷۰ اشاره می‌کند که زهره کاظمی پیش از انقلاب همکار لیلی جهان‌آرا (معروف به لیلی امیرارجمند) - نزدیک‌ترین دوست فرح پهلوی - بوده است.^۲

لیلی جهان‌آرا که در ظاهر مسئولیت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را برعهده داشته، زنی بسیار فاسد بوده که با چند سازمان جاسوسی نیز ارتباط داشته است.^۳

زهرا رهنورد طبق برخی اسناد، اطلاعات مربوط به ارتباطات امام موسی صدر (رهبر شیعیان لبنان) با داخل کشور را به مخبرین ساواک می‌داده است. نکته جالب این که رهنورد و موسوی به همراه دو فرزند خود در سال ۱۳۵۵ برای سکونت دائمی به آمریکا می‌روند اما با تغییر سیاست دولت آمریکا در قالب ایجاد فضای به اصطلاح باز سیاسی توسط کارتر در ایران، به کشور باز می‌گردند.^۴

زهرا رهنورد در سال ۱۳۵۸ از سوی نهضت آزادی در لیست مشترکی کاندیدای مجلس خبرگان قانون اساسی می‌شود که افراد دیگری همچون مسعود رجوی و مهدی ابریشمچی (از سران منافقین) نیز جزو آن لیست بوده اند؛ ولی با این وجود موفق به راهیابی به مجلس نمی‌شود.^۵

۱. سایت خبری عمارپو، ۱۳ آبان ۱۳۸۹.

۲. «روزشمار ۹ دی»، ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی، دی ماه ۱۳۸۹، ص ۵۲.

۳. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، «زنان دربار به روایت استاد ساواک»، لیلی امیر ارجمند، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳.

۴. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۸۱-۸۰.

۵. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۷۰.

همچنین رکن: به: مسعود پهنود، ۲۷۵۰ روز بازرگان، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷، ص ۳۰.

ارتباط با منافقین

موسوی از همان هنگام که سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بود، سعی داشت با منافقین را از خود نرنجاند. دکتر حسن غفوری فرد (وزیر نیرو در کابینه موسوی) در این رابطه در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد:

«از همان اول، آقای میرحسین موسوی تصمیم می‌گرفت که کدام مقاله در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شود. به همین دلیل مقاله‌هایی را که ما علیه گروهک منافقین می‌نوشتیم، چاپ نمی‌کرد. مقاله‌های علیه مصدق و با به نفع آیت‌الله کاشانی را نیز چاپ نمی‌کرد.»^۱

زهره رهنورد در خصوص اعدام منافقین در سال ۶۷، طی مصاحبه‌ای با سایت‌های خارجی، با دفاع از منافقین و حمله به نظام جمهوری اسلامی ایران، می‌گوید:

«این اعدام‌ها لکه ننگی است به دامن نظام جمهوری اسلامی ایران که با هیچ آب کوثر و زمزمی نمی‌توان آن را پاک کرد.»^۲

این همان موضعی است که مسعود رجوی (سرکرده گروهک تروریستی منافقین) در سال ۶۷ اتخاذ می‌کند. یعنی میان موضع خاتم زهره رهنورد با موضع مسعود رجوی تروریست، هیچ تفاوتی ملاحظه نمی‌شود.

امام خمینی در پاسخ چنین افرادی، در دوم فروردین ۱۳۶۸ چنین موضع‌گیری کرده بودند:

«ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندان شان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده‌های همکاری آنان با آمریکا، از لانه جاسوسی بیرون آمد... کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و

در نیز: نهفت آزادی ایران، صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد یازدهم، تهران: نهفت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴.

۱. حسن غفوری فرد، «کمی بدبینی ضروری است»، هفته‌نامه پنجره، ۲۲ مرداد ۱۳۹۰، ص ۶۸.

۲. «استاد براندازی نظام توسط موسوی»، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۸ دی ۱۳۸۹، ص ۸.

شهید داده ما را می‌ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند، از این حرکات دست برندارند، مردم ما آنها را بدون هیچ گونه گذشتی طرد خواهند کرد.^۱

مشاور وزیر اطلاعات طی مصاحبه‌ای در دی ماه ۸۹ اظهار می‌دارد:

«زهره رهنورد در روزهای سه‌شنبه جلساتی داشت که خانمی به نام «زهره حاتمی» دبیری این جلسات را برعهده داشت. این فرد سابقه هواداری از منافقین و خانواده‌های متفق را دارد. خواهر و شوهر خواهرش هر دو در قرارگاه اشرف منافقین در عراق بودند که معدوم شدند و یک خواهر زاده‌اش هم‌اکنون در قرارگاه منافقین در عراق پسر می‌برد. چهار نفر از اعضای تشکیلات موسوم به مادران عزادار که زیر نظر زهره رهنورد فعال بودند و وی از آنها برای اهداف غیر قانونی و فتنه‌گرانه خودش سوء استفاده می‌کرد، در حین خروج از کشور دستگیر شدند. این افراد از مرتب‌ترین گروهک منافقین بودند و قصد داشتند در کشور آلمان با سرپل منافقین ملاقات کنند.»^۲

روز ۲۷ خرداد ۱۳۸۸، معاون عملیاتی مسعود رجوی (سرکرده منافقین) طی یک تماس محرمانه با میرحسین موسوی از طریق پیک، آمادگی اعضای گروهک منافقین را برای انجام عملیات ویژه در حین اغتشاشات اعلام کرد.^۳

رجوی همچنین در مرداد ۸۸ با انتشار پیامی اظهار داشت:

«وظیفه ما این است که هر گونه تعرض و ستمی که بر موسوی و اطرافیان او وارد شود را محکوم کنیم و به رژیم درباره محاکمه و مجازات وی هشدار می‌دهیم.»^۴

اردشیر امیرآرجمند نیز مشاور و مسئول کمیته حقوقی ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی در سال ۸۸ بود. وی همچنین با مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص

۱. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۳۲۶.

۲. استاد براندازی نظام توسط موسوی، پیشین، ص ۸.

۳. «شراکت شیطانی سازمان منافقین سبز در فتنه ۸۸»، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۲ آذر ۱۳۹۰، ص ۹.

۴. روزنامه وطن امروز، ۱۲ مرداد ۱۳۸۸.

مصلحت نظام، تحت مدیریت حسن روحانی نیز مرتبط بود. مادر وی که عضو گروهک منافقین بوده در سال‌های اخیر در فرانسه اقامت داشته و با سلطنت طلبان نیز همکاری می‌کرده است.^۱

اردشیر امیرارجمند بیش از ۱۸ سال در کنار میرحسین موسوی بوده است. برادر وی عضو شورای مرکزی ستاد اطلاعاتی منافقین مستقر در اروپا بوده است. او و خانواده‌اش در پاریس در منزلی زندگی می‌کنند که دولت فرانسه برای آنها اجازه کرده و همه مخارج آنها را نیز تأمین می‌کند.^۲

اردشیر امیرارجمند به سرویس اطلاعاتی فرانسه وصل بوده و اطلاعات داخل کشور را به آنها می‌داده است. وی در سال ۸۸ از کشور گریخت و به فرانسه نزد برادرش منصور امیر ارجمند که از اعضای گروهک منافقین بود، رفت.^۳

اردشیر امیرارجمند در سال ۸۹ سفری نیز به اسرائیل داشته و با سرویس اطلاعاتی رژیم صهیونیستی یعنی موساد نیز ارتباط گرفته است.^۴

بی‌اعتنایی به دستورات امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای

ریشه مخالفت‌های میرحسین موسوی با فرامین و دستورات امام خمینی (ره) و رئیس‌جمهور وقت (آیت‌الله خامنه‌ای) را باید در همان اوایل انقلاب جستجو کرد. «حیدر رحیم‌پور ازغدی» در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«زمان بنی‌صدر، از ریاست جمهوری یک نامه پست سی صفحه‌ای علیه ولی فقیه نوشته بودند که من جوابش را تحت عنوان «بحران کشنده» دادم. آن

۱. عبدالعزیز رضوانی، «امیر ارجمند حلقه مفقوده موسوی تا منافقین»، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۴.

۲. «ازکیان تا جرس» بررسی حلقه‌های ستاد موسوی و کروی در خارج از کشور، هفته‌نامه مثلث ۸ اسفند ۱۳۸۹، ص ۱۹.

۳. هفته‌نامه ۹ دی، ۲۳ بهمن ۱۳۸۹.

۴. روزنامه جوان، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹.

را بردم به روزنامه جمهوری اسلامی دادم ولی میرحسین موسوی آن را چاپ نکرد. مقاله را دادم به کیهان و در کیهان چاپ شد... یک روز هم موسوی آمده بود به مشهد و درباره ولی فقیه سخترانی کرد، عین عبارت موسوی این بود که گفت «ما شاه را برداشتم که باز با دست خودمان شاه بتراشیم؟!» منظورش ولی فقیه بود.^۱

حسن آیت نیز در مورد موسوی و همسرش گفته بود:

«افکار موسوی در خط ولایت نیست و هوادار مصدق و جزو حلقه حبیب‌الله پیمان است و در چنین مواردی خودش و همسرش مقابل مجلس خبرگان قانون اساسی می‌ایستند. بنابراین، این دو نفر به احتمال قوی در سیری خواهند رفت که در آینده اگر خودشان را اصلاح نکنند، جلوی نظام هم می‌ایستند.»^۲

یکی از مسائلی که امام خمینی بارها در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی به او تذکر داد اما او هیچ‌گاه به تذکرات امام توجهی نکرد؛ مشارکت دادن مردم در امور اقتصادی اعم از تولید و تجارت و خدمات بود. آیت‌الله مهدوی کنی در این زمینه می‌گوید:

«دولت آقای میرحسین موسوی... دولت سالاری را در مسائل اقتصادی عملاً ترجیح می‌داد و این سیاست تنها به خاطر جنگ نبود، بلکه اصلاً سبک تفکر ایشان این طور بود... برداشت ما این بود که آقای موسوی می‌خواهد کلاً دولت در تمام امور اقتصادی حضور داشته باشد و ما این را قبول نداشتیم.»^۳

۱. اگر تمام دنیا یزید بشوند، آقا دست از حق بر نمی‌دارد. ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حبس ۹ دی، دی ماه ۱۳۸۹، ص ۳۹.

۲. همچنین رکند: به روزشمار هشت ماه نبرد مقدس، پیشین، ص ۱۰۲.

۳. همه دشمنان حسن آیت، پیشین، ص ۴۳.

۴. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، پیشین، ص ۳۲۳.

همچنین رکند: به: هدی صابر، «روند تحول جناح‌بندی‌ها در ایران»، دوهفته‌نامه ایران فردا، ۲۶ آبان ۱۳۷۸، ص ۱۹.

امام خمینی در بخشی از پیام ۲۲ بهمن ۱۳۶۳ می‌فرماید:

«دولت چنانچه کراراً تذکر داده ام، بی‌شرکت ملت و توسعه بخش‌های خصوصی جوشیده از طبقات محروم مردم و همکاری با طبقات مختلف مردم، با شکست مواجه خواهد شد. کشاندن امور به سوی مالکیت دولت و کنارگذاشتن ملت، بیماری مهلکی است که باید از آن احتراز شود.»^۱

همان‌گونه که امام خمینی در سال ۶۳ می‌فرماید، کراراً در این باره به دولت موسوی تذکر داده‌اند اما ظاهراً میرحسین موسوی گوش‌گوشی برای شنیدن تذکرات امام نداشته است. یکی از کسانی که علی‌رغم سرپیچی‌های موسوی، همچنان از وی حمایت می‌کرد، آقای هاشمی بود. ایشان در یادداشت مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۵ خود می‌نویسد:

«آقای اسدالله پادامچیان (نماینده تهران) به دفترم آمد... پیشنهاد تغییر دولت و آوردن دولت جدیدی که طرفدار واگذاری کارها به مردم باشد، برای حل مشکلات اقتصادی را داد که گفتم عملی نیست.»^۲

امام خمینی باز هم در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۶۵ می‌فرماید:

«مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی‌تواند که این بار بزرگی که الان به دوش این ملت است، بردارد. همان طوری که ملاحظه می‌کنید اگر چنانچه این شور و شعف ملت و جوان‌های عزیز نبود، هیچ دولتی نمی‌توانست مقابلۀ کند با این قدرت‌هایی که همه قدرتش را پهلوی هم گذاشتند و به ما حمله کردند. بدون این که این ملت همراهی کند ما نمی‌توانستیم کاری بکنیم... شرکت بدهند مردم را در همه امور... با شرکت اینها شما می‌توانید اداره کنید این کشور را. مردم را در امور شرکت بدهید، در تجارت شرکت بدهید، در همه امور شرکت بدهید.»^۳

و نیز: عبدالوهاب فرازی. «انقلاب اسلامی در دهه ی سوم؛ گفتگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی»، کتاب نقد، بهار ۱۳۸۱، ص ۹.

۱. صحیفه امام، جلد ۱۹، ص ۱۵۸.

۲. اوج دفاع، پیشین، ص ۱۰۲.

۳. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۵۶.

این تذکرات پی‌درپی امام حاکی از آن است که موسوی اعتنایی به رهنمودهای امام خمینی نداشته است.

حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی (رئیس سابق کمیسیون برنامه و بودجه مجلس) در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«در مجلس اول، برنامه خاصی از سوی دولت آقای مهندس موسوی به مجلس ارائه شد... در این برنامه سیاست‌های مناسبی برای این که مردم و بخش خصوصی در اداره اقتصاد حضور داشته باشند، پیش‌بینی نشده بود. در این برنامه همچنین به مسائل فرهنگی و امور دفاعی و امنیتی هم توجه خاصی نشده بود... ما برنامه پیشنهادی دولت را به دلیل این که مبتنی بر مشارکت بخش خصوصی نبود، رد کردیم اما در برنامه پیشنهادی ما مشارکت خصوصی به صورت جدی پیش‌بینی شده بود.»^۱

مهندس مرتضی نبوی نیز در مصاحبه‌ای در سال ۷۴ می‌گوید:

«افلاً من سه سند از زمان دولت آقای موسوی بخاطر دارم که حضرت امام از آقای موسوی گله کردند که من بارها گفته‌ام «مشارکت مردم» ولی در عمل اتفاق نیفتاده است.»^۲

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۲۲ فروردین ۱۳۶۳ می‌نویسد:

«گروهی از اعضای صنف برنج فروشان آمدند و دل‌پُری از دولت و بسیج اقتصادی - به خاطر طرح برنج - داشتند. گفتم طرح برنج، موفق نبوده است و باید لغو شود. عصر وزیر بازرگانی [حسن عابدی جعفری] و معاونانش آمدند و توضیحاتی درباره کارشان دادند. دولتی شدن بخشی از بازرگانی کشور، مشکلات زیادی دارد و وجود نیروهای کم تجربه، کار را مشکل‌تر کرده است.»^۳

۱. «اعلای می‌خواستند تاوایی‌ها هم دولتی باشد، هفته‌نامه شهروند امروز، ۲۱ مهر ۱۳۸۷، ص ۱۱، ضمیمه.

۲. «چهره به چهره» ده گفتگوی صریح نشریه صبح یا صاحب‌نظران، پیشین، ص ۱۷.

۳. به سوی مروت، پیشین، ص ۶۴.

اما موسوی بی‌اعتنا به دستورات امام و برنامه‌های مجلس، راه خود را می‌رفت. وی عنان اختیار دولت خود را در دست بهزاد نبوی قرار داده بود که به قول بیژن جزینی، جزو مارکسیست‌های آمریکایی بود. آنان برنامه شان این بود که با یک طرح ریزی دقیق، سال به سال امکانات کشور را به هدر داده و از قدرت اقتصادی ممکن بکاهند تا کشور توان ادامه جنگ را از دست بدهد و به آتش‌بس تحمیلی تن در دهد. در راستای اجرای این سناریو، هر کس را که مانع خودشان می‌دیدند، از سر راه برمی‌داشتند. علی محمد بهشتی (وزیر اسبق کشور) طی سخنانی در این باره می‌گوید: «وقتی میرحسین موسوی نخست‌وزیر شد، همه حزب اللهی‌ها را که ایمان راستینی به انقلاب داشتند، بیرون کرد. آقای عسکراولادی (وزیر بازرگانی)، آقای ناطق‌نوری (وزیر کشور)، آقای علی‌اکبر پرورش (وزیر آموزش و پرورش) و آقای نوکلی (وزیر کار) همه را اخراج کرد. دکتر علی‌اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه) را هم می‌خواست عوض کند که امام خمینی نگذاشت.» یکی دیگر از نمونه‌های این شیوه برخورد را دکتر حسن غفوری‌فرد^۱ بیان می‌کند. ایشان می‌گوید:

«در زمان وزارت نیرو در دولت مهندس موسوی، یک دفعه به آقای مهندس موسوی نامه نوشتم و گفتم سازمان برنامه [مسعود روغنی زنجانی] می‌خواهد به من لطمه بزند، ولی عملاً به وزارت نیرو ضربه می‌زند. حالا که بودجه وزارت را نمی‌دهند، من کنار می‌روم. کسی را بجای من بیاورید که با او خصومت و دشمنی نداشته باشند. بعد از من، دکتر بانکی [از نزدیکان بهزاد نبوی] به این سمت منصوب شدند. یادم است دو سه روز بعد از آن که از وزارت نیرو رفتم، دکتر بانکی به منزل ما زنگ زدند و گفتند: آن ۲۰۰ میلیون تومانی که چند وقت بود می‌خواستی بگیری و به تو نمی‌دادند، به من دادند. و آن ۵۰ میلیون دلاری را هم که به تو ندادند، به من دادند!... ۲۰۰ میلیون

۱. دستور ترور شهید آیت‌راستی صدر به منافقان داد. پیشین، ص ۶۷.

تومان پول در آن زمان، نصف یا حداقل بخش بزرگی از بودجه وزارتخانه بود. در هر حال، در آن چهار سالی که من در وزارت نیرو بودم و بعضی شب‌ها مجبور می‌شدم همانجا بخوابم، این پول را به من ندادند.^۱

از کارآیی انداختن وزارتخانه‌ای مانند وزارت نیرو به مدت چهار سال، آن هم در شرایط جنگی را آیا جز خیانت به نظام می‌توان چیز دیگری نامید؟ البته که آقای روغنی زنجانی چنین اقدامی را جز با دستور مستقیم خود میرحسین موسوی نمی‌تواند انجام دهد. این همان روغنی زنجانی است که در سال ۶۷ به امام خمینی گزارش می‌دهد که کشور دیگر پولی برای پشتیبانی از جنگ ندارد!! گزارشی که بعداً میرحسین موسوی اظهار می‌دارد که این گزارش، نظر دولت نبوده است! و در واقع بر دروغ بودن آن صحه می‌گذارد. و بالاخره، این همان روغنی زنجانی است که به واسطه این خدماتش!! در دولت جناب آقای رفسنجانی در پست ریاست سازمان برنامه و ریاست بانک مرکزی، مجری دستورات دیگه شده از جانب بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌شود.

اما به راستی چرا فردی همچون میرحسین موسوی با چنین ویژگی‌هایی به نخست‌وزیری انتخاب می‌شود؟

جالب است بدانیم که رئیس جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) به هیچ وجه مایل به انتخاب موسوی نبود. یکی از کسانی که تلاش بسیاری برای نخست‌وزیر شدن موسوی کرد، بهزاد نبوی بود. وی برای این کار رایزنی‌های بسیاری با آقای هاشمی‌رفسنجانی به عمل می‌آورد و سرانجام هم موفق می‌شوند تا با جلب نظر اکثریت نمایندگان مجلس، این فرد را به رئیس جمهور تحمیل کنند.^۲

در تاریخ ۸ خرداد ۶۲، دکتر ولایتی در جلسه حزب جمهوری اسلامی، از لزوم برکناری میرحسین موسوی از دفتر سیاسی حزب سخن می‌گوید اما با عتاب و خطاب آقای هاشمی‌رفسنجانی روبرو می‌شود.^۳

۱. حسن غفوری‌فرد، «خطرات دکتر حسن غفوری‌فرد»، تدوین طاهره خداحمی، تهران: مرکز استاد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۷۱-۲۷۰.

۲. رضا خجسته رحیمی، «خدا حافظی با سیاست»، سالنامه ۱۳۸۳ روزنامه شرق، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۳۹.

آقای هاشمی در یادداشت مورخ ۸ خرداد ۱۳۶۲ خود در این باره می‌نویسد:

«جلسه شورای مرکزی حزب داشتیم. انتخابات هیئت اجرایی بود. رأی محافظه کاران بیشتر بود و بنای حذف میرحسین موسوی از دفتر سیاسی را داشتند. با اوقات تلخی جلوگیری کردم.»^۱

از یادداشت‌های آقای رفسنجانی چنین بر می‌آید که رئیس جمهور (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) به شدت از عملکرد میرحسین موسوی ناراضی بوده‌اند. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۹ تیر ۱۳۶۳:

«آیت‌الله خامنه‌ای با سیاست اقتصادی حاکم بر دولت، موافق نیستند.»^۲

۲۱ تیر ۶۳:

«نزدیک ظهر، رئیس جمهور آمدند. شرح صحبت‌هایشان با امام را که از ضعف بعضی از وزرای دولت و سیاست دولتی کردن کارها و تضعیف بخش خصوصی گفته‌اند، مطرح کردند.»^۳

۷ مرداد ۶۳:

«با رئیس جمهور مقداری درباره کابینه صحبت کردیم. ایشان با چند وزیر از وزرای موجود، مخالفند ولی راهی برای اعمال نظر خود در این مورد ندارند و مایل نیستند که من در مجلس از آنها دفاع کنم.»^۴

۱۶ مرداد ۶۳:

«آقای رئیس جمهور آمد... از نخست‌وزیر گله داشتند که بدون رضایت

ایشان، وزرا را به مجلس معرفی کرده است.»^۵

محسن رفیق‌دوست نیز در مصاحبه‌ای می‌گوید:

۱. آرامش و جالش. پیشین، ص ۱۰۹.

۲. به سوی سرنوشت. پیشین، ص ۱۷۰.

۳. همان، ص ۱۸۳.

۴. همان، ص ۲۱۳.

۵. همان، ص ۲۲۷.

«میرحسین موسوی اختلاف نظر زیادی در دوران نخست‌وزیری با رئیس

جمهور وقت - مقام معظم رهبری - داشته و اصلاً هم زیر بار نمی‌رفتند.»^۱

در سال ۱۳۶۴ که آیت‌الله خامنه‌ای مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شدند، قصد جدی داشتند که فرد دیگری را بجای میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کنند. در این راستا آقای هاشمی در یادداشت مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۴ خود می‌نویسد:

«شب با آقای خامنه‌ای جلسه‌ای طولانی داشتیم. درباره کابینه آینده، ایشان مایل نیست که مهندس موسوی مجدداً نخست‌وزیر شود. خط اقتصادی ایشان را قبول ندارند. از من توقع دارند که همراهی کنم.»^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۱۶ شهریور نیز اشاره می‌کند که:

«نظر آقای خامنه‌ای این است که اینها خوب کار نکرده‌اند و جایز نیست دوباره مأمور تشکیل کابینه شوند.»^۳

هاشمی در مصاحبه‌ای در سال ۸۲ در پاسخ به این سؤال خبرنگار که: آیت‌الله خامنه‌ای در دوره دوم ریاست جمهوری شان نمی‌خواستند آقای موسوی را مطرح کنند تا این مشکل از ریشه حل شود. این را توضیح بفرمایید. می‌گوید:

«همین طور است. ایشان، او را قبول نداشتند و خیلی صریح هم می‌گفتند که قبول ندارم.»^۴

اما آقای هاشمی علی‌رغم همه این مسائل، هیچ تلاشی جهت جلوگیری از انتخاب مجدد میرحسین موسوی به عمل نمی‌آورد.

ایشان همچنین در یادداشت ۲۵ شهریور ۶۴ خود می‌نویسد:

«شب آقایان بهزاد نبوی و نوربخش آمدند و از تصمیم آقای خامنه‌ای مبنی بر تعویض دولت اظهار نگرانی کردند و از من خواستند دخالت کنم و مانع شوم.»^۵

۱. خبرگزاری مهر، ۱۰ مهر ۱۳۹۱.

۲. امید و دلواپسی. پیشین، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۴۲.

۴. طلای بی‌ژهر. «کابینه دوم میرحسین موسوی». تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸. ص ۳۵.

پیش از جلسه رأی اعتماد مجلس به دور دوم نخست‌وزیری میرحسین موسوی، رئیس جمهور به عنوان سندی دال بر عدم صلاحیت موسوی، فهرست بیش از ۶۰۰ مورد تخلف از قانون اساسی آقای موسوی که در دوره اول نخست‌وزیری به او تذکر داده ولی ایشان اعتناء نکرده را به مجلس دادند.^۱

آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای نیز در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

«پس از انتخاب مجدد رئیس جمهور، این موضوع مسلم بود که نه رئیس جمهوری مایل به انتخاب مجدد موسوی برای نخست‌وزیری است و نه قشر اصلی مجلس و نه اکثریت ملت. قراین نشان می‌داد که امام هم با وی موافقت ندارند. بنابراین دورنمای سیاست هم نشان نمی‌داد که شخص مذکور مجدداً از طرف رئیس جمهوری معرفی شود و مجلس به آن رأی بدهد. از این رو، همه عوامل طرفدار سیاست‌های مخرب وی به کار افتادند که میرحسین موسوی دوباره به قدرت برسد. آنها چون از انصراف مجلس و رئیس جمهوری مأیوس بودند، به امام خمینی روی آوردند و همه عناصر مؤثر در توطئه به کار افتادند و با حضور مکرر نزد امام و مدح موسوی، چنین وانمود کردند که جوانان جبهه طرفدار موسوی هستند و انتخاب نشدن وی صدمه محسوسی به جبهه خواهد زد و این همان نقطه حساسی بود که امام (ره) نسبت به آن فوق العاده حساسیت داشتند و اطرافیان هم این را به خوبی می‌دانستند.»^۲

دکتر منوچهر محمدی (استاد دانشگاه تهران) در کتاب خود در این باره می‌نویسد:

«در سال ۱۳۶۴، میرحسین موسوی و اطرافیان او تلاش وسیعی را برای ابقای وی در مقام نخست‌وزیری آغاز کردند. شواهد و اسناد آن دوره نشان

۱. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۲۵۱.

۲. امیر قنبری، «گروه ۵+۱ در ایران، اصفهان: حیات طیب، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶.

همچنین رک به: گذر از فتنه ۸۸، پیشین، ص ۹۱.

و نیز: میثم تولایی، «نامه امام منتشر می‌شد، میرحسین نه دنیا داشت نه آخرت»، روزنامه وطن امروز، ۱۱ مرداد ۱۳۸۸.

۳. زینب کریمیان، «ناگفته‌های آیت‌الله»، ماهنامه همشهری، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۵۰.

می‌دهد که اطرافیان میرحسین تلاش داشتند تا تغییر نخست‌وزیر و به تبع آن وزرای خاص را، با هزینه بالا برای نظام به‌ویژه در شرایط جنگ نشان دهند که نه تنها باعث تضعیف ایران در عرصه بین‌المللی خواهد شد، بلکه روحیه رزمندگان را نیز تضعیف خواهد کرد؛ به همین دلیل با عناصر نزدیک به میرحسین از حیث اعتقادی یا تشکیلاتی، رایزنی شد. افرادی که در رأس آنها اکبر هاشمی‌رفسنجانی (رئیس مجلس) و محسن رضایی (فرمانده سپاه) قرار داشتند. هاشمی‌رفسنجانی به‌عنوان حامی آغازین و همیشگی میرحسین و محسن رضایی که از همین زمان به واسطه مسئولیت رفسنجانی در نمایندگی امام و ریاست شورای جنگ، تأثیر پذیری‌اش از ایشان روز به روز بیشتر می‌شد.^۱

با کمال تعجب، یکی از کسانی که تلاش بسیاری می‌کند تا موسوی دوباره به پست نخست‌وزیری منصوب شود، آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) است! ایشان به نزد امام خمینی رفته و مدعی می‌شود که در صورت عدم انتخاب مجدد میرحسین موسوی، جبهه‌های جنگ لطمه خواهد خورد!^۲

حجت‌الاسلام ناطق‌نوری نیز در خاطراتش در این باره می‌نویسد:

«گوپا آقای محسن رضایی به‌عنوان فرمانده سپاه، خدمت امام رسیده و گفته بود که موقعیت آقای موسوی در جنگ و بین جوان‌ها به‌گونه‌ای است که اگر ایشان نخست‌وزیر نشوند، جنگ لطمه می‌خورد. طبعی است که برای امام در آن روزها هیچ چیز حیاتی‌تر از مسئله جنگ نبود.»^۳

رضایی خود در این باره در مصاحبه‌ای در سال ۸۸ می‌گوید:

«در سال‌های گذشته، دو بار برای میرحسین موسوی در نزد امام (ره) وساطت کردم تا بتواند به مسئولیتش ادامه دهد.»^۴

۱. منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی در بوته آزمون، پیشین، ص ۳۶۰.

۲. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۲۹۷.

۳. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، پیشین، ص ۳۶۱.

۴. محمدرضا قمشه‌ای، «فرمان براندازی: آسیب‌شناسی بیانه‌های ۱۸ گانه میرحسین موسوی و پیامدهای آن»، تهران: ساحل اندیشه تهران، ۱۳۸۹، ص ۲۷۲.

ظاهراً رضایی بعداً مدعی می‌شود که این پیشنهاد، حاصل عقل جمعی فرماندهان جنگ بوده است. اما محسن رفیق‌دوست با رد این ادعا اظهار می‌دارد که:

«این تشخیص خود آقای رضایی و چند نفر دیگر از اطرافیان ایشان بوده است.»^۱

سردار یحیی رحیم‌صفوی نیز در پاسخ به این سؤال که «آیا واقعاً جبهه روی تعویض میرحسین موسوی حساس بود؟» پاسخ می‌دهد:

«می‌توانم با اطمینان بگویم که در جبهه‌ها، آقای میرحسین موسوی مطرح نبود.»^۲

سردار محمد کوثری (فرمانده سابق لشکر محمد رسول الله) نیز در این باره اظهار می‌دارد:

«من فکر می‌کنم آقای هاشمی و [محسن] رضایی در جنگ بیشتر به فکر جنبه‌های سیاسی جنگ بودند؛ یعنی بیشتر دوست داشتند معامله صورت گیرد تا جنگ.»^۳

به این نحو موسوی به خرابکاری‌های خود ادامه می‌دهد تا این که امام خمینی (ره) را وادار به سر کشیدن جام زهر قبول قطعنامه می‌کنند. اما پس از قبول قطعنامه، موسوی در شهریور ۶۷ استعفاء می‌دهد. رئیس جمهور (آیت‌الله خامنه‌ای) در پاسخ به استعفای مهندس موسوی می‌نویسند:

وی در جای دیگر می‌گوید: در هر دو بار نخست‌وزیری آقای موسوی، مسائلی پیش آمد که تقاضایی که من از امام (ره) کردم، منجر به نخست‌وزیری ایشان شد.

همان، ص ۲۷۳.

یعنی که آقای محسن رضایی علی‌رغم آن که می‌دانسته رئیس جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) به هیچ وجه مایل به انتخاب موسوی به عنوان نخست‌وزیر نیست، هم در دوره اول و هم در دوره دوم ریاست جمهوری مقام معظم رهبری، با هماهنگی و همسویی با کسانی چون آقای هاشمی و بهزاد نبوی، با تعریف و تمجید کردن از موسوی در نزد امام خمینی، باعث به قدرت رسیدن او می‌شود!

۱. رازهای دهه شصت، پیشین، ص ۲۹۹.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی مشرق، ۱۳ خرداد ۱۳۹۱.

۳. مسایون در پایان جنگ می‌خواستند معامله کنند. رمز عبور ۲، ص ۱۷۲.

«جناب‌عالی از اختیارات نخست‌وزیر طبق اصل ۱۳۴ کاملاً برخوردار بوده‌اید و حتی به برکت لطف حضرت امام و حمایتی که همواره از دولت کرده‌اند تا بتوانند وظایف خود را به خوبی انجام دهند، اختیاراتی بیش از مقرر در قانون کسب کرده و آن را اعمال نیز کرده‌اید... اینجانب با وجود اختلاف نظرهای چندی که با شما در نحوه اداره کشور و اعتراض به روش‌های شما به‌ویژه در مسائل اقتصادی دارم، همان طور که می‌دانید همواره در همه مراحل به شما کمک کرده‌ام و اکنون هم استعفای شما را به مصلحت ندانسته و اصرار بر آن را ضربه به نظام و حتی با کمال معذرت خیانت - البته خیانت غیر عمدی - می‌دانم و معتقدم خوب است جناب‌عالی امروز نظرات حضرت امام در امور اقتصادی را به‌طور درست بپذیرید.»^۱

نامه مقام معظم رهبری خطاب به میرحسین موسوی، به خوبی حکایت از آن دارد که حتی تا پایان جنگ نیز موسوی نه دست از قانون شکنی‌های خود برداشته و نه به تذکرات مکرر امام خمینی در امور اقتصادی توجهی داشته است. (زیرا که مغز مفصل میرحسین موسوی - یعنی بهزاد نبوی - طبق رهنمودهای آمریکایی‌ها، به‌گونه‌ای امور اقتصادی کشور را به جلو می‌برد که سال به سال از قدرت کشور کاسته شود و توان دفاعی نیز متناسب با آن کاهش یابد.)

جلال‌الدین قارسی نیز در مورد این ماجرا می‌گوید:

«مدتی بعد از تأیید قطعنامه از سوی امام، میرحسین موسوی خودش را پنهان کرده و از انجام وظایف سر باز می‌زد. امام می‌خواستند استعفای او را قبول کنند. حتی در جلسه‌ای با حضور افراد شاخص کشور از جمله آقای موسوی اردبیلی، هاشمی و... این تصمیم گرفته می‌شود. در آن جلسه، رئیس جمهور [مقام معظم رهبری] دیرتر به جلسه رسیدند. امام به محض ورود ایشان می‌گویند ما برای تعیین نخست‌وزیر بعدی در حال مذاکره هستیم؛ نظر

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۷۳۱.

شما چیست؟ مقام معظم رهبری می‌فرمایند شما نباید استعفایش را بپذیرید چرا که وی با استعفاء می‌خواهد وجهه‌ای برای خود مهیا کند و بگوید من طرفدار جنگ بودم و خود را تبدیل به قهرمان ملی کند. باید به او فرمان دهید که به مسئولیت خود بازگردد. امام راحل با اشاره دست به سمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند این درست است.^۱

اسدالله بادامچیان نیز در این مورد اظهار می‌دارد:

«موسوی بعد از استعفاء به مدت سه روز در خانه‌ای پنهان شده بود. مرحوم سیداحمد آقا هر روز تماس می‌گرفت و می‌پرسید که موسوی کجاست؟ تا این که روز سوم، صبح سیداحمد آقا زنگ زد و گفت موسوی را پیدا کنید و بگویید بیاید خدمت امام چون امام نامه‌ای نوشته و گفته‌اند اگر تا ظهر موسوی نیامد بدهیم اخبار بخواند. اگر این نامه پخش شود، نه دنیا برای موسوی می‌ماند و نه آخرت. خیلی نامه تندی بود. ما به همه گفتیم تا این که موسوی ساعت ۱۱ صبح آمد و امام هم نامه را تغییر داد.^۲

جلال‌الدین فارسی نقل می‌کند که امام به موسوی می‌گوید:

«اگر خدمات شما نبود، شما را به‌عنوان ضد انقلاب معرفی می‌کردم.»^۳

دکتر منوچهر محمدی (استاد دانشگاه) نیز در این مورد می‌نویسد:

«پس از استعفای موسوی در شهریور ۱۳۶۷، امام به او می‌گوید: اگر نبود کار این چند سال شما، به ملت اعلام می‌کردم که شما در مقابل انقلاب و نظام ایستاده‌اید.»^۴

۱. موسوی حیات سیاسی‌اش را مدیون آیت‌الله خامنه‌ای است. پیشین، ص ۳۷.

همچنین رکن: به: محمد مهدی اسلامی، «اصرار به استعفاء خیانت است»، رمز عبور ۲، ویژه‌نامه «سیاسی روزنامه ایران»، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۶۲.

۲. انقلاب اسلامی در بوته آزمون. پیشین، ص ۳۶۵.

۳. انقلاب اسلامی در بوته آزمون. پیشین، ص ۳۶۵.

۴. نامه امام منتشر می‌شد، میرحسین نه دنیا داشت نه پیشین.

علی‌اکبر پرورش (وزیر آموزش و پرورش کابینه موسوی) هم نقل می‌کند که امام به موسوی گفت:

«به چه مناسبت استعفاء دادی؟ من مقابله می‌کنم.»^۱

آقای هاشمی نیز در یادداشت ۲۰ شهریور ۶۷ خود در این مورد می‌نویسد:

«خبر رسید که امروز مضامین اظهارات امام به نخست‌وزیر در ملاقات خصوصی، در مجلس پخش شده و باعث ناراحتی نخست‌وزیر شده است.»^۲

جملات نقل شده از امام خمینی، به خوبی حاکی از ناراضی‌بانی امام از عملکرد میرحسین موسوی است؛ به‌طوری که امام قصد داشته او را به‌عنوان «ضد انقلاب» و «کسی که در مقابل انقلاب و نظام ایستاده»، به مردم معرفی کند.

مخالفت موسوی با حمایت جدی از جبهه‌ها

سردار محمد کرمی راد (فرمانده سابق لشکر ۱۱ امیرالمومنین علیه السلام) در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد:

«در آن زمان، بعضی وزرا در دولت که نتوانستند خوب کار کنند و خودباخته شدند و کشش این کار را نداشتند که همگام با رزمندگان و امام حرکت کنند، جنگ را سیاسی قلمداد می‌کردند... آقایان سیاسی کاری می‌کردند. اگر نخست‌وزیر وقت یعنی میرحسین موسوی، همه توان دولت را وارد جنگ می‌کرد، کار تمام می‌شد. اما کوتاهی کردند و همین‌ها بود که زمینه جام زهر را برای امام (ره) فراهم می‌کرد.»^۳

حمید نقاشیان (از محافظان امام خمینی) نیز در این مورد می‌گوید:

«آقای میرحسین موسوی و دوستانشان شدیداً با جنگ مخالف بودند. در اصل، موبذیان به دیدگاه حضرت امام در تداوم دفاع مقدس مخالف بودند. در

۱. موسوی حیات سیاسی‌اش را مدیون آیت‌الله خامنه‌ای است. پیشین، ص ۳۷.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۳۰۸.

۳. پیوند با امام، پذیرش قطعنامه را برای مردم ممکن می‌کرد. پیشین، ص ۳۹.

ابتدا اظهار نظر نمی کردند، ولی بعد پیش از ده جلسه از جلسات شورای عالی سپاه به این بحث گذشت که بررسی شود چرا دولت از سپاه حمایت نمی کند؟ حمایت که نمی کرد هیچ، حتی کارشکنی هم می کرد. به نظر من روحیه آقای میرحسین موسوی یک روحیه جهادی نبوده، نیست و نخواهد بود. یک جاهایی به لحاظ سیاسی مجبور به تظاهر بوده، ولی ایشان ذاتاً با دادن امکانات کشور به جنگ موافق نبود.^۱

ماشاءالله رحیمی (از گردانندگان مسجد قبا) یک نمونه از مخالفت های موسوی را چنین نقل می کند:

«بادم هست چند باری که به جبهه رفتم، دیدم بچه های مجروح را با ماشین های نisan جابه جا می کنند. کمک فترهای نisan خیلی خشک است و فقط وقتی دو سه تن بار داخل آن می گذارند، درست حرکت می کند. وقتی که دو سه نفر مجروح را داخل آن می گذاشتند، در جاده های خاکی و دست اندازها آنقدر نisan بالا و پایین می رفت که وقتی بچه ها به مقر می رسیدند، همه آنها شهید می شدند. ما در صدد پرآمدیم که ماشین های مناسبی را پیدا کنیم. هیتی به آلمان رفت و ماشین های استیشن فولکس را انتخاب کرد و یک نمونه را هم آورد. این فولکس ها به شکلی طراحی شده بودند که دو نفر جراح هم زمان می توانستند در داخل آن عمل جراحی انجام دهند. ما پیش بینی کردیم که با ۷۳ هزار تومان می توانیم این فولکس ها را تهیه کنیم. وقتی خواستیم اقدام کنیم، دوران نخست وزیری میرحسین موسوی بود و او محکم ایستاد و اجازه نداد اینها را بیاوریم! هر چه هم گفتیم که خود مسجد بودجه این آمبولانس ها را تأمین می کند، موافقت نکرد.»^۲

فرماندهان ارشد سپاه چندین بار برای ابراز نگرانی و عدم همکاری دولت موسوی، با امام (ره) دیدار داشتند. یکی از دست اندرکاران پشتیبانی سپاه در دوران

۱. روزشمار هشت ماه نبرد مقدس. پیشین، ص ۴۳۱.

۲. ماشاءالله رحیمی، «شهید مفتاح خیلی زود عذر گودرزی را خواست». کتاب ماه فرهنگی - تاریخی، یادآور، شماره (۸۷ و ۸۸)، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۸۴.

جنگ نیز خاطراتی از دو بار اظهار ناراحتی شهید محمد ابراهیم همت (فرمانده دلاور لشکر ۲۷ محمد رسول الله) درباره کارشکنی های دولت موسوی در امر جنگ را بیان کرده است.^۱

یکی از کارشکنی های موسوی در کار جنگ، عدم اجرای مصوبات شورای عالی پشتیبانی جنگ بود. آقای هاشمی در یادداشت ۲ آبان ۱۳۶۶ خود در این باره می نویسد:

«آیت الله خامنه ای تلفن کردند و از عدم اجرای مصوبات شورای عالی پشتیبانی جنگ توسط نخست وزیر، گله داشتند.»^۲

پس از آن که محسن رفیق دوست نیز در مصاحبه ای به برخی از کارشکنی های دولت در دوران جنگ اشاره می کند، موسوی گفته بوده که اگر این صحبت ها ادامه پیدا کند جواب خواهد داد. رفیق دوست نیز در پاسخ او می گوید:

«جوابی ندارد بدهد. عدم همکاری دولت با جنگ را آن قدر دلیل و مدرک داریم که در آن وقت بیان می کنیم.»^۳

موسوی و سازمان سپا

به راستی مسائلی همچون ارتباط با گروهک آمریکایی نهضت آزادی، ازدواج با زهرا رهنورد (مرتبط با دوست فرح پهلوی)، سفر به آمریکا در سال ۵۵ جهت مقیم شدن در آن کشور، کاندیدا شدن برای نخست وزیری توسط بهزاد نبوی، انتخاب بهزاد نبوی به عنوان مغز متفکر و همه کاره دولت خویش، مخالفت عملی با دستورات و رهنمودهای امام خمینی (ره) در طی دوران جنگ، بیش از ۶۰۰ مورد سرپیچی از

۱. رازهای دهه شصت. پیشین، ص ۲۹۹.

همچنین رکنه، بهز مهدی مهرپور، «میرحسین سهم امور دفاعی را از بودجه کاهش داد!» ویژه نامه روزنامه ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس، مهر ۱۳۹۰، ص ۱۴.

۲. دفاع و سیاست. پیشین، ص ۳۲۴.

۳. می گفتند جنگ را رها کنید. پیشین، ص ۲۲.

تذکرات قانونی رئیس جمهور وقت (مقام معظم رهبری) تنها در طی چهار سال اول زمامداری دولت، کارشکنی در امر پشتیبانی از جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، ارائه گزارشات خلاف واقع به امام خمینی در مورد اوضاع اقتصادی کشور، همکاری با سایر وابستگان به آمریکا جهت تحمیل جام زهر قبول قطعنامه به امام خمینی، و... آیا بدون هدایت سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه انجام پذیرفته است؟

مایکل لدین (مشاور یهودی وزیر خارجه سابق آمریکا و از مرتب‌ترین یا سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا) در سال ۱۳۸۸ از ارتباط با برخی افراد در کابینه موسوی و حمایت خود از میرحسین موسوی خبر داد. لدین درباره سابقه ارتباط خود گفته است:

«دوستی من با بعضی از افرادی که امروزه سبز نامیده می‌شوند، به ده ۱۹۸۰ بر می‌گردد. در آن زمان این افراد در کابینه موسوی مسئولیت‌هایی داشتند. من به مدت ۲۵ سال با این افراد ارتباط داشتم.»^۱

مشاور وزیر اطلاعات در سال ۱۳۸۹ طی مصاحبه‌ای در مورد طراحی‌های چند ساله میرحسین موسوی برای براندازی نظام دینی در جمهوری اسلامی ایران، اظهار می‌دارد:

«در تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۸۵ در جلسه‌ای با مسئولیت میرحسین موسوی مسئله براندازی نظام را صریحاً مطرح کرده می‌گویند: اسقاط نظام از طریق بازتولید انقلاب ۵۷ غیر ممکن است اما پاشته آشیل نظام، انقلاب نرم است، سپس در ادامه این جلسه، تاکتیک‌های مختلف برای براندازی نظام دینی در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند.»^۲

و جالب است که همین موسوی در تاریخ نهم اردیبهشت ۸۸ به صراحت اعلام می‌کند که آقای هاشمی‌رفسنجانی از وی حمایت می‌کند!^۳

۱. «آرزوهای ۳۰ ساله» رمز عبور ۳، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۶۵.

۲. اسناد براندازی نظام توسط موسوی، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۸ دی ۱۳۸۹، ص ۷.

۳. محمدجعفر محمدزاده، «روزهای انتخاب»، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۸، ص ۱۵۱.

از سوی دیگر، آدام اولی (سخنگوی سابق وزارت امور خارجه آمریکا) در مهر ماه ۸۸ طی سخنانی می‌گوید:

«همین حالا هم این موضوع پنهانی نیست که ما از موسوی و خاتمی حمایت می‌کنیم؛ اما علنی شدن این حمایت‌ها همزمان با اعمال تحریم‌ها، می‌تواند این فایده را داشته باشد که مردم ایران به این نتیجه برسند که تنها راه‌رهایی از تحریم‌ها، گرایش به این افراد است.»^۱

موشه بلعون (وزیر امور راهبردی اسرائیل) نیز به گزارش روزنامه پدیعتوت آهارنوت، در تاریخ ۳۱ خرداد ۸۸ طی سخنانی اظهار می‌دارد:

«موسوی و همسرش روح جدیدی به آزادی بخشیده‌اند.»^۲

به همین دلیل است که دکتر علی‌اکبر ولایتی (مشاور رهبری در امور بین‌الملل) در مصاحبه‌ای در بهمن ۱۳۸۹ می‌گوید:

«تردید ندارم که موسوی و گروهی به لحاظ سیاسی با بیگانه در ارتباطند و به دنبال تضعیف قانون اساسی و براندازی بوده‌اند.»^۳
حجت‌الاسلام علیرضا سلیمی (نماینده مجلس شورای اسلامی) نیز در بهمن ماه ۸۹ طی سخنانی اظهار می‌دارد:

«اسنادی موجود است که حکایت می‌کند یک روز قبل از فراخوان موسوی برای راهپیمایی ۲۵ بهمن ۸۹، یکی از مأموران ارشد سازمان سیا با وی تلفنی گفت وگو کرده است.»^۴
اسدالله بادامچیان نیز در سخنانی می‌گوید:
«شهید ذی‌المنه، سی سال پیش گفت که موسوی و ره‌نورد روزی در برابر نظام می‌ایستند.»^۵

۱. روزنامه کیهان، ۱۲ آبان ۱۳۸۸.

۲. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، «تاریخ وقایع انتخابات ۸۸، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۹۰، ص ۷۳۲.

۳. روزنامه جوان، ۲۸ بهمن ۱۳۸۹.

۴. روزنامه عصر ایران، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹.

مرحوم محمود بروجرودی (داماد حضرت امام خمینی) نیز پیش از انتخابات ۸۸ و پس از کاندیدا شدن میرحسین موسوی هشدار داده بود که موسوی ضد انقلاب است و خطر او برای انقلاب از بنی‌صدر هم بیشتر است. وی گفته بود که موسوی در راه انقلاب نبوده و نمی‌ماند.^۱

محسن رضایی در یک نگاه

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، محسن رضایی در سال ۱۳۶۴ با پشتیبانی کردن از میرحسین موسوی، باعث شد تا وی همچنان در پست نخست‌وزیری باقی بماند. قاعدتاً جناب محسن رضایی به خاطر اظهارات قبلی‌اش مبنی بر شکوه و شکایت از دولت برای عدم پشتیبانی جدی از جنگ، نمی‌بایست خواهان تداوم چنین دولتی باشد که نتیجه آن جز تضعیف بیشتر جبهه‌ها چیز دیگری نخواهد بود. برای پی بردن به راز نهفته در این حمایت‌ها، یادداشت ۲۱ شهریور ۱۳۶۴ آقای هاشمی می‌تواند راهگشا باشد. ایشان می‌نویسد:

«آقای محسن رضایی از این که آیت‌الله خامنه‌ای با بعضی از فرماندهان سپاه در مورد تعویض فرمانده سپاه [یعنی محسن رضایی] صحبت کرده‌اند، تلفنی گله کرد.»^۲

لذا محتمل است که جناب محسن رضایی احساس خطر کرده و احتمال می‌دهد که عنقریب سمت فرماندهی سپاه را از دست بدهد؛ در نتیجه بهترین راه را در آن می‌بیند که به نزد امام خمینی (ره) برود و ادعا کند که اگر موسوی دوباره به نخست‌وزیری انتخاب نشود، روحیه رزمندگان تضعیف خواهد شد!! و با این ترفند، با انتخاب مجدد میرحسین موسوی - که آقای هاشمی نیز خواهان آن بود - موقعیت خود را تثبیت کند!

۱. روزشمار هشت ماه نبرد مقدس، پیشین، ص ۲۳۶.

۲. هفته‌نامه ۹ دی، ۲۱ اسفند ۱۳۸۹، ص ۲.

۳. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۲۴۶.

اما چرا محسن رضایی احساس خطر می‌کند؟ جایگاه وی در میان مسئولان و پرسنل سپاه چگونه بوده؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات، ابتدا نگاهی بیاندازیم به چگونگی انتصاب وی به سمت فرماندهی سپاه. رضایی خود در جلسه با فرماندهان سپاه در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱، چنین می‌گوید:

«درباره اساسنامه جدید سپاه در شورای نگهبان، بحث شورایی یا فرماندهی بودن سپاه مطرح بود. در این ارتباط، بیشتر فقهاء اظهار کردند که شورایی بودن سپاه، با احکام صریح اسلام و اصول ولایت فقیه مخالف است. اعضای کمیسیون دفاع مجلس با توجه به در نظر داشتن آینده و تبعات آن، از این موضوع ناراحت شده بودند. بنابراین، برای طرح مسئله به خدمت امام رفتند و امام فرمودند: «آقا سپاه نمی‌خواهد شورایی باشد؛ باید همان فرماندهی باشد». این بود که سپاه فرماندهی شد و متأسفانه، مسئولیت این کار هم به من واگذار شد. هر چند که خودم را لایق این سمت نمی‌بینم.»^۱

محسن رضایی اما در برنامه مستند تلویزیونی «آخرین روزهای زمستان» در آبان ماه ۱۳۹۱، ماجرا را به گونه دیگری تعریف می‌کند. وی می‌گوید:

«همه تیر و مرداد و همه ماه شهریور ۱۳۶۰، ما در اوج زد و خورد با منافقین بودیم. ولی دیگر من تحمل نکردم که بیشتر از این صبر کنیم تا اوضاع جبهه این طور شود. همان مرداد ماه، یکی از دوستان را صدا زدم و گفتم بروید تلاش کنید که من فرمانده سپاه شوم.»

اما برای پی بردن به موقعیت آقای رضایی در میان پرسنل و فرماندهان سپاه، نگاهی می‌اندازیم به برخی از یادداشت‌های آقای هاشمی رفسنجانی:

۲۱ دی ۱۳۶۲:

«گروهی از افسداران اطلاعات و عملیات آمدند. گله شدیدی از فرماندهی عملیات داشتند که به نظرات آنها توجهی نمی‌کنند. گفتند چند نفر

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۴۳.

[از فرماندهان واحدها] به عنوان اعتراض، با چوب به [جبهه] جنگ رفته و شهید شده‌اند و خود اینها هم از کار کنار رفته‌اند.^۱

۲۵ آبان ۱۳۶۳:

«آقای محسن رفیق دوست اطلاع داد که امروز در باختران، در جلسه‌ای از طرف بعضی از پاسداران، به محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران اعتراض و اهانت شده است. آقای صادق خلخالی هم تلفنی، از قول پاسداری، همین خبر را نقل کرد و گفت در برنامه فردا هم می‌خواهند اعتراض کنند. این پاسداران دو سه شب پیش، به خود من هم گفتند که نصیحت شان کردم.»^۲

۲۷ آبان ۶۳:

«آقای محلاتی [نماینده امام خمینی در سپاه] آمد. گزارشی از موج مخالفت با فرماندهی سپاه گفت و اعلان خطر کرد و از عدم توجه فرماندهی سپاه پاسداران به نصایح خودش و تضعیف ایشان، گله داشت.»^۳

۲۹ آبان ۶۳:

«ظهر، پسر آقای موحدی کرمانی - که یکی از فرماندهان سپاه است - آمد و انتقاداتی به شیوه عمل فرماندهی سپاه داشت و مشورت می‌کرد برای ماندن در سپاه که گفتم بماند.»^۴

اول آذر ۶۳:

«پیش از ظهر، آقای محسن رضایی آمد... از تحرک مخالفانش در سپاه و کارشکنی در منطقه تهران، علیه فرماندهی سپاه، اظهار ناراحتی شدیدی می‌کرد و درخواست اجازه برخورد خشن‌تر و تنبیه مخالفان را داشت.»^۵

۱. آرامش و چالش، پیشین، ص ۴۴۴.

۲. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۳۸۳.

۳. همان، ص ۳۸۶.

۴. همان، ص ۳۹۰.

۴ آذر ۶۳:

«شب آقای محسن رضایی آمد. از من می‌خواست در مراسم معرفی فرمانده سپاه مرکز که احتمال ابراز مخالفت از طرف بعضی‌ها می‌رود، شرکت کنم. گفتم صلاح نیست. نشان از ضعف شما و قدرت مخالفان است.»^۱

۵ آذر ۶۳:

«ظهر آقایان رضایی و رفیق دوست و ساداتیان آمدند. گزارش مراسم معرفی فرمانده سپاه تهران را آوردند که عده‌ای از مخالفان فرماندهی، شلوغ و اغتشاش کرده بودند. اجازه تعقیب آنها را می‌خواستند.»^۲

۲۵ آذر ۶۳:

«حدود ۹۰ نفر از نمایندگان مجلس به من نامه‌ای نوشته بودند و خواسته بودند نمایندگان [پاسداران] مخالف، اعتراضاتشان را در مورد فرماندهی سپاه، در حضور نمایندگان مجلس، علیه فرماندهی مطرح کنند.»^۳

۵ دی ۶۳:

«جلسه‌ای با حضور رئیس جمهور و مسئولان سپاه داشتیم؛ برای مشورت در کیفیت برخورد با مخالفان فرماندهی سپاه - که امام دستور مدارا داده‌اند - قرار شد سیاست جذب آنها اعمال شود.»^۴

«سردار رحیم صفوی نیز در همین رابطه در مصاحبه با نشریه پاسدار اسلام می‌گوید: «یک زمانی با آقا محسن [رضایی] رفتیم گیلان غرب که بچه‌های لشکر سیدالشهداء آنجا بودند و بسیار به آقا محسن توهین کردند.»^۵

۱. به سوی سرنوشت، پیشین، ص ۳۹۹.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۳. همان، ص ۴۰۷.

۴. همان، ص ۴۳۳.

۵. همان، ص ۴۴۸.

۶. پایگاه اطلاع‌رسانی مشرق، ۱۳ خرداد ۱۳۹۱.

در چنین شرایطی، جمعی از نمایندگان مجلس نیز در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۴، خواهان تغییر فرمانده سپاه شدند.^۱

یادداشت ۲۸ تیر ۱۳۶۴ آقای هاشمی:

«آقای محسن رضایی آمد و گزارش جبهه‌ها را داد و از کمبود بودجه و ضعف شورا و دخالت‌های نماینده امام [آیت‌الله محلاتی] گله داشت.»^۲
۲۱ شهریور ۱۳۶۴:

«آقای محسن رضایی از این که آیت‌الله خامنه‌ای با بعضی از فرماندهان سپاه در مورد تمویض فرمانده سپاه [یعنی محسن رضایی] صحبت کرده‌اند، تلفنی گله کرد.»^۳

۶ اردیبهشت ۱۳۶۶:

«آقای سعیدی، مسئول حفاظت اطلاعات سپاه آمد. از برخورد فرماندهی سپاه در اقدام به عزل ایشان گله داشت.»^۴

۱۰ اردیبهشت ۶۶:

«آقای محسن رضایی به من گفت می‌خواهد نامه‌ای خدمت امام بفرستد و از سمت فرماندهی سپاه به خاطر مشکلات اداره سپاه و عدم هماهنگی با رئیس جمهور و دکتر روحانی و ارتشی‌ها، استعفاء دهد. او را نهی کردم.»^۵
طبق نقل فوق، محسن رضایی خود به صراحت اعتراف دارد که با رئیس جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) هماهنگی نداشته است.

۱۱ اردیبهشت ۶۶:

«عصر احمد آقا آمد. گفت نامه استعفای آقای محسن رضایی به امام رسید» ولی امام نمی‌پذیرند و تصور امام این است که اینها حرکات سیاسی دارند.»^۶

۱. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. همان، ص ۲۴۶.

۴. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۸۲.

۵. همان، ص ۹۰.

۲۴ اردیبهشت ۶۶:

«نامه استعفای آقای علی شمخانی از فرماندهی نیروی زمینی سپاه را آوردند. نگران شدم. به نظر می‌رسد از آقای محسن رضایی ناراضی است؛ اگر سیاسی کاری برای گرفتن امتیازات بیشتر نباشد.»^۱

۲ خرداد ۶۶:

«آقای محسن رفیق‌دوست برای کارهای وزارت سپاه آمد... درباره مشکلات پیش آمده در مدیریت سپاه بحث شد.»^۲

۴ خرداد ۶۶:

«پیش از ظهر، آقای هدایت لطفیان فرمانده قرارگاه حمزه آمد. از انحلال قرارگاه حمزه و تغییرات سریع در سازمان‌های سپاه و اختناق و اسراف و بد به کار گرفتن سربازان مشمول انتقاد داشت.»^۳

۲۵ خرداد ۶۶:

«عصر آقای علیرضا افشار (رئیس ستاد سپاه) آمد. مشکلات جنگ و بسیج نیروها و مخصوصاً مشکل مدیریت سپاه و بسیج را گفت. آقای محمود محمدی عراقی (جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه) هم آمد و در همین زمینه صحبت داشت.»^۴

۱۵ تیر ۶۶:

«آقای سعیدی مسئول حفاظت اطلاعات سپاه آمد. گزارش بعضی موارد کشف شده نوطه‌ها را داد و از عدم هماهنگی فرماندهان سپاه با حفاظت گله کرد و از طرح کنترل سربازان ضد انقلاب گفت.»^۵

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. همان، ص ۱۱۹.

۵. همان، ص ۱۴۴.

۶. همان، ص ۱۷۲.

۱۴ مرداد ۶۶:

«عصر آقای رازینی (رئیس عقیدتی سیاسی سپاه) آمد. از برخورد های فرماندهان سپاه شکایت داشت. استعفاء نوشته است. گفتیم استعفاء ندهند.»^۱
اول آبان ۶۶:

«فرماندهان لشکر علی بن ابیطالب (ع) آمدند. از نابسامانی و تبعیض ها و کمبودها و بی حساسی در سپاه شاکی بودند.»^۲
۶ آبان ۶۶:

«اول شب آقای علیرضا افشار (قائم مقام آقای محسن رضایی) آمد. از آقای رضایی به خاطر عدم توجه به قانون سپاه و تغییرات دائم غیر لازم در سپاه گله دارد و استمداد کرد.»^۳

۶ دی ۶۶:

«آقای سعیدی مسئول حفاظت سپاه آمد. گزارش هایی از تخلفات در سپاه داد و برای حل مشکل خود با فرماندهان سپاه استمداد کرد.»^۴

۱۹ خرداد ۱۳۶۷:

«آقایان محمد باقری (مسئول اطلاعات نیروی زمینی سپاه)، اصغر مقدم و احمد کاظمی (فرمانده لشکر ۸ نجف) آمدند. توضیحاتی درباره برنامه عملیات آینده و وضع عمومی خطوط پدافندی و دشمن دادند. آقای کاظمی گله هایی از فرماندهان بالای سپاه داشت.»^۵

۱۶ تیر ۶۷:

«آقای هدایت لطفیان، مسئول قرارگاه حمزه آمد. مطابق معمول انتقادات زیادی نسبت به فرماندهان بالای سپاه داشت.»^۶

۱. دفاع و سیاست. پیشین، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۳۲۴.

۳. همان، ص ۳۳۱.

۴. همان، ص ۴۲۶.

۵. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۶۱.

۶. همان، ص ۲۰۳.

۲۹ تیر ۶۷:

«عصر آقای محسن رضایی آمد. ناراحت است. کمی گریه کرد؛ دلداریش دادم. آماده استعفاء است؛ گفتیم در سمت خود بماند. قرار شد فردا مصاحبه تلویزیونی داشته باشد که شایعه بازداشت رد شود و برای بچه های سپاه هم روحیه بیشتر شود.»^۱

محسن رضایی از چه مسئله ای ناراحت بود و علت گریه وی چه بوده است؟ چرا می خواسته است استعفاء بدهد؟ به چه علت شایعه بازداشت وی پخش شده بود؟ آقای هاشمی در مورد هیچ کدام توضیحی نمی دهد.

۲۵ مرداد ۶۷:

«آقای محمدرضا موحدی از ستاد سپاه آمد و درباره آینده سپاه و نیروهای مسلح و مسائل جنگ سؤال ها و پیشنهادهایی داشت. از عملکرد فرماندهان حاکم بر سپاه راضی نیست.»^۲

۳۰ مرداد ۶۷:

«علیرضا افشار آمد و درباره صنایع موشکی، نیروهای مشمول و بسیجی و مدیریت سپاه و آینده سپاه و ارتش مطالبی داشت. از مدیریت سپاه راضی نیست.»^۳

۲ شهریور ۶۷:

«آقای محمود محمدی عراقی (جانشین نماینده امام در سپاه) آمد. او از فرمانده سپاه در عزل و نصب ها و تغییرات شکایت داشت.»^۴

۲۶ شهریور ۶۷:

«اول شب، فرمانده سابق سپاه مازندران آمد. او از فرماندهان فعلی سپاه شکایت دارد.»^۵

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۲۷۱.

۴. همان، ص ۲۷۶.

۱۶ مهر ۶۷:

«عصر آقای طباطبایی مسئول تبلیغات و انتشارات سپاه آمد. از فرمانده سپاه انتقاد داشت و درباره ماندن در سپاه سؤال کرد؛ گفتم بماند.»^۱

۸ دی ۶۷:

«آقای نواب، مسئول دانشکده تربیت مربی سپاه در قم آمد... از فرمانده سپاه شکایت داشت.»^۲

۱۳ بهمن ۶۷:

«فرمانده سپاه آذربایجان غربی آمد و از کمی بودجه و عدم هماهنگی در کردستان نالید و از فرماندهی سپاه انتقاد داشت.»^۳

از مجموع مطالب فوق مشخص می‌شود که رویکردهای محسن رضایی در میان پرستل و مسئولان و فرماندهان سپاه، از مقبولیت کافی برخوردار نبوده است. لذا بی‌جهت نیست که در سال ۶۴ هنگامی که احتمال می‌دهد ممکن است به زودی از فرماندهی سپاه برکنار شود، تلاش می‌کند تا با زمینه سازی انتخاب مجدد میرحسین موسوی به سمت نخست‌وزیری، موقعیت خویش را تثبیت کند!

اما علت به وجود آمدن چنان وضعیتی چه بود؟ به نظر می‌رسد از هنگامی که آقای رضایی از پیگیری راهبرد جنگی امام خمینی (ره)، به سمت سیاست «صلح شرافتمندانه» آقای رفسنجانی چرخش کرد، به تدریج مسائل فوق بروز کرد. رضایی خود در این باره می‌گوید:

«جنگ را طوری برنامه ریزی کرده بودیم که نظر سیاسيون و حضرت امام (ره) در یک راستا قرار گیرد! ما عملیات را طوری طراحی می‌کردیم که در آن هم صلح شرافتمندانه [۱] باشد و هم سقوط صدام. تصمیم ما این بود که

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۳۱۴.

۲. همان، ص ۳۴۰.

۳. همان، ص ۴۵۴.

۴. همان، ص ۵۰۰.

اگر آقایان در بین راه این صلح شرافتمندانه [۱] را به دست آوردند که هیچ، وگرنه ما جنگ را تا سقوط صدام ادامه می‌دهیم! [۲] بنابراین طراحی به این صورت بود که ما جنگ را از نقاطی عبور دهیم که امکان صلح [۳] قبل از سقوط صدام وجود داشته باشد. و مجبور نباشیم یک جنگ تمام عیار را تا پایان ادامه دهیم؛ و اگر امکانی برای صلح هست، به وجود آید! [۴] لذا عملیات فائو برای همین انجام شد اما دیپلماسی کشور از آن استفاده نکرد.»^۱

وی در بخش دیگری از سخنانش اظهار می‌دارد:

«جنگ یا باید از طریق صلح تمام می‌شد یا از طریق سقوط صدام، که ما هر دو را در یک مسیر قرار داده بودیم.»^۲

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این سخنان با شعارهای پیشین آقای رضایی تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارند و حاکی از یک چرخش در دیدگاه‌ها و مواضع اصولی ایشان می‌باشد. در همین رابطه، سردار محمد کوثری (فرمانده سابق لشکر ۲۷ محمد (رسول الله) می‌گوید:

«من فکر می‌کنم آقای هاشمی و رضایی در جنگ، بیشتر به فکر جنبه‌های سیاسی جنگ بودند؛ یعنی بیشتر دوست داشتند معامله صورت گیرد تا جنگ.»^۳

حسین اردستانی (راوی قرارگاه خاتم) نیز می‌گوید:

«هدف استراتژی شمال [عملیات حلبچه]، کشت نظامی و برداشت سیاسی بود که آقای رضایی آن را اعلام کرد. این مفاهیم به تازگی مطرح می‌شد و به رغم آن که فرمانده سپاه سعی داشت آنها را به عنوان رهیافت‌های جدید مطرح کند، اما از نظر فرماندهان بیشتر برای تبیین و توجیه اوضاع عرصه‌های نبرد قابل درک بود.»^۴

۱. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. سیاسيون در پایان جنگ می‌خواستند معامله کنند. رمز عبور ۲، ص ۱۷۲.

۴. نکات پوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۲۰.

در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۶۶، در قرارگاه جنوب، موضوع احتمال حمله دشمن به فاو مطرح بود که به طور مداوم به عنوان یک خبر متواتر به نقل از اسیران عراقی یا تحلیل اطلاعاتی، بیان می شد. محرایی (مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا) در این باره می گوید:

«هر پناهنده ای که می آمد، می گفت ما نیرو آزاد کرده ایم برای حمله به فاو.»^۱

سردار غلامعلی رشید نیز در این باره اظهار می دارد:

«از آذر ماه ۱۳۶۶، یک تحلیل مطرح شد که احتمال دارد دشمن تسلیم ابتکار عمل سپاه در سال ۶۶ نشود و اعتنایی به جبهه شمال غرب نکند و نیروی آتندی خود را برای حمله و بازپس گیری فاو و... در جنوب نگه دارد و هم زمان با حمله زمستانی ما در شمال غرب در محورهای سلیمانیه و حلبچه، او هم به فاو حمله کند.»^۲

وی در جای دیگر می گوید:

«من از نیمه دوم آذر ماه که بحث های عملیات گسترده سال ۱۳۶۶ در قرارگاه شهید پروجردی (پاله) مطرح می گردید، هشدار می دادم که دشمن ممکن است به فاو حمله کند.»^۳

ایشان در بخش دیگری از سخنانش می افزاید:

«حدود یک ماه قبل از عملیات والفجر ۱۰، من در تاریخ دوم اسفند ۱۳۶۶ از تهران رفتم پیش برادر محسن [رضایی] در باختران. چندین بار استدلال کردم که دشمن به فاو حمله می کند و می گفتم: با توجه به اطلاعات رسیده، دشمن از مهران تا فاو نیروهای زیادی را جمع آوری کرده و قریب به ۴۰۰ هزار سرباز و ۴۰۰۰ دستگاه نفربر و ۱۲۰۰ قبضه توپ را در حوالی عماره و بصره جمع کرده است. دشمن وقتی ببیند ما به حلبچه حمله کرده ایم، موقع را

۱. نکابوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۶۱۴.

۲. غلامعلی رشید، پیش در آمدی بر سقوط فاو، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۰۴.

۳. همان، ص ۱۰۶.

مقتنم می شمارد و به فاو حمله می کند. چون ما در جنوب دست به کار بسیار خطرناکی زده ایم و هیچ نیروی سازمان یافته ای را در آنجا متمرکز نکرده ایم و نیروی ما در فاو بسیار ضعیف است؛ این کار را نکنید و حداقل ۲ لشکر را در فاو به عنوان احتیاط نگه داریم.»^۱

وی همچنین خطاب به آقای رضایی می گوید:

«ارزش فاو برای دشمن بیشتر از خرمشهری است که ما گرفتیم. با اقدام عراق برای حمله به فاو، هم کویت موافق است، هم عربستان و هم آمریکا و هم موجب می شود که روحیه سربازان شان بالا برود.»^۲

این در حالی بود که وزارت اطلاعات نیز از چند ماه قبل از عملیات والفجر ۱۰، پیوسته سپاه را از آمادگی های ۱۰۰ درصد دشمن در جنوب برای حمله به جزایر مجنون، شلمچه و فاو، مطلع می ساخت.^۳

با توجه به این که خود محسن رضایی نیز قبلاً گفته بود که از سال ۶۵ اخباری به دست ما می رسید که عراقی ها خود را برای یک حمله گسترده برای بازپس گیری فاو آماده می کنند؛ این سؤال به طور جدی مطرح است که در اسفند ۶۶ چرا عمده نیروهای ما به جبهه شمال غرب انتقال پیدا می کنند و بسیاری از تجهیزات و نیروهای مدافع فاو از آنجا خارج می شوند؟ محسن رضایی در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۶۷ و پس از شکست فاو می گوید:

«تصمیم را خود مسئولان می گرفتند. خیلی وقت ها می گفتند «چیت که شما توپخانه هایتان را در فاو نگه داشته اید؟» برای این که توپ های ارتش را ندهند، می گفتند بروید این توپ ها را بردارید.»^۴

۱. غلامعلی رشید، پیش در آمدی بر سقوط فاو، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. بررسی اجمالی شرایط حاکم بر جنگ و چگونگی بازپس گیری فاو توسط عراق، پیشین، ص ۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۱۷.

۵. همان، ص ۱۲۷.

در نتیجه، نیروهای دشمن در تاریخ ۲۸ فروردین ۶۷ به فاو حمله می‌کنند و در کمتر از ۲۴ ساعت آنجا را بازپس می‌گیرند. سردار محمد درودیان در این باره می‌گوید:

«پس از تهاجم نیروهای عراقی در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ به فاو، فرماندهان مستقر در فاو درخواست هلی کوپتر، هواپیما و سیستم پدافندی هاگ را دادند؛ اما همانند سایر نیازمندی‌های سپاه، این درخواست‌ها نیز تأمین نشده^۱»

پس از فاو، نیروهای عراقی در تاریخ ۴ خرداد ۶۷ نیز به شلمچه حمله می‌کنند و آن را ظرف چند ساعت پس می‌گیرند.

محسن رضایی در سال ۱۳۷۴ طی تحلیلی اظهار می‌دارد که اراده لازم برای مقابله با دشمن و حفظ شلمچه وجود نداشت.^۲

باید از جناب محسن رضایی پرسید که چرا اراده لازم برای مقابله با دشمن و حفظ شلمچه وجود نداشت؟ چرا فاو به آن صورت بدون دفاع مناسب رها شد؟ چه کسانی رویه عدم مقاومت را القاء می‌کردند؟ و بالاخره این که ایشان از چه زمانی همچون آقای هاشمی، به دنبال ختم جنگ از راه آتش‌بس و مذاکرات صلح! بوده‌اند؟ محسن رفیق‌دوست بعدها طی مصاحبه‌ای چنین ادعا می‌کند:

«به جرأت می‌گویم و نمی‌خواهم باز کنم که عقب‌نشینی فاو، سیاسی بود»^۳

حجت‌الاسلام محمد مهدی بهداروند^۴ در این باره می‌نویسد:

«با نگاهی به مواضع مدیران و فرماندهان جنگ، خصوصاً فرماندهی وقت کل سپاه آقای محسن رضایی در تبیین روند وضعیت جنگ، و بیان خواسته‌های خود برای توسعه و رشد حرکت موفقیت‌آمیز «رفع فتنه در جهان»، متأسفانه

۱. محمد درودیان، پایان جنگ، ص ۷۰.

۲. پایان جنگ، پیشین، ص ۸۷.

۳. محمد مهدی اسلامی، هاشمی توپ جنگ را به زمین دولت موسوی انداخت، پیشین، ص ۱۷.

در اثر قبول نمودن فرهنگ کارشناسی، به راهی دیگر غیر از راه حقیقی رفتند و بر سر ما آن آمد که نمی‌بایست می‌آمد»^۱

دکتر منوچهر محمدی نیز در کتاب خود می‌نویسد:

«رضایی هم مانند بعضی دیگر از سیاست‌مداران، خواستار صلح بود. خود ایشان در یک سخنرانی به صراحت می‌گوید: دشمن تا مرزهای ایران پیشروی کرده بود و در جبهه ایران کمبوندهای فراوانی به چشم می‌خورد... اگر امام (ره) قطعه نامه ۵۹۸ را نپذیرفته بود، ایران جنگ را با شکست به پایان می‌برد»^۲

برخلاف آنچه آقای رضایی می‌گوید، کمبود واقعی در جبهه ایران، کمبود ایمان و اعتقاد و روحیه برخی آقایان بود که از مدت‌ها پیش خود را باخته بودند و تسلیم طلی خویش را به دیگران نیز القاء می‌کردند و برخلاف دستورات امام خمینی (ره)، به دنبال «صلح شرافتمندانه»! با صدام حسین بودند!

آقای هاشمی در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۲، در پاسخ این جمله خبرنگار که «یکی از فرماندهان سپاه که نامه [دوم تیر ۶۷] آقای رضایی را در همان ایام خوانده بود، می‌گفت وقتی نامه را خواندم، به دوستان گفتم: آقای رضایی با این نامه می‌خواهد بگوید که ما دیگر نمی‌جنگیم»، اظهار می‌دارد:

«اتفاقاً برداشت امام (ره) و من نیز این بود»^۳

باید از جناب رضایی پرسید که مگر جنابعالی در نامه دوم تیر ۱۳۶۷ خود خطاب به آقای هاشمی - که بعداً ایشان آن نامه را به امام خمینی تحویل داد - نوشته بودید که:

«تا پنج سال دیگر، هیچ پیروزی نداریم. ممکن است در صورت داشتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم، قدرت عملیات انهدامی و یا

۱. راجع به قطعه نامه و زبان تفسیر ما، پیشین، ص ۵۱.

۲. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، پیشین، ص ۳۹۶.

۳. قطعه نامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۸.

مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱، اگر ما دارای ۳۵۰ تپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی کوپتر ... باشیم، می توان گفت به امید خدا عملیات آفندی داشته باشیم؟^۱

آیا پس از پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی، حمله مجدد عراق و منافقین به داخل ایران، و شکست آنان توسط رزمندگان جان پر کف اسلام، جناب رضایی و برخی دیگر از فرماندهان ارشد سپاه، با داشتن بیش از ۳۰۰ گردان رزمی، درخواست عملیات آفندی در خاک عراق نکردند؟^۲

محسن رضایی فرمانده کل وقت سپاه پاسداران چند سال بعد طی مقاله ای در سال ۱۳۸۷ می نویسد:

«پس از عملیات سرنوشت و عملیات مرصاد، پیشنهاد حمله به بصره از سوی فرمانده سپاه به حضرت امام ارائه شد.^۳

در مرداد ماه ۶۷ - یعنی فقط به فاصله یک ماه بعد از نامه تیر ماه آقای رضایی - کدام یک از آن ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی کوپتر ... را داشتند؟! چه شد که درخواست عملیات آفندی را پنج سال به جلو انداختند؟! آیا همین مطلب نشان نمی دهد که مشکل ایشان کمبود تانک و توپ و هواپیما و هلی کوپتر و ... نبوده، بلکه مشکل اصلی، از دست دادن ایمان و اعتقاد به نصرت الهی و باختن روحیه خود بوده است؟

امام خمینی (ره) می فرمایند:

«اشتباه شان در همین است که خیال می کنند زیادی جمعیت و زیادی اسلحه کار را انجام می دهد و نمی دانند که این چیزی که کار را انجام می دهد، بازوی قوی افراد است. افراد کم با بازوی قوی، قلب مطمئن و قلب متوجه به

۱. قاب قطعه نامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما، پیشین، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. محسن رضایی، «پایان جنگ»، پایگاه اینترنتی پایداری، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ۱۳۸۷.

خدای تبارک و تعالی و عشق به شهادت و عشق به لقاء الله، اینهاست که پیروزی می آورد. پیروزی را شمشیر نمی آورد، پیروزی را خون می آورد. پیروزی را افراد و جمعیت های زیاد نمی آورد، پیروزی را قدرت ایمان می آورد.^۱

آیا شکست و انهدام چندین لشکر قدرتمند زرهی عراق ظرف فقط دو روز، حاکی از عدم صحت نامه دوم تیر ماه ۶۷ محسن رضایی نیست؟ یک سرهنگ سابق ارتش عراق، پیشروی نیروهای عراق - پس از پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ توسط ایران - را یک اشتباه استراتژیک خواند و اظهار داشت:

«نیروهای مردمی طی یک هفته، تلفات و خسارت های سنگینی به ویژه در محور جنوب، بر نیروهای عراقی وارد ساختند و در این منطقه، ۱۸ تپ زرهی و مکانیزه که اصل قدرت عراق را تشکیل می دادند، مورد تهاجم نیروهای داوطلب ایرانی قرار گرفتند و با عقب نشینی، مقدار زیادی متهدم شدند.^۲

آیا حوادث چند سال پایانی جنگ نشان نمی دهد که در آن چند سال، جناب رضایی در زمین آقای هاشمی بازی می کرده است؟

دکتر منوچهر محمدی در کتاب خود می نویسد:

«رضایی کسی است که می توان گفت خواسته یا ناخواسته، رفتار و مشی سیاسی او شبیه هاشمی رفسنجانی است و یا دست کم به نظر می رسد او تلاش دارد این گونه باشد و جایگاهی شبیه الگوی خود یعنی هاشمی رفسنجانی در ساختار نظام برای خود متصور است.^۳

وی در بخش دیگری از کتاب خود می نویسد:

«رضایی در طول سالیانی که دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده داشته، طرح های زیادی ارائه داده است که منشاء بسیاری از آنها را

۱. صحیفه امام، جلد ۱۶، ص ۹۰.

۲. محمد دزودیان، آغاز تا پایان، ص ۲۰۹.

۳. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، ص ۳۹۱.

می‌توان در سیاست‌ها، خواست‌ها و افکار آقای هاشمی‌رفسنجانی جست‌وجو کرد؛ تا جایی که اگر رضایی خود را به‌عنوان مطرح‌کننده آن ایده معرفی نکند، به نظر می‌رسد آن ایده‌ها بیشتر نظرات هاشمی‌رفسنجانی و یا دست کم تأمین‌کننده نظرات ایشان باشد.^۱

در ماه‌های پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دهم، تنها کسی که پذیرفت جلودار پروژه دولت ائتلافی - پیشنهاد شده از طرف آقای هاشمی - باشد، محسن رضایی بود.^۲

بر اساس برخی شواهد، حضور رضایی در انتخابات در حالی که گفته می‌شود از باخت خودش اطمینان داشت، در پاسخ به درخواست هاشمی‌رفسنجانی از وی بوده است.^۳

رضایی در مناظره تلویزیونی با مهدی کروبی، به شدت از هاشمی دفاع کرد و گفت: «من دست بزرگان انقلاب را می‌بوسم و از توانایی‌هایشان استفاده می‌کنم و معتقدم هاشمی می‌تواند بخش مهمی از مسائل دولت ما را با جهان اسلام و جهان عرب حل کند».^۴

جالب است بدانیم که محسن رضایی اولین بار در سال ۱۳۷۸، با استعفاء از دبیری مجمع تشخیص مصلحت، در انتخابات مجلس ششم شرکت کرد. او در این انتخابات تلاش کرد خود را از یاران خاتمی نشان دهد.^۵

رضایی مورد توجه جناح‌هایی از اصلاح‌طلبان بود تا جایی که در انتخابات مجلس ششم، در فهرست مورد حمایت مجمع روحانیون مبارز قرار گرفت. این اتفاق برای افرادی که از علاقه فراجناحی رضایی به قدرت بی‌خبر بودند، جای تعجب

۱. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، ص ۴۰۵.

۲. همان، ص ۲۸۲.

۳. همان، ص ۴۱۰.

۴. همان، ص ۴۱۴.

۵. همان، ص ۳۹۹.

داشت. حتی شنیده شد ایشان دو بار با سعید حجازیان و یکی دیگر از رهبران به اصطلاح اصلاح‌طلب، دیدار کرده است و آنها ابتدا قول دادند نام رضایی را در فهرست جبهه مشارکت بگنجانند، ولی بعداً برای آقای رضایی شرط گذاشتند که نباید نامش در فهرست اصول‌گرایان باشد، که رضایی حاضر به پذیرش آن نشد.^۱ رضایی از این کار جبهه مشارکت و حزب کارگزاران در مصاحبه‌ای گله می‌کند و می‌گوید:

«من هم روی حمایت دوستان جبهه مشارکت و هم کارگزاران سازندگی حساب کرده بودم و قرار بود اسم من در لیست هر دو گروه باشد؛ اما جبهه مشارکت برای من شروطی گذاشتند که پذیرش آن برای من قابل قبول نبود».^۲ البته آقای رضایی از شروط جبهه مشارکت تاکنون سخنی به میان نیاورده است. به گفته خود رضایی، وی پس از پایان جنگ، رؤیای رئیس‌جمهور شدن را در سر پرورانده و تصمیم داشت اولین رئیس‌جمهور پس از جنگ باشد و چندین بار برای رسیدن به مقصود تلاش کرد. برای اولین بار در سال ۱۳۸۳، هم زمان با آغاز فرایند اعلام نامزدی کاندیدها برای انتخابات ریاست جمهوری، از رؤیای پانزده سال‌هاش برای رئیس‌جمهور شدن پرده برداشت.^۳

محسن رضایی در دوره ریاست جمهوری خاتمی به کمتر از ریاست جمهوری هم راضی شد. روزنامه شرق در چهارم آبان ۸۳ نوشت:

«محسن رضایی بعد از برکناری عبدالله نوری از وزارت کشور، تلاش کرد تا در کابینه خاتمی جای نوری را بگیرد؛ ولی رایزنی‌هایش موفقیت‌آمیز نبود».^۴ همچنین طبق نوشته روزنامه فرهنگ آشتی، مورخ ۷ دی ۸۳، رضایی نه تنها این ادعا را تکذیب نکرد، بلکه دو ماه بعد گفت که یک بار از خاتمی خواست کرده تا

۱. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، ص ۴۰۰.

۲. همان، ص ۴۰۱.

۳. همان، ص ۴۰۱.

افلا یک استانداری را به وی سپارد تا بتواند خودش را نشان دهد؛ ولی خاتمی آن را نیز نپذیرفت!^۱

دکتر منوچهر محمدی در کتاب خود ادامه می‌دهد:

«از سوی دیگر، رضایی در جریان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری دهم در سال ۸۸ وجوه تازه‌ای از اعتقادات خود را نمایان کرد. او در یک مصاحبه با نیویورک تایمز، رونالد ریگان - رئیس جمهور جنایتکار آمریکا در دوران جنگ تحمیلی - را فرد شجاعی خواند که تلاشش برای ارتباط با ایران ستودنی بود! او گفت ما منتظر هستیم تا فرد شجاع^[۱] دیگری مثل ریگان در آمریکا سر کار بیاید.»^۲

باید از جناب رضایی پرسید آیا این رئیس جمهور شجاع! همان کسی نیست که در طی جنگ تحمیلی، با انواع حمایت‌های اطلاعاتی، نظامی، مالی و اقتصادی از رژیم بعثی عراق، دهها هزار تن از جوانان رزمنده ایرانی را به خاک و خون کشید و صدها شهر و روستای این کشور را ویران ساخت؟ آیا وی همان کسی نیست که دستور ساقط کردن هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران با ۳۰۰ مسافر آن را در تیر ماه ۶۷ داد و بعد هم به فرمانده ناوی که این جنایت را مرتکب شده بود، نشان شجاعت داد؟!

رضایی در جایی ریگان را یک «رئیس جمهور شجاع» می‌خواند که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۱۳ تیر ۶۷ در پیامی به مناسبت حمله ناو آمریکا به هواپیمای مسافری ایران و کشته شدن ۳۰۰ مسافر آن، می‌فرماید:

«این دولت آمریکا و شخص ریگان رئیس جمهوری آمریکا است که من اکنون به نام ملت ایران، او را و آن دولت را به عنوان جنایتکار و قاتل معرفی می‌کنم و این را همچون پیامی از سوی یک ملت انقلابی که در راه عقیده و

۱. انقلاب اسلامی در بوته آزمون. ص ۴۰۲.

۲. همان. ص ۴۱۱.

آزادی و استقلال خود، شجاعانه مبارزه می‌کند، برای مردم آزاده جهان و برای افکار عمومی ملت آمریکا و نیز برای نسل‌های آینده تاریخ می‌فرستیم.»^۱

دکتر منوچهر محمدی در ادامه می‌نویسد:

«رضایی در مصاحبه‌ای که با شبکه الجزیره انجام داد نیز از ارتباط با آمریکا صحبت کرد. او ادعا کرد که نظر مردم ایران و مسئولان نظام را می‌تواند تغییر دهد و به آمریکا خوشبین کند.»^۲

رضایی همچنین در مناظره با میرحسین موسوی در سال ۸۸ در مورد روابط خود با موسوی اظهار داشت:

«ملت ایران رابطه من با جناب آقای میرحسین موسوی را کاملاً می‌شناسد. ما دو دوست قدیمی هستیم که از دوران امام (ره) با همدیگر بوده و در صحنه‌های خیلی زیاد با هم شرکت داشته‌ایم.»^۳

محسن رضایی در دی ماه ۹۱ طی سخنانی حوادث پس از انتخابات سال ۸۸ را نه یک توطئه براندازی نظام که توسط آمریکا و انگلیس از قبل طراحی شده بود؛ بلکه یک «اعتراض اجتماعی» عنوان می‌کند که به خاطر سخنان احمدی نژاد در روز ۲۴ خرداد ۸۸ که برخی افراد را خس و خاشاک خوانده و این مطلب باعث ناراحتی برخی از مردم شده، به وجود آمده!^۴

ظاهراً جناب محسن رضایی سخنان مکرر مقام معظم رهبری و نیز مسئولان اطلاعاتی کشور طی سه سال گذشته - که بارها از فتنه ۸۸ با عنوان توطئه براندازی نظام که از سال‌ها قبل توسط بیگانگان برنامه ریزی شده بود - را نشنیده است! یا شاید هم به صلاح خود می‌داند که خویشانش را به نشنیدن بزنند!

اما پس از ناکامی طرح خائنان براندازی نظام جمهوری اسلامی در سال ۸۸ که میرحسین موسوی نقش پررنگی در تحت حمایت سازمان سیا و موساد و سازمان

۱. چهار ساله دوم؛ گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. پیشین، ص ۴۲.

۲. انقلاب اسلامی در بوته آزمون. پیشین، ص ۴۱۱.

۳. همان. ص ۴۱۵.

۴. روزنامه اعتماد. ۱۰ دی ۱۳۹۱.

جاسوسی انگلیس، در آن بازی می‌کرد؛ باز هم محسن رضایی به کمک او می‌آید و تلاش می‌کند تا با نوشتن یک نامه به مقام معظم رهبری و ماله کشی بر چهره کثیف و خائنانه موسوی، او را از زیر ضربات فشار افکار عمومی ملت مسلمان ایران نجات دهد. رضایی در نامه سرگشاده خود به رهبر معظم انقلاب، از ایشان می‌خواهد با توجه به عقب نشینی موسوی از انکار دولت احمدی نژاد در بیانیه شماره ۱۷ خود، ایشان هم در راه وحدت ملی پیشقدم شوند^۱.

در این رابطه، محمد کرمی راد (عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی) طی سخنانی در دی ماه ۱۳۸۸ اظهار می‌دارد:

«هم زمانی بیانیه شماره ۱۷ موسوی - پس از حماسه ۹ دی ۸۸ - و نامه محسن رضایی، نشان داد که سران فتنه به خوبی عمق عظمت حماسه بزرگ و میلیونی ملت ایران را درک کرده‌اند و از همین رو به ناچار مجبور شدند تا به صدور بیانیه و عقب نشینی از مواضع قبلی روی آورند و از سمت و سوی که قبلاً در پیش گرفته بودند، عدول کنند و نرمش بیشتری از خود نشان دهند. گرچه کارنامه آنان آن چنان خفت بار است که راهی برای تیرنه شان وجود ندارد... بنا بر اطلاع مؤثق و مستند واصله از تردهای مکرر و خارج از ساعات کاری و اداری میرحسین موسوی به داخل مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیدارها و جلسات خصوصی با آقایان هاشمی و رضایی، قاطعانه می‌توان گفت که صدور این بیانیه و نامه از یک اتفاق فکر واحد با مدیریت آقای هاشمی بوده و طراحی و هدایت شده است و این مسئله کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که سران فتنه از روی ناچاری و دستپاچگی به خاطر حضور میلیونی مردم در راهپیمایی نهم دی، درصدد تهیه این سناریو بودند که مثلاً میرحسین در بیانیه خود اعتطاف بیشتری در مقایسه با قبل نشان دهد و از آن طرف هم در نامه رضایی، موسوی از گناهان و اشتباهات گذشته تیرنه و

۱. انقلاب اسلامی در بوته آزمون، پیشین، ص ۴۲۱.

به‌عنوان یک فرد موجه جلوه داده شود و هم در عین حال رهبری نظام را بر سر دو راهی برای رسیدن به وحدت قرار دهند و وانمود کنند که ما خواستار وحدت هستیم^۱.

بازنگر اصلی به دنبال رابطه با آمریکا

خطی که از سال‌های آغازین جنگ به دنبال آن بود که از راه کسب یک پیروزی، در پی دستیابی به آتش‌بس از طریق مذاکرات سیاسی باشد؛ همان خطی بود که برای حصول به این هدف، برای مذاکره با غرب و به خصوص با آمریکا، روز شماری می‌کرد. اینان گرچه می‌دانستند که این سیاست در تضاد کامل با خط امام و مبانی تفکرات انقلابی حاکم بر جمهوری اسلامی است اما برای دستیابی به هدف خود از هیچ تلاشی فروگذار نکرده، حتی حاضر شدند تا جام زهر قبول قطعنامه را به امام خمینی (ره) تحمیل کنند. حجت‌الاسلام میرباقری در این باره می‌گوید:

«باید به دنبال جریان‌های فکری باشیم که در آن زمان به دنبال کنار آمدن با غرب بودند و ادامه تعارض انقلاب اسلامی و جبهه مقابل را لازم نمی‌دانستند... به نظر من علت اصلی [تحمیل] جام زهر، شکاف ایدئولوژیکی بوده است که در بدنه طرفداران و برخی از یاران امام وجود داشته اما در آن زمان شفاف نبوده است»^۲.

در مرداد ماه ۱۳۶۳، سفر آقای گنشر (وزیر خارجه آلمان) به ایران، به‌عنوان سفر اولین وزیر خارجه یک کشور اروپایی به ایران، حائز اهمیت تلقی می‌شد. وی در ایران با مسئولان و مقامات سیاسی و اقتصادی مذاکراتی انجام داد و پس از بازگشت

۱. محمد پارسا، «رضایی و موسوی با آقای هاشمی جلسات محفلی داشتند»، هفته‌نامه پا لئارات، ۱۶ دی ۱۳۸۸، ص ۷.

۲. حسین مهدی‌زاده، «مقصر را باید از لایه‌های نخبان و حلقه‌های مدیریتی جست‌وجو کرد»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، ص ۱۱.

به آلمان اعلام کرد آنچه که در اروپا در مورد ایران تصور می‌شود، با واقعیات موجود در ایران تفاوت زیادی دارد.

متعاقب سفر گنشر و بحث و بررسی‌هایی که پیرامون آن انجام گرفت، برای نخستین بار بحث‌های جدیدی در رسانه‌های غربی درباره جناح بندی‌های سیاسی داخل کشور و نظریات مختلفی که در میان جناح‌ها در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی و به‌ویژه جنگ و ادامه آن وجود دارد، در گرفت. در همین روند، وزیر خارجه ژاپن در دیدار با طارق عزیز (وزیر خارجه عراق) با اشاره به اندیشه‌های متفاوتی که در ایران در مورد جنگ وجود دارد، به وی گفت:

«در ایران دو گروه سرسخت و میانه رو با دو دیدگاه مختلف وجود دارد.

دسته دوم که امیدوار است جنگ از راه‌های مسالمت‌آمیز پایان یابد. برای برقراری صلح، به ژاپن و کشورهای غربی نزدیک شده است و ژاپن فکر می‌کند تشویق گروه میانه رو در ایران می‌تواند به پایان یافتن جنگ منتهی شود.»^۱

برای زمینه سازی جهت برقراری رابطه با آمریکا و آماده کردن افکار عمومی مردم برای پذیرش این مسئله، آقای هاشمی در فروردین ۱۳۶۲، به امام خمینی پیشنهاد می‌دهد که شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شوروی» از رسانه‌های دولتی پخش نشود! آقای هاشمی سپس در یادداشت مورخ ۱۶ فروردین ۶۲ خود مدعی می‌شود که امام با این پیشنهاد ایشان موافقت کرده است!^۲

اما یادداشت مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۶۲ آقای هاشمی (یعنی ۵ ماه بعد) حکایت از آن می‌کند که ادعای قبلی ایشان صحت نداشته است. وی می‌نویسد:

«سفیر روسیه آمد. سلام رهبران اتحاد جماهیر شوروی را آورد. خواستار تحسین [بهبود] روابط بود و از شعار مرگ بر شوروی گله داشت.»^۳

۱. آرامش و چالش، پیشین، ص ۲۶۳.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۶۳.

از سوی دیگر، می‌دانیم که هر هفته در مراسم نماز جمعه تهران که به‌طور مستقیم از صدای جمهوری اسلامی ایران نیز پخش می‌شود، شعارهای کوبنده «مرگ بر آمریکا» مردم - به‌ویژه در طی دوران جنگ تحمیلی - هیچ‌گاه قطع نشده که این نیز دلیل دیگری بر عدم صحت ادعای جناب آقای رفسنجانی می‌باشد. اما آقای هاشمی که می‌خواهد به هر نحوی شده، شعار «مرگ بر آمریکا» حذف شود تا راه برای برقراری رابطه با شیطان بزرگ هموار گردد، در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۶۳ در جلسه‌ای با حضور دکتر ولایتی، اظهار می‌دارد:

«نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات [علیه عراق]، امام دستور بدهند که شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی، از موضع قدرت حذف شود.»^۱

و البته ایشان فراموش کرده که سال قبل از آن ادعا کرده بود که امام خمینی با این پیشنهاد موافقت کرده است!

حجت‌الاسلام سیدحمید روحانی در تحلیل این موضع آقای هاشمی می‌گوید:

«آقای هاشمی طبق قرائن و دلایلی، مخالف شعار «مرگ بر آمریکا» و مقابله با آمریکا، بودند. ایشان همواره به دنبال این بودند که جمهوری اسلامی را به سوی سازش با آمریکا بکشاند.»^۲

هاشمی در یادداشت ۱۸ اسفند ۶۴ خود می‌نویسد:

«آقای سعید رجایی خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل، آمد. گفت که آمریکایی‌ها برای اصلاح روابط زیاد مراجعه می‌کنند. گفتیم امیدوارشان کنند! [سفیر آمریکا در واتیکان، با ایشان دو بار در این خصوص تماس گرفته است.»^۳

۱. محمد قوچانی، «ناگفته‌هایی از امام: بازخوانی روزنوشت‌های هاشمی در سال ۱۳۶۳»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۴ شهریور ۱۳۸۶، ص ۴۸.

۲. فرید خسروانی، «همنوایی هاشمی و احمدی‌نژاد»، هفته‌نامه پنجره، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱، ص ۱۸.

۳. امید و دلواپسی، پیشین، ص ۴۴۲.

عباس سلیمی نمین (مدیر دفتر مطالعات تاریخ ایران) نیز در سخنانی می گوید:

«هاشمی اصلاً جرئت نمی کرد که در زمان امام (ره) حرف از رابطه با آمریکا بزند و این را به صورت مخفیانه پیگیری می کرد. مثلاً آنچه که در رابطه با مسئله مک فارلین پیش آمد و وی با مخفی کردن واقعیات از امام، درصدد مذاکره بود که البته موضوع لو رفت...^۱ ایشان در قضیه گروگان گیری حزب الله در لبنان، از حزب الله استفاده ابزاری کرد و بعد هم خود را به عنوان میانجی وارد کرد تا بتواند مستقیم با آمریکایی ها ارتباط بگیرد که البته این قضیه یعنی ماجرای مک فارلین، لو رفت.^۲

محسن رضایی نیز در پاسخ به این سؤال که «علت سفر مک فارلین به ایران چه بود؟» می گوید:

«ایران در حقیقت علائمی را از آمریکا دریافت کرده بود که آنها می خواهند راهی را برای مذاکره با ایران باز کنند. این مسئله را محسن کنگرلو که در دفتر آقای میرحسین موسوی کار می کرد، به آقای هاشمی رفسنجانی گزارش داد و ایشان نیز وی را تشویق به ادامه کار کردند.^۳

دکتر حسین کچویان (استاد دانشگاه) نیز درباره این ماجرا اظهار می دارد:

«آقای هاشمی تنها با کمک دولت [میرحسین موسوی] و بدون آگاهی یا مشاوره با دیگر مسئولان بالای کشور یا حتی اطلاع رهبری کبیر انقلاب، به شکلی باورنکردنی و برخلاف سیاست های اصولی نظام، به اقدام مخاطره آمیز و مسئله دار ارتباط گیری با آمریکا و دعوت مقام بالای امنیتی آمریکا [مک فارلین] به عنوان نماینده ریگان [رئیس جمهور آمریکا] به کشور، دست زد...^۴

از زمان ماجرای مک فارلین که آقای رفسنجانی بدون آگاهی دیگر مسئولان

۱. هفته نامه ۹ دی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۱۷۰.

۴. حسین کچویان، «از ماجراجویی انقلابی تا اعتدال آمریکایی»، هفته نامه پنجم، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱، ص ۱۶.

بالای کشور اقدام به ارتباط گیری با آمریکایی ها نمود - و نهایتاً با مداخله حضرت امام (ره) این ماجرای خطرناک ناکام ماند - آمریکایی ها سیاست های خود را بر یافتن سیاستمداران به اصطلاح معتدل و میانه رویی از نوع وی متمرکز کردند.^۱

آقای هاشمی در یادداشت ۲ خرداد ۱۳۶۵ می نویسد:

«آقای کنگرلو آمد و اطلاع داد که پس فردا هیئت آمریکایی وارد می شوند. درباره کیفیت کنترل آنها و مسائل گروگان ها و چیزهایی که در مقابل آن باید بدهند، مذاکره شد.»^۲

در روز ۴ خرداد ۱۳۶۵، هیئت آمریکایی شامل رابرت مک فارلین، اولیور نورث، جورج کیو، هوارد تیچر، امیرام نیر و رابط سیا، وارد تهران شدند.^۳

مقام ایرانی در مذاکره با مک فارلین می گوید:

«قبلاً موافقت شده بود که نورث به ایران بیاید و ترتیب کارها را بدهد و دستور کار جلسات را تنظیم نماید.»^۴

پس معلوم می شود که جناب هاشمی از قبل در جریان آمدن هیئت آمریکایی (به ریاست مک فارلین) بوده و برخلاف آنچه ایشان در سخنرانی ۱۳ آبان ۶۵ اظهار داشته و وانمود کرده است که از ورود آنها بی اطلاع بوده و اصلاً قرار نبوده که هیئتی همراه با سلاح ها به ایران بیاید؛ برعکس، ایشان در جریان کل ماجرا قرار داشته اند اما هنگامی که امام خمینی همه مسئولان کشوری را از ملاقات با آنها منع می کند؛ تظاهر می کند که از ماجرای بی خبر است!

محسن رضایی نیز در این رابطه اظهار می دارد که در این ماجرا، آن جزییاتی را که آقای هاشمی در جریان بودند، حضرت امام مطلع نبودند.^۱

۱. حسین کچویان، «چرایی تکرار یک دیدگاه قدیمی از سوی هاشمی»، هفته نامه ۹ دی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱، ص ۱۵.

۲. اوج دفاع، پیشین، ص ۱۰۶.

۳. آغاز تا پایان، پیشین، ص ۱۶۳.

۴. همان، ص ۱۶۵.

رادبو بی‌بی‌سی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۶۵، اظهارات «فرد هالیدی» (استاد مدرسه عالی اقتصاد لندن) را چنین نقل می‌کند:

«به نظر می‌رسد که یک جناح میانه رو در ایران وجود دارد که مایل به بهبود روابط با غرب است. از جمله افراد این جناح، آقای هاشمی‌رفسنجانی است. خود او ماجرای سفر هیئت آمریکایی به ایران را [در تاریخ ۱۳ آبان] اعلام کرد؛ اما نحوه اعلام این خبر با ضوابط حاکم در ایران، بسیار ملایم بود.»^۱

روزنامه گاردین نیز در همین تاریخ ۱۵ آبان می‌نویسد:

«اعزام مک فارلین نه تنها به قصد تسهیل آزادی گروگان‌ها صورت گرفته، بلکه بخشی از طرح بلند پروازانه آمریکا برای تجدید روابط با کشوری بود که نفوذش در منطقه رو به افزایش است.»

روزنامه ایندپندنت نیز نوشت:

«این ماجرا سبب شده است که تفرقه عمیقی که در رژیم آیت‌الله خمینی وجود دارد، علنی شود. رفسنجانی به‌عنوان رهبر جناحی شناخته شده که آماده است با آمریکا به معامله بپردازد.»^۲

برخی از صاحب نظران و تحلیلگران معتقدند که آمریکا برای پایان دادن به جنگ، به دنبال تماس با [با اصطلاح] میانه روها در داخل ایران بود.^۳ ارزیابی آمریکایی‌ها این بود که مجموعه این رفت و آمدها به حذف جناح مخالف برقراری رابطه با آمریکا - به محوریت رئیس جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) - از صحنه سیاسی ایران خواهد انجامید.^۴

۱. مرتضی صفارهرندی، رازهای دهه شصت، ص ۲۸۷.

۲. ماجرای مک فارلین، پیشین، ص ۲۳۵.

۳. همان، ص ۲۳۵.

۴. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۳۷.

۵. رازهای دهه شصت، ص ۲۹۰.

آقای هاشمی در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۶۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار می‌دارد:

«در مورد آمریکا، ما فکر نمی‌کنیم تا قیامت باید روابط مان با این کشور قطع باشد. ما اگر مطمئن شویم که آمریکا قصد شیطنت ندارد، حاضریم روابط برقرار کنیم. آزادی اموال ایران در آمریکا، یک اقدام حسن نیت تلقی خواهد شد.»^۱

ایشان در یادداشت ۱۲ مهر ۶۶ خود می‌نویسند:

«در جلسه سران قوا بحث دیگری مطرح شد که مذاکره را به جز با اسرائیل، ممنوع نکنیم و آماده مذاکره حتی با آمریکا باشیم. قرار شد این بحث را با امام مطرح کنیم.»^۲

معلوم نیست که جناب رفسنجانی، در فاصله ۳۱ فروردین تا ۱۲ مهر ۶۶، چه مطلب مثبتی از سوی آمریکایی‌ها مشاهده کرده بود که مجدداً بحث مذاکره با آمریکا را در جلسه سران قوا مطرح کرد؟ آیا در این فاصله، آمریکا اقدام به آزاد سازی اموال ایران کرده بود؟ آیا جناب هاشمی پیام ۶ مرداد ۶۶ امام خمینی (ره) را نشنید که فرمودند:

«امروز فریاد برالت ما از مشرکان و کافران، فریاد از ستم ستمگران و فریاد امتی است که جانشان از تجاوزات شرق و غرب و در رأس آنان آمریکا و اذتاب آن، به لب رسیده است و خانه و وطن و سرمایه‌اش به غارت رفته است... مسلمانان جهان با همراهی نظام جمهوری اسلامی ایران عزم خود را جزم کنند تا دندان‌های آمریکا را در دهانش خرد کنند و نظاره گر شکوفایی گل آزادی و توحید و امامت جهان نبی اکرم باشند.»^۳

آیا ایشان ندیدند که دست نشاندگان آمریکا در عربستان سعودی ۴۰۰ نفر از حجاج ایرانی را به خاک و خون کشیدند؟ آیا پیام ۱۲ مرداد ۶۶ امام خمینی به مناسبت کشتار زائران ایرانی را نشنیدند که فرمودند:

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۳۱۷ و ۳۳۰.

«ما همه این جنایت‌ها را به حساب آمریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا و در موقع مناسب به حساب آنان خواهیم رسید»^۱

مگر هلی کوپترهای آمریکایی در تاریخ ۳۰ شهریور ۶۶ با شلیک موشک، یک کشتی تجاری ایران را در خلیج فارس غرق نکردند؟ به راستی جناب هاشمی‌رفسنجانی چطور توانستند با دیدن این همه جنایت و خباثت از سوی آمریکا، باز هم بحث مذاکره با آمریکا را در جلسه سران قوا مطرح کنند؟! می‌توان حدس زد که تنها کسی که از چنین فکری حمایت می‌کرده، فقط خود ایشان بوده است؛ چرا که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (رئیس جمهور و رئیس شورای عالی دفاع) در اجتماع بزرگ سپاهیان حضرت محمد(ص) در اصفهان، در تاریخ اول آذر ۶۶ می‌فرمایند:

«ما هیچ وقت انتظار نداشتیم که آمریکا با ما آشتی کند. این بسیار ساده لوحانه است که کسانی خیال کنند اگر ما به آمریکا لبخند زدیم، او از دشمنی با ما چشم می‌پوشد. آمریکا وقتی دست‌آزاد دشمنی با ملت ایران برمی‌دارد که ما از ایمان، شرف، حیثیت اسلامی و قرآن دست بکشیم»^۲

به نظر می‌رسد که علی‌رغم مخالفت‌های مستمر امام خمینی(ره) با موضوع تماس و ارتباط‌گیری با آمریکا، آقای هاشمی در خفا همچنان به تلاش‌های خود برای ارتباط‌گیری با شیطان بزرگ ادامه می‌داد و اعتنایی نیز به فرمایشات امام نداشت. در این راستا، جورج شولتز (وزیر خارجه آمریکا) در تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۶۷، اظهار داشت: «ایران در سال گذشته چند بار به‌طور غیر مستقیم با آمریکا تماس گرفته و مقام‌های بلند پایه ایران این تماس‌ها را در زمان‌های گوناگون و از طریق کانال‌های مختلف برقرار کرده‌اند»^۳

آقای رفسنجانی در فروردین ماه ۱۳۹۱ در دیداری که با مسئولان فصلنامه مطالعات بین‌المللی داشت، با اشاره به نامه‌ای که در سال ۶۷، در اواخر عمر امام خمینی(ره) به ایشان نوشته بوده، اظهار می‌دارد که در آن نامه گفته بود:

«آمریکا قدرت برتر دنیاست. مگر اروپا با آمریکا، چین با آمریکا و روسیه با آمریکا چه تفاوتی از دید ما دارند؟ اگر با آنها مذاکره داریم، چرا با آمریکا مذاکره نکنیم؟»^۴

دکتر کچوییان با اشاره به این موضوع می‌گوید:

«افشای ارسال نامه هفت ماده‌ای به حضرت امام(ره) در اواخر عمر شریف ایشان طی مصاحبه اخیر آقای رفسنجانی، که یک ماده مهم آن مربوط به درخواست از رهبر کبیر انقلاب اسلامی برای اقدام در جهت رفع موانع مذاکره و رابطه با آمریکا می‌باشد، تنها از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد این موضوع از دید آقای رفسنجانی و طرح‌های وی برای آینده به چه میزان و تا چه حدی جنبه کانونی و راهبردی دارد. در واقع همان طوری که این نامه و پیش از آن رسوایی مک فارلین، یا بسیاری از تلاش‌های پنهان وی تا مصاحبه اخیر نشان می‌دهد، اهمیت این مقوله برای وی به اندازه‌ای است که به‌عنوان دغدغه‌ای دائمی هیچ‌گاه از پیگیری آن باز نایستاده است»^۵

سردار سرلشکر سیدحسن فیروزآبادی نیز در پاسخ به سؤالی در خصوص مطرح شدن رابطه با آمریکا از سوی آقای هاشمی می‌گوید:

«امام با آن پیشنهاد آقای هاشمی رفسنجانی [در سال ۶۷] مخالفت کردند و به آن عمل نکردند و بعداً هم هیچ‌گاه این نظر مورد تأیید مقام معظم رهبری قرار نگرفته و هرگز در دستور کار نظام نبوده است»^۶

اما آقای هاشمی از پاسخ منفی امام به این درخواست ناامید نمی‌شود و پس از رحلت امام و آغاز ریاست جمهوری خود، مجدداً همان مسیر را دنبال می‌کند. در این راستا ایشان ترکیبی را در دولت خود به کار می‌گیرد که مانعی بر سر راه این گونه تلاش‌های وی ایجاد نکنند. رادیو صدای آمریکا در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۶۸ می‌گوید:

۱. روزنامه ایران، ۱۶ فروردین ۱۳۹۱.

۲. چراپی تکرار یک دیدگاه قدیمی از سوی هاشمی، پیشین، ص ۱۵.

۳. روزنامه ایران، ۲۲ فروردین ۱۳۹۱.

۱. صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۳۵۱.

۲. تکانی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۸۴.

۳. محمد درویشان، پایان جنگ، ص ۱۰۴.

«کابینه جدید ایران شامل ۱۲ عضو تازه و ترکیب آن در برگرفته افراد متخصص و روشنفکر است. یکی از مسئولیت‌های این افراد، کمک به هاشمی‌رفسنجانی در ایجاد روابط بهتر با غرب است.»^۱

دکتر جواد منصوری (معاون سابق وزارت خارجه) در این رابطه طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

«در سال ۱۳۶۸ که آقای هاشمی رئیس جمهور شد، بحثی مبنی بر برقراری ارتباط با دولت آمریکا توسط شورای عالی امنیت ملی مطرح شد و خصوصاً آقای هاشمی شدیداً طرفدار این رویکرد بود و حتی مصوبه‌ای نیز در این مورد گذشت و نهایتاً برای تأیید، این مصوبه به مقام رهبری ارسال شد ولی ایشان با مخالفت، موجب بازگشت این طرح شدند.»^۲

مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۳ مرداد ۶۸ در اجتماع گروهی از خانواده‌های شهداء و اسرا و مفقودین دفاع مقدس فرمودند:

«دولت آمریکا پس از رژیم اشغالگر قدس، منفورترین دستگاه حکومتی نزد ملت ایران است و تا هنگامی که آمریکا سیاست خود را بر دروغ و فریب و خیانت استوار کرده و حمایت از رژیم پلید صهیونیستی و ظلم به ملل مستضعف جهان را ادامه می‌دهد، امکان مذاکره و برقراری روابط میان جمهوری اسلامی ایران و آمریکا وجود ندارد و ما آن را شدیداً رد می‌کنیم.»^۳

«کت پولاک» (مدیر سابق بخش خلیج فارس در شورای امنیت ملی آمریکا) نیز در کتاب خود در این باره می‌نویسد:

«در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹)، عطاءالله مهاجرانی معاون رفسنجانی، مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات درج کرد [مقاله مذاکره مستقیم] و پیشنهاد گفتگو با ایالات

۱. گروه ۵۰+۱ در ایران. پیشین، ص ۲۰۹.

۲. «هاشمی می‌خواست لیوهای انقلابی را حذف کند، رمز عبور ل. ویژه‌نامه بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، شهریور ۱۳۸۹، ص ۵۸.

۳. بازسازی و سازندگی، پیشین، ص ۲۶۸.

منحده را مطرح ساخت. تردیدی وجود ندارد که رفسنجانی از مهاجرانی به‌عنوان وسیله‌ای برای استار استفاده کرده باشد تا ببیند که دیگران به چنین پیشنهادی چگونه پاسخ می‌دهند که البته خوب پیش نرفت... پاسخ این امر چنان منفی و خشمگینانه و متعصبانه بود که دفتر رفسنجانی ناچار شد مدعی شود که مقاله مذکور منعکس کننده نظرات رئیس جمهور نبوده است [۱] اگر چه باور عمومی برخلاف آن بود. حتی در آن موقع هم رفسنجانی کاملاً دست برنداشت و تسلیم نشد. وی در هر زمان که به‌شدت با مقاومت و تقابل افراطیون [۲] و بیش از آنها با [آیت‌الله] خامنه‌ای روبرو می‌شد، عقب نشینی می‌کرد اما هر زمان که فکر می‌کرد امکان آن وجود دارد، باز هم تفکر مذکور را مطرح می‌ساخت.»^۱

جواد کریمی قدوسی (عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی) نیز خاطره‌ای را از سرلشکر فیروزآبادی چنین نقل می‌کند که: آقای سرلشکر دکتر فیروزآبادی می‌گفت:

«زمانی که آقای هاشمی رئیس جمهور بود، سه بار خواست در شورای عالی امنیت ملی همه را قانع کند به لزوم رابطه با آمریکا و به من گفت در شورای عالی امنیت ملی همه معتقدند و نظر دارند که باید رهبری در برابر آمریکا کوتاه بیاید و فقط شما مانده‌اید. من مخالفت کردم و این موضوع را به مقام معظم رهبری گفتم. اتفاقاً آقای هاشمی خدمت حضرت آقا می‌رود و همین را می‌خواهد و به مقام معظم رهبری می‌گوید: شورای عالی امنیت ملی اتفاق نظر دارند که شما در برابر آمریکا باید کوتاه بیایید. اما حضرت آقا می‌فرمایند: «خیر، اجماعی در کار نیست. آقای فیروزآبادی خودشان به من گفته است که من مخالفم.»

۱. «کت پولاک»، «معنای ایران: منازعه میان ایران و آمریکا». ترجمه مهرداد صمیمی، تهران: روشنگران اطلاعات زمان، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹.

این اواخر هم آقای هاشمی اعتراف کرد که ما می‌خواستیم با آمریکا رابطه برقرار کنیم ولی رهبری نمی‌گذاشتند.^۱

ظاهراً در منطق برخی افراد، برای رسیدن به هدف مقدس!! برقراری رابطه با آمریکا، می‌توان حتی برای رهبری نیز حقایق را به گونه دیگری جلوه داد و حتماً طبق اجتهاد آنان، این مسئله هیچ اشکال شرعی نیز ندارد!!

اما برای پیاده کردن این نقشه، باید نیروهای بسیجی و انقلابی از عرصه مدیریت اجرایی حذف شوند تا مانعی در سر راه برقراری رابطه با شیطان بزرگ پیش نیاید. جواد منصوری (معاون سابق وزارت خارجه) در این رابطه می‌گوید:

«در سال ۶۸ که آقای هاشمی رئیس جمهور شدند، دیدگاهشان این بود که نیروهای انقلابی را باید به مرور از کارهای اجرایی کنار گذاشت.»^۲

اما هنگامی که آقای هاشمی در راستای سیاست به اصطلاح تنش زدایی، شروع به دادن امتیاز به شیطان بزرگ کرد، آنچنان که پیش‌بینی می‌شد، این سیاست نتیجه معکوس داشت. در این راستا، «عباس عبدی» طی مقاله‌ای در سال ۷۸ می‌نویسد:

«بیشترین فشار آمریکایی‌ها علیه ایران زمانی بروز یافت که بیشترین هم‌دلی از جانب دولت قبلی [دولت آقای هاشمی] نشان داده شد و حتی با کمک ایران، گروگان‌های آمریکایی در لبنان آزاد شدند. فشارهای وارد شده به ایران بعد از آزادی گروگان‌ها قطعاً بیش از فشارهای زمانی بود که مسلمانان لبنانی صدها نفر آمریکایی را در لبنان کشتند و یا به گروگان گرفتند. به همین دلیل افراد بسیاری نسبت به سیاست‌های متغیلاته خارجی در اوایل دهه ۷۰ پشت انتقاد دارند و معتقدند که آن سیاست‌ها جز این که از موضع ضعیف اتخاذ شد، هیچ ثمر دیگری برای ایران به بار نیاورد.»^۳

۱. هفته‌نامه پرتو سخن، ۹ آذر ۱۳۹۰، ص ۴.

۲. هاشمی می‌خواست نیروهای انقلابی را حذف کند. پیشین، ص ۵۶.

۳. عباس عبدی، «در مسیر آزادی»، تهران: نگاه امروز، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵.

هاشمی خود طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۷۸ در این باره چنین اعتراف می‌کند:

«پیدا کردن گروگان‌گیرها و یافتن راهی برای مذاکره با آنان طولانی و سخت بود، حزب‌الله لبنان در این راه به ما کمک کرد. ولی به محض این که قضیه تمام شد، آمریکا به جای این که به آن وعده‌هایی که داده بود، عمل کند، طلبکار هم شد.»^۱

«محمدحسین قدیری‌ایبانه» (مشاور سابق آقای هاشمی) نیز به این مسئله چنین اشاره می‌کند:

«هر کجا که آمریکایی‌ها وعده داده بودند، عکس آن را برخورد کردند. به‌عنوان نمونه، آنها برای پادرمیانی ایران برای آزادی گروگان‌های خود چقدر قول داده بودند؛ اما عملاً بعد از آزادی گروگان‌ها، برخلاف قول‌های خود برخورد کردند.»^۲

متأسفانه آقای هاشمی هیچ‌گاه از این خلف وعده‌های شیطان بزرگ، درس عبرت نگرفته است. به همین خاطر است که آمریکایی‌ها نیز از سیاست‌های ایشان حمایت می‌کنند. در این راستا سلیم نجم (خبرنگار نشریه الحوادث چاپ انگلستان) در مقاله‌ای به تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶ (۴ مرداد ۱۳۷۵) می‌نویسد:

«آمریکایی‌ها برای رویارویی با تندروها، از رفسنجانی حمایت می‌کنند... رفسنجانی روابط مطلوبی با غرب برقرار نمود و هیچ‌گاه با حضور آمریکا در خلیج فارس به‌طور آشکار دشمنی نورزید.»^۳

در اردیبهشت ماه ۱۳۸۱، روزنامه‌های دوم خردادی مدعی شدند که هیئتی از سوی آقای هاشمی رفسنجانی با مقامات آمریکایی در قبرس مذاکراتی داشته است.

۱. سعید نفیسی، «حقیقت‌ها و مصلحت‌ها: گفت‌وگو با هاشمی رفسنجانی»، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۶۱.

۲. محمد رحمانی، «رسانه‌ای شدن ماجرای مک‌فارلین یک اتفاق بود». ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، تهم مهر ۱۳۹۰، ص ۵۲.

۳. سلیم نجم، «اسرائیل برای حمله به راکتور اتمی بوشهر برنامه‌ریزی می‌کند». ترجمه علی رمزی، الحوادث، ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶.

حتی محسن مردامادی (نماینده مجلس و از اعضای اصلی حزب مشارکت) گفت که حاضر است مذاکره این مذاکرات را در اختیار وزارت اطلاعات قرار دهد.^۱

این خط مشی آقای هاشمی همچنان ادامه می‌یابد تا این که رادیو فردا (ارگان سازمان سیا) در سال ۱۳۸۴ در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم می‌گوید:

«در صورت پیروزی هاشمی‌رفسنجانی، برقراری رابطه با آمریکا از اولویت‌های سیاست خارجی اوست. در محافل طرفدار او گفته می‌شود که آمریکا آماده است با او در صورت انتخاب شدن، وارد معامله شود و او مطلوب‌ترین رئیس جمهور برای معامله با آمریکاست.»^۲

دکتر کجویان نیز در این باره می‌گوید:

«متأسفانه پس از ورود آقای رفسنجانی به رقابت‌های انتخاباتی سال ۸۴ و شکست در آن، اختلافات ایشان با آقای احمدی نژاد، موجب زاویه‌گیری وی نسبت به کلیت نظام گردیده است که از تبعات آن، موضع‌گیری‌های انتقادی وی در مواردی مختلف بر علیه سیاست‌های کلی کشور - در یک راستای هماهنگ و موافق با سیاست‌های آمریکا بر علیه کشور - بوده است.»^۳

نمونه‌ای از این موضع‌گیری‌ها را روزنامه لوموند چاپ فرانسه به تاریخ ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷ (۲۱ آذر ۸۶) این گونه شرح می‌دهد:

«رفسنجانی که در اوایل سپتامبر ۲۰۰۷ به ریاست مجلس خبرگان برگزیده شد، اعلام می‌دارد که: در اینجا فضای حاکم، به مذاکره و گسترش و برقراری روابط تمایل دارد. شعار «مرگ بر آمریکا» دیگر سر داده نمی‌شود [!] و رهبران و مسئولان ما از این مسئله باخبرند.»^۴

۱. مرتضی صفارهرندی، «پیوند سیاست داخلی و خارجی اصلاح‌طلبان»، ویژه‌نامه میوه منور، فصلی هفتم، شماره ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰، ص ۷۲.

۲. قاطمه رجی، «احمدی‌نژاد معجزه هزاره سوم»، تهران: دانش‌آموز، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹.

۳. جرایب تکرار یک دیدگاه قدیمی از سوی هاشمی، پیشین، ص ۱۵.

۴. سلیگ هاریسون، «افراطیون، آماده جنگ علیه ایران می‌شوند»، ترجمه گیوان عزیزی، لوموند، ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷.

موضع‌گیری‌های آقای هاشمی به آنجا می‌انجامد که «جیمز وولسی» (از رؤسای سابق سازمان سیا) طی مصاحبه‌ای در نیویورک در سال ۱۳۹۰، تصریح می‌کند که امکان تغییر رژیم در ایران وجود ندارد و تنها چیزی را که می‌توان به آن امیدوار بود، این است که افراد رأس حکومت تغییر کنند. وی در ادامه می‌افزاید:

«امیدواریم کسی مانند هاشمی‌رفسنجانی به روی کار بیاید. [!]

و به راستی که این کلام امام خمینی را باید با آب طلا نوشت، آنجا که می‌فرمایند: «وقتی آمریکا چهار دفعه از یک کسی تعریف کند، مردم می‌فهمند این عیبی دارد که اینها از او تعریف می‌کنند.»^۱

و بالاخره حجت‌الاسلام سیدحمید روحانی نیز پیرامون ماجرای نامه آقای هاشمی به امام، چنین می‌گوید:

«اعلام موضع آقای هاشمی پیرامون مذاکره با آمریکا و برداشتن پرده از روی نامه‌ای که درباره آمریکا به امام نوشته بود، جای تقدیر و تحسین دارد، زیرا ما سالیان درازی بود که به این واقعیت پی برده بودیم که نامبرده به خط و راه و اندیشه امام باورمند نمی‌باشد؛ چنان که می‌دانیم نسبت به مقام معظم رهبری نیز تعبد ندارد و امروز می‌بینیم که خود او به این واقعیت اذعان کرد و نشان داد که برخلاف یکی از اصول انقلابی امام که مبارزه آشتی‌ناپذیر با شیطان بزرگ است، از زمان‌های دور پایبند نبوده و تلاش داشته است تا امام را به سازش با آن ابرقدرت جنایت پیشه بکشانند.»^۲

هاشمی و مسئله گروگان‌ها

یکی از نکات قابل توجه در کارنامه سیاسی آقای هاشمی‌رفسنجانی، ایفای نقش ایشان در مسئله آزادسازی گروگان‌های غربی می‌باشد. در اینجا به چند نمونه اشاره

۱. هفته‌نامه پرتو سخن، ۱۷ اسفند ۱۳۹۰، ص ۵.

۲. صفحه امام، جلد ۱۷، ص ۲۵۰.

۳. هفته‌نامه ۹ دی، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۱، ص ۳.

می‌شود: روزنامه واشنگتن پست طی مقاله‌ای در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۶۴ در مورد ماجرای گروگان‌گیری هواپیمای تی. دبلیو.ای نوشت:

«رئیس مجلس ایران [هاشمی‌رفسنجانی] نقش عمده‌ای در آزادسازی ۳۹ تن آمریکایی گروگان هواپیمای ربوده شده تی. دبلیو.ای ایفا کرده است. اکبر هاشمی‌رفسنجانی هنگام دیدار از دمشق، برای آزادی گروگان‌ها پافشاری کرد و ی چندین عضو گروه شیعہ افراطی حزب‌الله و دیگر رهبران شیعہ را فرا خواند و به گفته یک مقام آمریکایی، گفت‌وگوهای دشواری برای رهایی گروگان‌ها با آنها انجام داد. سرانجام این گروگان‌ها در تاریخ ۱۲ تیر ۶۴ آزاد شدند.»^۱

آقای هاشمی در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۶۶ در مصاحبه با کیهان هوایی می‌گوید: «همین حالا هم حاضریم به آزادی گروگان‌ها کمک کنیم. ما مسئولیتی در لبنان نداریم ولی قبول داریم برای این که یک انسان راحت شود، کمک کنیم.»^۲

آقای هاشمی در یادداشت ۱۹ مرداد ۶۷ خود نیز می‌نویسد:

«شب جلسه سران قوا در منزل آقای خامنه‌ای بود. آقایان موسوی اردبیلی و احمد آقا غایب بودند. دکتر ولایتی گزارش سفر داد... مجموعه‌ای به نظر می‌رسد که غرب به نفع ما موضع گرفته[!] و قبول شد که اگر اموال ما را آزاد کنند و در متجاوز شناخته شدن عراق همکاری کنند، برای آزادی گروگان‌هایشان در لبنان کمک کنیم.»^۳

۱. هادی نخعی، حمیدرضا مشهدی قراهنی، «توسعه روابط با قدرت‌های آسیایی»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۲.
همچنین رک: به: محسن هاشمی، حبیب‌الله حمیدی، «ماجرای مک فارلین: فروش سلاح - آزادی گروگان‌ها»، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸، ص ۵۲.
۲. مهدی انصاری و دیگران، «ماجرای مک فارلین»، ص ۴۶.
۳. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۲۶۰-۲۵۹.

۲۱ مرداد ۶۷:

«در اخبار خارجی، مسئله مهم، مذاکره مأموران ایران در لندن با اسقف کلیسای کاتریری درباره گروگان‌هاست.»^۱

۱۲ بهمن ۶۷:

«آقای محمدجعفر محلاتی (نماینده دائم ایران در سازمان ملل) آمد و گزارش وضع سازمان ملل را داد... معتقد است شورای امنیت جدیتی برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ نخواهد کرد... درباره سیاست برخورد با آمریکا سؤال کرد: گفتیم در حد گرفتن اموال و کمک به رهایی گروگان‌های آمریکایی پیش می‌رویم.»^۲

در تاریخ ۱۳ مرداد ۶۸، اکثر روزنامه‌های مهم انگلیس مقالات متعددی درباره بحران گروگان‌های غربی در لبنان منتشر کرده و به نقش آقای هاشمی در به تعویق انداختن اقدام یکی از گروگان‌های آمریکایی پرداخته‌اند. مطبوعات یاد شده عموماً دیپلماسی آمریکا برای استفاده از فشار سیاسی و نظامی بر ایران را می‌ستایند و شایع می‌کنند پیام شدیدالحن دولت آمریکا به جمهوری اسلامی، باعث مداخله جدی ایران در جلوگیری از قتل گروگان‌ها شده است. اکثر این مطبوعات همچنین بحران اخیر را نقطه آزمایشی برای عملکرد سیاسی رئیس جمهور تازه ایران می‌دانند و خواهند موجود را دلیل بر قاطعیت ایشان برای رسیدن به «اعتدال سیاسی» و آزادی گروگان‌های غربی تفسیر می‌کنند.^۳

رادیو صدای آمریکا نیز در تاریخ ۱۳ مرداد ۶۸ درباره پیشنهاد آقای هاشمی برای حل مسئله گروگان‌ها گزارش داد:

«اکبر هاشمی‌رفسنجانی امروز جمعه به ایالات متحده در مورد حل بحران گروگان‌ها در لبنان پیشنهاد کمک کرد و گفت برای آزاد ساختن گروگان‌های

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۴۹۹.

۳. بازسازی و سازندگی، پیشین، ص ۲۵۴.

غربی در لبنان، راه حلی عاقلانه وجود دارد. وی خواستار این شد که آمریکا از اسرائیل بخواهد که یک روحانی شیعه را که هفته گذشته در جنوب لبنان ربوده، آزاد کند.^۱

جناب هاشمی در جلسه ۱۹ مرداد ۶۷ با سران قوا، گفته بود که:

«اگر غرب اموال ما را آزاد کند و در متجاوز شناخته شدن عراق همکاری کنند، برای آزادی گروگان‌هایشان در لبنان کمک کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید که:

پس چرا در حالی که نه اموال ما را آزاد کردند و نه عراق را به عنوان متجاوز اعلام کردند؛ ایشان به آزادی گروگان‌های آنها کمک کردند؟»

البته باید گفت که [دبیرکل] سازمان ملل سرانجام در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۷۰، یعنی بیش از سه سال پس از پایان جنگ، عراق را به عنوان مسئول و آغازگر جنگ معرفی کرد.^۲

اما این موضع، پس از آن که عراق به کویت حمله کرد و منافع آمریکا و غرب به خطر افتاد، اعلام شد. باید توجه داشت که دبیرکل سازمان ملل یعنی «خاویر پروز د کوئیار» در آخرین روزهای سمت خود به عنوان دبیرکل، گزارشی برای شورای امنیت تهیه کرد و در گزارش خود، عراق را به عنوان شروع کننده جنگ اعلام کرد. اگر این گزارش به طور رسمی از جانب شورای امنیت تأیید می‌شد، به ناچار می‌بایست برای تنبیه متجاوز و پرداخت غرامت نیز ساز و کاری معین می‌کردند؛ در صورتی که هیچ‌گاه چنین اقدامی از سوی شورای امنیت صورت نگرفت و این همان نکته‌ای است که جناب آقای رفسنجانی حاضر نیست به آن اعتراف و در نتیجه به تشخیص اشتباه خویش، اقرار کند.

حال در اینجا اشاره‌ای می‌کنیم به ماجرای گروگان‌های ایرانی:

۱. بازسازی و سازندگی. پیشین، ص ۲۵۵.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۷۹.

احمد متوسلیان (فرمانده قوای محمد رسول‌الله در لبنان)، سیدمحسن موسوی (کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت)، کاظم اخوان (خبرنگار و عکاس خبرگزاری جمهوری اسلامی) و تقی رستگار مقدم (از یاران احمد متوسلیان) در بعد از ظهر روز ۱۴ تیر ۱۳۶۱، در حالی که با یک دستگاه اتومبیل رسمی دیپلماتیک در جاده ساحلی طرابلس - بیروت به سوی بیروت حرکت می‌کردند، در پست بازرسی «برباره» توسط شبه نظامیان مسیحی موسوم به نیروهای فالانژیست، متوقف و ربوده شدند. شواهد حاکی از آن است که نیروهای فالانژ به سرکردگی «ایلی حبیقه» و «سیر جمع» این چهار نفر را ربوده و پس از مدتی آنها را تحویل رژیم صهیونیستی داده‌اند.^۱

در حالی که جناب آقای رفسنجانی، طی سال‌های ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹ و ۷۵، برای آزادی دهها گروگان آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و... واسطه و میانجی شدند؛ حتی برای یک بار هم که شده - تأکید می‌شود حتی برای یک بار - آزادی گروگان‌های غربی را مشروط به آزادی چهار گروگان ایرانی نکردند. ایشان بارها ادعا کرده‌اند که به خاطر ملاحظات انسان دوستانه، در آزادسازی گروگان‌های غربی کمک کرده‌اند. آیا از نظر ایشان، احمد متوسلیان و همراهانش و خانواده‌های آنان جزو انسان‌ها به شمار نمی‌آیند؟! چرا این ملاحظات انسان دوستانه فقط شامل حال گروگان‌های غربی می‌شود؟!

نکته جالب آن که نه تنها در یادداشت‌های روزانه تیر ماه ۱۳۶۱ جناب آقای هاشمی اثری از ماجرای ربوده شدن احمد متوسلیان و همراهانش دیده نمی‌شود؛ بلکه تا پایان سال ۱۳۶۱ نیز حتی برای یک بار هم که شده هیچ اشاره‌ای به ماجرای ربوده شدن آنها نمی‌کنند! حتی تا مدت‌ها پس از پایان سال ۱۳۶۱ نیز اثری از احمد متوسلیان در یادداشت‌های روزانه ایشان دیده نمی‌شود!

بد نیست با هم نگاهی به یادداشت‌های روزانه جناب رفسنجانی بعد از ۱۴ تیر ۱۳۶۱ بیندازیم:

۱. سید عبدالزهرای خراسانی، سی سال ابدان بسته، هفته‌نامه پنجره، ۱۷ تیر ۱۳۹۱، ص ۴۲.

سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۳۶۱:

«افطار را در مجلس بودم و شب به خانه آمدم.»^۱

پنج‌شنبه ۱۷ تیر ۶۱:

«افطار مجلس آش و تخم مرغ و کره و مربا و میوه بود.»^۲

شنبه ۱۹ تیر ۶۱:

«بچه‌ها، عفت و مهدی را با لباس در آب [استخر خانه] انداختند.»^۳

سه‌شنبه ۲۲ تیر ۶۱:

«با کمک پاسدارها، جوجه کباب درست کردیم و با هم افطار کردیم.»^۴

دوشنبه ۲۸ تیر ۶۱:

«دندان درد شدید آرام می‌داد. خبر مهمی نداشتیم.»^۵

پنج‌شنبه ۷ مرداد ۶۱:

«شب، جمعی از قاضی‌المقامان ما بودند.»^۶

سه‌شنبه ۹ شهریور ۶۱:

«بچه‌ها برای تفریح همراه بچه‌های همایشان بیرون رفتند.»^۷

جمعه ۱۹ شهریور ۶۱:

«یاسر با شوخی ضربه‌ای به دستم زد که مجروح شد؛ می‌خواست مرا

غفلتاً در استخر بیاندازد.»^۸

جمعه ۲۶ شهریور ۶۱:

۱. پس از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱، پیشین، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۵.

۴. همان، ص ۱۷۸.

۵. همان، ص ۱۸۵.

۶. همان، ص ۱۹۷.

۷. همان، ص ۲۳۷.

۸. همان، ص ۲۴۶.

«صبح یکی از همشهری‌هایمان آمد و مقداری پسته تازه و شیرینی

آورد... عصر با این که سرد بود، شتا کردم.»^۱

پنج‌شنبه ۸ مهر ۶۱:

«ظهر بچه‌ها به مدرسه و فائزه به اسب سواری رفته بود.»^۲

دوشنبه ۶ دی ۶۱:

«شام کوفته برنجی و شلغم داشتیم.»^۳

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، جناب آقای هاشمی در یادداشت‌های روزانه‌اش،

در حالی که از ذکر جزئی‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین مسائل نیز غفلت نمی‌ورزد؛ اما از ذکر خبر مهم ربایش فرمانده قهرمان عملیات فتح‌المبین و عملیات بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) در روز ۱۴ تیر ۱۳۶۱، خودداری می‌کند و برای او و همراهانش حتی به اندازه یک شام کوفته برنجی و شلغم نیز اهمیت قائل نمی‌شود!!

آیا ملت مسلمان ایران باور می‌کنند که این مسئله از روی فراموشی و غفلت بوده است؟! آیا انجام ندادن هیچ اقدام عملی برای آزادسازی احمد متوسلیان و همراهانش - در برابر آزادسازی گروگان‌های غربی - را باید مسئله‌ای کاملاً تصادفی و از سر غفلت حساب کرد؟!۴

حکایت عملیات بدر

عملیات بدر که در اسفند سال ۱۳۶۳ در منطقه غرب هورالهوریزه به اجرا درآمد، علی‌رغم طرح ریزی‌های اولیه نتوانست به اهداف خود دست یابد و با ناکامی مواجه شد. دلیل عمده عدم موفقیت این عملیات، عمل نکردن برخی مسئولان به قول‌هایشان بود. در واقع در اینجا جمهوری اسلامی ضربه اصلی را نه از دشمن، بلکه از برخی خودی‌ها خورد.

۱. پس از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱، پیشین، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. همان، ص ۳۴۶.

راز قطعنامه

سردار غلامعلی رشید طی نامه‌ای به تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۶۳، خطاب به سردار احمد غلامپور (فرمانده قرارگاه کربلا) می‌نویسد:

«به نظر می‌رسد که عملیات حیدر [بدر] را بدون فراهم شدن عواملی که ما در برآوردهایمان ذکر کرده‌ایم، دستور خواهند داد شروع کنیم و آن طوری که ما فکر می‌کنیم، کارهای اصلاح مهندسی در زمین عملیات، صورت نمی‌گیرد و درصد ضعیفی از مواد ۱۸ گانه که ما جزء شروط عملیات به حساب آورده‌ایم، انجام می‌گیرد: که آن هم قابل استفاده برای ما نباشد...»

سردار غلامپور نیز در ذیل نامه مذکور می‌نویسد:

«نوشته‌های فوق را به شدت تأیید می‌کنم و از ترس آینده جنگ، پناه می‌برم به خدا.»^۱

محسن رضایی در سال ۶۵، ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«در خود عملیات بدر، چون طرح سپاه تصویب شده بود، قرار بود فرماندهی عملیات هم با سپاه باشد و کسی هم متوجه نشود. فقط برادرمان صیادشیرازی در جریان باشد و دو نفر دیگر - یکی برادرمان آقای رحیم صفوی و دیگری هم آقای آذربن که برادر صیاد پیشنهاد کرده بود - البته آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای هم در جریان بودند. قرار بود ما اعمال فرماندهی بکنیم و هر چه ما گفتیم، ارتش عمل کند. یک هفته پس از تصویب این موضوع، رفتند خدمت امام و امام هم فرمودند که به همین صورت باید عمل بشود و هر چه آقا محسن می‌گوید، شما باید عمل کنید و کار را به جلو ببرید. [اما] تقریباً یک هفته پیش از عملیات بود که برادرمان صیاد به من گفت: «من رفتم پیش آقای هاشمی و احساس می‌کنم که آقایان از شما پشتیبانی نمی‌کنند... من گفتم چرا این حرف را می‌زنید؟ گفت: «ما پیروزی پیش آقای هاشمی رفتیم و ایشان گفت که سپاه مثل این که می‌خواهد به تعهداتش عمل نکند[۱]، چون قرار بوده برای مثال در پنجوین عمل بکنند ولی

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۶۳.

جراحی و چگونگی پایان جنگ تحمیلی

عمل نکرده‌اند.» شاید هم آقای هاشمی به ایشان گفته بود که من خوف دارم این عملیات بدر را هم انجام ندهند[۱] بعد آقای صیادشیرازی دیده بود عجب، پس مثل این که از آن پشتیبانی قاطعی که می‌بایست از این فرماندهی صورت بگیرد، خیری نیست.»^۲

رضایی در بخش دیگری از سخنانش می‌افزاید:

«[برای عملیات بدر] به همه می‌گفتیم که خب [سیستم پدافند هوایی] هاگ دارند و هاگ را در اختیار جنگ می‌گذارند. ما فکر نمی‌کردیم که اینها به ما ضربه بزنند. وقتی که دیگر عملیات بدر شروع شد، دیدیم تمام قول‌هایی که به ما دادند، به باد هوا رفت. از عملیات بدر، ما به این نتیجه رسیدیم که نباید به قول‌ها اعتماد کرد مگر این که یک ماه قبل از آن، تجهیزات دفاعی را در اختیار ما گذاشته باشند.»^۳

وی در ادامه سخنانش می‌گوید:

«تجربه به ما ثابت کرد که نباید به هیچ کدام از اینها خوشبین بود. ولو صمیمی‌ترین مسئولان کشور هم که باشند، نباید به قول‌هایشان اعتماد کرد. حتماً هم یک ماه قبل از عملیات باید اینها توی دست ما بیایند و خودمان آنها را بگیریم و تحت امر خودمان باشند و بگذاریم در عملیات که دیگر خیالمان راحت باشد. ضربه بدر و خیبر ما را به این نتیجه رساند که نیاستی به این مسئولان و به قول‌هایشان خوشبین بود... به این نتیجه رسیده بودیم که اگر با بدبینی برخورد کنیم و فشار وارد کنیم، خیلی از مسائل ما هم قابل حل است. چون آن چیزهایی که ما پیش‌بینی و برآورد کرده بودیم، چیزی نبود که خارج از توان جمهوری اسلامی باشد. همه‌اش در حد توان جمهوری اسلامی بود.»^۴

۱. بررسی عملیات والفجر ۸: محسن رضایی در گفت‌وگو با راپیان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۶۵، پیشین، ص ۴۱ الی ۴۴.

۲. بررسی عملیات والفجر ۸: محسن رضایی در گفت‌وگو با راپیان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۶۵، پیشین، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

می‌توان به راحتی حدس زد منظور محسن رضایی از «مسئولانی» که نمی‌توان به قول‌هایشان اعتماد کرد، چه کسانی بودند. فرمانده جنگ که جناب آقای هاشمی بود؛ معاون فرمانده جنگ نیز جناب حسن روحانی بود و پشتیبانی از جنگ نیز به عهده دولتی بود که نخست‌وزیرش میرحسین موسوی بود. یعنی مجموعه‌ای که به دنبال حتم هر چه سریع‌تر جنگ و اعلام آتش‌بس و نشستن پشت میز مذاکرات صلح با Saddam حسین بودند!!

کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا در دی ماه ۱۳۶۳ - دو ماه پیش از عملیات بدر - طی گزارشی مواضع ایران را چنین ارزیابی می‌کند:

«تا همین اواخر به نظر نمی‌رسید که هیچ کس در ایران به چیزی کمتر از یک پیروزی قاطع نظامی فکر کند، اما در چند ماهه اخیر بعضی از اعضای رهبری ایران در مورد ادامه جنگ دچار تردید شده‌اند.»^۱

نتیجه تردید این آقایان نیز عدم وفا به قول‌هایی می‌شود که برای عملیات بدر داده بودند.

با وجود پیشروی شجاعانه رزمندگان در مواضع دشمن و حضور در غرب رودخانه دجله، به دلیل عدم برخورداری از پدافند هوایی و آتش توپخانه، پس از یک هفته نبرد، مجبور شدند از بخش اعظم مناطق تصرف شده عقب‌نشینی کنند.^۲

در این عملیات، در مناطقی که یگان‌های سپاه درخواست آتش پشتیبانی می‌کردند، حمایت لازم از آنها صورت نمی‌گرفت.^۳

سردار شهید احمد کاظمی در سخنانی می‌گوید:

«دشمن در تمام پانک‌هایش ناموفق بود؛ آلا عملیات بدر، که آن هم یک بحث عقبه و تاکتیکی دارد که نقطه ضعف‌هایی از جانب [حامیان] خودمان در

۱. محمد درودیان. آغاز تا پایان. پیشین، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۵.

امر پشتیبانی بوده. در ضمن، جبهه آبی ما وسعت زیادی داشت و نمی‌توانستیم با قایق پشتیبانی کنیم.»^۱

در این عملیات، دشمن با شدت بخشیدن به بمباران‌های هوایی، امکان تأمین مناطق به دست آمده را از نیروهای خودی در این منطقه گرفت.^۲

شهید کاظمی در جای دیگر خطاب به محسن رضایی می‌گوید:

«در عملیات بدر، دادم‌ان به هوارفت اما شما با تلفن گفتید که هیچی نگو.»^۳

سردار غلامپور نیز طی سخنانی در سال ۱۳۸۷ در مورد عملیات بدر می‌گوید:

«در عملیات بدر، درخواست‌های ما معمولاً درخواست‌هایی نبود که غیر معقول یا خارج از توان مسئولان باشد... ما به عنوان مسئولان و فرماندهان جنگ، واقعاً دغدغه داشتیم و اقدامات و مقدمات انصافاً برای ما فراهم نمی‌شد. ما با حداقل امکانات و شرایط می‌رفتیم پای کار. از طرفی هم نمی‌توانستیم پای کار نرویم. چون فشار سیاسی از پشت ما را تهدید می‌کرد. [بعضی‌ها] منتظر بودند که بگویند اینها خسته شده‌اند و نمی‌توانند بچنگند... ما وقتی عمل کردیم و نتوانستیم اهدافمان را تصرف کنیم، ناچار به عقب‌نشینی شدیم. به جرأت عرض می‌کنم که شاید تلخ‌ترین و زجرآورترین عملیات ما در جنگ، عملیات بدر بود.»^۴

سردار کمالی (مشاور معاون نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح) نیز در این رابطه می‌گوید:

«یکی از علت‌های اصلی شکست‌های عملیات‌ها، عدم پشتیبانی کافی آن بود. یعنی [عدم] پشتیبانی دولت‌های آن زمان، مسئله اصلی ما بود.»

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۴۳.

۲. محمد درودیان. «خرم شهر تا فاو». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، بهار ۱۳۸۵، ص ۵۴.

۴. پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.

بدین ترتیب، خلف وعده‌های بعضی از آقایان در این عملیات، به قیمت خون شهدای گرانقدری هم چون مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)، ابراهیم جعفرزاده فرمانده تیپ ۱۸ القدر، ولی‌الله چراغی فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا(ع) و... تمام گردید.^۱

هاشمی و مسئله ادغام ارتش و سپاه

پس از آن که امام خمینی(ره) در شهریور ۱۳۶۴ فرمان تشکیل نیروهای سه گانه هوایی، دریایی و زمینی را به سپاه پاسداران دادند؛ بعضی‌ها به شدت با این فرمان به مخالفت برخاستند. آنان که سپاه پاسداران را یک مانع عمده بر سر راه دستیابی به اهداف خود - یعنی اعلام آتش‌بس در جنگ، مذاکره با صدام حسین و بالاخره برقراری رابطه با شیطان بزرگ یعنی آمریکا - می‌دانستند، در صدد بودند که آن را از صحنه معادلات کشور حذف کنند. لذا فرمان تشکیل نیروهای سه گانه را که به معنای قدرتمندتر شدن سپاه بود، در تضاد کامل با اهداف خویش می‌دیدند. از این رو ابتدا سعی کردند تا از پخش خبر فرمان امام از صدا و سیما جلوگیری کنند که موفق به این کار نشدند. در مرحله بعد، از طریق اعمال نفوذ در صدا و سیما در صدد برآمدند تا جلوی تبلیغات بر روی این فرمان را - به بهانه تضعیف روحیه ارتش - بگیرند و در مرحله بعد، تا آنجا که توانستند، جلوی دادن بودجه و امکانات به این نیروهای تازه تأسیس را گرفتند تا از قدرتمند شدن آنها جلوگیری کنند. وقتی همه این ترفندها مؤثر واقع نشد و آنها در رسیدن به اهداف خود به مشکل برخورد کردند؛ طرح «ادغام ارتش و سپاه» را به بهانه جلوگیری از کارهای موازی و هدر رفتن بیت المال! مطرح

۱. اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه. کارنامه عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس تهران: اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰.
همچنین ر.ک. به: خرمشهر تا قزو. پیشین، ص ۱۱۰.
و نیز: ورود درجه نظامی به سپاه، روابط برادری را کاهش داد. ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت هفت دفاع مقدس، مهر ۱۳۹۰، ص ۳۳.

کردند تا بلکه از این طریق به تدریج سپاه را درون ارتش هضم کرده و پس از مدتی، عملاً آن را از صحنه کشور حذف کرده باشند.

آقای هاشمی در یادداشت سوم فروردین ۱۳۶۵ خود می‌نویسد:

«تعدد مراکز نظامی مضر است و نمی‌شود چاره‌ای کرد؛ جوشکاری [۱] هم ممکن است نه علاج»^۱

۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۷:

«طرح ادغام ارتش و سپاه را که در ذهن دارم، با آقایان شمشانی و ستجفی و آقا محمدی در میان گذاشتم. آنها استقبال کردند»^۲

۲۱ اردیبهشت ۶۷:

«با آقایان محسن رضایی و شمشانی و آقا محمدی درباره طرح ادغام ارتش و سپاه مذاکره کردیم. مشکلات و منافع و ضررها را بررسی کردیم»^۳

۲۴ اردیبهشت ۶۷:

«افطار مهمان آقای خامنه‌ای بودیم. در جلسه سران قوا... درباره طرح ادغام ارتش و سپاه هم بحث شد که به جایی نرسیدیم»^۴

منظور آقای هاشمی از «به جایی نرسیدیم»، آن است که رئیس‌جمهور با طرح ایشان مخالفت کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۲۰ خرداد ۶۷ در نماز جمعه تهران می‌فرمایند:
«علی‌رغم تبلیغات مسموم رسانه‌های استکباری، سازمان‌های ارتش و سپاه محفوظ خواهند ماند... این که عده‌ای از ادغام ارتش در سپاه سخن می‌گویند و یا در مورد سپاه مسائل دیگری را طرح می‌کنند، ناشی از تبلیغات و سم پاشی‌های گسترده رسانه‌های استکباری است»^۵

۱. اوج دفاع، ص ۳۵.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۱۹.

۵. چهار ساله دوم: گزارش از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. پیشین، ص ۳۲۹.

۹ مرداد ۶۷:

«دکتر حسن روحانی آمد و راجع به طرح ادغام نیروهای زمینی ارتش و سپاه مذاکره کردیم؛ وحدت نظر داشتیم. بنا شد بیشتر بحث شود.^۱ البته که باید وحدت نظر داشته باشید! مگر می‌شود جناب حسن روحانی در چنین مسئله‌ای با جناب هاشمی رفسنجانی مخالف باشد؟! می‌بینیم که آقای هاشمی علی‌رغم آن که می‌داند حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با این طرح مخالف است اما همچنان آن را دنبال می‌کند.

۲۳ شهریور ۶۷:

«عصر خدمت امام رفتیم... درباره ادغام نیروهای مسلح مذاکره شد. با ادغام امکانات پشتیبانی موافقت اما در حال حاضر ادغام ارتش و سپاه را صلاح نمی‌دانند و به‌طور جزم می‌گویند جنگ تمام شده و دیگر تجدید نمی‌شود و ادغام را مایه دعوا و نزاع و ناراضایی می‌دانند.^۲ ۱۰ آذر ۶۷:

«آقای عبدالله نوری آمد. گزارش بررسی تشکیلات نیروهای مسلح را داد. به نتیجه ادغام نیروهای نظامی و همچنین ادغام نیروهای انتظامی رسیده‌اند.^۳ دوم فروردین ۱۳۶۸:

«عصر به زیارت امام رفتیم. وضع ارتش و سپاه را گفتیم و مشکل دوگانگی نیروهای مسلح و مخارج گزاف سازمان‌ها و نیروهای تکراری و ضرورت انسجام را توضیح دادم. ولی امام نگرانند که ادغام ارتش و سپاه باعث خشم آنها و درگیری شود. گرچه قبول دارند که سرانجام باید یکی شوند!»، ولی زمان را مناسب نمی‌دانند.^۴

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۴۴.

۲. همان، ص ۳۱۱.

۳. همان، ص ۴۲۳.

۴. بازسازی و سازندگی. پیشین، ص ۴۶.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که می‌بینند آقای هاشمی دست بردار نیست، باز هم در نماز جمعه مورخ ۲۵ فروردین ۶۸ مجدداً تأکید می‌فرمایند:

«ارتش و سپاه دو بازوی نیرومندی هستند که هر دو باید با قدرت، خود را تجهیز کرده و با همکاری بیش از پیش در دفاع از اسلام و انقلاب گام بردارند.»^۱

همان‌گونه که مشخص است، آقای هاشمی تا آخرین روزهای حیات امام خمینی (ره) به دنبال گرفتن مجوز ادغام ارتش و سپاه بود تا پیش از شروع دوران ریاست جمهوری خویش، این مانع را از سر راه خود بردارد. سردار رحیم صفوی در گفت‌وگو با نشریه پاسدار اسلام، در این باره اظهار می‌دارند:

«اواخر عمر شریف حضرت امام، یک خط سیاسی به دنبال ادغام ارتش و سپاه بود. در رأس این خط سیاسی، آقای هاشمی رفسنجانی بود که بعد از [طرح کردن] ادغام «جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی»، «ژاندارمری و شهرتانی و کمیته»، به دنبال ادغام «ارتش و سپاه» بودند که خطر بسیار بزرگی بود و همه ما به شدت مخالف بودیم... به محض این که حضرت آقا رهبر شدند، آن موضوع را که کار میدانی آن به عهده آقای عبدالله نوری بود، تعطیل کردند و فرمودند من اعتقاد به این کار ندارم. ارتش و سپاه دو بازوی انقلاب هستند و باید به همین شکل باقی بمانند...»

رحیم صفوی در بخش دیگری از سخنانش می‌گوید:

«جهادی‌ها خیلی به انقلاب و دفاع مقدس خدمت کردند. آنها پیش از سه چهار هزار شهید دادند؛ ولی همه نیروهای جهاد پراکنده شدند. اساساً جهاد سازندگی را آن هم با آن توان میدانی قوی از بین بردند.»^۲

۱. چهار ساله دوم: گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. پیشین، ص ۴۸۱.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی مشرق، ۱۳ خرداد ۱۳۹۱.

زمینه سازی برای پذیرش آتش‌بس

کسانی که از سال ۶۱ برای کنار آمدن با آمریکا و خاتمه جنگ از راه سیاسی، برنامه ریزی کرده بودند اما تا سال ۶۷ با مقاومت امام خمینی (ره) همچنان در رسیدن به اهداف خود ناکام مانده بودند، به فکر راه حل جدیدی افتادند. راه حل جدید آن بود که مدیریت جنگ به طور کامل به دست طیف بی اعتقاد به جنگ - و بلکه مخالف جنگ - بیفتد. آقای هاشمی در یادداشت ۳۰ اردیبهشت ۶۷ خود در این مورد می گوید:

«شب آقایان محسن رضایی و شمخانی از سپاه آمدند. درباره اقدامات جدید برای تمرکز امور جنگ و ترکیب ستاد فرماندهی قوا مذاکره شد. پیشنهاد دادند که نخست وزیر [میرحسین موسوی] رئیس ستاد شود که امکانات دولت پشتوانه کار بشود[۱]... با خود نخست وزیر تلفنی در میان گذاشتم. به شرط مشخص بودن اختیارات رئیس ستاد، آمادگی دارد.^۱

جالب است که آقایان محسن رضایی و علی شمخانی پیشنهاد می دهند که فردی همچون میرحسین موسوی، رئیس ستاد فرماندهی قوا شود!!

۷ خرداد ۶۷:

«نخست وزیر خبر داد که امام با استعفای ایشان موافقت نکرده اند.^۲

ایشان در یادداشت ۹ خرداد ۶۷ خود می نویسد:

«درباره ستاد جدید فرماندهی کل قوا بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم

که مناسب ترین فرد [برای ریاست ستاد] فعلاً آقای نخست وزیر است.^۳

آقای هاشمی، محسن رضایی و علی شمخانی در حالی میرحسین موسوی را مناسب ترین فرد برای ریاست ستاد فرماندهی کل قوا اعلام می کنند که وی دو روز قبل از آن، از نخست وزیری استعفاء کرده ولی امام با استعفای وی مخالفت فرمودند.^۴

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۲۹.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۴۶.

چنین فردی که از زیر بار مسئولیت نخست وزیری می خواهد شانه خالی کند - آن هم در شرایط حساس جنگی - آیا حاضر است که مسئولیت جدیدی را نیز بپذیرد؟ البته چنین فردی با آن سابقه کارشکنی های متعدد در پشتیبانی از جبهه، به راستی برای برنامه ریزی آقای هاشمی فردی کاملاً مناسب بشمار می رود!!

لیکن امام خمینی (ره) که گویا به این طرح شک برده بود، با ریاست موسوی مخالفت می کند. آقای هاشمی در یادداشت ۱۱ خرداد ۶۷ خود می نویسد:

«شب برای مشورت درباره ریاست ستاد، خدمت امام رفتم. ایشان با ریاست نخست وزیر با کیفیت ارائه شده موافقت نکردند.^۵

۱۶ خرداد ۶۷:

«آقای محسن رفیق دوست آمد. او خواستار مسئولیت لجستیک ستاد بود.^۶

اما جناب هاشمی به جای محسن رفیق دوست، بهزاد نبوی را که می داند مخالف جنگ بوده و کارشکنی های بسیاری نیز در پشتیبانی از جبهه ها داشته است، به عنوان مسئول لجستیک ستاد کل قرار می دهد!

۲۹ خرداد ۶۷:

«قرار بود اولین جلسه ستاد کل فرماندهی کل قوا را تشکیل دهم که به خاطر سفر بعضی از ارکان، به عقب انداختیم.^۷

۴ تیر ۶۷:

«جلسه سران قوا در دفتر آیت الله خامنه ای تشکیل شد. جریان ملاقات با امام را گفتم که دستور مقاومت تا آخرین حد را دادند. قرار شد همه امکانات برای تداوم دفاع بسیج شود و دولت وارد جنگ شود و ریاست ستاد را نخست وزیر برعهده گیرد... عصر نخست وزیر و اعضای پیشنهادی ستادش آمدند. درباره ارکان ستاد به توافق رسیدیم. قرار شد کار را شروع کنند.^۸

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. همان، ص ۱۷۶.

۵. همان، ص ۱۸۵.

معنای عبارت «قرار شد همه امکانات برای تداوم دفاع بسیج شود و دولت وارد جنگ شود» آن است که به اعتراف جناب رفسنجانی، دولت میرحسین موسوی تا تاریخ ۴ تیر ۶۷ - یعنی سه هفته مانده به پایان جنگ - هنوز وارد جنگ نشده و همه امکانات کشور برای تداوم دفاع نیز تا آن تاریخ بسیج نشده است!

۶ تیر ۶۷:

«چند تن از شخصیت‌های بلند پایه سیاسی آمریکا و غرب، اخیراً در یک نشست محرمانه در اتریش، اوضاع داخلی ایران و احتمال بهبود مناسبات میان کشورهای مذکور و جمهوری اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار دادند. روزنامه کویتی القیس، ضمن اعلام این مطلب به نقل از منابع دیپلماتیک غربی نوشت: در این نشست که در پشت درهای بسته برگزار شد، بیست شخصیت سیاسی جهانی از جمله هلموت کهل صدراعظم آلمان غربی، هنری کسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا، گری میک مسئول روابط آمریکا و ایران در دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر و... در نشست خود تحولات اوضاع داخلی در ایران و احتمال نزدیکی کشورهای غربی به نظام جمهوری اسلامی را مورد بحث و تبادل نظر قرار دادند. در این نشست محرمانه، گفته شده است که هدف رفسنجانی از برقراری پل‌های تفاهم با غرب، متقاعد ساختن کشورهای غربی جهت تأمین یک پیروزی معنوی برای ایران در شورای امنیت سازمان ملل به منظور کمک به ایران برای اعلام آبرومندانه خاتمه جنگ^۱ می‌باشد.»

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جناب هاشمی رفسنجانی در روی صحنه تظاهر می‌کند که مشغول بسیج امکانات کشور برای پشتیبانی از جبهه‌ها می‌باشد اما در پشت پرده، مشغول مذاکره با دولت‌های غربی برای «اعلام آبرومندانه خاتمه جنگ» می‌باشد.

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۸۸.

۷ تیر ۶۷:

«آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر، اعضای ستاد را برای تصویب فرستاده بود که با تغییراتی تصویب کردم.»^۱
با هر ترفندی بود، آقای هاشمی بالاخره طرح خود را پیاده کرد. ماجرا را محسن رفیعی دوست (وزیر وقت سپاه) در مصاحبه‌ای چنین بیان می‌کند:

«آقای هاشمی مرا خواستند و گفتند: من می‌خواهم توپ جنگ را در زمین دولت بیندازم... تو برو و در وزارتخانه ات بنشین. اصلاً دیگر وقتی سپاه درخواستی می‌کند چیزی نگوا بعد حکم دادند و آقای نخست‌وزیر را رئیس ستاد فرماندهی جنگ کردند و تعدادی از اعضای هیئت دولت نیز سمتی در ستاد فرماندهی داشتند. آقای خاتمی مسئول تبلیغات جنگ شد، آقای بهزاد نبوی را هم مسئول لجستیک جنگ کردند و همین طوری احکام را دادند که همان باعث پذیرش قطعنامه شد.»^۲

ترکیب فوق را ملاحظه می‌کنید؟ میرحسین موسوی با آن سابقه سپاهش می‌شود رئیس ستاد فرماندهی کل قوا، بهزاد نبوی - که روس‌ها ارتباط وی با سازمان سیا را فاش کرده بودند - می‌شود مسئول لجستیک ستاد کل، سید محمد خاتمی (روشنفکر غریزه‌ای که در دوران جنگ دل امثال شهید آوینی از دست او خون بود) می‌شود مسئول تبلیغات ستاد کل و...!! یعنی همان ترکیبی که هاشمی برای دستیابی به اهدافش به آنها نیاز دارد و جالب است که همین ترکیب در توطئه براندازی ۸۸ تحت حمایت سازمان سیا و سازمان جاسوسی انگلیس و با حمایت اغلب گروه‌های ضد انقلاب و برانداز، در کنار هم مشاهده می‌شوند!

۹ تیر ۶۷:

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۹۱.
۲. محمد مهدی اسلامی، «هاشمی توپ جنگ را به زمین دولت موسوی انداخت». روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹، ص ۱۸.
همچنین رک. به: می‌گفتند جنگ را رها کنید، پیشین، ص ۲۲.

«نامه جمعه باختران، بندرعباس، مشهد، رودبار و قزوین آمدند. اینها مان موجود در جامعه درباره جنگ و شایعه قصد صلح را مطرح کردند و درباره سیاست تبلیغاتی مشورت کردند؛ توضیحات لازم داده شد.»^۱

جالب است که در تاریخ نهم تیر ۶۷، در شهرهای مختلف کشور شایعه «قصد صلح» پخش شده و خیلی‌ها از آن با خبر شده‌اند! جناب هاشمی هم طبق معمول با گفتن «توضیحات لازم داده شده» سعی می‌کند که مسئله را لاپوشانی کند!

۱۱ تیر ۶۷:

«ساعت هشت صبح در دفترم، جلسه‌ای با حضور اعضای ستاد کل نیروهای مسلح تشکیل شد... بیشتر وقت را درباره ترکیب و وظایف و امور شکلی و ارتباط ستاد کل با ستادهای دیگر گذراندیم و سپس وارد بحث پدافند از نقاط حساس شدیم. کلیاتی درباره آینده جنگ گفتیم. جلسه تا ظهر طول کشید. ظهر آقای سید محمد خاتمی (وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی) جداگانه مطالبی درباره تبلیغات و استفاده از اهرم‌های سیاسی برای پایان مطلوب جنگ [!] داشت.»^۲

ملاحظه می‌کنید؟ تنها موضوعی که در ستاد کل نیروهای مسلح مطرح نیست، بسیج امکانات کشور برای پشتیبانی همه جانبه از جبهه هاست! و در عوض، تنها موضوعی که روی آن بحث می‌شود، چگونگی پایان دادن به جنگ به روش سیاسی است!

در صفحه ۱۵۲ کتاب «پایان دفاع، آغاز بازسازی» جناب رفسنجانی، صفحه اول روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۱ تیر ماه ۱۳۶۷ کلیشه شده است که جناب هاشمی به طرز ماهرانه‌ای تاریخ روزنامه را از لوگوی آن حذف کرده‌اند! در صورتی که در صفحات ۵۳ و ۱۹۹ همان کتاب نیز کلیشه‌های صفحه اول روزنامه جمهوری اسلامی

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۴.

جواب شده و تغییری در لوگوی آنها دیده نمی‌شود! به راستی علت چنین کاری چیست؟ چه نکته‌ای در صفحه اول این شماره روزنامه جمهوری اسلامی وجود دارد که به خاطر آن ایشان ترجیح داده تا تاریخ روزنامه را حذف کنند؟ علت این اقدام را در تیر اصلی صفحه اول آن روزنامه یعنی «ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل شده باید جستجو کرد. اما چرا آقای هاشمی نمی‌خواهد مردم خبر «تشکیل ستاد فرماندهی کل قوا» را در تاریخ ۱۱ تیر ۶۷ بخوانند؟ پاسخ آن کاملاً روشن است. قرار بوده که از تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۶۷، ستاد فرماندهی کل قوا همه امکانات کشور را برای پشتیبانی از جبهه‌ها بسیج کند اما تازه در ۱۱ تیر ۶۷ خبر تشکیل این ستاد منتشر می‌شود! یعنی این که تنها چیزی که برای آقایان اهمیت نداشته، اجرای فرامین امام خمینی (ره) بوده است.

۱۶ تیر ۶۷:

«آقای محسن نوربخش (نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس) آمد. درباره ختم جنگ از طریق سیاسی [!] توصیه داشت و راه مشخصی را پیشنهاد نمود.»^۱

این همان آقای نوربخشی است که به خاطر خوش خدمتی به اهداف آقای رفسنجانی، بعداً در پست وزیر امور اقتصادی و دارایی، یکی از مغزهای اقتصادی کابینه آقای هاشمی رفسنجانی می‌شود و در نتیجه برنامه ریزی‌های اقتصادی ایشان، تورم در جامعه به مرز ۵۰ درصد می‌رسد. هنگامی که نمایندگان مجلس تصمیم به استیضاح و برکناری ایشان می‌گیرند، اروپایی‌ها تهدید می‌کنند که در صورت برکناری وی، دیگر وامی به ایران داده نخواهد شد!!

سردار علایی در مورد سخنان آقای هاشمی در تاریخ ۳۱ خرداد ۶۷ در کرامت‌شاه در جمع فرماندهان نظامی می‌گوید که آقای هاشمی اشاره کرد که در روز ۲۷ خرداد

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۰۲.

به نزد امام خمینی رفته و امام همچنان بر موضع خود مبنی بر پیگیری قاطع جنگ تأکید داشتند. آقای رفسنجانی می‌گوید:

«ما هم به این نتیجه رسیده بودیم که یا باید جنگ را تمام کرد و یا بسیج نیرو و امکانات بدهیم و کشور را وارد جنگ کنیم.»^۱

البته که عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی از سال ۶۱ به بعد نشان می‌داد که ایشان هیچ گونه اعتقادی به بسیج همه جانبه امکانات کشور برای جنگ ندارد. پس مشخص است که همه مقدمه چینی‌های ایشان صرفاً در راستای خاتمه جنگ است.

حجت‌الاسلام اسدالله بیات (معاون آقای هاشمی در مجلس شورای اسلامی) در مورد این نقشه آقای هاشمی، این گونه اعتراف می‌کند:

«با همراهی آقای هاشمی رفسنجانی موفق شدیم آقای میرحسین موسوی را به عنوان رئیس ستاد جنگ معرفی کنیم. البته این طرح مخالفینی هم داشت که در نهایت تصمیم ما اجرایی شد... پس از آن بود که شیخ عبدالله نوری مسئول برنامه ریزی ستاد و آقای خانمی مسئول ستاد تبلیغات شدند. از آن تاریخ به بعد بود که مجلس به واسطه مهندس موسوی در جریان ستاد جنگ قرار گرفت و از آن پس فضا به آرامی به سوی پذیرش قطعنامه رفت. از این رو بنده معتقدم مهندس موسوی و آقای هاشمی (به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا) در اتمام جنگ نقش مؤثری داشتند.»^۲

از اعتراف آقای بیات به خوبی مشخص می‌شود ترکیب جدیدی که آقای هاشمی تحت پوشش ظاهری «بسیج امکانات کشور برای پشتیبانی از جنگ»، در ستاد فرماندهی کل قوا ایجاد کرده بود، از ابتدا با هدف خاتمه دادن به جنگ طراحی شده بود و این نقشه خود را هم ظرف مدت حدود یک ماه عملی کرده، کاری می‌کند که امام خمینی وادار به سرکشیدن جام زهر قبول قطعنامه شود.

۱. نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸. روزنامه جمهوری اسلامی. ۲۷ تیر ۱۳۹۰.

۲. حسین سخور، «از آقای آذری قمی سوءاستفاده شده. هفته نامه شهروند امروز. ۱۲ اسفند ۱۳۸۶. ص ۵۵.

خودباختگی در برابر آمریکا

در سال ۶۶، پس از آن که آمریکا از شکست ایران توسط نوکر دست نشانده اش یعنی رژیم صدام حسین ناامید می‌شود و مشاهده می‌کند که شرایط جنگ به نفع رزمندگان اسلام است، تصمیم می‌گیرد که خود به صورت علنی به نفع عراق وارد صحنه شود. لذا دولت آمریکا اعلام می‌کند که قصد دارد ناوهای جنگی خود را وارد خلیج فارس کند. همین مسئله باعث می‌شود که برخی افراد دست و پای خود را گم کنند!

سردار محمد کریمی راد (فرمانده سابق لشکر ۱۱ امیرالمومنین) در این باره می‌گوید: «آنها [برخی مسئولان جنگ] ترسیده بودند و می‌گفتند که آمریکا با ما وارد جنگ شده است. اما امام به اینها فرمودند که من اگر جای شما بودم، در تنگه هرمز جلوی اینها را می‌گرفتم. اما آنها نگرفتند؛ در حالی که امکان پذیر بود.»^۱

البته این ماجرا ریشه قبلی نیز داشته است. طبق یادداشت مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۳ آقای رفسنجانی، امام خمینی در سال ۶۳ نیز آماده درگیری با آمریکا در خلیج فارس بوده است. اما آقای هاشمی این را به صلاح نمی‌دانند! وی می‌نویسد:

«به زیارت امام رفتم. در خدمت امام درباره وضع بحرانی خلیج فارس و احتمال دخالت قدرت‌های بزرگ مذاکره کردیم. امام هم نگران عواقب آن بودند و بیشتر در صورت تفاهم آمریکا و شوروی، احتمال خطر می‌دادند. البته این را هم درست نمی‌دانستند که دست روی دست بگذاریم و صدور نفت ما قطع شود و معتقد بودند در این صورت، تا حد درگیری با آمریکا را هم، باید پذیرفت و می‌فرمودند: «ما که از افغانها کمتر نیستیم. اما ترجیح می‌دهند که این وضع پیش نیاید. اینجا مطرح شد که آتش‌بس در خلیج فارس

^۱ پیوند با امام، پذیرش قطعنامه را برای مردم ممکن می‌کرد. پیشین، ص ۳۹.

را بپذیریم... فرمودند با دیگران مشورت کنید و اگر صلاح دانستید، بپذیرید.
قرار شد فردا در جلسه شورای عالی دفاع مطرح شود.^۱

آقای هاشمی هر جا که نمی‌خواهد مطلبی را که خودش بیان کرده، به‌طور مستقیم اشاره کند، از افعال مجهول استفاده می‌کند! همچنان که در ماجرای فوق، جمله «اینجا مطرح شد که آتش‌بس در خلیج فارس را بپذیریم»^۲ را خود ایشان مطرح کرده اما آن را به صورت مجهول می‌آورد! یعنی در واقع این خود جناب آقای هاشمی است که از درگیری با آمریکا در خلیج فارس نگران بوده و به دنبال آتش‌بس می‌باشد. ایشان تا حدود دو هفته بعد از آن جلسه نیز هر چه تلاش می‌کند تا دیگران را با خود هم عقیده کند، به نتیجه‌ای نمی‌رسد. بالاخره ایشان در یادداشت ۱۶ خرداد ۶۳ خود چنین می‌آورد:

«قبل از افطار، به منزل آیت‌الله خامنه‌ای رفتم. جلسه سران قوا آنجا بود درباره جنگ و بحران خلیج فارس و خیلی چیزهای دیگر، بحث و تصمیم‌گیری شد. وضع خلیج فارس نگرانی آور است. قرار شد از امام اجازه بگیریم که در خلیج فارس و شهرها، پیشنهاد آتش‌بس را قبول کنیم»^۳
اگر ادعای قبلی آقای هاشمی صحت داشت که «فرمودند با دیگران مشورت کنید و اگر صلاح دانستید، بپذیرید» پس چرا در تاریخ ۱۶ خرداد گفته «قرار شد از امام اجازه بگیریم که در خلیج فارس پیشنهاد آتش‌بس را قبول کنیم»! آیا این مطلب حاکی از آن نیست که امام خمینی با کوتاه آمدن در مقابل تهدیدات آمریکا موافق نبوده اما آقای هاشمی برعکس، به دنبال سازش بوده است؟!
یادداشت ۲۶ دی ۱۳۶۳:

«شب با سران قوا و احمد آقا، مهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم. درباره مصلحت پذیرفتن آتش‌بس در خلیج فارس بحث شد و قرار شد احمد آقا از امام اجازه بگیرد. قبلاً امام مخالفت کرده‌اند»^۴

۱. به سوی سرنوشت؛ کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳ - تین، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۴۷۳.

مسائل بهار و تابستان سال ۱۳۶۶ نیز همین زاویه متفاوت نگاه به دفاع مقدس را آشکار می‌سازد.
۵ خرداد ۶۶:

«عصر آقای سید علی‌اصغر حجازی از وزارت اطلاعات آمد. از رکود کارگروه مشاور به خاطر کم توجهی شاکی بود و از احتمال توطئه سه کشور آمریکا، فرانسه و انگلیس علیه ما در خلیج فارس، گزارشی آورد»^۱
۲۴ خرداد ۶۶:

«جلسه سران قوا در دفتر آیت‌الله خامنه‌ای بود... بحران خلیج فارس را بحث کردیم. عقیده این بود که از شدت افتاده، گرچه وزارت اطلاعات توطئه را عمیق می‌داند»^۲
۴ تیر ۶۶:

«آقای سید علی‌اصغر حجازی از وزارت اطلاعات آمد. گزارش‌های مستندی آورد که احتمال دخالت نظامی آمریکا، فرانسه و انگلیس در خلیج فارس، علیه ما را نشان می‌دهد»^۳

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، وزارت اطلاعات از تاریخ پنجم خرداد ۶۶ مرتب نسبت به توطئه آمریکا و هم پیمانانش در خلیج فارس هشدار می‌دهد اما تا اواخر تیر ۶۶، جناب رفسنجانی هیچ کدام از این هشدارها را جدی نمی‌گیرد.
۲۸ تیر ۶۶:

«قرارگاه خاتم برای بررسی بحران خلیج فارس جلسه داشت که تا مغرب طول کشید و تصمیماتی اتخاذ شد. شب، جلسه سران قوا در منزل احمد آقا بود. آقای خامنه‌ای در سفر آذربایجان شرقی است... امام در جلسه حضور یافتند. گزارش تصمیمات قرارگاه برای خلیج فارس و مراحل برخورد با وضع

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۵۹.

موجود، با فرض آمدن نیروی دریایی آمریکا را گفتیم. قدم اول کشتی‌های تحت اسکورت آمریکا را می‌زنیم ولی با کمی بحث لازم ندیدند چنین کنیم. ولی پس از رفتن از جلسه، پیغام دادند که هر گونه مسئولان مصلحت تشخیص دادند، عمل شود و جلسه سران همین را تصویب کرد و تلفنی از آیت‌الله خامنه‌ای هم نظر خواستم. ایشان هم همین نظر را تأیید کردند.^۱

اما محسن رضایی در مصاحبه‌ای در سال ۷۸ این ماجرا را به گونه دیگری نقل می‌کند:

«پس از حضور نیروهای آمریکا در منطقه [در سال ۶۶]، جلسه‌ای با حضور امام تشکیل شد که من در آن جلسه حضور نداشتم. امام در آن جلسه فرموده بودند که اگر من به جای شما بودم، نخستین ناو آمریکایی را که وارد منطقه [تنگه هرمز] شد، می‌زدم. آقایان گفته بودند که شما رهبر هستید؛ فرمان بدهید تا اجرا شود و امام پاسخ داده بودند که نمی‌خواهم مسئله‌ای را تحمیل کنم. اگر به جای شما بودم، ناو را می‌زدم.»

حسین شیخ الاسلام (معاون سابق وزارت خارجه) نیز در همین رابطه اظهار داشته بود:

«آمریکایی‌ها آمدند و نفتکش‌ها را اسکورت کردند. اینجا بود که حضرت امام فرمودند: اگر من بودم، اولین ناو آمریکایی را که وارد خلیج فارس می‌شد، می‌زدم.»^۲

روایتی که جناب رفسنجانی نقل کرده بود را ملاحظه کردید؟ هیچ اشاره‌ای نمی‌کند به این موضوع که امام گفته «اگر من به جای شما بودم، نخستین ناو آمریکایی را که وارد منطقه شد، می‌زدم». چرا؟ چون جناب رفسنجانی به صلاح خود

۱. دفاع و سیاست. پیشین، ص ۱۸۶.

۲. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۲۴۲.

همچنین رک. به: محمد رحمانی، «قرار نبود ماجرای مکه فارلین رسانه‌ای شود. مهدی هاشمی تمام برنامه‌ها را به هم ریخت». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس، مهر ۱۳۹۰، ص ۱۳.

نمی‌دانند که مردم از مواضع انقلابی امام در برابر آمریکا و متقابلاً از مواضع منفعلانه و سازشکارانه جناب هاشمی در برابر آمریکا، مطلع گردند. از سوی دیگر، ایشان سال‌های زیادی است که در پشت پرده مشغول مذاکرات سیاسی با آمریکایی‌هاست و درگیر شدن با آمریکا در تضاد با این اقدامات بود. لذا می‌بینیم که خودباختگان در برابر آمریکا، نه خود اقدامی انجام می‌دهند و نه اجازه زدن نخستین ناو آمریکایی را به رزمندگان دلاور اسلام می‌دهند.

۲۹ تیر ۶۶:

«آقای موسوی اردبیلی تلفنی گفتند که رأی خود را در یک مورد پس می‌گیرند. احمد آقا هم تلفنی اظهار تردید کرد. دوباره خدمت امام رفت و امام همان نظر سابق را تأیید کردند.»^۱

چرا آقای هاشمی حاضر نیست به صراحت بگوید که آقای موسوی اردبیلی در مورد چه مسئله‌ای رأی خود را پس گرفته است؟ حاج احمد آقا نسبت به چه مطلبی اظهار تردید کرده؟ امام مجدداً بر کدام نظر تأکید کرده؟ آقای هاشمی رفسنجانی بارها نشان داده در مواردی که مطلبی به نفع وی نیست، سعی می‌کند تا با مبهم بیان کردن مطالب، خود را از پیامدهای منفی آن در امان نگه دارد!

۲۱ مرداد ۶۶:

«شب مهمان احمد آقا بودیم. آیت‌الله خامنه‌ای دیر آمدند. امام به دلیل دیر بودن [وقت]، نمی‌خواستند در جلسه شرکت کنند که با اصرار ما آمدند، ولی کم نشستند... پس از رفتن امام، مسئله خطر درگیری با آمریکا در خلیج فارس مطرح شد. حضور ناوگان جنگی و مین روب‌های فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی روزافزون و احتمال برخورد کم نیست. قرار شد ضمن بالا بردن آمادگی دفاعی، از طریق سیاسی برای جلوگیری از برخورد مسلحانه اقدام کنیم.»^۲

۱. دفاع و سیاست. پیشین، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۲۲۴.

این که امام جلسه را زود ترک می‌کند، شاید بی‌ارتباط با خواسته آقای هاشمی نباشد، چون امام هر چه در مورد مقابله با ناوهای آمریکایی به فرمانده جنگ می‌گوید، انگار هیچ تأثیری در ایشان نمی‌کند.

۲۸ مرداد ۶۶:

«شب سران قوا مهمان من در مجلس بودند... آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه نبودند، در مشهدند. درباره وضع خلیج فارس و حضور انبوه کشتی‌های جنگی آمریکا، فرانسه و انگلیس در منطقه مذاکره شد. خطر درگیری هست و راه مشخصی برای جلوگیری از آن به نظر نمی‌رسد، مگر کوتاه آمدن ما در جنگ که آن هم مصلحت دیده نمی‌شود و امام هم نمی‌پذیرند.»^۱

تنها راهی که برای اجتناب از خطر مواجهه با نیروهای خارجی در خلیج فارس، به ذهن جناب هاشمی رفسنجانی می‌آید، کوتاه آمدن در جنگ است! آن هم کوتاه آمدنی که می‌داند هرگز مورد تأیید امام خمینی نیست.

نتیجه آن می‌شود که طبق اظهار سردار علایی، آمریکا طی سال‌های ۶۶ و ۶۷، بیش از ۹۰ فروند ناو جنگی در خلیج فارس مستقر می‌کند که این مسئله نقش قابل توجهی در وارد آمدن خسارات جبران ناپذیر به جمهوری اسلامی ایران ایفاء می‌کند.^۲

هواپیماهای آمریکا پس از حضور ناوگان این کشور در خلیج فارس، مکرراً به حریم هوایی ایران تجاوز کرده و اقدام به شناسایی و عکس برداری از مراکز و تأسیسات مختلف ایران کردند. روز ۱۴ مهر ۶۶، پنج فروند هواپیمای اف-۱۶ آمریکا حریم هوایی ایران را نقض کرده و بر فراز شهرستان چابهار، مبادرت به مانور هوایی در ارتفاع پایین کردند. دو فروند از هواپیماهای متجاوز در ارتفاع بسیار پایین و سه فروند دیگر در ارتفاع بالاتر بر فراز بندر شهید بهشتی و چابهار به پرواز درآمدند.

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۲۳۵.

۲. تحلیل سردار از گزینه‌های روی میز، سالنامه ۱۳۹۱ روزنامه شرق، ص ۳۶.

حدود ۲۰ روز قبل از آن نیز دو فروند فانتوم آمریکایی در دو روز متوالی بر فراز بندر شهید بهشتی و چابهار به پرواز درآمده و دیوار صوتی را شکستند، ولی هیچ گونه اقدامی از سوی واحدهای نظامی مستقر در منطقه صورت نگرفت.^۱

۲۷ مهر ۶۶:

«اول شب با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و محسن رضایی درباره جنگ و تجاوز آمریکا به سکوها نفتی [رشادت و رسالت] جلسه‌ای داشتیم. امام پیغام داده بودند محکم برخورد کنیم. پیشنهاد زدن موشک به ناو آمریکا با پایگاه بحرین در این مرحله رد شد و قرار شد به بندر کویت که هنوز کشتی‌های با پرچم آمریکا آنجا هستند، موشک بزنیم.»^۲

علی‌رغم آن که امام خمینی برای چندمین بار می‌گوید که ناوهای آمریکا را مورد هدف قرار دهند؛ اما باز هم جناب رفسنجانی از انجام این کار سر باز می‌زند. نتیجه این ترس و واکنش‌های مکرر جناب آقای هاشمی از درگیری رو در رو با آمریکا، چیزی جز گستاخ‌تر شدن نیروهای آمریکایی و وارد آوردن خسارات هر چه بیشتر به جمهوری اسلامی ایران، نیست.

رئیس جمهور (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) در مانور سپاهیان محمد(ص) در شهر شیراز در تاریخ ۷ آذر ۶۶ اظهار می‌دارند:

«آمریکا در خلیج فارس سیاست دراز مدت را دنبال می‌کند و ناوهایش را برای اسکورت کشتی‌های آمریکایی نفرستاده؛ بلکه برای حضور در خلیج فارس و تسلط بر منطقه به اینجا آورده است. ما برای راندن آمریکا از خلیج فارس و مقابله با اهداف آن، منتظر نمی‌باشیم تا آمریکا در منطقه با ما درگیر شود. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که آمریکا در خلیج فارس به حضور شیطان بار خود ادامه دهد و این حضور را تحمل نخواهیم کرد. ما با حفظ نیروهای خود، در موقعیت مناسب ضربه را خواهیم زد.»^۳

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۵۸۹.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. نکابوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۱۷۳.

از سخنان رئیس جمهور مشخص می شود که ایشان نیز همانند امام خمینی، طرفدار مقابله مقتدرانه با آمریکا می باشند؛ نه هم چون جناب هاشمی خواهان پرهیز از درگیری با آمریکا!

آقای علایی نیز طی سخنانی در مسجد حضرت ولی عصر در بهمن ماه ۱۳۹۰ می گوید:

«ما در پایان جنگ حاضر بودیم تنگه هرمز را ببندیم.»^۱

حال بد نیست یادداشت مورخ ۵ اردیبهشت ۶۷ آقای هاشمی را مرور کنیم:

«عصر همین روز فرماندهان نیروی دریایی سپاه آمدند. از ندانستن قایق های مناسب و شناورهای مورد نیاز و اسلحه لازم برای مقابله با آمریکایی ها نالیدند و گفتند که آمریکا و کشورهای جنوب، اخیراً خیلی مزاحم (!) و فعال شده اند. گفتم بعد از این، برای هر مورد عملیات، اجازه موردی لازم است.»^۲

به نظر می رسد که از دید جناب آقای رفسنجانی، شرارت های آمریکایی ها مانند همراهی با عراق در تصرف فاو، زدن سکوهای نفتی ایران، حمله به کشتی های تجاری و جنگی ایران و... صرفاً یک «مزاحمت» تلقی می شوند!! و ضمناً ایشان تأکید می کنند که کسی بدون کسب اجازه از ایشان حق عملیات علیه آنها را ندارد!

آقای هاشمی در یادداشت ۱۰ اردیبهشت ۶۷ خود نیز می نویسد:

«جلسه سران قوا مهمان احمد آقا بود. وزیر امور خارجه و وزیر اطلاعات هم بودند. درباره کیفیت برخورد با آمریکا در مقابل تصمیم به توسعه حفاظت از کشتی ها در خلیج فارس بحث شد. امام هم به جلسه آمدند. نظر امام این است که باید سیاست مقابله به مثل ما ادامه یابد، گرچه منجر به درگیری با آمریکا بشود. اکثر اعضای جلسه به خاطر عواقب احتمالی این درگیری قبل از حضور امام توانسته بودند به این نظر برسند، ولی در مقابل نظر امام کسی

۱. پایگاه اطلاع رسانی مشرق، ۱۲ بهمن ۱۳۹۰.

۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۹۷.

مخالفت نکرد و بعد از رفتن امام هم بحث ادامه یافت. قرار شد عواقب احتمالی را در یک ملاقات دیگر با امام در میان بگذاریم.»^۱

این بار هم برای چندمین بار امام خمینی (ره) دستور مقابله با آمریکا را می دهد اما باز هم همانند دفعات قبل، برخی آقایان که دل و جرئت درگیر شدن با آمریکا را ندارند یا احتمالاً این کار با برخی منافع آنان تضاد دارد، از انجام آن سر باز می زنند و سعی می کنند که در یک ملاقات دیگر، امام را از این نظر خود منصرف کنند! و نتیجه چنین رویه ای جز وارد آمدن خسارات هرچه بیشتر به نظام، چیز دیگری نیست.

با هم یادداشت ۲۴ اردیبهشت ۶۷ آقای هاشمی را می خوانیم:

«وزیر نفت اطلاع داد که عراق به لاری حمله کرده و چند کشتی آسیب دیده است. دستور مقابله به مثل [علیه عراق] دادم و تأکید کردم که سعی کنند با آمریکا درگیر نشوند.»^۲

اما روز بعد خبر می رسد که آمریکایی ها در حمله روز ۲۴ اردیبهشت عراقی ها، با کور کردن رادارهای ما، به عراقی ها کمک کرده و با آنها هماهنگ بوده اند!^۳

اما نه این خبر و نه اخبار دیگری از این قبیل باعث نمی شود که جناب آقای هاشمی رفسنجانی تغییر رویه بدهد و دستور حمله به ناوهای آمریکایی را صادر کند! اگر چه گاه خود رزمندگان اسلام در صحنه عمل به مقابله با نیروهای آمریکایی دست می زدند.

تحریک فرماندهان سپاه به اعلام عدم توان ادامه جنگ

پس از عملیات خیبر (در اسفند ماه ۱۳۶۲)، به موازات افزایش فشارها و دشواری های موجود برای دستیابی به پیروزی نظامی، برخی سپاه را - که میدان دار

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۲۱.

جنگ بود - تشویق و ترغیب می کردند که به طور رسمی به امام اعلام کنند: نمی توانیم بجنگیم!

محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۶۵ در این باره در مصاحبه با راپیان جنگ می گوید:

«بعضاً از ما خواسته می شد که اگر توانایی جنگ را نداریم، برویم به امام بگوییم که نمی توانیم بجنگیم. این ایده آل و آرزوی کسانی بود که احساس می کردند واقعاً نمی شود جنگید.»^۱

رضایی در جای دیگر می گوید:

«از یک طرف، دادن امکانات، نیرو و کلاً پشتیبانی از جنگ فقط به اندازه یک عملیات محدود صورت می گرفت؛ از طرف دیگر، مسئولان کشور به شدت از سپاه ناراحت بودند و فکر می کردند که سپاه نمی تواند بجنگد و نمی رود بگوید که من نمی توانم بجنگم.»^۲

«در حقیقت اینجا رزمندگان ما مورد انتقام خود برادران عزیز ما - برخی از مسئولان کشور - قرار گرفتند که هیچ مبنایی نداشت و تجربه هم ثابت کرد که این برخوردها مبنا ندارد. البته عوامل مختلفی در شکل گیری این جریانها دخالت داشتند: یکی از این عوامل، افراد محافظه کار و میانه رویی بودند که همیشه مترصد هستند وضع را به آن سمتی بکشانند که خودشان فکر می کنند. این تیپ افراد اصلاً ایده آل شان تضعیف سپاه بود. آنها می گفتند که ما با سپاه آن قدر برخورد کردیم که او را از موضع آیت اللهی به حجت الاسلامی کشانیم. افرادی که این فکر را داشتند، در دادن مشاوره به مسئولانی که با سپاه برخورد داشتند، بسیار مؤثر بودند.»^۳

۱. آغاز تا پایان؛ سیری در جنگ ایران و عراق. پیشین، ص ۱۱۳.

۲. بررسی عملیات والفجر ۸: محسن رضایی در گفت و گو با راپیان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۷۵.

پیشین، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۴۷.

ظاهراً این «مشاورین محافظه کار» و «میانه روی» همان کسانی بودند که همواره بگران «توسعه طلبی سپاه» بوده اند!

سردار محمد درویدیان در این رابطه می نویسد:

«در سال ۶۳، آقای هاشمی در جمع فرماندهان نظامی اظهار می دارد: فرماندهان راه ما را مشخص کنند. اگر پیشنهاد دارید به ما بگویید در کجا خواهیم جنگید... اگر کسی نظرش این است که نمی شود بجنگیم، حالا باید تصمیم گرفت!]] زمان برای ما بسیار مهم است چون دنیا پیروزی مطلق ما را نمی پذیرد، لذا به مرور بر ما فشار می آورد.»^۱

محسن رضایی نیز در مورد عملیات والفجر ۸ می گوید:

«در عملیات والفجر ۸، اولین مشکلی که ما داشتیم، یا خود پشتیبانی کنندگان جنگ بود. این پشتیبانی کنندگان، مثل عملیات بدر، باز تردید داشتند و شاید هم تردیدشان بعد از عدم الفتح بدر، خیلی بیشتر بود و از روی ناچاری شاید بشود گفت که طرح سپاه را پذیرفته بودند. چون تحلیل آن برادران این بود که سپاه مثلاً نمی تواند عمل کند و سیاسی کاری هم می کند و نمی آید به امام بگوید که نمی تواند عمل کند... لذا آنها هر چه حرف می شد، می آمدند می گفتند که خب، شما بروید بگویید که نمی توانیم [بجنگیم]. شما که می گوئید این مشکلات هست، امکانات نیست، خب بروید به امام بگویید نمی توانیم.»^۲

پس معلوم می شود دلیل این که مسئولان جنگ نه بودجه کافی به سپاه می دادند و نه امکانات کافی برای عملیات در اختیار آنها قرار می دادند؛ این بوده که با تحت فشار قرار دادن فرماندهان سپاه، آنها را وادار کنند تا به نزد امام خمینی بروند و بگویند که ما نمی توانیم بجنگیم. و آن گاه این آقایان به آرزوی قلبی شان یعنی نشستن پشت میز مذاکره صلح با صدام حسین و برقراری رابطه با شیطان بزرگ، دست پیدا کنند!

۱. آغاز تا پایان؛ سیری در جنگ ایران و عراق. پیشین، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۶۱.

محسن رضایی در بخش دیگری از سخنانش در مورد تلاش این آقایان برای القای عدم توان ادامه جنگ، می گوید:

«سیستم به دنبال این می گردد تا ثابت کند که نمی شود جنگید. سیستم به دنبال این می گردد که ثابت کند این جنگ، بی نتیجه است.»^۱

یعنی آنها که در سال ۶۷ جام زهر قبول قطعه نامه را به دست امام دادند، حداقل از سال ۶۲ به دنبال پذیرش آتش بس بودند. لکن نه جرئت آن را داشتند که در مقابل امام چنین طرح زیوانه ای را مطرح کنند و نه می خواستند که ننگ این کار به نام آنها ثبت شود. به این خاطر می خواستند این کار به نام فرماندهان نظامی تمام شود. اما اینان چه کسانی بودند؟

آقای هاشمی در جلسه ۱۷ دی ماه ۱۳۶۵ قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) [پیش از آغاز عملیات کربلای ۵] در جمع فرماندهان سپاه اظهار می دارد:

«تنها نیرویی که ایستاده و می گوید ما باید بجنگیم و اگر یک کسی یک گوشه ای بگوید مثلاً برویم آتش بس بدهیم یا... چه بکنیم، [آن گاه] دنیا را می گذارد روی سرش، سپاه است؛ یعنی بچه های سپاه هستند.»^۲

وی در بخش دیگری از سخنانش می گوید:

«ما اگر فکر کنیم که اینجا نمی توانیم پیروز شویم، معنایش این است که ما بیخود به امام می گوئیم که اینجا می خواهیم بجنگیم؛ یعنی امام را در حقیقت فریب می دهیم. چون الان مهم ترین کسی که اصرار دارد بر جنگ، بیش از همه ماها، شخص امام هستند. امام هم متکی هستند به حرف هایی که ما می زنیم.»^۳

وی در بخش دیگری از سخنانش می گوید:

۱. آغاز تا پایان؛ سیری در جنگ ایران و عراق، پیشین، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۵۹۵.

۳. اوج دفاع، پیشین، ص ۵۹۱.

«شما اگر الان نتوانید عملیات بکنید، باید بروید به امام بگویید ما نمی توانیم بجنگیم» [!] یعنی رسماً مردانه قدم بردارید [!] همه تان امضاء کنید که نمی شود یا عراق جنگید [!] امام بنشینند، ما بنشینیم، فکر کنیم ببینیم [که چه باید کرد]، آخر مملکت را که نمی شود... [آقای هاشمی جمله اش را تمام نمی کند] ما یک انقلابی داریم، مردمی داریم، مردم را انداختیم به دردسر [!] همین جور که نمی شود چیز بکنیم.»^۱

یعنی از نگاه آقای هاشمی، امام خمینی که مردم را به مقاومت در برابر تجاوز صدام و آمریکا و سایر حامیانش دعوت می کند، آنها را به درد سر انداخته است!! آقای هاشمی رفسنجانی در یک مصاحبه نیز اظهار می دارد:

«تحولات میدان جنگ، از جمله بمباران شیمیایی حلبچه [در اسفند ماه ۱۳۶۶]، به این منجر شد که نیروهای نظامی ما بفهمند در این مورد دیگر نمی توانند بجنگند.»^۲

القائات آقای هاشمی و سیاست خاص ایشان در جنگ، در کنار کارشکنی های مبرحسین موسوی و بهزاد نبوی و اعوان و انصارشان، تا حدودی مؤثر واقع می شود تا جایی که یکی از فرماندهان و همفکران محسن رضایی روحیه خود را می بازد. آقای هاشمی در یادداشت ۲۰ خرداد ۶۷ خود می نویسد:

«آقای شمخانی، فرمانده نیروی زمینی سپاه که از جبهه شمال آمده، گزارشی از وضع خطوط دفاعی در حلبچه و ماووت داد و نگران حمله دشمن است... خوشبین به عاقبت جنگ نیست و برای اولین بار صریحاً گفت باید جنگ را ختم کرد.»

آقای هاشمی خوشحال از این که بالاخره توانسته آقای شمخانی را نیز با خود هم عقیده کند، در ادامه می نویسد:

۱. اوج دفاع، پیشین، ص ۵۹۵.
۲. روند پایان جنگ، پیشین، ص ۲۶۶.

«از شجاعت و صراحت او در اظهار نظر تعجب کردم»^۱

لازم به توضیح است که یک سال قبل نیز شمخانی استعفاء داده بود و علت آن را خستگی و عدم توجه مسئولان به خواسته‌های آنها در جنگ، اعلام داشته بود.^۲

همین آقای شمخانی چند سال بعد در یک برنامه تلویزیونی می‌گوید: در آخر جنگ، کسی به جبهه نمی‌آمد که مجبور شدیم قطعه‌نامه را بپذیریم!^۳

جناب شمخانی! بهتر بود قبل از آن که چنین اظهاراتی بفرمایید، یادداشت مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ آقای هاشمی را مطالعه می‌کردید؛ آنجا که نوشته بود:

«ظهر آقای شمخانی آمد. طرح عملیاتی سپاه را آورد. گفت ۳۰۰ گردان نیرو حاضر است و باز هم آمدن نیرو ادامه دارد»^۴

اما آقای هاشمی به این مقدار راضی نیست و به دنبال آن است که از زبان فرمانده کل سپاه، اظهار عجز از ادامه جنگ را به امام گزارش کند. برای انجام این کار، طبق اظهار سردار علایی، آقای هاشمی در تاریخ ۳۱ خرداد ۶۷ در جمع فرماندهان جنگ می‌گوید:

«پس از دیدار با امام خمینی... ما هم به نتیجه رسیده بودیم که یا باید جنگ را تمام کرد یا بسیج نیرو و امکانات بدهیم و کشور را وارد جنگ کنیم. حال که امام راهکار ورود امکانات کشور در جنگ را تصویب کرده‌اند، شما طرح و برنامه خودتان را تهیه کنید و به ما بدهید»

به این ترتیب، ایشان در این جلسه از فرمانده سپاه خواستند تا برنامه خود را به منظور ادامه جنگ تهیه و ارائه نمایند. آقای محسن رضایی نیز در تاریخ دوم تیر ۱۳۶۷ نامه‌ای را خطاب به فرماندهی جنگ [آقای هاشمی] نوشت.^۱

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۱۶۳.

۲. دفاع و سیاست. پیشین، ص ۱۱۷.

۳. روایت یک مناظره غیابی. پیشین، ص ۲۶.

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۵۴.

سردار احمد سوداگر نیز در این مورد چنین نقل می‌کند:

«آقای هاشمی گفت: من به آقای محسن رضایی گفتم که لیست امکانات مورد نیاز خود را برای عملیات‌های بعدی تهیه کند که منجر به آن نامه معروف آقای رضایی شد»^۲

محسن رضایی بعدها اظهار می‌دارد در حالی که آن نامه را خطاب به آقای هاشمی نوشته بوده، اما آقای هاشمی آن نامه را به امام خمینی می‌دهد.^۳

طبق اظهار دکتر محمد تولایی، محسن رضایی معتقد است که آقای هاشمی ایشان را فریب داده‌اند زیرا آقای هاشمی گفته بود که پیشنهاد مذکور باید در شورای عالی دفاع به بحث کارشناسی گذاشته شود و قرار نبود که پیش حضرت امام (ره) برده شود.^۴

امام خمینی در نامه‌ای که برای مسئولان کشور در مورد علل پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ نوشتند، چنین آوردند:

«در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ، به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۶۷/۴/۲ نگاشته است اشاره می‌شود. فرمانده مزبور نوشته است که تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن است در صورت داشتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم، قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی کوپتر و... - که از ضرورت‌های جنگ در آن موقع است - داشته باشیم، می‌توان گفت به

۱. نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸. پیشین.

همچنین رک: به: رضا خجسته رحیمی، «دلگیر شدم». پیشین، ص ۸۵.

۲. فراز و فرودهای قطعه‌نامه ۵۹۸. پیشین.

۳. استراتژی‌های سیاسی در جنگ، موفق نبود. پیشین، ص ۱۶۹.

۴. محمد تولایی، «این گونه ۵۹۸ را بپذیرفیم». رمز عبور ۲. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹.

ص ۱۷۵.

امید خدا عملیات آفندی داشته باشیم. وی می‌گوید قابل ذکر است که باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند. او آورده است البته آمریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم و الا موفق نخواهیم بود. این فرمانده، مهمترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه بموقع بودجه و امکانات دانسته است و آورده است که بعید به نظر می‌رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتوانند به تعهد عمل کنند. البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید، که این دیگر شعاری بیش نیست.^۱

اما آقای هاشمی وقایع را به گونه‌ای نقل می‌کند که گویا محسن رضایی خود مستقیماً نامه‌ای خطاب به امام خمینی نوشته است. وی می‌گوید:

«سپاه هم نامه‌ای به امام نوشت که اگر می‌خواهید ما بجنگیم و عملیات موفق داشته باشیم، نیازهای ما را تأمین کنید. نیازمندی‌هایشان را دادند که فوق العاده بزرگ بود.»^۲

آقای هاشمی در جای دیگری نیز برای این که هیچ گونه مسئولیتی در این کار متوجه وی نباشد، مدعی می‌شود که:

«در جلسه ۲۳ تیر ۱۳۶۷، در گزارش کارشناسانه به امام، عدم امکان دستیابی به پیروزی، قطعی قلمداد شده بود. این گزارش را مسئولان نظامی، اقتصادی و تبلیغی جنگ تهیه کرده بودند.»^۳

یعنی که ایشان در تهیه این گزارش‌ها هیچ گونه نقشی نداشته‌اند! اما سردار غلامعلی رشید در توضیح نامه نخست‌وزیر و فرمانده سپاه می‌گوید:

«این کار (یعنی نوشتن هر دو نامه) بنا به خواست آقای هاشمی نوشته شد برای پایان دادن به جنگ.»^۴

۱. قاب قطعنامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما. پیشین، ص ۲۹.

۲. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۲۹.

۳. «دو لشکر، یک جبهه». ماهنامه مهرنامه. تیر ماه ۱۳۹۰. بخش بررسی کتاب، ص ۴.

البته آقای محسن رضایی بعدها در یک مصاحبه به‌طور تلویحی به بازی در زمین چیده شده توسط آقای هاشمی اعتراف کرده، می‌گوید:

«بعضی‌ها به خاطر این که ما واقعیت‌ها را منتقل می‌کردیم، این طور تحلیل یا فضا سازی کردند که نامه فلاحی در پایان دادن به جنگ مؤثر بوده است. این را من انکار نمی‌کنم، چرا که اگر نامه من به آقای هاشمی نبود، شاید جنگ تمام نمی‌شد؛ اما من در آن نامه نگفته بودم و این خواست را نداشتم که از نظر سیاسی چه تصمیمی برای جنگ گرفته شود.»^۱

رضایی در جای دیگر می‌گوید:

«در حقیقت یکی از دلایلی که حضرت امام در مورد پایان جنگ تصمیم گرفتند، نامه‌ای بود که من به آقای هاشمی نوشته بودم. البته من هیچ‌گاه به امام نامه ننوشتم. نامه من و آقای خاتمی که آن موقع وزیر ارشاد بود و صحبت آقای میرحسین موسوی که نخست‌وزیر بود و نامه‌های فرماندهان ارتش، اینها در تصمیم‌گیری امام در این که قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرند، مؤثر بود.»^۲

آقای هاشمی در سال ۸۲ در مصاحبه‌ای در پاسخ این جمله خبرنگار که «یکی از فرماندهان سپاه که نامه آقای رضایی را در همان ایام خوانده بود، می‌گفت وقتی نامه را خواندم، به دوستان گفتم آقای رضایی با این نامه می‌خواهد بگوید که ما دیگر نمی‌جنگیم؛ اظهار می‌دارد: اتفاقاً برداشت امام (ره) و من نیز این بود.»^۳

حجت‌الاسلام محمد مهدی بهداروند نیز با توجه به مسائل فوق، در این رابطه می‌نویسد:

«ضروری است که آقای محسن رضایی در مورد دلایل نوشتن نامه‌اش برای جامعه و دوستان دفاع مقدس توضیح دهد که تغییر ۱۸۰ درجه‌ای از

۱. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۲۸.

۲. شاید به سیاحتی اعتماد می‌کردیم. پیشین، ص ۱۱۰.

۳. محمد مهدی قاسم‌پور. مباحث درباره پایان جنگ عراق و ایران. ص ۱۶۲.

۴. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. زمستان ۱۳۸۲. ص ۹۸.

شعار پیروزی خون بر شمشیر، به چه دلیل بوده؟ آیا مبنای فرهنگی داشته یا سیاسی؟ خود به این جمع بندی رسیده بوده یا دیگران او را مجاب کرده بودند؟^۱

به نظر می‌رسد که آقای رضایی نیز توسط آقای هاشمی بازی خورده و در زمینی بازی کرده بود که از چند سال قبل شرایط آن توسط آقای هاشمی فراهم شده بود.

نامه‌های مسئولان اقتصادی و سیاسی

شاید مهم‌ترین نکته‌ای که برخی مسئولان سیاسی - اقتصادی وقت به ریاست میرحسین موسوی دنبال می‌کردند، نامناسب جلوه دادن شرایط جنگ و اقتصاد کشور بود. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در سال‌های پایانی جنگ، دولت دست به هر کاری می‌زد تا جلوی ادامه جنگ را بگیرد. در سال ۱۳۶۷، نخست‌وزیر یا استاد به گزارش‌های مسئولان اقتصادی دولت، گزارش بلند بالایی را از وضعیت اقتصادی کشور تهیه کرده و در آن با اشاره به سقوط شاخص‌های کلان اقتصادی، خطاب به حضرت امام خمینی (ره) می‌نویسد:

«وضعیت نگران کننده است. نفت مان را نمی‌خرند!! تجهیزات نظامی به پایان رسید!! درآمد کشور نیز کاهش یافته و ذخایر ارزی رو به پایان است. دیگر کشور را نمی‌توان اداره کرد!! هر چه زودتر باید جنگ را تمام کنیم.»^۲

آقای هاشمی در مورد نامه مسئولان اقتصادی به امام خمینی می‌گوید:

«مشکل ما از اینجا شروع شد که دولت به امام نامه نوشت و رسماً اعلام کرد که ما دیگر نمی‌توانیم هزینه جنگ را بدهیم.»^۳

۱. قاب قطعنامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما. پیشین، ص ۲۹.

۲. مهدی مهریور. «اوضاع بد بود یا مدیران دولت موسوی خود را باخته بودند؟! هفته‌نامه دی، ۴۸ مهر ۱۳۹۱، ص ۱۰.

۳. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۲۶۷.

ایشان در جای دیگر می‌گویند:

«دولت رسماً نامه نوشت به امام، یعنی وزرای اقتصادی نامه نوشتند به

امام که دیگر نمی‌توانیم از لحاظ اقتصادی جنگ را پشتیبانی کنیم.»^۱

اما در پژوهشی که بعدها توسط سازمان برنامه و بودجه صورت می‌گیرد، مشخص می‌شود که سهم بودجه دفاعی از بودجه عمومی کشور در طول جنگ، هیچ‌گاه از ۱۵ درصد فراتر نرفته و همواره بین ۱۲ تا ۱۵ درصد نوسان داشته است و تخصیص بودجه ۱۵ درصدی نیز تنها در سال ۱۳۶۱ و فتح خرمشهر محقق شده است.^۲

یعنی همواره بین ۸۵ الی ۸۸ درصد از بودجه کشور صرف اموری غیر از جنگ می‌شده است. مسعود روغنی زنجانی (وزیر برنامه و بودجه) نیز علی‌رغم واقعیت فوق، در این رابطه می‌گوید:

«تحلیل‌ها و گزارش‌هایی که در سال‌های پایانی عمر دولت آقای موسوی به امام داده شد مبنی بر این که استراتژی ادامه جنگ، با منابع ملی سازگار نیست، باعث پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شد.»^۳

سردار ناصر شعبانی (جانشین دانشکده تربیت پاسدار دانشگاه امام حسین (ع)) نیز در این رابطه اظهار می‌دارد:

«در آن دوران، روغنی زنجانی دو بار خدمت امام رفتند و تذکر دادند که ذخیره ارزی کشور صفر است و سیلوهای گندم تنها به اندازه سه ماه قابل استفاده هستند.»^۴

اما میرحسین موسوی بعدها ادعا می‌کند که این نظر دولت نبوده است! یعنی در واقع اذعان به دروغ بودن این گزارش می‌کند.^۵

۱. روند پایان جنگ. پیشین، ص ۲۹.

۲. جنگ به روایت فرمانده. پیشین، ص ۲۰۶.

۳. امام موافق برخورد با سازمان برنامه نبود. پیشین، ص ۶۶.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی ساجد. ۲۶ خرداد ۱۳۸۹.

البته روغنی زنجانی در جای دیگری اشاره می‌کند که در سال ۶۷، خود میرحسین موسوی از وی خواسته بود تا نامه‌ای برای امام خمینی بنویسد و عدم توان تأمین مالی جبهه‌ها را عنوان کند!^۱

میرحسین موسوی و روغنی زنجانی در هنگامی این گزارشات خلاف واقع را به امام خمینی می‌دهند که رئیس بانک مرکزی در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۶۶ در مصاحبه‌ای در مورد ذخایر ارزی کشور گفته بود: ذخایر ارزی کشور هم‌اکنون رو به افزایش است و در سال جاری وضعیت فروش نفت نیز نسبت به سال قبل، از یک بهبود نسبی برخوردار بوده است و ذخایر ارزی کشور امیدوار کننده می‌باشد و جمهوری اسلامی ایران به کلیه تعهدات بانکی خود به نحو احسن عمل کرده است.^۲ وزیر اقتصاد نیز که قبلاً اشاره کردیم بعدها طی مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ما از نظر اقتصادی توان ادامه دفاع را داشتیم.^۳

خود میرحسین موسوی نیز در یک سخنرانی در مهر ماه سال ۷۶ اظهار داشته بود که کشور از نظر اقتصادی توان ادامه مقاومت را داشته است.^۴

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا دولت میرحسین موسوی درباره وضعیت اقتصادی کشور، گزارش خلاف واقع به امام خمینی (ره) می‌دهد و چه کسی آنها را تحریک به این کار کرده است؟

عباس سلیمی‌نمین در این مورد می‌گوید:

«تاریخ نشان داده که مهندس موسوی همیشه در میدانی عمل کرده که آقای هاشمی آن را طراحی کرده بود. به‌طور مثال، برای پایان جنگ، آقای هاشمی میرحسین را برای نوشتن نامه به امام، جلو انداخت.»^۵

۱. نباید به سیاستون اعتماد می‌کردیم. پیشین، ص ۱۱۰.

۲. مهدی مهرپور. «اوضاع بد بود یا مدیران دولت موسوی خود را باخته بودند؟»، هفته‌نامه دی، ۸ مهر ۱۳۹۱، ص ۱۰.

۳. دفاع و سیاست، ص ۲۷۹.

۴. سال ۶۷ از نظر اقتصادی توان اداره جنگ را داشتیم. پیشین، ص ۲۷.

۵. شش گفتار درباره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ. پیشین، ص ۸۱.

۶. «درباره رابطه هاشمی و موسوی»، هفته‌نامه مثلث، ۲۶ مهر ۱۳۸۸، ص ۱۹.

اما در مورد گزارش مسئولان سیاسی:

«ماجرای این قرار بود که سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسلامی که در عین حال ریاست ستاد تبلیغات جنگ را نیز برعهده داشت)، در نامه‌ای به آقای هاشمی، به نبود روحیه قوی در میان جوانان برای ادامه جنگ اشاره کرده بود»^۱

محسن رضایی نیز با اشاره به نامه آقای خاتمی می‌گوید:

«نامه آقای خاتمی حکایت از آن داشت که بسیجی‌ها و مردم به جبهه نمی‌روند و ما در جبهه نیرو کم داریم.»^۲

امام خمینی نیز در بخشی از نامه ۲۵ تیر ۶۷ خود با اشاره به این نامه می‌فرماید: «مسئولان سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید، شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است.»^۳

اما محمد خاتمی که طبق برخی گزارش‌ها، در طی هشت سال دفاع مقدس، یک بار هم به ۱۰۰ کیلومتری جبهه‌ها نرفته بود، در نامه‌های مفصل از عدم حضور رزمندگان در جبهه‌ها سخن می‌گفت!^۴

۱. محمد رضا موحدی، «مناقشه‌هایی برای تمام فصول»، هفته‌نامه مثلث، ۲۰ تیر ۱۳۸۹، ص ۳۰.

۲. بلدیرش جام زهر، پیشین، ص ۱۱۰.

۳. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۵۷۹.

۴. بلدیرش جام زهر، پیشین، ص ۲.

در مورد سابقه سیدمحمد خاتمی باید گفت که وی در سال ۵۷ داوطلب می‌شود که به‌عنوان امام جماعت مسجد هامبورگ به آلمان برود؛ اما شهید مطهری با توجه به شناختی که از او داشت به او می‌گوید: چون شما در مقابل غرب یک حالت انفعال دارید، بهتر است که نروید چون بدتر می‌شوید.

امید کرمانی‌ها، «اشیاء استراتژیک ۳۰ خرداد»، هفته‌نامه مثلث، ۶ شهریور ۱۳۹۰، ص ۴۹.

ما علی‌رغم این مخالفت آیت‌الله مطهری، خاتمی با حمایت آقای هاشمی رفسنجانی، نظر موافق شهید بهشتی را نیز جلب کرده و به آلمان می‌رود.

میدپاسر جبرائیلی، «سودای سکولاریسم؛ رمزگشایی از زندگی و کارنامه سیدمحمد خاتمی»، تهران: خبرگزاری فارس، ۱۳۹۰، ص ۵۷.

سید محمد خاتمی که در سال ۷۶ در کسوت روحانیت به ریاست جمهوری رسید و بعد هم بر چمدان جریان غرب گرای به اصطلاح اصلاح طلبان شد، اظهار داشته که طلبه شدنش به زور و اجبار بوده نه به دلخواه خودش! حجت الاسلام سید حمید روحانی، طی سخنانی در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۸۸، در این باره می گوید: سال ۱۳۷۴ یا ۷۵، آقای خاتمی را به مرکز اسناد دعوت کردند و با ایشان مصاحبه کردند ایشان می گوید: پدرم من را به زور فرستاد طلبه شوم. وقتی به قم آمدم، حادثه مدرسه فیضیه [در سال ۱۳۴۲] اتفاق افتاد. فرصت خوبی بود؛ به اصفهان رفتم، لباس روحانیت را در آوردم و به دانشگاه رفتم. وی در بخش دیگری از سخنان خود می گوید: ایشان وقتی که مسئول کتابخانه ملی بود، دکتر محمد رحیمی (پسر مرحوم آقای دواتی) در کتابخانه بود. هر دفعه پیش من می آمد، می گفت: «من از دست این آقای خاتمی رنج می کشم از بس که علیه روحانیت جوک می گوید و مسخره می کند». حالا این آدم که آن جور شیفته روشنفکرها است و نسبت به روحانیت ذهنیت منفی دارد، طبیعی است که در خدمت آنها قرار بگیرد.

سایت اطلاع رسانی رجا نیوز. ۱۶ آبان ۱۳۸۸.

همچنین رک به: حسن حمیدزاده. عبور از خاتمی. ماهنامه صبح. تیر ماه ۱۳۹۱. ص ۴۲.

وی که در زمان رای اعتماد مجلس به نخست وزیر موسوی در آبان ۶۰، با درج مقالاتی در روزنامه کیهان از موسوی حمایت کرده بود، به پاس این حمایت ها، در سال ۶۱ و پس از استعفای آقای معاد پخواه از وزارت ارشاد، با پیشنهاد و سفارش آقای هاشمی، به عنوان وزیر ارشاد کابینه موسوی معرفی می گردد.

همان. ص ۹۵-۹۴.

هنگامی که آیت الله خزعلی و جمعی دیگر به نزد آیت الله خاتمی می روند تا وزیر شدن فرزندش را به او تبریک بگویند، با ناراحتی وی مواجه می شوند. آیت الله خاتمی به آنها می گوید: خطرناک است پسر من غرب زده است.

همان. ص ۹۹.

همچنین رک به: هفته نامه همت. ۲۰ دی ۱۳۸۸. ص ۲.

گذشت زمان نیز اثبات کرد که آیت الله خاتمی در شناخت پسرش خطا نکرده بود.

هاشمی به خاطر نقشی که خاتمی در تحمیل جام زهر قطعنامه به امام خمینی (ره) بازی کرده بود، در دوره ریاست جمهوری خویش، باز هم پست وزارت ارشاد را به او سپرد.

همان. ص ۱۱۱.

همچنین رک به: «جابه جایی چپ و راست». رمز عبور ۲، ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹. ص ۱۸۸. این همان خاتمی است که بعدها در مصاحبه با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان آمریکا اظهار می دارد: من هیچ وجه خواستار نابودی اسرائیل نیوده و نیستم.

فیلاً پاسخ این ادعاها را دادیم که امت حزب الله هیچ گاه از حضور در جبهه ها استعنا نکردند و چنین ادعاهایی صرفاً ساخته و پرداخته ذهن بیمار برخی افراد مغرض بوده است.

در ازای این خدمت خاتمی به جناب هاشمی - در راستای مشارکت در تحمیل جام زهر قبول قطعنامه به امام خمینی - وی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی از سوی هاشمی به مجلس معرفی می شود. آقای هاشمی در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۶۸ در هنگام رای اعتماد مجلس به وزرای پیشنهادی، در دفاع از خاتمی می گوید:

«آقای خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را نیز آقایان به خوبی می شناسند. ایشان نیز ابقا شدند و در این پست موفق هستند. در زمان مسئولیت ایشان، کارهای زیادی انجام شده و سدهای زیادی پشت سر گذاشته شده است و سنت شکنی هایی که لازم بوده انجام شود، آقای خاتمی انجام داده اند و راهها را باز کرده اند [...] ما در بررسی هایی که کرده ایم کسی را مناسب تر از ایشان برای این کار ندیدیم.»

آقای هاشمی که شناخت خوبی از خاتمی داشته، به درستی اظهار می دارد که «در زمان مسئولیت ایشان، سنت شکنی هایی که لازم بوده انجام شود، آقای خاتمی انجام

عروسک های غربی: جریان شناسی حمایت و پشتیبانی آمریکا و غرب از جریان اصلاح طلبی در ایران، پیشین، ص ۱۵۵.

همچنین بنابر اظهار سردار جعفری (فرمانده کل سپاه پاسداران)، آقای خاتمی در بهمن ۱۳۸۷ در یک جمع توده گران می گوید: اگر به هر قیمتی و به هر شکلی اصلاحات دوباره به قوه اجرایی باز گردد، دیگر رهبری اقتداری در جامعه نخواهد داشت. سقوط اصول گرایی به معنای پایان اقتدار رهبری تلقی می شود و یا شکست اصولگرایان، باید قدرت رهبری را مهار کرد.

اظهارات صریح سردار: روزنامه تهران امروز. ۱۲ شهریور ۱۳۸۸.

حجت الاسلام سید علی محمد بزرگوار (نماینده مجلس) نیز در گفتگویی در بهمن ۸۹ اظهار می دارد: آقای خاتمی در جریان حاکمیت اصلاح طلبان و مخصوصاً در راه اندازی فتنه سال ۸۸ به عنوان یک ستون بنجم نظام سلطه عمل کرد و در جلسات سری و محرمانه در خط دهی برای براندازی نظام ولایت فقیه، نقش اول را ایفاء می کرد.

مباحثی، «فتنه گران در کار انتقام گیری از مردمنده». روزنامه جوان. ۲۸ بهمن ۱۳۸۹.

بازسازی و سازندگی. پیشین، ص ۶۱۳.

داده‌اند و راهها را باز کرده‌اند. به راستی که برای غربی شدن و برقراری رابطه با آمریکا - که آقای هاشمی اهتمام بسیاری به آن داشته و دارد - می‌بایست ابتدا برخی از سنن اسلامی و ملی ما شکسته می‌شد و راه برای نفوذ فرهنگ استعماری غرب باز می‌شد؛ یعنی همان کاری که خاتمی در دوران کابینه میرحسین موسوی آغاز کرد، تا زمینه برای تهاجم فرهنگی غرب در دوران دولت موسوم به سازندگی، کاملاً مهیا و شرایط برای استحاله فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران، آماده شود.

در رابطه با موضوع نامه‌های ارائه شده به امام خمینی (ره)، نکته قابل توجهی در مورد ارائه یک نامه مفصل از سوی آقای هاشمی رفسنجانی وجود دارد. حمید انصاری بعدها در این رابطه اظهار می‌دارد:

«مدت‌ها قبل از پذیرش قطعه‌نامه، مکاتبات و جلسات مسئولان نظامی و سران قوا با امام وجود داشت. به صورت مشخص از آنچه به یاد دارم، آقای مهندس موسوی، آقای محسن رضایی و برخی دیگر از مسئولان سپاه و ارتش در این رابطه به امام نامه نوشتند. آقای هاشمی رفسنجانی نیز نامه مفصلی نوشتند.»^۱

این نکته مهمی است که آقای هاشمی رفسنجانی برای آن که از خود هیچ رد پایی در تحمیل جام زهر به امام خمینی (ره) باقی نگذارد، در هیچ جا به آن اشاره‌ای نکرده است!

محسن رضایی طی مصاحبه‌ای در فروردین ۱۳۸۹، قسمت پایانی این ستاریو را چنین توضیح می‌دهد:

«آن زمان [فرمانده] سپاه نامه‌ای را برای آقای هاشمی رفسنجانی - و نه امام - تنظیم کرد؛ زیرا امکانات کشور در اختیار مسئولان سیاسی کشور بود. در این نامه برای پیروزی در جنگ، امکاناتی خواسته شده بود. آقای هاشمی هم این نامه و هم چند نامه دیگر از جمله نامه آقای خاتمی وزیر ارشاد وقت،

۱. زهرا فروتنی، «مبانی تصمیم‌گیری استراتژیک امام خمینی»، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۹۱.

نامه میرحسین موسوی به عنوان مسئول دولت و نامه فرماندهان ارتش را با هم خدمت امام برد و گفته بود که نظامیان این گونه می‌گویند و مسئولان سیاسی و اقتصادی هم می‌گویند پول نداریم. شما تکلیف را روشن کنید. امام هم با پذیرش قطعه‌نامه موافقت کردند.»^۱

روند تحمیل قطعه‌نامه به امام خمینی (ره)

روزنامه تایمز لندن در بهار سال ۶۷ می‌نویسد:

«آقای رفسنجانی که اخیراً به سمت جانشین فرمانده کل قوا منصوب شده، در جستجوی راهی است که پیامی برای دولت انگلستان بفرستد... رفسنجانی می‌کوشد به آیت‌الله خمینی قبل از مرگش بقبولاند که جنگ با عراق، جنگ بیهوده‌ای است و اگر رفسنجانی بتواند به پیروزی‌های کوچکی در جبهه دست یابد، به وی اجازه پایان جنگ داده شود.»^۲

حسین علایی جریان ملاقات روز ۲۷ خرداد ۶۷ آقای هاشمی با امام خمینی را از زبان خود آقای هاشمی چنین نقل می‌کند:

«به اتفاق رئیس جمهور و احمد آقا به خدمت امام رفتیم. وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ یا پذیرش ختم جنگ را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند... به امام گفتم برای ادامه جنگ، فرماندهان از ما امکانات و وسایلی می‌خواهند که ما در شرایط فعلی کشور، بودجه لازم را برای تهیه آنها نداریم. امام گفتند بروید از مردم مالیات بگیرید. به ایشان گفتم این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است!!! امام گفتند خوب استقراض کنید. پس از این مسئله به امام گفتم نیروهای مردمی به جبهه

۱. سایت خبری رجا نیوز، سوم فروردین ۱۳۸۹.

۲. دولشکر، یک جبهه، پیشین، ص ۴.

نمی‌آیند!!^۱ امام گفتند من برای حل این مشکل به مردم حکم جهاد می‌دهم. گفتم در کشور ارز نداریم تا بعضی نیازهای جنگ را از خارج خریداری کنیم!^۲ امام گفتند برای آن راهی پیدا کنید. بروید نفت پیش فروش کنید.^۳ از عبارات فوق مشخص می‌شود که قبل از آن که آقای محسن رضایی نامه دوم تیر ماه ۶۷ خود را بنویسد و پیش از آن که دولت در تیرماه ۶۷ اعلام کند که توان اداره جنگ از نظر اقتصادی را ندارد و... این موارد پیشاپیش از سوی آقای هاشمی رفسنجانی بیان شده بود!

آقای هاشمی در این ملاقات، دو مطلب را مطرح کرده است: ۱- به امام خمینی گفته که بودجه و ارز لازم برای تهیه امکانات خواسته شده توسط فرماندهان نظامی را نداریم. امام می‌گوید بروید نفت پیش فروش کنید و از مردم مالیات بگیرید. هاشمی می‌گوید «این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است».

برخلاف ادعای فوق، آقای هاشمی در تاریخ ۶ آذر ۱۳۶۶ در نماز جمعه تهران با اشاره به مانورها و اجتماعات مردم در سراسر کشور، می‌گوید:

«فعلاً از مردم [حضور] داوطلبانه خواستیم و هنوز از لحاظ مالی و نیرو به مرحله بسیج عمومی نرسیده‌ایم. البته ما نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم ولی اگر کمک‌های مالی مردم و حضور داوطلبانه از لحاظ نیرو برنامه جنگی را تأمین کند، شاید نیازی به بسیج عمومی قانونی و بستن مالیات رسمی برای جنگ پیدا نکنیم؛ ولی شاید هم در آینده دورتری چنین چیزی پیش‌آید»^۴ وی در مصاحبه‌ای نیز که در تاریخ ۲۴ آذر ۶۶ با روزنامه کیهان انجام می‌دهد، اظهار می‌دارد:

«در درون جامعه، امکانات مالی فراوانی می‌بینم که طبق محاسبات، در مرحله اول به صورت داوطلب می‌تواند این مرحله از جنگ را اداره کند».

۱. نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸. پیشین.

۲. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ. ص ۱۵۸.

منتهی پیش‌بینی کرده‌ایم که اگر داوطلب به اندازه کافی نبود، از حقی که نظام [می‌تواند] در موقع جنگ مالیات جنگی وضع کند، استفاده کنیم. در کل دنیا کسانی که مبتلا به جنگ می‌شوند، از همان اول مالیات جنگی برقرار می‌کنند چرا که خرج دولت در زمان جنگ، مثل خرج در زمان صلح نیست... این آهنگی که الآن جهاد مالی دارد به شرط این که همه جامعه را در بر بگیرد... این کافی است و نیازی پیدا نمی‌شود که مالیات دیگری قرار دهیم»^۱

پس مشخص است که دولت تا تاریخ ۲۴ آذر ۶۶ هنوز نیازی به گرفتن مالیات جنگی از مردم حس نکرده است و چنین اقدامی نیز انجام نداده و جناب هاشمی نیز در «آینده دوره احتمال گرفتن مالیات جنگی را می‌دهد. از سوی دیگر، قبلاً اشاره کردیم که در آذر ماه ۶۶، دولت حدود ۶ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشته است و هیچ صحبتی از بحران پولی و ارزی در میان نبوده است. حال از جناب هاشمی باید سؤال کرد چگونه ظرف مدت شش ماه (از دی ماه ۶۶ تا خرداد ۶۷) هم ۶ میلیارد دلار ذخیره ارزی را مصرف کرده‌ایم، هم پول حاصل از نفتی را که طی این مدت شش ماه فروخته‌ایم خرج کرده‌ایم؛ و هم از مردم حداکثر مالیات جنگی را طی این مدت شش ماه دریافت کرده‌ایم و آن را هم کلاً خرج کرده‌ایم!!^۲ البته به شرطی که جناب هاشمی بتواند اثبات کند که طی این شش ماه اصلاً مالیات جنگی از مردم اخذ شده باشد!

لذا با توجه به موارد فوق، مسئله نداشتن پول و ارز برای تهیه امکانات مورد نیاز جبهه‌ها، خلاف واقع بوده و صحت نداشته است.

۲- آقای هاشمی در دیدار فوق به امام می‌گوید که نیروهای مردمی به جبهه نمی‌آیند!!

قبلاً اشاره کردیم که نه در سال ۶۶ و نه در سال ۶۷ هیچ‌گاه روند اعزام نیرو به جبهه قطع نشده و خود جناب هاشمی در مصاحبه ۲۴ آذر ۶۶ خود می‌گوید:

۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ. ص ۳۴۰.

«مانورها نشان داد که از نظر نیروی انسانی [روزمند] غنی هستیم»^۱

وی در جلسه ۱۱ دی ۶۶ با فرماندهان جبهه شمال غرب، می‌گوید:

«الآن یک میلیون سرباز داریم که باید تدارک شوند»^۲

ایشان همچنین در یادداشت ۵ اردیبهشت ۶۷ خود می‌نویسد:

«در جلسه شورای عالی پشتیبانی جنگ درباره اعزام نیرو به جبهه بحث شد. گفتند سطح اعزام خوب است»^۳

نتیجه آن که، «نرفتن نیروهای مردمی به جبهه» نیز یک ادعای به کلی عاری از حقیقت بوده است.

غیر از جلسه ۲۷ خرداد ۶۷ که امام به آقای هاشمی دستور ادامه جنگ و مقاومت در برابر دشمن را می‌دهند؛ پیش از آن نیز در هفتم خرداد ۶۷، امام خمینی طی پیامی فرموده بودند:

«روزمندگان عزیز و دلاور ما اعم از ارتش و سپاه و بسیج، با تکیه بر ایمان و سلاح و امید به نصرت حق و با حمایت بی‌شائبه مردم، به نبرد و دفاع مقدس خود ادامه دهند و عزم‌ها را جزم کنند و بر دشمن زیون بزنند و با همت خود افتخار و نصرت و پیروزی را به ارمغان آورند که سرنوشت جنگ در جبهه‌ها رقم می‌خورد، نه در میدان مذاکره‌ها»^۴

اما آقای هاشمی بی‌توجه به فرامین و نصایح امام، در یادداشت ۳۱ خرداد ۶۷ خود می‌نویسد:

«با دکتر [حسن] روحانی درباره کیفیت ختم جنگ یا کیفیت جنگیدن با بسیج امکانات، بحث طولانی داشتیم»^۵

۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، ص ۳۴۱.

۲. همان، ص ۵۰۹.

۳. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۹۶.

۴. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۵۳-۵۲.

۵. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۸۰.

یعنی آقای هاشمی علی‌رغم آن که امام حکم به ادامه مقاومت داده، ولی باز هم به دنبال رایزنی با اشخاص مختلف برای منصرف کردن امام است.

ایشان در یادداشت ۴ تیر ۶۷ می‌نویسد:

«در ساعت هفت صبح، آقای محمد فروزنده (رئیس ستاد کل سپاه) اطلاع داد دشمن در طلایه خط ارتش را شکسته و از پد خندق و پد شرقی جزیره [عجبون] از کمین عبور کرده و در خط درگیرند و تعدادی از مصدومان شیمیایی را به اهواز آورده‌اند... برای اخذ آخرین نظریه به زیارت امام رفتم؛ گفتند مقاومت تا آخرین حد... عصر دوباره سران قوا در دفتر آقای موسوی اردبیلی جلسه داشت. قرار شد برای تکمیل حجت بار دیگر با امام مذاکره شود. با آقایان خامنه‌ای، احمد آقا و موسوی اردبیلی به زیارت امام رفتم. نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندیم. توضیحات لازم را درباره وضع جنگ و عواقب احتمالی ادامه جنگ دادیم. باز هم ایشان تأکید بر تداوم جنگ داشتند»^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، آقای هاشمی علی‌رغم تأکید چند باره امام بر تداوم مقاومت و علی‌رغم حکم صریح چند باره ایشان، باز هم به هر وسیله‌ای جنگ می‌زند تا از اجرای حکم امام شانه خالی کند و به هر صورتی هست، ایشان را به سازش بکشاند.

۹ تیر ۶۷.

«شب، سران قوا در دفتر من جلسه داشتند. درباره جنگ و راه‌های ختم جنگ [۱] و نحوه ادامه جنگ مذاکره شد. به نتیجه قاطعی نرسیدیم»^۲

وقتی که آقای هاشمی می‌گوید «به نتیجه قاطعی نرسیدیم»؛ یعنی که نتوانسته نظر خودش - ختم جنگ - را به سایر اعضا بقبولاند.

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۸۷-۱۸۵.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۱۰ تیر ۱۳۶۷:

«عصر احمد آقا آمد. درباره راههای ختم جنگ مذاکره کردیم.»^۱

امام خمینی علی رغم این گونه تحرکات جناب هاشمی، در تاریخ ۱۳ تیر ۶۷ نیز طی پیامی می فرماید:

«این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسائلی که مربوط به جنگ است به وجود آوریم. باید همه برای جنگی تمام عیار علیه آمریکا و اذتابش به سوی جبهه رو کنیم. امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسائل جنگ، خیانت به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است. اینجانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه های نبرد، تقدیم می نمایم.»^۲

آقای حسن روحانی نیز در مصاحبه ای به بی اعتنائی جناب هاشمی به دستورات امام خمینی، چنین اعتراف می کند:

«شرایط ما به گونه ای بود که در اواسط تیرماه ۱۳۶۷ به مرحله خاصی رسیدیم. جلسات متعددی با فرماندهان نظامی در جبهه گذاشته شد که یک جلسه بسیار مهم در اهواز بود. آقای هاشمی در آن جلسه به عنوان فرمانده جنگ و من به عنوان رئیس ستاد قرارگاه خاتم الانبیاء و رئیس پدافند هوایی حضور داشتم. آقای هاشمی از فرماندهان در مورد نیازهایشان و این که آیا می خواهند جنگ را ادامه دهند یا خیر [۱]، صحبت کردند. آنها گفتند که ما می خواهیم جنگ را ادامه دهیم ولی امکانات می خواهیم... بعد از آن جلسه، من و آقای هاشمی به تهران برگشتیم. تصمیم آقای هاشمی این بود که اگر امام قصد پایان جنگ را داشته باشد [۲] خودش به عنوان جانشین فرمانده کل قوا، آتش بس یا پذیرش قطعه نامه را اعلام کند [۳]... به او گفتم اگر امام این پیشنهاد را بپذیرند، شما کار مهمی کرده اید.»^۳

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۱۹۳.

۲. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۶۹.

۳. سایت خبری آفتاب، ۲۶ تیر ۱۳۹۰.

همان گونه که از روایت آقای حسن روحانی نیز مشخص است، تنها چیزی که برای آقای هاشمی اهمیت نداشته، اجرای دستورات امام بوده و ایشان صرفاً بدنبال متقاعد کردن امام به سرکشیدن جام زهر قبول قطعه نامه بوده است. باز هم ادامه تلاش های آقای هاشمی در این راستا را پی می گیریم:

یادداشت ۱۷ تیر ۶۷:

«بعد از ظهر به سوی قم حرکت کردیم. ساعت ۵/۳۰ رسیدیم. آقای منتظری منتظر بود. تا ساعت ۸/۳۰ شب با ایشان درباره جنگ و مسائل جاری کشور مذاکره کردیم. ایشان هم معتقد به لزوم ختم جنگ از طرق سیاسی است.»^۱

یعنی آقای هاشمی همچنان تلاش می کند تا تعداد بیشتری از مسئولان کشور را با مواضع خود همسو و هم جهت کند تا بهتر بتواند با اعمال فشار به امام، ایشان را وادار به پذیرش قطعه نامه کند. این زمانی است که سه روز پیش از آن، امام خمینی هر گونه تردید در ادامه جنگ را خیانت به رسول الله نامیده بود. اما آقای هاشمی با سرسختی هر چه تمامتر این رویه را دنبال می کند که در نهایت نیز موفق به این کار می شود.

جالب است بدانیم شبکه تلویزیونی ای. بی. سی آمریکا در اسفند ۶۶ به نقل از منابع دیپلماتیک اعلام داشته بود:

«سفیر ایران در سازمان ملل [محمدجعفر محلاتی] روز ۱۳ اسفند ۱۳۶۶ با تسلیم یادداشتی به رئیس شورای امنیت اعلام نمود که ایران قطعه نامه ۵۹۸ درباره آتش بس میان ایران و رژیم بعث، عقب نشینی نیروهای طرفین به مرزهای بین المللی، تبادل اسرا و تشکیل کمیسیونی جهت شناسایی آغازگر جنگ را پذیرفته است [۱] و خواهر پرز دکوئیار را برای ترتیب دادن آن به منطقه دعوت کرد.»^۲

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۲۰۴.

۲. محمد درویشان، پایان جنگ، ص ۱۵۸.

باید دید چه کسی چنین مأموریتی به محمدجعفر محلاتی داده بود؟ به نظر می‌آید که پاسخ مشخص است. همان‌ها که از سال ۶۱ به دنبال دستیابی به صلح از طریق مذاکره با صدام حسین بودند و از ۱۳ اسفند ۶۶ قطعه‌نامه را رسماً پذیرفته بودند؛ اما در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها ایشان در حضور مردم - و در واقع برای فریب مردم - موضعی خلاف آن می‌گرفتند!

محسن رضایی در سال ۱۳۸۷ طی مقاله‌ای به این جریان چنین اشاره می‌کند:

ایران قطعه‌نامه ۵۹۸ را به صورت مشروط پذیرفت ولی بنابر دلایلی آن را اعلان نکرد... لذا از هر نوع اظهارنظر منفی در مقابل قطعه‌نامه جلوگیری شد... در جلسات خصوصی با سران کشورها، آن را یک قدم مثبت تلقی می‌کرد و فعالیت‌های مقدمانی در سازمان ملل را برای پذیرش آن شروع کرده بود.^۱

آنچه را که محسن رضایی نقل کرده، همان زد و بند پنهانی برخی از آقایان با دولت‌های خارجی است که به دور از چشم امام خمینی و بدون اطلاع ایشان صورت پذیرفته بود.

آقای هاشمی در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ (روز اعلام پذیرش قطعه‌نامه از سوی جمهوری اسلامی) اعلام می‌دارد:

«تا قبل از حادثه سقوط هواپیمای مسافربری ایران ایر توسط آمریکا [در تاریخ ۱۲ تیر ۶۷] بحث در زمینه پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ اصلاً مطرح نبود!!] در حالی که ما دیروز عصر [یعنی ۲۶ تیر ۶۷] به نتیجه نهایی رسیدیم و از شب گذشته نیز در صدد اعلام آن به سازمان ملل برآمديم.»^۲

محسن رضایی در مورد بخشی از فشارهای وارده توسط آقای هاشمی به امام، می‌گوید:

«آقای هاشمی به امام گفتند که اگر جنگ را تمام نکنیم، ارتش عراق دوباره خوزستان را می‌گیرد؛ اما امام مقاومت می‌کرد.»^۳

۱. محسن رضایی، پایان جنگ، پیشین.

۲. سیاست آمریکا در قبال ایران طی دوره جنگ تحمیلی، پیشین، ص ۱۹۵.

۳. مناقشه‌هایی برای تمام فصول، پیشین، ص ۳۱.

وی در جای دیگر می‌گوید:

«برخی مسئولان کشور خدمت امام رفتند و از ایشان تقاضا کردند که شما

قطعه‌نامه ۵۹۸ را بپذیرید؛ اما امام زیر بار نمی‌رفت.»^۱

رضایی باز هم به نقش آقای هاشمی چنین اشاره می‌کند:

«دلیل عمده‌ای که باعث شد امام قطعه‌نامه را بپذیرد، برمی‌گردد به دو جلسه فشرده‌ای که سیاسیون با امام داشتند. من در آن جلسات نبودم ولی آن طور که آیت‌الله موسوی اردبیلی برایم تعریف می‌کرد، ظاهراً تلاش آقای هاشمی و مسئولان سیاسی این بود که امام، قطعه‌نامه را بپذیرد و این اصرارها تا حدی بود که امام ناراحت شده بودند و اوقاتشان تلخ شده بود و جلسه را ترک کرده بودند.»^۲

آیت‌الله موسوی اردبیلی نیز طی مصاحبه‌ای با روزنامه اعتماد در اردیبهشت ماه ۱۳۸۳، در مورد جلسه فوق می‌گوید:

«ما رفتیم خدمت امام (ره)، در آنجا گزارشی داده شد. آن کسی که بیشتر جبهه می‌رفت، آقای هاشمی بود. بنابراین، بیشتر گزارش می‌داد. تنها کسی که حرف نمی‌زد، من بودم؛ زیرا بیمار بودم. نظر ما این بود که با این وضعی که پیش آمده، آیا باید قطعه‌نامه را قبول کنیم یا نه؟ امام (ره) خیلی صریح و قاطع گفتند: نه.»^۳

آخرین جلسه‌ای که هاشمی رفسنجانی حداکثر فشار خود را بر امام خمینی (ره) وارد می‌کند و ایشان را وادار به سر کشیدن جام زهر می‌کند؛ در یادداشت ۲۳ تیر ۱۳۶۷ وی چنین آمده است:

«از سران قوا خواستم که برای مذاکره درباره آینده جنگ، با توجه به مسائل اخیر جبهه، عصر به منزل بیايند... ساعت پنج بعد از ظهر، سران قوا و

۱. افراز و فرودهای قطعه‌نامه ۵۹۸، پیشین.

۲. جنگ به روایت فرمانده، پیشین، ص ۲۳۴.

۳. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۲۳.

احمد آقا آمدند. وضع جبهه و رویدادهای اخیر را گفتیم. بعد از کمی بحث، سیاست ختم جنگ مورد اتفاق نظر قرار گرفت^[۱] و دسته جمعی برای پیشنهاد ختم جنگ خدمت امام رفتیم. نماز مغرب و عشاء را با امام خواندیم و به مذاکره نشستیم. جلسه بیش از یک ساعت طول کشید. شرح مبسوطی از مشکلات جنگ و ضعف روحیه و امکانات و عده خودی و قدرت و امکانات دشمن را توضیح دادیم... جزییات شکست‌ها را توضیح دادم. ایشان فرمودند راه حل چیست؟ همگی^[۱] گفتیم ختم جنگ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ یا شکل دیگر. امام نگران عدم وفای دشمن بودند و ناراحتی مردم حزب الله، که احتمال اول را ضعیف و احتمال دوم را هم در مقابل خوشحالی^[۱] بخش عظیمی از مردم و آثار مثبت صلح^[۱] قابل تحمل دانستیم.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، آقای هاشمی در این جلسه بار دیگر چند مطلب را مطرح می‌کند:

- ۱- ضعف روحیه برخی از فرماندهان و رزمندگان، اما نمی‌گویند که عامل اصلی این ضعف روحیه، اقدامات تسلیم طلبانه جناب فرمانده جنگ بوده است.
- ۲- ضعف امکانات [جبهه] خودی، اما نمی‌گویند که مسئولان مربوطه طی سال‌های گذشته به‌طور عمد نیروهای خودی را در مضیقه قرار می‌دادند تا آنان تن به سازش بدهند.
- ۳- قدرت و امکانات دشمن، اما پاسخ کوبنده نیروهای رزمنده به متجاوزین عراقی پس از پذیرش قطعنامه، نشان داد که قدرت دشمن در مقابل ایمان نیروهای شهادت طلب، تاب مقاومت ندارد.
- ۴- نگرانی امام از عدم وفای دشمن، که جناب هاشمی احتمال آن را ضعیف می‌دانست!

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۱۰.

حمله دشمن به داخل کشور پس از پذیرش قطعنامه، ثابت کرد که نگرانی امام کاملاً برحق بوده و جناب هاشمی رفسنجانی آنچه را که امام خمینی در خشت خام می‌دید، قادر نبوده که حتی در آینه نیز آن را ببیند!

۵- نگرانی امام از ناراحتی مردم حزب الله، که جناب هاشمی می‌گوید در مقابل ناراحتی آنها، بخش بزرگی از مردم خوشحال خواهند شد!

در اینجا جناب هاشمی با زیرکی خاصی می‌خواهد بگوید که اولاً مردم حزب الله در اقلیت هستند! ثانیاً در مقابل خوشحالی بخش بزرگی از مردم! ناراحتی آنها قابل چشم پوشی است! اما بطلان این استدلال ایشان را در یادداشت مورخ ۲۷ تیر ۶۷ خود ایشان، چنین می‌خوانیم:

«شب به خانه آمدم. در اعضای خانواده من هم نگرانی از عکس‌العمل نامتناسب مردم هست.»^۱

باید به جناب رفسنجانی گفت که مگر جنابعالی نگفته بودید که بخش عظیمی از مردم از شنیدن خبر آتش‌بس و صلح! خوشحال خواهند شد؟ پس این نگرانی شما از چیست؟ جنابعالی مرتکب چه اقدامی شده بودید که خود و اعضای خانواده‌تان از «عکس‌العمل نامتناسب مردم» نگران بودید؟

۶- و بالاخره این که جناب هاشمی سعی دارد تا این گونه القاء کند که همه سران فوا به اتفاق خواهان پذیرش آتش‌بس شده بودند. این موضوع نیز صحت ندارد. مقام معظم رهبری در چند نوبت به‌طور تلویحی عدم موافقت خودشان را با رویه آقای هاشمی نشان داده‌اند. به‌عنوان نمونه، ایشان در نماز جمعه مورخ ۶ خرداد ۱۳۶۷ می‌فرمایند:

«هیچ کس در صحنه اداره و سیاست کشور، هرگز به سیاست سازش در جنگ اقدام نکرده و نخواهد کرد.»^۱

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۱۸.

ایشان همچنین در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۷۵ در جمع مسئولان وزارت امور خارجه اظهار می‌دارند:

«امام همان وقت هم که در سال ۶۷ جنگ را تمام کردند، بعد از آن موقعی بود که «بعضی از مسئولان» با ایشان رفتند بحث کردند، حرف زدند، «اصرار کردند»؛ ایشان همان موقع هم حاضر نبودند جنگ را تمام کنند. روحیه امام یک روحیه محکم تسلیم ناپذیر بود.»^۱

مقام معظم رهبری طی سخنان دیگری در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۷۵ می‌فرمایند:

«جنگ، تلفات دارد. جان یک انسان، برای امام خیلی عزیز بود. امام بزرگوار، گاهی برای انسانی که رنج می‌برد، اشک می‌ریخت و پا در چشمانش اشک جمع می‌شد. ما بارها این حالت را در امام مشاهده کرده بودیم. انسانی رحیم و عطف، دارای دلی سرشار از محبت و انسانیت بود. اما همین دل سرشار از محبت، در مقابل تهدید شهرها به بمباران هوایی، پایش نلرزید و نلغزید. از راه برنگشت و عقب نشینی نکرد. همه دشمنان انقلاب در طول این ده سال فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمی‌شود ترسانند.»^۲

از سوی دیگر، آقای هاشمی در یادداشت ۱۸ مرداد ۶۷ خود، به داشتن نقش اصلی در ماجرای قبول قطعنامه اعتراف می‌کند. ایشان که گویا فراموش کرده قبلاً چند بار سعی کرده نقش خود در تحمیل قطعنامه به امام خمینی را پنهان کند، می‌نویسد:

«در اخبار صبح آمد که دیشب خاویر پرز دکولیار، دبیرکل سازمان ملل اعلان کرد که از روز ۲۰ آگوست (۲۹ مرداد)، آتش‌بس بین ایران و عراق برقرار می‌شود. از این که من نقش اساسی در ختم جنگ داشتم، احساس رضایت می‌کنم.»^۳

۱. چهار ساله دوم گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، پیشین، ص ۳۲۱.

۲. پایگاه تحلیلی خبری ۵۹۸، ۴ تیر ۱۳۹۱.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای.

۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۲۵۷.

برخلاف جناب آقای هاشمی و برخی از اطرافیان ایشان، که از این نوع پایان جنگ احساس خوشحالی و رضایت می‌کنند، اکثر ملت مسلمان ایران آن را باعث سرکستگی و شرمساری خود می‌دانستند؛ همان‌گونه که امام خمینی نیز از آن تعبیر به سرکشیدن جام زهر کرد.

جناب هاشمی باز هم در خاطرات سال ۱۳۶۶ خود در یک ادعای عجیب، می‌نویسد:

«سراتجام ایران در سایه دست بالا در جبهه‌ها و دیپلماسی حساب شده، موفق شد خواست خود را به شورای امنیت بقبولاند و حکم متجاوز بودن صدام را قبل از آتش‌بس بگیرد.»^۱

این نیز یک ادعای کاملاً خلاف واقع است. باید پرسید که جناب رفسنجانی! شورای امنیت سازمان ملل در چه تاریخی - قبل از برقراری آتش‌بس میان ایران و عراق - متجاوز بودن عراق را اعلام کرده؟! چرا سند این ادعای خود را ارائه نمی‌کنید؟

برخلاف ادعای آقای هاشمی، رئیس جمهور (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) در آذر ماه ۱۳۶۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی اظهار می‌دارند:

«شورای امنیت، با معرفی متجاوز می‌توانست راه را برای حل مسئله جنگ هموار کند. لیکن آنها علی‌رغم معرفی ضمنی عراق به عنوان شروع کننده جنگ - در مذاکرات خصوصی خود با ما - همواره از اعلام رسمی آن خودداری کرده‌اند.»^۲

جالب است که آقای هاشمی در اظهاراتی کاملاً متناقض با اظهارات قبلی، در سخنرانی ۱۹ مرداد ۶۷ خود در سمینار «دفاع و تجاوز»، در مورد قطعنامه، چنین می‌گوید:

«قبول قطعنامه از سوی ایران، بدین خاطر بود که به ما قول مساعد دادند که متجاوز را مشخص کنند. اگر ما احساس کنیم که به چنین قولی عمل

۱. دفاع و سیاست، پیشین، ص ۱۸.

۲. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، پیشین، ص ۲۴۱.

نمی‌شود، ممکن است عکس‌العملی از خود نشان دهیم که عواقب ناخیرسندی به دنبال داشته باشد.^۱

یعنی جناب هاشمی به‌طور ضمنی اعتراف می‌کند که غربی‌ها به قول و قرار می‌کنند که با ایشان گذاشته بودند، عمل نکرده‌اند. یعنی آنها توانسته‌اند با وعده سرخرمن، آقای هاشمی را ترغیب به پذیرش آتش‌بس کنند و از طریق ایشان نیز امام خمینی را تحت فشار قرار دهند.

آقای هاشمی بعدها در مقدمه کتاب «دوازده نامه مبادله شده میان ایران و عراق» نیز به‌طور غیرمستقیم اعتراف می‌کند که فریب شورای امنیت را خورده است. وی می‌نویسد:

متأسفانه معلوم شد که سازمان ملل و شورای امنیت نیز تمایلی به اجرای قطعنامه در شرایط خاص آتش‌بس، ندارند.^۲

حجت‌الاسلام میرباقری (رئیس فرهنگستان علوم اسلامی) نیز در این رابطه می‌گوید: «به نظر من باید در لایه‌های نخبگان و حلقه‌های مدیریتی کشور، به دنبال جریان‌های فکری بگردیم که باعث پایان نامناسب جنگ از منظر امام شدند»^۳ آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای نیز در مصاحبه‌ای در این باره اظهار می‌دارد:

«همان وضعی که بعداً درباره جام زهر دادن به امام (ره) تکرار شد و یکی دو نفر مؤثر در جنگ، چنین به عرض امام رسانده بودند که چیه امکان دفاع بیشتر ندارد و امام ناگزیر به سختی و به تلخی برای حفظ نظام و جان جوانان، جام زهر را نوشیدند و با متارکه جنگ موافقت کردند؛ ولی بعد که خلاف گفته‌های «انهای خائن» بر ایشان ثابت شد، جبران آن ممکن نبود و امام نتوانست حکم خود را پس بگیرد»^۴

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. ص ۲۵۹.

۲. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶، ص ۱۴۹.

۳. مقصر را باید از لایه‌های نخبگان و حلقه‌های مدیریتی جست‌وجو کرد. پیشین، ص ۱۱.

۴. ناگفته‌های آیت‌الله، پیشین، ص ۵۰.

موضع امام خمینی (ره) پس از قبول قطعنامه

پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی امام خمینی به تحقق پیوست و سه روز پس از آن یعنی در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۶۷، صدام مجدداً با قوای بسیاری به ایران حمله کرد. آقای هاشمی طی مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان در سال ۱۳۸۲، در این باره می‌گوید:

«مگر بعد از قبول قطعنامه توسط ایران، عراق به ما حمله نکرد؟ اگر از قبل ما این احتمال را نمی‌دادیم و برای مقابله با این حمله احتمالی آماده نبودیم، نمی‌توانستیم به این سرعت دشمن را به عقب برانیم»^۱

باید به جناب رفسنجانی یادآوری کرد که اولاً، این همان نکته‌ای است که امام خمینی بارها بر آن تأکید می‌کردند که هر گونه ترمش و سازشی از سوی ما، باعث جری‌تر شدن صدام می‌شود؛ اما جنابعالی زیر بار نمی‌رفتید و همچنان اصرار بر پذیرش قطعنامه می‌کردید و آن را معادل صلح می‌دانستید! ثانیاً، مگر از یاد برده‌اید که در جلسه ۲۳ تیر ۶۷، به امام خمینی می‌گویند که احتمال بی‌وفایی و حمله مجدد دشمن کم است؟! چطور در سال ۸۲ ادعا می‌کنید که احتمال این حمله را از قبل می‌داده‌اید و برای مقابله با آن آماده شده بودید؟! این تناقض گویی شما را هم می‌گذاریم در کنار دهها فقره تناقض گویی‌های دیگران! ثالثاً، اگر از قبل احتمال این حمله را داده بودید؛ جنابعالی به‌عنوان فرمانده جنگ، چرا دستور ندادید که نیروهای ما در همان خطوط مرزی جلوی هجوم مجدد نظامیان عراقی را بگیرند؟! چرا گذاشتید که لشکرهای زرهی عراق دوباره تا نزدیکی‌های اهواز پیشروی کنند؟ رابعاً، آیا این شما بودید که دستور مقابله با نیروهای متجاوز را دادید یا پیام امام خمینی (ره) بود که روح جدیدی به کالبد رزمندگان جان بر کف اسلام دمید؟ همان رزمندگانی که در اثر سیاست‌های به ظاهر صلح جویانه جنابعالی، انگیزه جنگیدن را از دست داده بودند. آقای هاشمی در مورد ملاقات خود با امام خمینی پس از عملیات مرصاد، چنین می‌گوید:

۱. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۸.

«در زیارت امام(ره) شرحی از پیروزی‌های جبهه و مأیوس شدن صدامیان و پی بردن به اشتباه خودشان در ارزیابی قدرت رزمی ایران و ضربه سنگین به منافقین و تغییر جهت در سیاست‌های مجامع بین‌المللی و قدرت‌های جهانی از سیاست حمایت از صدام را دادم و امام(ره) با اظهار رضایت از پذیرش قطعنامه[۱] و آثار مثبت آن[۲] و راحت شدن از شنیدن اخبار شهادت و مصدومیت و مجروحیت رزمندگان و رنج‌های آواره‌ها فرمودند: تصمیم به پذیرش قطعنامه از الطاف و هدایت الهی بود.»

به واقع این را نیز از الطاف الهی باید دانست که بطلان سیاست‌ها و ادعاهای جناب آقای هاشمی رفسنجانی در طی دوران جنگ تحمیلی، به این خوبی از زبان خود ایشان بیان شود! با هم نگاهی به اعترافات ناخواسته ایشان بیندازیم:

۱- ایشان اشاره می‌کند که دشمن در ارزیابی قدرت رزمی ایران اشتباه کرده بود. باید از جناب هاشمی پرسید مگر خود بحضرتعالی نبودید که بارها به امام می‌گفتید ما قدرت مقاومت در برابر هجوم صدامیان را نداریم و اگر قطعنامه را نپذیریم، عراق مجدداً خوزستان را اشغال می‌کند و ما باید با خفت و سرشکستگی شرایط شکست را تحمل کنیم؟! چه کسی به‌طور مدام از فرماندهان نظامی می‌خواست که به نزد امام بروند و بگویند که ما نمی‌توانیم بجنگیم؟! چه کسی با دادن گزارش‌های خلاف واقع به امام می‌گفت که مردم به جبهه نمی‌روند؟! چه کسی به امام گزارش می‌داد که کشور دیگر توان پشتیبانی از جبهه‌ها را ندارد؟! به راستی چه کسی باعث انتقال این ارزیابی اشتباه به دشمن شده بود؟

محسن رفیق‌دوست در این باره می‌گوید:

«بعد از پذیرش قطعنامه، در یک زمان کوتاهی، منافقین و ارتش عراق با همکاری یکدیگر از غرب و جنوب به ما حمله کردند که به لطف خدا شکستی که عراق از ما بعد از آتش‌بس خورد، افتضاح‌تر از شکست جنگ هشت ساله بود. لذا ما قدرت نظامی خوبی داشتیم.»^۱

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی. پیشین، ص ۲۳.

۲. سایت خبری باشگاه خبرنگاران. ۲۷ تیر ۱۳۹۱.

۲- جناب هاشمی اشاره می‌کند که سیاست‌های مجامع بین‌المللی و قدرت‌های جهانی از سیاست حمایت از صدام تغییر جهت پیدا کرده است.

این بهترین اعتراف جناب آقای رفسنجانی است مبنی بر این که برخلاف ادعاهای پیشین ایشان، مجامع بین‌المللی و قدرت‌های جهانی فقط هنگامی حاضرند تغییر سیاست بدهند که ما از موضع قدرت با آنها برخورد کنیم، نه از موضع ضعف. این مجامع و قدرت‌ها فقط هنگامی که شکست و هزیمت لشکرهای زرهی عراق و منافقین مزدور را مشاهده کردند، حاضر به تعدیل موضع خود شدند؛ و این یعنی بطلان سیاست‌های سازشکارانه جناب آقای رفسنجانی در طی جنگ تحمیلی.

۳- آقای هاشمی در یادداشت خود، یک عبارت ناروا نیز به امام نسبت داده که جز شخص ایشان نه تنها هیچ کس دیگری چنین چیزی را نقل نکرده، بلکه خلاف آن را نیز اظهار داشته‌اند. ایشان می‌گویند که امام با اظهار رضایت از پذیرش قطعنامه و آثار مثبت آن [۱] فرمودند که تصمیم به پذیرش قطعنامه از الطاف الهی بود.[۲]

عجبا! امامی که تا آخرین روزهای جنگ همچنان در برابر تحمیل قطعنامه مقاومت می‌کرد، آن را خیانت به مسلمین می‌دانست و از پذیرفتن آن به سرکشیدن جام زهر تعبیر کرد، از آن رضایت داشته است؟! عبارتی را که جناب هاشمی رفسنجانی نقل می‌کند، در تضاد کامل با سخنان و موضع‌گیری‌های امام پس از پایان جنگ است.

جناب آقای هاشمی! کلام صریح امام که فرموده بودند: «قبول قطعنامه حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود» را باور کنیم یا ادعای بدون سند جنابعالی را؟

هاشمی طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۷۸ اعتراف می‌کند که امام خمینی با پایان جنگ به این نحو موافق نبودند. وی می‌گوید:

«امام می‌خواستند جنگ را پیگیری کنند تا مسئله عراق حل شود. وقتی

صدام جنگ را شروع کرد، امام فرمودند: آنها به دام افتادند، الان باید مسئله

عراق را حل کنیم و در این باره بسیار جدی بودند... امام اصلاً موافق نبودند که آتش پس پذیرفته شود... ایشان اجازه صحبت کردن از صلح را نمی دادند. حرف امام این بود که تا آخرین نفس می جنگیم.^۱

وی در بخش دیگری از این مصاحبه اعتراف می کند که خانواده های شهدا و ایثارگران نیز با این گونه پایان جنگ موافق نبودند:

«خیلی از خانواده های شهدا دلشان نمی خواست جنگ این گونه تمام شود چون حداقل خواست ایثارگران این بود که مردم عراق از شر حزب بعث خلاص شوند. این جزو اهداف جنگ بود.»^۲

سردار غلامعلی رشید در سخنانی در این رابطه اظهار می دارد:

«مرحوم سیداحمد خمینی در یکی از سخنرانی های خود اعلام نمودند که پس از پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ و حمله مجدد عراق به ایران و اعزام خیل بی شمار نیروهای مردمی به جبهه، امام فرمودند اگر می دانستم مردم این گونه به جبهه می آیند، قطعه نامه را قبول نمی کردم.»^۳

سردار احمد سوداگر نیز شبیه به همان اظهارات سردار رشید را از قول مرحوم سیداحمد خمینی نقل می کند.^۴

سردار محمد کوثری نیز در همین رابطه می گوید:

«اگر برداشت مسئولان که خدمت امام ارائه کردند، برداشت جامع و کاملی بود، حضرت امام برنمی گشت بگویند اگر می دانستم مردم این چنین در صحنه حضور دارند، من راه [مقاومت] را ادامه می دادم.»^۵

آقای حسین شریعتمداری (مدیر مسئول روزنامه کیهان) نیز در برنامه تلویزیونی «دیروز، امروز، فردا» در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۹۰، در همین رابطه می گوید:

۱. مسعود سفیری، «حقیقت ها و مصلحت ها: گفت و گو با هاشمی رفسنجانی»، پیشین، ص ۹۰-۹۲.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. قراز و فرودهای قطعه نامه ۵۹۸، پیشین.

۴. روزنامه ایران، ۲۷ تیر ۱۳۸۹.

۵. پایگاه اطلاع رسانی صراط، ۲۷ تیر ۱۳۹۱.

«درست زمانی که جنگ تمام شد، عده ای آمدند و با تعدادی از مسئولان مصاحبه کردند و از آنها پرسیدند اگر شما به دوران بعد از فتح خرمشهر برمی گشتید، چه می کردید؟ پاسخ آن زمان مسئولانی مانند هاشمی رفسنجانی و [میرحسین] موسوی این بود که اگر برمی گشتیم به آن زمان، یک محاسبه ای می کردیم و جنگ را تمام می کردیم. بعد از این حرکت، حضرت امام در سخنانی فرمودند که من از خانواده شهدا و مردم به خاطر تحلیل های غلط این روزها عذر می خواهم.»^۱

عبارت دقیق امام خمینی در این باره چنین است:

«من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل های غلط این روزها رسماً معذرت می خواهم و از خداوند می خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی ببخشد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرع آن بوده است؟... نباید برای رضایت چند لیبرال خود فروخته، در اظهار نظرها و ابراز عقیده ها به گونه ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی اش عدول می کند.»^۲

سردار سعید قاسمی نیز می گوید:

«حاج عیسی (خادم امام خمینی) می گفت که امام تا دو روز بعد از پذیرش قطعه نامه چیزی نخوردند و وقتی بعد از دو روز وارد اتاق شدم، امام مرا در بغل گرفت و یک ساعت گریه کرد و گفت: حاج عیسی، شهدا به مقامی که بخواهند می رسند؛ جانبازان اجرشان را می گیرند؛ اسرا هم برمی گردند؛ اما من چه کار کنم؟»^۳

۱. هفته نامه ۹ دی، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰.

۲. صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۲۸۴.

۳. سایت خبری آفتاب، ۱۵ مهر ۱۳۹۱.

مرحوم حجت الاسلام محمد رضا توسلی (از مسئولان دفتر امام خمینی) نیز در این رابطه می گویند:

«بعد از آن که امام (ره) قطعه نامه را پذیرفتند و گفتند جام زهر را نوشیدیم، من دیگر خنده بر لب ایشان ندیدم.»^۱

و بالاخره این که، هاشمی در یادداشت ۲۰ اسفند ۱۳۶۷ خود می نویسد:

«ساعت هشت صبح برای شرکت در ملاقات به مناسبت میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار، به دفتر امام رفتم. قبل از شروع جلسه، با امام خصوصی ملاقات کردم و خواستم که ایشان در دیدار صحبت کنند؛ نپذیرفتند. اصرار کردم؛ گفتند قسم خورده اند که در این جلسه صحبت نکنند. لابد می دانستند که بناسبت من اصرار نمایم. نمایندگان مجلس و فرماندهان سپاه و کمیته و نخست وزیر و هیئت دولت و بعضی از مسئولان بنیاد شهید بودند. من صحبت کوتاهی کردم و جلسه ختم شد.»^۲

آیا از نحوه برخورد امام در دیدار با جناب هاشمی، نمی توان ناراحتی و تغییر نگرش امام نسبت به وی را حدس زد؟

بسمه تعالی

روزنامه محترم کیهان

با سلام: احتراماً به اطلاع می رساند پس از درج مطالبی از اینجانب با عنوان «علل و عوامل پذیرش قطعه نامه ۵۹۸» در آن روزنامه - که یک کار صرفاً پژوهشی و تحقیقی و البته مستند است - جناب آقای هاشمی رفسنجانی در چند نوبت عکس العمل نشان دادند. مثلاً در برخی روزنامه ها در تاریخ ۲۵ مهر ۹۱ سخنانی از جناب آقای رفسنجانی درج شده بود که به طور کنایه اینجانب را مورد خطاب قرار داده و گفته بودند:

«متأسفانه امروز پس از گذشت سالها از دفاع مقدس و آرامش و امنیت کشور، کسانی که از راه دور دستی بر آتش دارند و در آن دوران یا حضور نداشتند و یا خوف حضور داشتند و در حاشیه بودند، به زبان آمده و با زیر سؤال بردن دستاوردهای حماسه آفرینی های رزمندگان، مدعی پیدا کردن مقصران خوراندن جام زهر به حضرت امام هستند. این افراد نه شرایط دوران دفاع مقدس را می دانند و نه امام را می شناسند و نه مقطع جنگ را درک کرده اند و نه تحلیل گران متصفی هستند و با اغراض سیاسی و جناحی دوران دفاع را تحلیل می کنند.»

ایشان حدود دو هفته قبل نیز گفته بودند که تاریخ هشت سال دفاع مقدس توسط برخی «جبهه ندیده ها» تحریف می شود. ایشان در سخنان دیگری نیز از آنها به عنوان افراد «بی هویت» یاد کرده بودند.

به عنوان یک نامه سرگشاده و جهت اطلاع جناب آقای رفسنجانی، می خواهم در اینجا وضعیت فردی را توضیح دهم که به زعم ایشان، دارای ویژگی های زیر می باشد:

همچنین ر. ک. به: «حق ندارد دوباره قطعه نامه را توصیه کنید»، ماهنامه اصولگر، آذرودی ماه ۱۳۹۱، ص ۱۰۵.
۱. علیرضا شاکر، «چگونگی ارتباط مراکز قدرت با دفتر امام»، هفته نامه مثلث، ۱۲ مهر ۱۳۸۸، ص ۱۳.
۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، پیشین، ص ۵۵۰.

۱- امام خمینی را نمی‌شناسد ۲- بی‌هویت است ۳- مقطع جنگ را درک نکرده ۴- در آن مقطع خوف حضور داشته ۵- جبهه ندیده است ۶- دارای اغراض سیاسی و جناحی است.

جناب آقای هاشمی! این فردی که جنابعالی او را آن‌گونه توصیف کرده‌اید، در خانواده‌ای بزرگ شده که پیش از انقلاب، ساواک بارها به محل سکونت آنان وارد شده و هر بار تعدادی کتاب و جزوه و اعلامیه را با خود به همراه برده است. آخرین بار، این اتفاق در پاییز ۱۳۵۳ تکرار می‌شود و مأموران ساواک تعدادی کتاب از جمله «رساله توضیح المسائل امام خمینی» را نیز با خود می‌برند.

این فرد به‌زعم شما «بی‌هویت»، در سال ۱۳۵۴ وارد دانشگاه شده و در کنار سایر دانشجویان مسلمان و مسجدی، به فعالیت‌های دانشجویی می‌پردازد. این دانشجوی «بی‌هویت»، در ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۵ در پی تظاهراتی که به مناسبت سالگرد قیام پانزده خرداد، توسط دانشجویان برپا می‌شود، مورد هجوم نیروهای گارد دانشگاه قرار گرفته و دست وی در اثر ضربات باتوم گاردی‌ها می‌شکند. اما این حادثه باعث نمی‌شود که وی دست از فعالیت‌های مبارزاتی در سطح دانشگاه بردارد. وی در کلیه تظاهراتی که به مناسبت شانزده آذر و یا مناسبت‌های دیگر برگزار می‌گردد، شرکت می‌کند. در سال ۱۳۵۶ که تظاهرات دانشجویی به سطح خیابان‌های تهران کشیده می‌شود، در کنار سایر دانشجویان مسلمان حضور دارد. مانند تظاهراتی که در اعتراض به سفر شاه به آمریکا صورت می‌گیرد؛ تظاهرات در اعتراض به سفر رئیس‌جمهور آمریکا به ایران؛ تظاهرات در عاشورای ۵۶ و...

جناب آقای هاشمی! این دانشجوی به‌زعم شما «بی‌هویت»، در اواخر سال ۵۶ در یک تظاهرات خیابانی در اصفهان دستگیر می‌شود اما پس از آزادی، همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد.

جناب آقای رفسنجانی! این دانشجویی که به‌زعم شما «امام را نمی‌شناسد»، در سال ۵۷ اعلامیه‌های امام خمینی را به انجای مختلف توزیع می‌کند و در

راهپیمایی‌های مختلف نیز حضور دارد. اگر چشم خود را باز کنید، شاید او را در تپه‌های قیطریه در حال آماده ساختن زمین برای برپایی نماز عید فطر به امامت آیت‌الله مفتاح (هم در سال ۵۶ و هم در سال ۵۷) در کنار سایر دانشجویان مسلمان ببینید. می‌توانید او را در راهپیمایی بعد از نماز عید فطر ۵۷، در حین سردادن شعار «مرگ بر شاه» و «درود بر خمینی» مشاهده کنید. می‌توانید او را در روز ۱۷ شهریور ۵۷ در گوشه میدان شهدا ببینید. می‌توانید او را در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و اربعین ۵۷ ببینید. می‌توانید او را در روز ۱۲ بهمن ۵۷ (روز ورود امام خمینی به ایران) در جلوی درب بهشت زهرا در حالی که بازویند انتظامات به بازو دارد، ببینید. می‌توانید این دانشجوی «بی‌هویت» را در روز ۲۲ بهمن ۵۷ در حالی که یک کوکتل مولوتف در دست دارد، در پشت دیوار پادگان عشرت‌آباد ببینید.

جناب آقای رفسنجانی! این دانشجوی به‌زعم شما «بی‌هویت»، از همان اسفند ۱۳۵۷ برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب اسلامی، اسلحه به دست گرفت تا پاسدار خون شهیدان باشد؛ چه در کمیته، چه در سپاه و چه در بسیج. در عین حال که در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی نیز سعی می‌کرد تا در حد امکان خود فعالیت داشته باشد.

جناب آقای رفسنجانی! این دانشجوی به‌زعم شما «بی‌هویت»، «جبهه ندیده» و «مقطع جنگ را درک نکرده»، همان هفته اول آغاز جنگ تحمیلی، برای اعزام به جبهه ثبت‌نام کرد و پس از گذراندن یک دوره آموزشی، در اواخر مهر ۵۹ به جبهه‌های جنوب اعزام شد.

جناب آقای هاشمی! می‌دانید هنگامی که تانک‌های دشمن در روبه‌رو صف کشیده باشند و گلوله‌های مسلسل‌های آنها از چپ و راست سر و صورت شما زوزه‌کشان عبور کنند، چه حالی به شما دست می‌دهد؟ آیا در طی هشت سال جنگ تحمیلی، حتی برای یک بار در چنین موقعیتی قرار گرفته‌اید؟

آیا می‌دانید دفاع از یک خاکریز فقط با یک خمپاره‌انداز یعنی چه؟ آن هم خمپاره‌اندازی که پس از چند بار شلیک، گلوله (به دلیل کیفیت نامناسب آن) درون لوله گیر کند، نه از آن پایین برود و نه بتوان آن را خارج کرد! می‌دانید در چنین وضعیتی چه حالی به شما دست می‌دهد؟

جناب آقای هاشمی! می‌دانید وقتی که نیروهای دشمن از همه طرف شما را محاصره کرده و صدای زنجیر تانک دشمن را از فاصله بیست متری می‌شنوید، دچار چه حالی می‌شوید؟ آیا در طی هشت سال جنگ تحمیلی، حتی برای یک بار همچنین تجربه‌ای داشته‌اید؟

جناب آقای هاشمی! می‌دانید سه روز در محاصره تانک‌های دشمن بودن و با تیم نماز خواندن یعنی چه؟

جناب آقای هاشمی! می‌دانید هنگامی که گلوله کاتیوشای دشمن در فاصله چهار متری شما منفجر شود یعنی چه؟ می‌دانید وقتی که هواپیماهای دشمن بر بالای سرتان ظاهر شوند و منطقه را بمباران کنند و یکی از بمب‌ها در فاصله سه متری شما منفجر شود یعنی چه؟ می‌دانید هنگامی که بر بالای سرتان بمب خوشه‌ای رها کنند و ترکش‌های صدها بمب کوچک آزاد شده از درون آنها از بغل گوش و چپ و راست بدن شما عبور کنند، چه حالی دارید؟ می‌دانید وقتی که هواپیماهای دشمن منطقه را با بمب‌های ناپالم بمباران می‌کنند - که هر یک از بمب‌ها زمینی به وسعت یک زمین فوتبال را به آتش می‌کشند - چه حالی به شما دست می‌دهد؟ آیا در طی هشت سال دفاع مقدس، حتی برای یک بار هم که شده در معرض چنین بمباران‌هایی قرار گرفته‌اید؟

جناب آقای هاشمی! می‌دانید وقتی که برای جمع‌آوری مهمات از وسط یک منطقه بیابانی - که در تیررس دشمن قرار دارد - می‌روید، و در حین جمع کردن مهمات، تانک دشمن شما را با تیر مستقیم هدف‌گیری می‌کند، یعنی چه؟

جناب آقای هاشمی! می‌دانید وقتی که نگهبان خط در نیمه‌های شب با فریاد «شیمیایی» افراد را بیدار کند و آنها مجبور باشند با زدن ماسک ضد گاز به صورت خود به خواب روند یعنی چه؟ به راستی در طی هشت سال دفاع مقدس، چند بار در معرض گازهای شیمیایی دشمن قرار گرفته‌اید؟

جناب آقای هاشمی! در سال ۱۳۶۰، تروریست‌های مسلح منافقین، دو بار قصد جان این فرد به‌زعم شما «بی‌هویت» که «در حاشیه بوده» و یا «از دور دستی بر آتش داشته» را کردند؛ اما به لطف الهی در هدف شوم خود ناکام ماندند.

جناب آقای رفسنجانی! اما این که گفته‌اید اینها تحلیل‌گران منصفی نیستند؛ مستندات این تحقیق - همان‌گونه که در پی نوشت‌های آن ملاحظه کرده‌اید - عمدتاً از یادداشت‌های روزانه خود جنابعالی و کتاب‌های مرکز تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کتاب‌های دیگر مربوط به جنگ و قطعنامه و همچنین مصاحبه‌های مسئولان سیاسی و نظامی کشور، می‌باشد. بنابراین اعتراض شما به چه چیز است؟

جناب آقای رفسنجانی! اما این که گفته‌اید اینها دارای اغراض سیاسی و جناحی هستند، باید بگویم که برخلاف اظهارات جنابعالی، این فرد به‌زعم شما «بی‌هویت»، «جبهه ندیده»، «ناآشنا با امام»، و «در حاشیه»، از ابتدای انقلاب تاکنون، عضو هیچ حزب و گروه سیاسی نبوده و در هیچ‌زد و بند جناحی و خطی حضور نداشته است. او فقط به شعار «حزب فقط حزب علی، رهبر فقط سیدعلی» اعتقاد داشته است. خوشبختانه با متأسفانه، این فرد «بی‌هویت»، از ابتدای پیروزی انقلاب، هر دفعه که جنابعالی در انتخاباتی کاندیدا شده‌اید؛ چه برای مجلس شورای اسلامی، چه برای مجلس خبرگان و چه برای ریاست جمهوری - البته به غیر از سال ۸۴ - به جنابعالی رأی داده است. لذا می‌بینید که هیچ خصومت شخصی در کار نیست و هر چه هست دغدغه حفاظت از نظام است و انقلاب اسلامی؛ و افشای چهره واقعی کسانی که جام زهر را به امام خمینی (ره) خوراندند.

جناب آقای رفسنجانی! در مورد این فرد به زعم شما «بی هویت»! «نا آشنا با امام»! «جبهه ندیده»! «مقطع جنگ را درک نکرده»! که «در آن مقطع خوف حضور داشته»! مطالب دیگری نیز هست؛ اما خدا می داند که اگر کنایه های جنابعالی نبود، همین مقدار را نیز نمی گفتم.

خاک پای همه بسیجیان پیرو ولایت

کامران غضنفری

۲۷ مهر ۱۳۹۱

amir_bastami@ymail.com

فهرست منابع

الف) کتب

۱. آقابابایی. زهره. و نیکجو. علی احسان. «نگرشی بر اصول و مبانی مدیریت نظامی جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس». تهران: نقش بیان، ۱۳۸۵.
۲. اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه. کارنامه عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس. تهران: اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۳. اردستانی. حجر. «دفاع مقدس در بیانات امام خمینی (ره)؛ کتاب دوم؛ چستی و جرایبی جنگ تحمیلی». تهران: مرز و بوم، ۱۳۹۰.
۴. اردستانی. حجر. «دفاع مقدس در بیانات امام خمینی (ره)؛ کتاب سوم، صلح». تهران: مرز و بوم، ۱۳۹۰.
۵. اردستانی. حسین. «تکاپوی جهانی برای توقف جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۶. امینی. محمدرضا. «سراب سیاست». قم: اشراق حکمت، ۱۳۹۰.
۷. انصاری. مهدی. و دیگران. «ساجرای مک فارلین». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۸. بادامچیان. اسدالله. «بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران». تهران: اندیشه ناب، ۱۳۸۴.
۹. بنی لوحی. سیدعلی. «ایران و آمریکا؛ امام خمینی (ره) و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.

۱۰. بهداروند. محمد مهدی. «قالب قطعه نامه ۵۹۸ و زبان تفسیر ما». قم: مؤسسه مستشهدین وصال، ۱۳۸۹.
۱۱. بهرامی. قدرت الله. «نهضت آزادی ایران». قم: زمزم هدایت، ۱۳۹۰.
۱۲. بهنود. مسعود. ۲۷۵۱ روز بازرگان. تهران: نشر علم، ۱۳۷۷.
۱۳. بیژنفر. علی. «کابینه دوم میرحسین موسوی». تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۴. پولادک. کنت. «معمای ایران: منازعه میان ایران و آمریکا». ترجمه مهرداد صمیمی. تهران: روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۸.
۱۵. پیکانی. محمدحسین. «جنگ شهرها و دفاع موشکی: بررسی تحلیلی حوادث سیاسی نظامی و اجتماعی دوران جنگ شهرها». تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۱.
۱۶. تهامی. سیدمجتبی. و دیگران. «سیاست آمریکا در قبال ایران طی دوره جنگ تحمیلی». تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۱۷. ثابتی منفرد. امیرحسین. «روز شمار هشت ماه نبرد مقدس». تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۸. جبرائیلی. سید یاسر. «سودای سکولاریسم؛ رمز گشایی از زندگی و کارنامه سید محمد خاتمی». تهران: خبرگزاری فارس، ۱۳۹۰.
۱۹. «چهار ساله دوم؛ گزارشی از دومین دوره ریاست جمهوری حضرت آیت الله خامنه‌ای». تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸.
۲۰. «چهره به چهره؛ ده گفتگوی صریح نشریه صبح با صاحب نظران». تهران: کتاب صبح، ۱۳۷۵.
۲۱. درودیان. محمد. «آغاز تا پایان؛ سیری در جنگ ایران و عراق». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۲. درودیان. محمد. «اجتناب ناپذیری جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۲۳. درودیان. محمد. «پایان جنگ: بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی - نظامی جنگ از عملیات والفجر ۱۰ تا اشغال کویت». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۴. درودیان. محمد. «پرسش‌های اساسی جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۵. درودیان. محمد. «خرم شهر تا فاو». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۶. درودیان. محمد. «روند پایان جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۷. درودیان. محمد. «علل تداوم جنگ». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۲۸. درودیان. محمد. «فاو تا شلمچه». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۹. درویشی سه تلاتی. فرهاد. «جنگ ایران و عراق؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
۳۰. رجبی. فاطمه. «احمدی‌نژاد معجزه هزاره سوم». تهران: دانش آموز، ۱۳۸۵.
۳۱. رسایی. حمید. و حجازی. کریم. «ناقوس انحطاط». قم: پرتو ولایت، ۱۳۸۱.
۳۲. رضایی میرقائد. محسن. «جنگ به روایت فرمانده». به اهتمام پژمان پورجباری. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۰.
۳۳. ستوده. امیررضا. و کاویانی. حمید. «بحران ۴۴۴ روزه در تهران». تهران: ذکر، ۱۳۷۹.
۳۴. سرمدی. سعید. «بررسی عملیات والفجر ۸: محسن رضایی در گفت و گو با رابیان جنگ تحمیلی». مرداد ۱۳۶۵. تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۹۰.
۳۵. سفیری. مسعود. «حقیقت‌ها و مصلحت‌ها: گفت و گو با هاشمی رفسنجانی». تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۳۶. سلیمی. حسین. «کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان». تهران: گام نو، ۱۳۸۴.

۳۷. شیرعلی نیا، جعفر، «موج سرخ: روایت جنگ در خلیج فارس»، تهران: فاتحان، ۱۳۹۱.
۳۸. صالح، سیدمحسن، «چریک‌های پشیمان»، تهران: کیهان، ۱۳۸۲.
۳۹. صفارهرندی، مرتضی، «رازهای دهه شصت (۶۸-۱۳۵۸)»، تهران: کیهان، ۱۳۹۰.
۴۰. صفاریان، غلامعلی، و معتمد دزفولی، فرامرزی، «سقوط دولت بازرگان»، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۲.
۴۱. صلواتی، علیرضا، «سیاستمداران جوان»، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶.
۴۲. عبداللهی، محمد، «دست‌های نامریی؛ واکاوی راهبردها و راهبران براندازی نرم در ایران»، تهران: ساحل اندیشه تهران، ۱۳۹۰.
۴۳. عبدی، عباس، «در مسیر آزادی»، تهران: نگاه امروز، ۱۳۷۸.
۴۴. علیخانی، حسین، «تحریم ایران؛ شکست یک سیاست»، ترجمه محمد متقی‌نژاد، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۴۵. غضنفری، کامران، «آمریکا و براندازی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: کیا، ۱۳۸۰.
۴۶. غفوری فرد، حسن، «خاطرات دکتر حسن غفوری فرد»، تدوین طاهره خداحمی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۴۷. فرزین فر، لاله، «خاطرات مرحوم سیدرضا زواره‌ای»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۴۸. فروتنی، زهرا، «مبانی تصمیم‌گیری استراتژیک امام خمینی»، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۴۹. قاسم‌پور، محمد مهدی، «مباحثی درباره پایان جنگ عراق و ایران»، تهران: مرکز استاد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
۵۰. قمشاهی، محمدرضا، «فرمان براندازی: آسیب‌شناسی بیانی‌های ۱۸ گانه میر حسین موسوی و پیامدهای آن»، تهران: ساحل اندیشه تهران، ۱۳۸۹.
۵۱. قنبری، امیر، «گروه ۵+۱ در ایران»، اصفهان: حیات طیبه، ۱۳۹۰.
۵۲. گلپور چمرکوهی، رضا، «شتود اشباح»، تهران: کلیدر، ۱۳۸۱.

۵۳. محمدزاده، محمدجعفر، «روزهای انتخاب»، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۸.
۵۴. محمدی، منوچهر، «انقلاب اسلامی در بوته آزمون، جنگ نرم بیست ساله و فتنه ۸۸»، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۹۱.
۵۵. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، «در مکتب جمعه؛ مجموعه خطبه‌های نماز جمعه تهران، جلد سوم»، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
۵۶. منصوری لاریجانی، اسماعیل، «آشنایی با دفاع مقدس»، قم: خادم الرضا (ع)، ۱۳۸۸.
۵۷. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، «صحیفه امام؛ مجموعه آثار امام خمینی، جلد‌های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱»، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۵۸. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، «تاریخ وقایع انتخابات ۸۸ جلد اول»، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۹۰.
۵۹. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، «تاریخ وقایع انتخابات ۸۸ جلد سوم»، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۹۰.
۶۰. موسوی، میرحسین، «شش گفتار در باره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ»، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
۶۱. مهدوی کنی، محمدرضا، «خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی»، تدوین غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۶۲. نجات، امیر، «چهره‌هایی در تاریخ ایران، جلد دوم»، میثیگان: سازمان فرهنگی شرق، ۱۳۶۱.
۶۳. نخعی، هادی، و مشهدی فراهانی، حمیدرضا، «توسعه روابط با قدرت‌های آسیایی»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۶۴. نعماء، محسن، و شکروی، محمد مهدی، «عروسک‌های غربی: جریان‌شناسی حمایت و پشتیبانی آمریکا و غرب از جریان اصلاح‌طلبی در ایران (۱۳۸۹-۱۳۷۶)»، قم: وثوق، ۱۳۹۰.

۶۵. نهضت آزادی ایران. «صفحاتی از تاریخ معاصر ایران. جلد یازدهم». تهران: نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
۶۶. ولایتی. علی اکبر. «تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران». تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۶۷. هاشمی. محسن و حمیدی. حبیب الله. «ماجرای مک فارلین؛ فروش سلاح - آزادی گروگان‌ها». تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸.
۶۸. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «آرامش و چالش؛ کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۲». به اهتمام مهدی هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱.
۶۹. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «امید و دلواپسی». به اهتمام سارا لاهوتی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷.
۷۰. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «اوج دفاع». تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸.
۷۱. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «به سوی سرنوشت؛ کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳». تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۵.
۷۲. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «پایان دفاع، آغاز بازسازی». تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۰.
۷۳. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «پس از بحران؛ کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱». به اهتمام فاطمه هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰.
۷۴. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «دفاع و سیاست». به اهتمام علیرضا هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۹.
۷۵. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «عبور از بحران». به اهتمام یاسر هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸.
۷۶. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «هاشمی رفسنجانی: مصاحبه‌های ۱۳۶۱». جلد دوم. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰.
۷۷. هاشمی رفسنجانی. اکبر. «هاشمی رفسنجانی: مصاحبه‌های ۱۳۶۲». زیر نظر محسن هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۲.

۷۸. هدایتی خمینی. عباس. «شورای امنیت و جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران». تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.
۷۹. یزدانفام. محمود. «اسکورت نفتکش‌ها». تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۸۰. یزدی. ابراهیم. «دکترین امنیت ملی». تهران: سرایی، ۱۳۸۴.
۸۱. یوسفی اشکوری. حسن. «در تکاپوی آزادی». قسمت دوم. تهران: قلم، ۱۳۷۹.

پ) مقالات

۱. آجرلو. سعید. و خاتمی‌فر. محمد هیراد. «نباید به سیاستون اعتماد می‌کردیم». هفته‌نامه مثلث. ۵ مهر ۱۳۸۸.
۲. «آرزوهای ۳۰ ساله». رمز عبور ۳. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۳. آریایی. مریم. «پیوند با امام، پذیرش قطعنامه را برای مردم ممکن می‌کرد». روزنامه ایران. ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸. ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۴. «آسیب‌شناسی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. بهار ۱۳۸۸.
۵. آیت. محسن. «ابهام‌ها در ترور شهید آیت». رمز عبور ۱. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران. نوروز ۱۳۸۹.
۶. اردستانی. حجر. «صدام و حزب بعث؛ ماهیت و کنش (با تأکید بر سخنان امام خمینی)». فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس. بهار ۱۳۹۰.
۷. اردستانی. حسین. «شلمچه، پستر تحولات جنگ تحمیلی». فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس. زمستان ۱۳۸۹.
۸. «از کیان تا جرس؛ بررسی حلقه‌های ستاد موسوی و کروی در خارج از کشور». هفته‌نامه مثلث. ۸ اسفند ۱۳۸۹.
۹. «استراتژی هاشمی و رضایی، جنگ کم شدت بود». هفته‌نامه مثلث. ۳ مهر ۱۳۹۰.
۱۰. «استراتژی‌های سیاسی در جنگ، موفق نبود». رمز عبور ۲. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.

۱۱. اسلامی. محمد مهدی. «اصرار به استعفا خیانت است». رمز عبور ۲. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۱۲. اسلامی. محمد مهدی. «هاشمی توپ جنگ را به زمین دولت موسوی انداخت». روزنامه ایران. ویژه نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸. ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۱۳. «استاد براندازی نظام توسط موسوی». هفته نامه ۹ دی. ۱۸ دی ماه ۱۳۸۹.
۱۴. «اظهارات صریح سردار». روزنامه تهران امروز. ۱۲ شهریور ۱۳۸۸.
۱۵. «افشای روابط اصلاح طلبان ایران با طالبان افغانستان». ویژه نامه میوه ممنوعه. ضمیمه هفته نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰.
۱۶. «اگر تمام دنیا یزید بشوند، آقا دست از حق بر نمی دارد». ویژه نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی. دی ماه ۱۳۸۹.
۱۷. «امام موافق برخورد با سازمان برنامه نبود». فصلنامه حضور. ویژه سی امین سالگرد انقلاب. زمستان ۱۳۸۷.
۱۸. ایکدر. سولماز. «باید با آمریکا قطع ارتباط می کردیم». ویژه نامه روزنامه شرق. ۱۴ آبان ۱۳۹۰.
۱۹. «بازی گوشی سیاسی یا کودتای پرندگان گردن چرخان؟». هفته نامه ۹ دی. ۳۰ مهر ۱۳۹۰.
۲۰. پارسا. محمد. «رضایی و موسوی با آقای هاشمی جلسات محفلی داشتند». هفته نامه یا لئارات. ۱۶ دی ۱۳۸۸.
۲۱. پور آخوندی. نادر. «جنگ و روند اقتصادی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. پاییز ۱۳۸۸.
۲۲. «تجربه سفارت آمریکا و درس های آن». دو هفته نامه ایران فردا. ۲۶ آبان ۱۳۷۸.
۲۳. «تحلیل سردار از گزینه های روی میز». سالنامه ۱۳۹۱. روزنامه شرق.
۲۴. تولایی. محمد. «این گونه ۵۹۸ را پذیرفتیم». رمز عبور ۲. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۲۵. تولایی. میثم. «نامه امام منتشر می شد، میرحسین نه دنیا داشت نه آخرت». روزنامه وطن امروز. ۱۱ مرداد ۱۳۸۸.

۲۶. «جابه جایی چپ و راست». رمز عبور ۲. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۲۷. جودی. حسین. «گزینه جنگ قبل از تسخیر انتخاب شده بود». ویژه نامه میوه ممنوعه. ضمیمه هفته نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰.
۲۸. حسینی مقدم. سید صادق. «روحیه رزمندگان را در سال پایانی جنگ تضعیف کردند». متور؟ ویژه نامه روزنامه جوان. مهر ۱۳۹۰.
۲۹. حمیدزاده. حسن. «عبور از خاتمی». ماهنامه صبح. تیر ماه ۱۳۹۱.
۳۰. حیدری. محمد. «یک سال جنگ؛ پس از قطعنامه». هفته نامه شهروند امروز. ۶ مرداد ۱۳۸۷.
۳۱. خجسته رحیمی. رضا. «خدا حافظی با سیاست». سالنامه ۱۳۸۳. روزنامه شرق.
۳۲. خجسته رحیمی. رضا. «دلگیر شدم». هفته نامه شهروند امروز. ۶ مرداد ۱۳۸۷.
۳۳. خجسته رحیمی. رضا. «محسن رضایی؛ ورود و خروج پرحاشیه». هفته نامه شهروند امروز. ۶ مرداد ۱۳۸۷.
۳۴. خجسته رحیمی. رضا. «نایب شیخ الرئیس؛ حسن روحانی در غیاب هاشمی رفسنجانی سودای سریالا دارد». هفته نامه شهروند امروز. ۱۴ مرداد ۱۳۸۶.
۳۵. خراسانی. سید عبدالزهر. «سی سال با دستان بسته». هفته نامه پنجره. ۱۷ تیر ۱۳۹۱.
۳۶. خسروانی. فرید. «همنوائی هاشمی و احمدی نژاد». هفته نامه پنجره. ۲۶ فروردین ۱۳۹۱.
۳۷. خسرو شاهین. هادی. «سیاستمداران نتوانستند امام را قانع کنند». هفته نامه شهروند امروز. ۶ مرداد ۱۳۸۷.
۳۸. «درباره رابطه هاشمی و موسوی». هفته نامه خبری - تحلیلی مثلث. ۲۶ مهر ۱۳۸۸.
۳۹. درودیان. محمد. «نقش و تأثیر تحولات جنگ پس از فتح خرمشهر بر بلوغ و تکامل نیروی دفاعی ایران». فصلنامه سیاست دفاعی. تابستان ۱۳۷۹.
۴۰. «دستور ترور شهید آیت را بنی صدر به منافقان داد». هفته نامه پنجره. ۲۲ مرداد ۱۳۹۰.
۴۱. «دفتر خاطرات محرمانه آیت الله». ماهنامه مهر نامه. مرداد ۱۳۹۰.

۴۲. «دو لشکر، یک جبهه»، ماهنامه مهر نامه، تیر ماه ۱۳۹۰.
۴۳. رحمانی، محمد، «باند نیویورکی‌ها؛ گزارشی از لابی آمریکا در وزارت خارجه ایران»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۴۴. رحمانی، محمد، «رسانه‌ای شدن ماجرای مک کارلین یک اتفاق بود»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۴۵. رحمانی، محمد، «نقش خط سوم در تسخیر»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۴۶. رحیمی، ماشاءالله، «شهید مفتاح خیلی زود عذر گودرزی را خواست»، کتاب ماه فرهنگی تاریخی یاد آور، شماره (۶ و ۷ و ۸)، بهار ۱۳۸۹.
۴۷. رشید، غلامعلی، «پیش درآمدی بر سقوط قزو»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶.
۴۸. رضایپور، محمد محمود، «یک معاهده و هزاران اشتباه دیپلماتیک»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۴۹. رضایی، محسن، «پایان جنگ»، پایگاه اینترنتی پایداری، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ۱۳۸۷.
۵۰. رضوانی، عبدالعزیز، «امیرارجمند، حلقه مفقوده موسوی تا منافقین»، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰.
۵۱. «روابط پشت پرده»، رمز عبور ۲، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹.
۵۲. «روایت یک مناظره غیابی»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ۱۳۸۹.
۵۳. «روز شمار ۹ دی»، ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی، دی ماه ۱۳۸۹.
۵۴. روزی‌طلب، محمدحسن، «پذیرش جام زهر»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۵۵. «زخمی که از نو باید شناخت»، روزنامه وطن امروز، ۱۹ خرداد ۱۳۸۸.
۵۶. زندی، رضا، «نفت روی آب»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۵ خرداد ۱۳۸۷.

۵۷. «سال ۶۷ از نظر اقتصادی توان اداره جنگ را داشتیم»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دی ۱۳۸۹.
۵۸. سختر، حسین، «از آقای آذری قمی سوءاستفاده شده»، هفته‌نامه شهروند امروز، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶.
۵۹. سلطانی، مجتبی، «تفاهات قدیم و جدید، میراث‌خوار نهضت آزادی»، مجله جوان، یادمان بیست و یکمین سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی (ره)، نیمه خرداد ۱۳۸۹.
۶۰. سوداگر، احمد، «۱۰ قطعنامه برای ۸ سال دفاع»، روزنامه ایران، ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۶۱. سوداگر، احمد، «۱۰ قطعنامه تا ۵۹۸»، هفته‌نامه مثلث، ۲۰ تیر ۱۳۸۹.
۶۲. سوداگر، احمد، «فراز و فرودهای قطعنامه ۵۹۸»، روزنامه ایران، ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۶۳. «سورپرایز اکتبر پروژه‌ای انگلیسی بود»، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۶۴. «سیاسیون در پایان جنگ می‌خواستند معامله کنند»، رمز عبور ۲، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹.
۶۵. شاکر، علیرضا، «امام و رهبری هیچ کس را از قطار انقلاب پیاده نکردند»، هفته‌نامه مثلث، ۸ خرداد ۱۳۹۰.
۶۶. شاکر، علیرضا، «جگونگی ارتباط مراکز قدرت با دفتر امام»، هفته‌نامه مثلث، ۱۲ مهر ۱۳۸۸.
۶۷. شاکر، علیرضا، «دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا؛ پرونده‌ای همچنان مفتوح و بی‌انگیز»، هفته‌نامه مثلث، ۲۳ آبان ۱۳۸۹.
۶۸. «شراکت شیطانی سازمان منافقین سبز در فتنه ۸۸»، هفته‌نامه ۹ دی، ۱۲ آذر ۱۳۹۰.
۶۹. شوقی، مصطفی، «از قذافی و امام موسی صدر تا اختلاس»، هفته‌نامه مثلث، ۳ مهر ۱۳۹۰.
۷۰. شوقی، مصطفی، «حدس می‌زدیم بعد از رحلت امام، منافقین به کشور حمله کنند»، هفته‌نامه مثلث، ۸ خرداد ۱۳۹۰.

۷۱. صابر، هدی. «روند تحول جناح‌بندی‌ها در ایران». دو هفته‌نامه ایران فردا، ۲۶ آبان ۱۳۷۸.
۷۲. صدیقیان، امیر. «توسعه کشتی سپاه متوقف شده بود». روزنامه ایران، ویژه‌نامۀ سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۷۳. صفارهرندی، مرتضی. «پیوند سیاست داخلی و خارجی اصلاح‌طلبان». ویژه‌نامۀ میوه ممنوعه، ضمیمه هفته‌نامه ۹ دی، نهم مهر ۱۳۹۰.
۷۴. طایب، سهیلا. «دعای قرارداد‌های نظامی همچنان جریان دارد». هفته‌نامه مثلث، ۲۳ آبان ۱۳۸۹.
۷۵. «عده‌ای می‌خواهند ناوایی‌ها هم دولتی باشد». هفته‌نامه شهروند امروز، ۲۱ مهر ۱۳۸۷.
۷۶. علایی، حسین. «ناکارآمدی شورای امنیت موجب طولانی شدن جنگ شد». هفته‌نامه مثلث، ۴ مهر ۱۳۸۹.
۷۷. علایی، حسین. «نگاهی به روند پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸». روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ تیر ۱۳۹۰.
۷۸. علایی، حسین. «یک ماه جنگ، برای یک عمر صلح». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، تابستان ۱۳۸۶.
۷۹. علوی تبار، علیرضا. «بیخشم ولی فراموش نکنیم». مجموعه سخنرانی‌های ایراد شده در جامعه زنان انقلاب اسلامی، تهران: سرایی، ۱۳۸۰.
۸۰. غضنفری، کامران. «امام‌وریت ناتمام‌هایزر». فصلنامه مطالعات تاریخی، بهار ۱۳۹۱.
۸۱. غفاریان، متین. «از میان نام‌ها، سرتق؛ خاطرات بهزاد نبوی از مصطفی شجاعیان». هفته‌نامه شهروند امروز، ۷ مرداد ۱۳۸۶.
۸۲. غفاریان، متین. «نخست‌وزیر در سایه». هفته‌نامه مثلث، ۲۶ مهر ۱۳۸۸.
۸۳. غفوری‌فرد، حسن. «کمی بدبینی ضروری است». هفته‌نامه پنجره، ۲۲ مرداد ۱۳۹۰.
۸۴. فراتی، عبدالوهاب. «انقلاب اسلامی در دهه سوم گفتگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی». کتاب نقد، بهار ۱۳۸۱.

۸۵. فرانیس بویل، آنتونی. «سیاست خارجی آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق». ترجمه حسین شریفی طراز کوهی. فصلنامه سیاست دفاعی، تابستان و پاییز ۱۳۷۵.
۸۶. قنبرلو، عبدالله. «اقتصاد و جنگ». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، پاییز ۱۳۸۸.
۸۷. قوچانی، محمد. «چریک تنها؛ گزارش نزاع شجاعیان و فداییان». هفته‌نامه شهروند امروز، ۷ مرداد ۱۳۸۶.
۸۸. قوچانی، محمد. «ناگفته‌هایی از امام؛ بازخوانی روزنوشت‌های هاشمی در سال ۱۳۶۳». هفته‌نامه شهروند امروز، ۴ شهریور ۱۳۸۶.
۸۹. کجویان، حسین. «از ماجراجویی انقلابی تا اعتدال آمریکایی». هفته‌نامه پنجره، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱.
۹۰. کجویان، حسین. «چرایی تکرار یک دیدگاه قدیمی از سوی هاشمی». هفته‌نامه ۹ دی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱.
۹۱. کرمانی‌ها، امید. «اشباه استراتژیک ۳۰ خرداد». هفته‌نامه مثلث، ۶ شهریور ۱۳۹۰.
۹۲. کرمانی‌ها، امید. «می‌گفتند جنگ را رها کنید». هفته‌نامه مثلث، ۴ مهر ۱۳۸۹.
۹۳. کریمیان، زینب. «ناگفته‌های آیت‌الله». ماهنامه همشهری، اردیبهشت ۱۳۹۰.
۹۴. کوشکی، محمدصادق. «ائتلاف ناخواسته نظامیون و سیاسیون». هفته‌نامه مثلث، ۳ مهر ۱۳۹۰.
۹۵. کیوان حسینی، سیداصغر. «سیاست خارجی آمریکا در مورد جنگ تحمیلی». فصلنامه سیاست دفاعی، تابستان ۱۳۷۶.
۹۶. «متهمان انفجار». رمز عبور ۲، ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹.
۹۷. مدرسی، فرید. «فرزند پیر مؤلفه؛ گزارشی از زندگی حبیب‌الله عسگرآولادی مسلمان». هفته‌نامه شهروند امروز، ۲۸ مرداد ۱۳۸۶.
۹۸. موحدی، محمدرضا. «مناقشه‌هایی برای تمام فصول». هفته‌نامه مثلث، ۲۰ تیر ۱۳۸۹.
۹۹. «موسوی حیات سیاسی‌اش را مدیون آیت‌الله خامنه‌ای است». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز ۹ دی، دی ماه ۱۳۸۹.

۱۰۰. مؤمن زاده. رضا. «ملاحظات و پیامدهای انتشار یک سند تاریخی (نامه تاریخی امام درباره پذیرش قطعنامه ۵۹۸)». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. تابستان ۱۳۸۶.
۱۰۱. مهدی زاده. حسین. «مقصر را باید از لایه‌های نخبگان و حلقه‌های مدیریتی جست‌وجو کرد». روزنامه ایران. ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸. ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۱۰۲. مهرپور. مهدی. «اوضاع بد بود یا مدیران دولت موسوی خود را باخته بودند؟». هفته‌نامه ۹ دی. ۸ مهر ۱۳۹۱.
۱۰۳. مهرپور. مهدی. «میرحسین سهم امور دفاعی از بودجه سالانه را کاهش داد». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس. مهر ۱۳۹۰. ص ۱۴.
۱۰۴. «نبرد سرتوشت ساز». ماهنامه پیام انقلاب. دی ۱۳۹۰.
۱۰۵. نبوی. بهزاد. «امام با ما بود». فصلنامه حضور. ویژه سی امین سالگرد انقلاب زمستان ۱۳۸۷.
۱۰۶. نبوی. بهزاد. «پاسخ‌هایی به نقد بیانیه عمومی الجزایر». مجله سیاست خارجی. پاییز ۱۳۷۰.
۱۰۷. نجم. سلیم. «اسرائیل برای حمله به راکتور بوشهر برنامه‌ریزی می‌کند». ترجمه علی رمزی. الحوادث. ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶.
۱۰۸. نداف. مجید. «بررسی اجمالی شرایط حاکم بر جنگ و چگونگی بازپس‌گیری فاو توسط عراق». فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق. تابستان ۱۳۸۶.
۱۰۹. نظر بلند. غلامرضا. «دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده». مجله سیاست خارجی. زمستان ۱۳۶۹.
۱۱۰. نوروزی. حسن. «پذیرش قطعنامه و آرمان جهانی انقلاب». روزنامه ایران. ویژه‌نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸. ۲۷ تیر ماه ۱۳۸۹.
۱۱۱. نیلی. علی. و شمس. سعید. «حسین الله کرم: نظام نیازی به آقای هاشمی ندارد». ماهنامه نسیم بیداری. اردیبهشت ۱۳۹۰.

۱۱۲. واعظی. محمود. «واکاوی رویکردها در حوزه سیاست خارجی». فصلنامه راهبرد. بهار ۱۳۸۲.
۱۱۳. «ورود درجه نظامی به سپاه، روابط برادری را کاهش داد». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس. مهر ۱۳۹۰.
۱۱۴. «ولایت فقیه، هدف اصلی فتنه». ویژه‌نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی. دی ماه ۱۳۸۹.
۱۱۵. هاریسون. سلیگ. «افراطیون آماده جنگ علیه ایران می‌شوند». ترجمه کیوان عزیزی. روزنامه لوموند. ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷.
۱۱۶. «هاشمی می‌خواست نیروهای انقلابی را حذف کند». رمز عبور. ویژه‌نامه بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. شهریور ۱۳۸۹.
۱۱۷. همتی. صبا. «فته‌گران در کار انتقام‌گیری از مردمند». روزنامه جوان. ۲۸ بهمن ۱۳۸۹.
۱۱۸. «همه دشمنان حسن آیت». رمز عبور ۱. ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - نوروز ۱۳۸۹.

منابع مقالات، اخبار و گزارشات:

۱. سالنامه ۱۳۸۳ روزنامه شرق.
۲. سالنامه ۱۳۹۱ روزنامه شرق.
۳. فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس.
۴. فصلنامه حضور.
۵. فصلنامه راهبرد.
۶. فصلنامه سیاست دفاعی.
۷. فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق.
۸. ماهنامه پیام انقلاب.
۹. ماهنامه صبح.
۱۰. ماهنامه کیهان فرهنگی.

۱۱. ماهنامه مهر نامه.
۱۲. ماهنامه همشهری.
۱۳. ماهنامه نسیم بیداری.
۱۴. کتاب ماه فرهنگی تاریخی یادآور. بهار ۱۳۸۹.
۱۵. کتاب نقد. بهار ۱۳۸۱.
۱۶. مجله سیاست خارجی.
۱۷. دو هفته نامه ایران فردا.
۱۸. هفته نامه پرتو سخن.
۱۹. هفته نامه پنجره.
۲۰. هفته نامه حریم.
۲۱. هفته نامه شهروند امروز.
۲۲. هفته نامه مثلث.
۲۳. هفته نامه ۹ دی.
۲۴. هفته نامه همت.
۲۵. هفته نامه یالثارات.
۲۶. رمز عبور ۱. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. نوروز ۱۳۸۹.
۲۷. رمز عبور ۲. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۲۸. رمز عبور ۳. ویژه نامه سیاسی روزنامه ایران. خرداد ۱۳۸۹.
۲۹. رمز عبور ۴. ویژه نامه بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. شهریور ۱۳۸۹.
۳۰. ویژه نامه بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران. روزنامه ایران. دی ۱۳۸۹.
۳۱. ویژه نامه سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸. روزنامه ایران. ۲۷ تیر ۱۳۸۹.
۳۲. ویژه نامه روزنامه ایران به مناسبت اولین سالروز حماسه ۹ دی. دی ماه ۱۳۸۹.
۳۳. ویژه نامه روزنامه ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس. مهر ۱۳۹۰.
۳۴. ویژه نامه روزنامه شرق. ۱۴ آبان ۱۳۹۰.
۳۵. ویژه نامه میوه ممنوعه. ضمیمه هفته نامه ۹ دی. نهم مهر ۱۳۹۰.

۳۶. ویژه نامه منور. روزنامه جوان. مهر ۱۳۹۰.
۳۷. مجله جوان. یادمان بیست و یکمین سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی (ره).
- نیمه خرداد ۱۳۸۹.
۳۸. روزنامه اعتماد.
۳۹. روزنامه ایران.
۴۰. روزنامه الحوادث.
۴۱. روزنامه تهران امروز.
۴۲. روزنامه جمهوری اسلامی.
۴۳. روزنامه جوان.
۴۴. روزنامه خراسان.
۴۵. روزنامه رسالت.
۴۶. روزنامه عصر ایرانیان.
۴۷. روزنامه کیهان.
۴۸. روزنامه لوموند.
۴۹. روزنامه نوروز.
۵۰. روزنامه وطن امروز.
۵۱. پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای.
۵۲. پایگاه اطلاع رسانی «جبهه پایداری انقلاب اسلامی».
۵۳. پایگاه اطلاع رسانی ساجد.
۵۴. پایگاه اطلاع رسانی صراط.
۵۵. پایگاه اطلاع رسانی مشرق.
۵۶. پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.
۵۷. پایگاه تحلیلی خبری ۵۹۸.
۵۸. پایگاه خبری فرارو.
۵۹. سایت اطلاع رسانی مقام معظم رهبری.
۶۰. سایت خبری آفتاب.

۶۱. سایت خبری باشگاه خبرنگاران.

۶۲. سایت خبری رجا نیوز.

۶۳. سایت خبری عمارت‌یون.

۶۴. خبرگزاری فارس.

۶۵. خبرگزاری مهر.

تصاویر



۱۳۶۶/۲/۱۰ - شهیدان عباس بابایی (ردیف اول)، نقر اول از چپ، علی صیادشیرازی (ردیف دوم،

نقر اول از چپ) و منصور ستاری (ردیف دوم، نقر سوم از چپ) در کنار رئیس جمهور وقت

آیت الله خامنه‌ای



رئیس جمهور وقت، حضرت آیت الله خامنه‌ای

amir_bastami@ymail.com



آیت‌الله خامنه‌ای در مراسم بزرگداشت شهیدان رجایی و باهنر



شهید محمد ابراهیم همت به اتفاق جمعی از فرماندهان دفاع مقدس



میرحسین موسوی



حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی



سید محمد خاتمی



محسن رضایی



مسعود روغنی زنجانى



حجت الاسلام حسن روحانى



محمد جواد ايرواى



على شمشانى



حسن غفورى فرد



محمد تقى بانكى



محسن رفيق دوست



حجت الاسلام اسدالله بيات



خاویز پرز دگونیار
(دبیرکل وقت سازمان ملل متحد)



علی اکبر ولایتی



معبود رجایی خراسانی



سیروس تاهری



محسن رضایی و هاشمی رفسنجانی



میرحسین موسوی (نخست وزیر) در مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی و مرتضی الیوری در بالای تصویر دیده می‌شوند



شهید مهدی باکری



شهید حاج عباس کریمی



علی محمد بشارتی



امیر خا خاتام



سید محمد خاتمی



سید رضا زارعی



حسین علایی



سید علی اکبر پورش



سردار جاوید الاثر حاج احمد متوسلین



سردار علی فضل



مرتضی نبوی



سردار محمد کوثری



رابرت مکفارلین (مشاور امنیت ملی ریگان)



رونالد ریگان (رئیس جمهور وقت آمریکا)



منوچهر قربانی فر (دلال اسلحه)



فریدون وردی نژاد



محمد محسن مازگار



بهزاد نبوی

محمدعلی عمویی
(عضو شورای مرکزی حزب توده)

نورالدین کیانوری (دبیر اول حزب توده)

اشخاص:

آ - ا

آیت، حسن، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۹۵
 احمدی نژاد، محمود، ۲۸۹، ۲۸۳، ۲۰۸
 اردشیر، امیرارجمند، ۱۵۵، ۱۵۶
 ارلی، آدام، ۱۷۳
 اشرفی اصفهانی، محمد، ۶۷
 افشار، علیرضا، ۶۵، ۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 اکبری، علیرضا، ۱۴۸
 امام حسن (ع)، ۳۶
 امیرارجمند (جهان آرا)، لیلی، ۱۵۳
 ایروانی، محمدجواد، ۷۲، ۱۰۶، ۱۳۲

ب

بادامچیان، اسدالله، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۶۸
 باقری، محمد، ۱۸۰
 باقری، مهدی، ۲۲۰
 باهر، محمدجواد، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۲
 برژینسکی، زیگنیر، ۱۲۰
 بنی صدر، ابوالحسن، ۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸
 ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۸۹
 بهداروند، محمد مهدی، ۳۸، ۱۸۶، ۲۴۷
 بیات، اسدالله، ۲۳۰

پ - ت

پرز دگولیار، خاویز، ۲۴، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۶۶
 پرورش، علی اکبر، ۱۶۰، ۱۶۹
 پهلوی، رضا، ۱۲۱
 پیمان، حبیب الله، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷
 توکلی، احمد، ۱۶۰

ج - چ - ح - خ

جعفرزاده، ابراهیم، ۲۲۰
 جعفری، محمدعلی (عزیز)، ۱۵۰، ۲۵۳
 جلالی، محمدحسین، ۱۳۲
 چراغی، ولی الله، ۲۲۰
 حاج محمدی، مهدی، ۱۱۳
 حجازی، سید علی اصغر، ۲۳۳
 حمیدزاده، حسن، ۱۳۵، ۲۵۲
 خاتمی، محمد، ۶۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱
 خامنه ای، سیدعلی [آیت الله العظمی] -
 رهبر معظم انقلاب، ۲۵، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳،
 ۵۰، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۱۱،
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸،
 ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰،
 ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵

مهدوی کنی، محمدرضا، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۵۷،

۲۸۵

موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ۴۰، ۹۰،

۱۰۳، ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۹،

۲۶۳

موسوی، میرحسین، در صفحات متعدد

میردامادی، محسن، ۲۰۸

ن = هـ

ناصری، سیروس، ۳۰، ۳۱

ناطق‌نوری، علی‌اکبر، ۱۶۰، ۱۶۵

نبوی، بهزاد، ۷۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶،

۱۶۷، ۱۷۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۹۲

نبوی، مرتضی، ۱۵۹

نقاشیان، حمید، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۶۹

نوریخس، محسن، ۲۲۹

نوری، عبدالله، ۱۹۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰

هاشمی‌رستمجانی، اکبر، در اکثر صفحات

هایزر، رابرت، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۹۲

هرست، دیوید، ۵۳

همت، محمدابراهیم، ۱۷۱

همدانی، حسین، ۴۹، ۱۰۳

و = ی

ویستر، ویلیام، ۵۳

وولسی، جیمز، ۲۰۹

یزدی، ابراهیم، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،

۱۳۶

یلمون، موشه، ۱۷۳

عملیات‌ها، قرارگاه‌ها، احزاب

عملیات‌ها

بدر، ۷۹، ۸۹، ۹۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۴۱، ۲۴۹

بیت‌المقدس، ۲۱۵

خبر، ۵۵، ۵۶، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲،

۱۰۳، ۲۳۹

رمضان، ۵۴، ۷۸، ۸۲، ۹۲

قار، ۵۰، ۶۲، ۹۲، ۱۸۳

کریم‌الای، ۱۷، ۱۹، ۴۹، ۵۷، ۱۰۷، ۱۴۵،

۲۴۲

مرصاد، ۱۸۸، ۲۶۹

والفجر، ۵۹، ۶۳، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۲۱۷،

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۳

قرارگاه‌ها

خاتم‌الانبیاء، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۲۴۲، ۲۶۰

رمضان، ۱۰۰

شهید پروجر، ۱۸۴

کریم‌الای، ۸۵، ۹۴، ۱۸۴، ۲۱۶

نجف، ۸۴، ۸۵

نوح، ۱۱۴

احزاب

بعث، ۱۴، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۳،

۹۷، ۱۰۱، ۲۷۲، ۲۸۷

رسانه‌ها، متفرقه

روزنامه‌ها

آیندیتندت، ۲۰۰

تهران امروز، ۱۵۰، ۲۵۳، ۲۸۸، ۲۹۷

جمهوری اسلامی، ۳۹، ۵۹، ۱۰۰، ۱۵۱،

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۹۲، ۲۹۷

رستاخیز، ۱۱۵

شرق، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۹۱، ۲۳۶، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۶، ۲۹۵

فرهنگ آشتی، ۱۹۱

کیهان، ۲۲، ۲۷، ۴۹، ۵۲، ۶۸، ۱۲۳، ۱۴۱،

۱۷۳، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۷

گاردین، ۵۳، ۲۰۰

لوموند، ۲۰۸، ۲۹۵، ۲۹۷

همشهری، ۵۸، ۱۱۵

واشنگتن پست، ۲۱۰

وال استریت ژورنال، ۵۳

هفته‌نامه

حریم، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۹۶

مجله‌ها

تایمز مالی، ۵۲

نیوزویک، ۵۲

رادیو و تلویزیون

بی بی سی، ۷۶، ۱۱۱، ۲۰۰
صدای آمریکا، ۲۰۳، ۲۱۱
فردا، ۲۰۸

متفرقه

بیاتیه الجزایر، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۲۹۴

کشورها، استان‌ها، شهرها و اماکن

کشورها

امارات متحده عربی، ۴۱
آمریکا، در صفحات متعدد
انگلستان، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۱، ۲۰۷، ۲۵۵
ترکیه، ۷۵، ۷۶
ژاپن، ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۵۷، ۷۷، ۱۹۶
شوروی، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۱
عربستان، ۱۳۱، ۱۸۵، ۲۰۱
فرانسه، ۵۹، ۶۰، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۰۸، ۲۳۳، ۲۳۶
لیتوان، ۶۰، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
۲۶، ۲۷

استان‌ها

خراسان، ۶۸، ۱۲۷، ۲۹۷
خوزستان، ۱۳، ۲۶۲، ۲۷۰
گیلان، ۶۷، ۱۷۷
لرستان، ۶۷

شهرها

اصفهان، ۶۷، ۱۱۷، ۱۶۴، ۲۰۲، ۲۵۲، ۲۸۴، ۲۷۶
امواز، ۴۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹

باختران، ۶۷، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۲۸
بصره، ۱۷، ۱۹، ۴۹، ۸۰، ۸۱، ۹۴، ۱۸۴، ۱۸۸
بغداد، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۹۸، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۴۶
خرمشهر، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۹۶، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۹
ساری، ۶۶
کاشان، ۶۷
کرکوک، ۸۰
کرمانشاه، ۱۳، ۳۹، ۶۱، ۱۰۰، ۲۲۹

اماکن

تنگه هرمز، ۷۵، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸
دریای عمان، ۷۵
جزیره مجنون، ۱۴۷
خلیج فارس، ۲۰، ۲۲، ۷۵، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۸۴
طلایه، ۳۹، ۸۴، ۲۵۹
شلمچه، ۱۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۸۳، ۲۸۷
فاو، ۱۸، ۱۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۹۴، ۲۹۰، ۲۸۳